

Presented to the Medical Library,
McGill University
by
D. Casey Wood

Wka.1

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7786 2

3968587

7786

2

اَصْنَاءُ كُمَيْنِ مَكَانِ فَضْلٍ خَلَاءِ زِيَارَتِ مَائِدَةٍ
بَنِي عَمِينَ نَقِيْنِ قِيَمِ



مِلَّةً نَاوَنِيَّةً مَقْبُولَةً مَقْبُولَةً
دَرْ مَطْبَعِ مِلَّةِ مِلَّةِ مِلَّةِ مِلَّةِ

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہیں انہیں بعض کتب طب فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جن فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کا رخاندہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
	لائقہ کلی نظری علمی از سر تا پا بعد نظر ثانی مصنف موصوف و بعد عطا حق تالیف بمطبع دومرتبہ مطبع ہند سے طبع ہو کر شائع ہو چکی تھی اب بار سوم بزمیدار تمام تصحیح و صفائی طبع چھاپی گئی ہے چار جلد میں کاغذ دو قسم تفصیل ذیل۔		کتب طب فارسی
دھپ	(۱) کاغذ سفید گندہ۔	۲۰	غایۃ الشفا۔ اسم باسمی۔
عہ پ	(۲) کاغذ حنائی گندہ۔		قرابادین کبیر تین کالم میں کامل در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان۔ سین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہے کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا تحریر کر دیا کہ آج تک کبھی نہواتھا اور مقدمہ کتاب میں پشمن میں فصلوں کے نہایت ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا جو یعنی کل امراض کے صد ہائے نسخے اپنے خاندانی جربات سے بھی مندرج کر دیے ہیں اور ان کے طریق استعمال و منافع بشمار کو مع دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ شرح و بسط ایسے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھا ہے کہ خوبی اسکی مطالعہ پر موقوف ہو کاغذ سفید۔
۷۰ پ	نیر اعظم۔ اسم باسمی از حکیم محمد اعظم خان صاحب مصنف اکسیر اعظم و قرابادین اعظم طب اکبر محشی از علامہ دوران حکیم محمد اکبر از زانی۔	صہ پ	ایضاً حسب مراتب بالا کاغذ سفید گندہ۔
عہ پ	جامع شفا کیمیہ۔ وافادات کیمیہ بنیہ از شفاء الدولہ سید فضل علیخان بہادر فیض آبادی جامع طب یونانی و ڈاکٹری بے نظیر کتاب۔	صہ پ	اکسیر اعظم۔ اسم باسمی از حکیم محمد اعظم خان ناظم جہان نہایت جامع اقوال و مذاہب حقیقتاً
۱۰	شرح رباعیات یوسفی۔ مصنف حکیم عبد العلیم نصر الدخان صاحب خوجوی۔		
۱۲	قرابادین جلالی از حکیم جلال الدین ہرودی۔		

طبع مطبوعه میشتی و کتب مطبوعه در این شهر



بسم الله الرحمن الرحيم

جو ابر محمد و نساخه ابراهیم جل که حکیم حافق است و متاش و شکو میسای چیمی را که شفا بخش خلاق است و مفرح شکر می که نزدیک
 آن نوشه اردوی دلمای رنجوران است و مخنه بارگای آن سجود بر عزیز و ذلیل موجود صریح و عین است که از دار الشفا را و
 در و دندان دو یافته وضع جهان آفرین اوبی و اسطه کام و زبان ابرم و جز میان ترک عینا و امکان ساخته و پایست موجودات
 از قدرت تکمیش بی سیل طابع بدار الشفا و وجود شفا و در کونامه و دشتار جان بخشی که از دار و خانه و شفق صمد و رقوم مؤمنین
 علاج سیاران است فرمود و مصلو و ناخود و ایشا رسیا نفسی که لعل و در با ش آیین زنا و قد و فلسفه را منسوخ نمود و نو پند
 نزل عین القرآن ما یوشفا و روجه للیومین بر زبان عذب البیان جاری داشت و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام
 صلی المد علیہ و آ و سلم و حلی من تیشیت بذیل شفا عتبه بعد عرصه میراد و فقیه حقیر سلطان علی حبیب خراسانی که
 سبب تالیف این کتاب است که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلو و السلام فرموده اند که
 العلم علما علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر زبان در بار آنحضرت جاری شد لکل و ارد و ارفا و اصاب العاد الدوار
 بری با و ن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم الله علیه التجه و السلام از روی عتاب خطاب رسیده و حکایت ناول و و انیکره
 و می گفته در و تو واده در مان هم عنایت و مائه حدیث قدسی نازل شد از زبان مطهر حکمتی بنو کلک علی من اودع للمنافع
 فی بده العقایر فخرتی و جلالی لانا الشفیک حتی استعمل ما عینوا و مدت مدید و عهد بعید بوده که نقایحیات بحیث علم شریف
 طب صرف نموده و درین مدت آنچه اکتب مبتدو تحقیق و تخریص و جز بیان فارسی کتابی موشح با نقاب پایون آفتاب حضرت
 اعلی اخاقان سلیمان برکاتی نقل سبحانی صاحب قانی سمی بدستور العلج نوشته شده بود و از بعضی اعز و چنین اشارت شد
 که اگر بر کلیات طب احوال بنف و بحران و غیره چیز می نوشته شود هر آینه این کتاب میل یا بدو بر صفا رخ یا بر یادگاری
 اند به تابان بموجب المام و منذر جز دوسه چند بسبیل آنکه مقدمه این کتاب باشد و رقوم گردانیده و بر کشفه نذیر کتاب خا و عالی

له نازل یکم از قرآن
 چیم نساخه اگر آن شفا
 گفته است و نازل
 یکم از قرآن چیمی
 را که آن وقت نازل شد
 و نساخه را به یاری
 که بطل با طوطی
 بسبب و کل و تو بر
 یکم بناده است آن
 کس نقض و دین ایشا
 پس قسم بعزت و
 جلال خود که در شفا
 تر از آنکه استعالی
 ایشا را که عین شده

حضرت که بیان رفعت بهر مصلحت جمیع جاه انجم سپاه ظل الله خورشید فاک جهان باقی خلاصه نقاد و فائدان اعلیٰ خاقانی ^{سلطنت}
و کارگاری در جبرج رفت و بختیاری رباعی شاهی که زان تا بل دولت اوست به اتفاق گرفته سر بخت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید به از قبیه چرخ آسمان رفعت اوست به ملتغز با وجود الاحسان المستغنی الملك المنان السلطان
بن القاقان الوغازی سلطان ابوسعید پادشاهان رفیع الله تعالی احکامه داع الملک بوجوده و افاز علی التقریب البصید
آثار عدله وجوده کرده شود و قر است که بلندی علم و علمانی تربیت پادشاهان صاحبانش و خسروان زبده افیش می بخشود
و توفیق تفسیف این مختصر بین نوجبا مختصر میسر گردید زیرا که مدت بست سال در ملازمت آنحضرت با انواع الطاف حمایت
از طرف ارشاده بود و به الطاف او از انبای زمان ممتاز شده امیدوار است که در وجه قبول یابد متوقع است از محامد و عهده که
اگر بریبی مطلع شوند قلعه ویران کشند و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مثل است بر یک مقدمه و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان حرط و احوال اندر خقی و بیماری و احوال نبض و غیره تجلیه تازه باب بر بانی چند فصل می شود
مقاله اول در امراض خفیه بعضی معین و این در بست و پنج باب است و هر باب بچند فصل و هر فصل بچند نوع مذکور میگردد
مقاله دوم در امراض غیر معین بعضی تا آخر کتاب مشتمل است بر بست باب و هر باب بچند فصل و هر فصل بچند نوع بیان
کرده میشود و مقدمه که در بیان حرط و حفظ صحت و نبض و محران و غیره مذکور است بر ست و نه باب

بدشو و بخار می رسد و بسیار سرد و بیماری و مرگی بسیار گردد و چون پدید آید و غلبه کند بر مصلحتی معتدل و در اول وقت و
 چوب گرد و باد ترغیب سوختن سوخته و در سر که در دانه داخل کرده باشند در خانه و حوالی آن بپاشند یا سکه تنها
 فصل دوم در تغییر احوال فصل بسیار باد که در بدن هیچ شدم و در زمستان پیش از آنکه بحالت تابستان برگشت آید بد
 طریقه که باید بود که آنکه طعام کمتر و طایفه تر خورد و هر باد و پیش از طعام ریاضت نفع دارد و اطعام گرم و شراب و گوشت
 بسیار و طعام تلخ و شور و تیز بپزند و در دم آنکه استغفار کند تا آید که شود و اولی از استغفار و در موسم بهار خون گرفتن بود
 کسی که قهقهه تواند کرد و قهقهه میسر قوی نشاید و در ضرورت بود و فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جمیع کمتر باید
 کرد و فصل خزان از گوشت نباید و قنبر و جماع و آنچه خشکی و خشکی نزیاد دور باید کرد و بهار استراحت و معده نشاید
 خواب درخت و جات گاه خشک نباید چغت در درگرمی نیم روز و سردی باد و خود را ملایم کند و در آب سرد و در نیمه
 و در آخر فصل زمستان یعنی خزان اگر دار و خوردن را از اخلاط که از میوه با جمع نموده پاک گردانند و کمتر باید نمود و فصل
 زمستان غذا اقلیه خشک و خود آب و لباب و مانند آن کنند و باری صبی و غیر آن و هر که در زمستان بسیار شود و در نیمه
 او باید کرد و استغفار از بهر آنکه تاب سب قوی نباشد در سرمای زمستان بحالت نیاید و در زمستان مسهل را قوی ادلی بود
 فصل سوم در تیز و خف و در سکن و سکن که بن تیز و خف آن خشک و در دوم زدن از بهر آن آسان تر و در سکن که
 تیز تر و در آن گرم تر و گرفته تر و بخار آن بدتر و دوم زدن در و ناخوش تر و در سکن یکبار از یک جانب او که باشد و از دیگر
 جانب دریا و او آن تر باشد و باران بسیار بار و زمین آن صلب خشک و کوه آن سنگ باشد و قدرت آن کمتر بود و اگر بر عکس
 این بود زیاده بود و اگر مزاج ولایت گرم بود و در تیز و خف شده و عقوبت و بیماری بسیار بوده اگر این حالها مثال است باشد
 و در باران جانب جنوب بود و در آن شهر و با و بیماری بسیار واقع گردد و در سکن یکبار از یک طرفه و در سکن که کوه و لغت مانند آن
 بود و در آن از اعتدال دور بود و سکن در باران و منزل بسیار آن خشک و سکن جبال و در آن درشت و درم و قوی و دراز
 عمر و درشت سخن باشد و در سکن زمین و گل آن پاکیزه و کوه و دریا از وی دور بود و او آن معتدل و نیک باشد و سکن که
 بر کنار دریا بود و او آن نیک باشد و در سکن آنکه دریا عقوبت پذیرد و اگر بنا بر شهر بد واقع شود کسی خواهد که خانه و سکن خویش برین
 نیک کند خانه بلند کند و گذر شمال و در باقی اقبال باشد و چنان سازد که از یک طرفه آفتاب خانه افتد و در سکن که خانه بلند سازد
 فصل چهارم در تیز و خف و در سکن و در سکن که گرم است که از پیشینه و پوئین مثل سمور و روباه و قنبر و قنبر و قنبر
 بود و پوست بره در گرمی اینان نیست و جامه سرد و شل کتان و جامه که آن را شسته باشد و جامه پنبه میان این و
 آن باشد و این شمشیر از کتان گرم تر است و از پنبه خشک تر از بهر آنکه املس است و پیر و در چنانکه پنبه و وار و
 جامه نیم تن را گرم کند و در زمستان پوئین از پنبه بود و جامه درشت تن را لاغر و پوست را درشت سازد
 فصل پنجم در تیز و خف و در سکن که غلبه نیک آن است که کوه و سکن معنی دارد و به باشد چنان خربزه و میوه و هر چه

زین نوع باشد که دردی معنی دارد و است آن را دو اسه غذائی گویند و بر سبیل علاج خود نبست آن که زود صفرا
 نرود و خون را بسوزد و آنچه لطیف بود و آنکه غلیظ است تری و بلغم نماید و غذای نیک نان پاکیزه که بگندم و آفت
 دریده و گشت گوشت و مرغ و امثال آن که پخته باشد در دست راست و در دوا میوه ها که بپزانیست
 نگردد و انجیر رسیده و خرپنه نایده گی دارد و صفراوی مزاج بعد از کسب بپزین و آب خور و شربت لیمو و مثل آن میل نمایند
 و هرگاه از غذای نیک بدن فتنه پیدا یزد و استفراغ یابد که در بطریق که آسان بود و هرگاه از غذای دوائی چیزی
 خورده شود و شربت کدو و بنبری و مانند آن مقدار می سوزند و نادیده است که عقیق آن باید خورد و اگر طعام غلیظ مثل برسیه
 یا پیچ و نان فطیر خورده شود و چیزی مثل آبکامه و سرکه و میانه خورد و شربت کسب بخورند و طعام همیشه از روزه رعایت
 میل نمایند و چون اشتها پیدا یزد و شربت را نخی بود و طعام خوردن تا خیر نباید کرد و بعد از میل طعام باقی باشد که
 دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود بعد از خواب گوشت خورد و تخمه موافق بود و در خوردن نه تا ترشیب نگاه باید
 داشت هر چه لطیف تر و نازک تر بود اول آن را خورد و بعد از ریاضت برنج و شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد
 که معده گرم شده تباه گردد و از غذای پدید در بدن خلط بد تول کند و موجب بیماری گردد و طعام مختلف خوردن در یک
 مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آن است که در روز سه نوبت خورد یک نوبت در صبح و یک نوبت ظهر
 و روز و یک نوبت بعد از نماز پیشین و خداوند معده گرم را مناسب آن است که با غذا و چند نغمه نان بشربت لیمو و آب خور
 و امثال آن بخورد و تا صفرا ساکن شود و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشت زود معده و رو را از آن پاک باید کرد
 و چون بعد از طعام بچاپ شنبولی خوابد و خواب نانی بخواهد یا آریستاقوت جاذبه طعام را جذب کند و باره راه پخته گی باید رفت
 تا طعام از معده رود پس نخید و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت را ضعیف گردد و چنین مردم را طعام لطیف و کمتر باید
 خورد و صفراوی مزاج را غذای سرد و تر باید خورد و چون قلیک کرد و کاش خوره و غذای خنک و سودا باید که تنه با کشت
 فربه از مرغ و گوشت و کبک و لبطا با دانه پنبی و زیره و صفت باشد و طبعی مزاج را قلیه خشک اگر بار وغن زیت یا روغن جوزیان
 سازد و اولی بود و غذا از گوشت مرغ و دراج و قهوه و مانند آن تند تر است و اگرگاه دارد و غذای غلیظ قوت بیش دهد
 و انان بسیار در یک نوبت نباید خورد و از بره که معده متعذر و عاجز آید و هضم نیک نیاید و هر یک نوع اختیار باید کرد و غذا
 خشک چون ارزن و گاو دهن نمک بود و عدس شہوت طعام بر دلون بشود تباه کند و غذای چرب معده را تضعیف و
 شہوت طعام را لال می کند و گران آرد و غذای سکرستی و گران کند و ترشها اعراض میری پیدا آرد و غذای شور و ترش
 را زبان دارد و بسیار غذا است که در یک روز یک نوبت بهم نباید خورد و چون دوغ و خوره و برنج و سرکه و کوبنجه و سیرو
 پیاز و تخمین و شیر و جنات و ماهی تازه و انجیر و یک مجلس نشاید خورد که میم بود که بهی در بعضی از دوا میوه ها یا سیراب نشاید خورد
 و سیرو پیاز کبچا بخورد و گوشت بریان که از تنور بر آرد نشاید پوشید اگر پوشند نشاید خوردن که بهی آرد و پیاز بسیار کافت

کسی مردم از اهل اسلام منفعت آن طلب می نمایند از آنجا که طریقی طب است پس شرط آن است که منفعت و مضرت آن
 مرده شود منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غیر نری است حرارت غریزی بپذیرد و طعام نیک
 رو و خلطها بعضی باور دارد و بعضی باسهال و عرق و نفوذ دفع کند و بکس بشراب خوردن عادت دارد چون ترک آن نماید روان
 آن هم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامها ضعیف شود و خلطها در تن بماند و بیاضیا تولید کند و از خوردن او رنگ
 سبز برافزود و قوت روح و اندامها بدو قوی نمیشود و غذا بهمتن رساند و ناله را سود دارد و خواب آورد
 مضرت تر بهر اشل ایوان و غیره باز دارد و کمتر دم گزیده را شراب گرم کرده آرام دهد و این منفعت آن دقت باشد که
 اطعمه کنند و بماند از خوردن او اگر بسیار خوردن او اندازه نگاهدارند منفعت نهد و تمام منفعت نهد و حرارت غریزی را منفعت
 کند و قوت با غنمه غافیه عاجز کند و هرگاه افراط کند بیم باشد که بمقاجات و خوابستی بگردد و میباید سکنه و صبح و مسام
 ساق و پهنای محرقه و بزیان و استسقا و لقرص انواع علتهای سرد و شراب قوی و سفید گرم مزاج را واقف باشد و شراب
 و قوی تر باشد و طوب را بشاید و شراب سیاه غذا بیش دهد و حرارت آن شراب زرد کمتر باشد و شراب ریجانی لطیف
 شش بود و خوش طعم صاحب تنفکان غشی را شاید و شراب نافع و خنود داغ را زیان دارد و شراب شیرین تن را فزونی کند و سرد
 کند کند و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ نفع دهنده باشد و شراب قوی زدوست کند و شراب غلیظ باخلاف
 ن باشد و از شراب خام سستی و بوشیاری زودتر باشد و شراب چوشانیده انجیر تلخ باشد بوشیاری از سه پدید و خار
 نفوی بود و انجیر شیرین باشد ریگ و سنگ شانه پدید آید و باشد که باستسقا کشد و شراب و نیز از حرارت و طوبت کمتر بود
 دفع کند و انجیر از کمرج و برنج و گاو ریس و چینه و غیره ساذ و منفعت شراب نهد و دلغ ممتلی کند و به شراب کند و طوبت
 نارسیده جگر را زیان دارد و گاوهای اسهال کبدی آرد و مخور را غذا با شراب باید خورد و شش آتش بخوره و زردک
 مساق و مانند آن قتل امار و لیو و نارنج که شراب و در سر آرد و قتل آبی و انانیم خوش در میان هر دو سه قوی اندک
 آب سرد باید خورد تا قوت شراب از دلغ باز دارد و اگر که معده ضعیف و گرم بود نقل حب آلاس و آبی ترش
 شاید اگر معده سرد بود نقل زرد نقل و سداب بگویش کمی و اگر غشیان دق آرد نقل زیره و نمک و پوست که بر خال
 سته بود و شراب ناشتا و داغ و عصبها را زیان دارد و شیخ آرد و حزن را زایل کند و شراب متواتر دوستی و ایم جگر و
 داغ را تباه کند و بیم سکنه و مرگ مقاجات بود و شراب کوک نارسیده را زیان کند و اگر سرکه آب بیامیزد و
 داغ ترش خورد و کافور و عنبر بدل بکند و سرکه و روغن گل بر سر نهند و از مستی بشیاز شود و کس را خوابند که
 و دوست شود تا جراحتی را علاج کنند بزمالنج و پوست بیره ج آب پزند تا آب شرخ شود و از آن آب
 با شراب بیامیزند و آشفته و عود و خام و شراب آشفته کنند و صاف نموده و بنزد دوست گردد و
 فصل هشتم در نذیر خواب بیداری بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از فم معده گذشته باشد

و بر معده خالی فتنه را بگذرد خواب روزی بپای آرد مثل نمل خاصه در مستلن و سقوط شهوت آورد و زیاده کارترین چینه علاج
 سرور خواب بسیار بود و یک بر روز خواب دارد و بند ریج از آن باز گردد و خواب روز بجای خواب شب نباشد و روی
 را از روز سازد و وقت فتنه اول بر پهلوی راست بکشد که مانع کند پس از آن بر پهلوی چپ راست نماید بکشد بر امتش سحر گرم
 دارد و اگر شکم خفید غذا نیک بهضم شود و پشت تکیه نمودن زیان دارد و بسیار نیکه منفذها که از اول باغ پشت می آیند
 بسته شوند و آنچه در باغ بماند با بوس پس صرع و سکنه تولد کند و خوابی شب بصر را کم کند و قوت را ضعیف کند و خواب
 یا در زیان در و بخت آنکه غناست شب بهضم شده معده خالی باشد آواز فروش معتدل و آواز آب و درخت و این
 بسیار و شراب مخروج خواب آرد و اگر خواب نیاید و زحمت یا بنگداز یا نیک کند و چشم را بشوید و اطراف او ببندد و پیش
 او جامعتی کتاب تاریخ و افسانه بخواند تا غدا که طول شود پس کمی از پیش بر شیزند و در شانی شمع بر دارند و در حال خفیه
فصل نهم در تدبیر حرکت و سکون باید دانست که بسبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت غریزی بر فرد و
 و مدید و آن حرکت را ریاضت گویند و ریاضت در تدبیر سردی اصلی بزرگ بود و فتنه که از غناست روزنامه بود
 تحلیل خرج میشود و بهترین زمانی جهت ریاضت آنوقت بود که طعام روز بهضم یافته و طبع اجابت کرده باشد
 نخست که ریاضت مشغولی خوانند و خواندند و از اجازت محکم بمانند پس بر ریاضت مشغول شوند این مالیدن
 را استعدا گویند و چون از ریاضت فارغ شوند باز بماند و در میان این مالیدن دوم چند بار از اجازت بکشد و باز
 و نفس نگاه دارد و آنقدر که تواند تا کفله مانده باشد دفع شود و طبیعت این مالیدن را استعدا گویند و ریاضت آنقدر
 کند که رنگی افزوده شود و چون بقی آید از ریاضت باز آید در حالت گرمی زیان دارد و انواع مانگیها
 چهارست قوی و تمردی و روحی قوی چنان باشد که اگر دست بروی تنهایا حرکت کند الم باید چنانکه از قهر
 و سبب آن فتنه باشد قوی بسیار که از سر ما در تب و لرزه تولد کند علاج مالیدن بر دهن با بوسه و شربت و غیره و حمام
 و آبریزن و غذای لطیف و مانگی نهدوی آنست که در ایام املا و نهد و در حرارتی بیاید در گما و بند با و سبب
 آن فتنه باشد و یا با و و فتنه علاج حمام و در غنا و آبریزن و غذای لطیف و مانگی در می آنست که گمانی
 بود و چون دست بر نهد المی باید علاج اگر درم بود و املا استغفار و اگر حرارت بود شربت بزرگ و الم و آبریزن
 و روغن مالیدن و آبریزن سکین و بهر خوشی آنست که در اندامها خشکی بیاید و سبب آن عرق بسیار و دیوای
 گرم سفر و رنجی رسیده باشد و کم خوردن و روزه داشتن علاج حمام و آبریزن و غنا مالیدن شل با و ام و فتنه با و سبب
فصل دهم در تدبیر دار و مسهل غیره مردم تن در سبب کوپک خشک اندام و لاغر و کسبه گوشه عضله ای شکم
 او اندک بود و آنکه بجای حریف نماند تا گوید این چند گره در مسهل مناسب بود و خاصه دیوای گرم و فتنه حجامت
 نهد و مگر ضرورت کمی باشد که جائز داشته اند آن زمان و مباشرت در بوسه گرم و چله زیان دارد و یکدیگر همی کلای

رنگ یا شادی و از وقت احتیاط حیف سازد و کمی که دارو تو روزن عادت ندارد و طبیب او را در وقت بند و اگر چاره نباشد
 اگر و مناسب خطی که وقع باید نمود و چند روز پیش از دارو و جلاب بند که گذر باشد و اگر کشاده خطی نخیه شود و در یک
 سبیل باید که بسیار شیرین نباشد تا معده از اغذای سازد و اگر دارو قوی بود پیش از آنکه در کار آید بخواب رود و تا کار او
 بی بود و اگر نخیه دارو صیف بود غل او کمتر شود و کار خوش نکند و آب گرم را بنده از دارو تو و در ضعیف کند و بعد از حب
 است او را قوی و در معده حل شده کار کند تا دارو کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از آنکه
 جلاب یا حبه که آن شربت خورد و اگر نفیضه و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کند و اگر اخلاط بلغمی سبیل در
 دارو اگر کار نکند و بی آرام گردد و در معده را حضا پدید آید شاف یا خنقه یا بنگلاب گرم بد نماید و آب سبب دفع غشیان
 میکند و از درگاه می آید و بعد از خوردن دارو بخایند و بوی نمایند اگر اجابت نکند چنانکه تن و معده پاک نشود و دیگر بار دارو
 خورد و چند با سجام و رایحه ناعرق کند و با سبیل بجلد نماید و بعد از دارو را در اعراض جماع و شادی مسطر خرب را نگاه دارد و
 چون از دارو قاشق شوی بلغمی را تخم ریحان و صغراوی و معتدل مزاج را اسفند و در چهار عرق زعفران و اگر در کار بسیار کند شیر تازه
 و چند تا بزمی و قوت دارد و از روده باز دارد و اگر سبب و همیشه شود سبب و بر وزن گل چرب کرد و آب سرد و بند و اگر تخم سان لعل
 شیرین خوشایند و بهند و حال بر بند و اگر گریب شود و سبب و گل استی و صمغ عربی یا شربت آبی و حب لاس و در باریق قاشق
 سهال باز دارد و اطراف بر بند و عسله آرد و ملوک ابل تخم و کسانیکه دارو دشوار تواند خوردند بطریقت باید کرد و از او دید
 به شربت و بلا نیل و استقرخ و تخم صغرا و سودا بکوت قوت باید نمود و این صلیب خورده از زله را سودا و در نفیضه خشک پنج دم
 پنج سوس نراشیده دم در یک سبب بپزید تا نیمه آن بماند صاف سازد و است دم شیر شربت در حل کرده یک شربت بود
 فصل یازدهم در تدریس که را که در سینه علت باشد و سینه تنگ سازد گوشت بر بند و گردن دراز و خنجره بیرون آید
 و اوع و اعصاره ضعیف باشد و نباید کرد و کمی که بسیار فریه بود و در سبیل اولی تا زنی بود و نفیضه قوی آن است که معده
 را پاک کند و سبیل طعام پدید آرد و در غش و در غش و فحاح و نفقر و غش یا بخولیا و فواح را سودا دارد و کسانیکه دارو قوی حل
 غشیان و قوی آرد پیش از دارو سه روز قی نماید و چون دارو خوردند و غشیان نباشد و صفت قوی آن است که معده را از ابلون
 است و اخلاط رده بیرون آرد و دندان چشم را از میان دارو و بیماری سینه را اگر قوی وقت اندازه کند گران سوز گوش
 تیرگی چشم را حل کند و در روزی که قوی خواهد نمود و طعامها مختلف باید خورد و اگر شراب خورد و باشد بعد شراب و طعام
 نور و در قدری صبر کند که بهم آمیخته شود و بعد از آن قوی کند و اگر قوی دشوار آید شراب دروغن سه روز میل نماید و بحام
 و دروغن بر تمام بدن مالده و غذا شور باشد چرب و در حمام قوی نمایند و اگر بواسه سرد شود و ناله گرم سازد و در وقت قوی
 درون را ناله بر پشت چشم بند و چون فارس شود چشم در و آب سوزش و دیدن و بان بگیم و غوغ و سبب جبین و آب که خرب تر
 یانی که قوی کند تا استان است و بلغمی مزاج را قوی پیش از طعام و بعد از ریاضت باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قوی

باید کرد پس از سه غره یک شقال عود و مصلی باندک قند سوده با آب سیب میل نمایند تا ماده را که رنجیده و دارد بازدارد
و باقی فضله عده بجا نهد دفع کند و اگر بجای مصلی قند با اطریشل خورد شاید و اگر از دروی قفس سوزشی در معده
شود شور با سرخ فربه آنرا زایل کند و اگر فراق آید جرعه آب گرم و عطسه سوداوار و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر شود
روغن بابونه و گل بادام بکشد و در وقت آنچه به خطر است این است تخم تربی شقال تخم شبت دودرم بوره درم
با انگبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل نمایند و یک کاسه آب گرم بعد از آن بخورند و در وقت رب را پاره سازند و یک
مقدار درجی و برتوی اندک نمک پاشند و یک شب بگذرند و مقداری سلجین غلیظ بدان آمیخته نمایند و دیگر در پیش از طعام
بخورند و بعد از طعام تدبیر قند کنند و اگر پیاز زنگس دوسه در میان طعام یا مایه بخورند قند آرد.

فصل دوازدهم در تبخیر و حجامت قند را استغفار علی کلی بود جهت آنکه مرکب همه اخلاط خون است و هرگاه
قند شود از هر طریقی چیز ستم شود بدین سبب قند را استغفار علی گویند و نصیبت قند است که هر وقت رگ بکشد
رنگ و قوام خون میتوان دید و آن مقدار که مصلحت باشد میتوان گرفت و در وقت سبب و اگر افراط یا تقصیر
میکند تدارک آن مشکل بود و معلوم است که جگر گرم است و تولد خون در جگر باشد و معدن قوت طبعی است و همه تن
از آن بهره است و بدان پرورده شود و هرگاه خون بیشتر گریزد ضعف و غشی تولد کند و دیگر آنکه رگی بزرگ از جگر
بدل پیوسته است و خون بدل میرساند و آن خون در ول موجب قوت جوانی گردد و از همه شراینها بهتر است رسد
و هر وقت خون از شراینها بیرون رود قوت جوانی باطل گردد و میرود و منافع خون آن است که پوست رنگین و تازه
دارد و در دم پیشین خون گرفتن روان داشتند و این را خطاست جهت آنکه هرگاه خون فاسد و بدین جمع
شود سبب بیماری گردد و حکما استقیدین در غدیری گفته اند که بغذای لطیف و اندک اصلاح مزاج خون با اعتدال
باز آید اگر چه این تدبیر صواب است مدتی باید تا خون با اعتدال باز آید و شاید صحت نمیدین ضرورتی مقداری از
خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال قصد دست بزیض دارد تا اگر اثر ضعیف و غیر
ظاهر گردد به باید است و قفس کردن پیش از قصد غشی باز دارد و خافیه یک در معده او صفر تولد کرده باشد و فم ضعیف
بوده در حال خون آمدن غشی کمتر قفس شود پس از استن رگ بود و پیش از قصد بزبانی اندک آب انار و آب غوره با شربت
سیب ترش و هند غشی باز دارد و در مزاج را شربت بود ویند یا میند جلاب که در او دویه گرم باشد و مشک بوی کند و
و در المسک کمیز جلاب یا آب انار و صند دس را که روز نوبت تب باشد رگ نزنند و روز حقه هم اگر اشتها بود و قصد نمایند
و میان در و که در غایت مصوبت باشد در را تسکین دهند بعد از آن قصد نمایند و در روز قصد و بعد از آن تا در روز طعام
الطیف و کمتر خورد و چیزیکه صفا باشد خافیه صفرادی مزاج میل نمایند و بعد از جماع و سهال و قفس و همیشه در و بسیار
که صام کشاده شود رگ نباید زد و اگر ضرورت شود بعد از سه روز قصد نمایند هیچ چیز خوب و در سر رگ نزنند و اندک

شاک بر سرگ باید گذاشت و موطوب مزاج را بشن از فصد ریاضت معتدل فائده دارد و حرارت را برافروزد و رطوبتها
 بلند از دماغ که آنرا کشاید قیقل است و اکمل و باسلیق و جبل النواع و ایسکم و ابطنی و صافن و وابقش و عرق النساء
 هر یک را منفعتی گفته فصد قیقل علت سرخیم دینی و کام و زبان و لب دندان را سود دارد اکمل همه تن را سود دارد و
 باسلیق علت جگر و پیر زوات الحجب سرسام و در دسین و زانو و ساق و قدم را فائده دارد و ایسکم و نبال باسلیق است
 زومت است در جگر را فائده دارد و از دست چپ پیر زرا و کوفارش را فاع دارد و جبل النواع در بعضی دستها با رنگ
 باسلیق بود و در بعضی با اکمل آهسته باشد و فصد صافن جفی کشاید کوفارش کبر مان و فصد و فقیب بود و فاع نماید و
 ابطنی بعضی گفته اند که و نبال رنگاست و شاخای آن یک رگ شده و فصد او در دپشت و اختار او در دصد
 عرق النساء و او را زائل کند اما قیقل را به پنهان یا بوب در بوده باید زدنایش بر عصب غشازند و اکمل و زیزو
 الصبی نیست و او را در از باید زد و باسلیق از زیر و شریان است به یکسو باید برد و بوب زتد که اگر بدراز زدند
 از گرد و باسلیق ابطنی را بسیار باید مالید و با بهام باید گرفت پس از آن باید کشود و در فصد ایسکم ساعد باید است
 بوب زتد و دست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید زد و درگ صافن از بالای شاک باید است و از
 شل رگ و درگ با دست از دو جانب او مال باید زد و با بطن در زیر انواست و از جانب ابطنی ساق در آن بر دو باید است
 رگ پیدا یزد و عرق النساء از میان او تا شلنگ به پچند و شسته در زیر پای او نهند و فصد میان خضر و خمر رگ بخیزد اگر
 فست از خطا ایمن باشد اگر رگ نیاید از پس شلنگ از جانب ششی برد از باید زد و در شش عصب غشازند باید ساند
 رگ را با رنگ زند و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ بگوید یا ساه شود نشان آن بود که خون باقی است از دست
 یک فصد کنند و اگر از شریان خون رفته باشد این او به بسازند چون سیاه شدن از زروت شب بیانی فلقظا رقیق کلان
 میر کند از هر یک یک دم صمغ عربی سه دم بکوبند و به سپیده تخم مرغ و خانه عنکبوت بر جراحت و حوالی او نهند و
 به بندند و چند روز کشاید بعد از آن بر فو بکشاید و خون شریان رقیق تر بود اما حجامت کوکان و پیران را بجائے
 فصد بود و به عضو که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و تا ضرورت نشود حجامت نشاید کرد و یک شصت ساله بود
 حجامت کنند از بهر آنکه خشکی بر پوست غالب گردد و در چهاردهم و پانزدهم ماه رگ متلی بود و اخطا در بدن حرکت
 رده میل بجانب پوست نمایند فصد نباید نمود و چون نقصان پذیرد و آن وقت بیهم بود رگ زون شاید و هر گاه نوره
 نقصان گیر فصد و حجامت فائده عظیم دارد

فصل سیزدهم در تدبیر استفراغ های دیگر و آن هفت نوع بود از اول و عرق مخاط که از بینی آید و لعاب
 جماع و استفراغ بشیاف و استفراغ فصد از اول معلوم باد که بر طعمی که خورده شود آنرا سه هضم بود هضم اول در معده
 هضم دوم در جگر و هضم سوم در اندامها و از هر هضمی چیزی که قوت میفره آنرا تمام نکرده باشند و بهر نفسا بطریقه دفع

فصله اول بقی واسهال و تدریس آن یا کرده شد و من فسخه دوم با دراز بول باشد و نفوت او را بول آن است که در وقت اول
 و استقار نشین و بار سیاهی که از سردی بود و راسل کند و تدریس عرق بیاید و است که عرق فسخه پنجم سوم است و طریق دفع آن
 گذرهای باریک که آن را سام گویند و بقیه فصله بخار است که از همه تن دفع شود و آنرا بتوان دید و بعضی صبح که بر پوست
 مانند و بعضی عرق است که از سام بیرون آید و بر غشیه یا عرق کند احتیاط یا بدو هوائی گرم و حمام غلیظ عرق آید و عرق
 بسیار که رطوبت اصلی که نماید و جوب عرق و زبول بود و تدریس هر خطا که طوبی غلیظ است از سردی یا بی فواید و یا سیاهی
 بدان پاک شود مثل مسکه و صندل و مانند آن عطسه و غرغره و بخار که بر سنگها گرم و ریزند و بخار طنج با بونه و بونه
 که بی و خرق پیید و فلفل و عطر شیا و صبر سوده بونیدن عطسه و مخاط بسیار می آرد تدریس غایب که از زمین و زبان و کام
 آید آمدن و داغ چشم و گوش و طلق و گلو و خنجره و دم معده را نفع دارد و فاخته در زستان و مردم رطوبت را و غرغره
 یا یکانه و سرکه خردل و عاقر قرحا و موزنج و صفرا و یا این فقیه را بنی یا مجموع در حمام یا جائی گرم فائده دارد و تدریس
 شاف فعل او در استفراغ ضعیف بود و داده که بدو نزدیک باشد آورد و در پشت و سرین و حوالی آنرا مناسب است
 گرم مزاج را و یکسکه پودر از بنفشه و قند اندک محموده باید ساخت و بخی مزاج را از اجزای شیر و گندم و قند و یک سکه
 و شحم حنظل و زنجبیل و سوربخان و شحم کرفس یا از چند بیدتر و قسط و زرباد و اندک از زردت و برگ سداب و ماهی زهرج
 شاد سازند و در حقنه فعل او از زنیان قوی تر بود کسی را که معده او ضعیف باشد و در غشیاں آید و یا آسای و جراحی بهر
 بود و تدریس بهتر از حقنه نیست از بر آنکه بخار داده از داغ فرو آورد و در بنار حقنه نباید کرد و است آنکه گاه باشد که بده در
 روده باریک بر آید و اگر حقنه از جفت در پشت و کرده و گاه می کند یا بقفا خنجره و سر بر بالشت خند و اگر از بهر زدن
 می کند یا بر بنا فوسفید چنانچه شکم آید و خنجره و سر و سینه بر بالشت افراشته و یا باید که در آن مال از عطسه و سر فروز و انگه
 دار و دمقده از منقل از حقنه چاه شغال است و شکم را بسوس و آب تخمه و آب خنجره و روغن زیت یا روغن زرد
 پاک سازد و در حقنه صاحب تب ناک بود و باید و اما با و بنفشه و کتانج شاید و در حقنه در معده و قو بلع از حلیت
 و تنفزیون و زیره و شحم کرفس و سداب چاره نباشد و در بعضی حقنه آنکه کاه و قرفیون و چند بید ستر و از بهر درد
 سر و چشم و گوش شحم حنظل و از بهر سوزش رود و در پیش آن از لبنج شمشاش و روغن گل کنند و در حقنه اینها و آب
 کسینر تر باید کرد و صبر در حقنه و شیا و نکند صفت طلا با که بشکمالند طبع و از نرم سازد روغن بید بخیر
 و سوراخ خانه کس و عسل و اندک محموده یا شحم حنظل و از بهر گاه و کوم روغن سازند و یکی دیبا مجموع آید و حقنه
 بر شکم طلا سازند استفراغ تمام کنند و تدریس جماع آن است که نوعی از استفراغ بود و از جمله اسباب سته است
 هرگاه جماع بوقت اتفاق قصد و طوبی یا بدو اندیشه و سواس و عشق بدان را نکل شود و اگر این استفراغ
 با اتفاق نیفتد در آن گراتی یا بدو نمی گرم کرده و بسوزد و بخار آن به باغ سرد و تن یا بنحو لیا و طبعین دل و تیرگی چشم

و سرگشتن پدید آید و از اسراف جماع ضعیف زیاده از حد شود دلیل است بر آنکه نسی از خون صافی نبرد با بسته
است و او عصبیتی بد و جماع یا به پنج جماع منعی گردد و اگر مساله گفته که بجای نسی خون بیرون آید
و آن خونی باشد که با غدا اندامها خواهد شد و هرگاه این غذا خرج شود منعی باید تا عوض آن بجای باز آید
جماع برگشتگی و از پس یا خست و قود و اسهال و عاقتن را تشنگ سازد و چشم تاریک و پاست سست گردد و از حرارت نرس
کم کند و از پس طعام استلا در بند باوستی اعصاب سده و استقا و ضیق النفس و رعشه نو کند و اگر در حال جماع سرما
در پشت یا بد و یا بالذت جماع المی یا بد یا بدنی ناخوش آید علامت آنست که در بدن خلط باید بود و در نسی بدن باید که در غذا
مزاج گرم و تر در کار جماع قوی بود و مغرت کمتر باید و یکسکه مزاج گرم و خشک است اثر تشنگی و مغرت بر دهن
ظاهر شود و لاغر گردد و دود و مزاج سرد و تر و سرد و خشک بر دهن ضعیف باشد و مغرت باشد بر دهن و پدید آید
فصل چهارم در تدبیر اعراض نفسانی و اعراض نفسانی شادی است غم و لذت و آمیختن و ترس و جلی و اندیشه کارها
و هم و المایه باریک امید و نومیدی و هر یک از اینها در تن اثر دارد و فزون از طعام و شراب و دیگر اسباب
بدان زدوی اثر کنند که اعراض نفسانی چنانچه اثر منعی یا چیزی خوش و ناخوش بشنود و در حال رنگ روی تغییر کند و
حرکت و آواز گیرد و در این حال دلیل است که اثر اعراض نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض
نفسانی تن مردم گرم کند و غلاظت از دل مثل خشم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سرد کند چون غم و ترس
و نومیدی و خشم عظیم و فراق و حرکت زد و رنگی زرد سازد و مردم گرم مزاج را زیان دارد و طوبی و سرد و ما سود دارد و شادی
رنگ رو را فروخته کند و در به کند و مردم شاد و کام را اثر سیری برتر پیدا شود و شادی و سفر که از دل تمام شاد شود و کشاده
گردد و درون طلب شادی بیرون رود و بمغاجات بماند و دانه و ترس بسیار حرارت را از اندرون بدن برساند
و آنجا خفته شود و بمغاجات ببرد و درون مغاجات بسپارد و ترس کمتر باشد از آنکه از جهت شادی یک باب میرود و جلی
رنگ رو کسج کند و غرق روان گردد و با خرد شود و زحمت امید واری همچون شادی معتدل و حضرت نومیدی همچون مغرت
انده و از اندیشه خالی بودن خاطر و طبع کند و از حرارت فزونی ضعیف گردد و اندیشه و غولی و سفر کردن شهرت و کارها
عجیب بدن از بیماریها و وسوسه عشق برساند و علاج خشم شربت های سرد و حکایت های خنده ناک و خاطر نمودن و دستان و
مشتان و علاج انده و ترس با امید های قوی و سباع و نغمه و لغزین و آواز های بلند و شراب و سفر جماع گرم
فصل پنجم در تدبیر میزان مزاج مردم بر سرد و خشک بود و هرگاه مردم پیش و بدیر او دیگری و تری باید بود و اگر مایل
و غنای معتدل مثل روغن سوسن و آب سیر و شراب اندک و لیمو تره که نماید و خوشی و شادی و از ترس و انده و
چیز که مثل کافور و نیلوفر و ریشیا و در باید بود و از هوا بدبو و بیگانه خوش نیز نگاه دارند غذا بتفایق و اندک اندک
باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیران را طعام موانع بود و در کار طعام نشاید خورد و چیزهای سیر و شور و آبکامه و غیر آن

نشايد خورد گرد و صندل طوبی بودی بطریقه علاج روا باشد و شیر تازه اگر در صندل باونگیه و و ترش نشود سود دارد و برنج اشیریا
عسل و قند فائده دارد و گوشتی زبانی دارد و اگر طبع خشک بود پنجه و دم سبفاج بایک شتر برگ کرنج بیزند و مقدار بفرستند
تخم مصفر کوفته و روی بخوشانند سود دارد و اجابت کند و در دم صعلگی باقند کوفته میل نمایند انشا را پاک سازد و اخم خون و
جند بیدار شود و اخیر خشک قدری تخم مصفر هم بکوبند و بخورد اجابت کند تا غرورت کلی نشود پیرا نرا فصد نیاید که در دو طعام
ایشان بگوشت پخته و طعم گرم و هر سیه که در دو در صینی و اندک نمخل بود و در فصل سرما تر باق و در دار المسک ماده الحلیوه
فصل شانزدهم در تدبیر سیافران چون عزم سفر نمایند بیشتر از آنکه بسفر روند باندان پنجه که در سفر خواهد بود از تشنگی و گرمی و اگر تشنگی
و بخوابی در سرما و گرما و پایا باده رفتن و آب شور و مانند آن مثلا اگر هوای گرم بود تخم ترک باید کرد و اگر با عادت اگر سرما
بود جایگاه کشاده باید قرار گرفت تا ناسبتی ای محارای بخنکند و اول فصد باید کرد با مصل تن را پاک سازد و در امتلا
بدستور نباید نشست و چون در منزل فرود آیند طعام باید خورد و اگر در سفر تشنه شوند و مشغال تخم تر قه بکوبند و بخورند که تشنگی
زایل کند و آب بکوبند و تشنگی زایل کند و سرد از آفتاب تشنه باید داشت و هنگام سواری شتر بتبایب سرد باید
خورد و در منزل مینی و ناف و کف پا و عضلهها بر روغن بنفشه و کدو مانند آن چرب باید کرد و اگر تخم باد سموم باشد یعنی
و در بان پوشیده بر آن زحمات صبر نمایند و پیاز پخته بدو غنغ نفع دارد و روغن مینی بر کشیدن و اگر کسی را سموم در بان
باشد آب سرد و دست و پای بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشانند و روغن گل و گلاب آب بید بر سر او گذارند و
خیار باد زنگ برگ خرفه بخورد و در هر خطه از آب غرغره کند و وجه آب بخورد و اگر تپ نکند شیر و دوس غنغ افق بود و اگر
سر او چون بمنزل بر سر زود پیش آتش نزد و خوش را بشیر گرم کند و دست و پای بر روغن فرقیون و زیت چرب
کرده گرم سازد و در طعام سیر و روغن بیشتر باید اگر روغن بخورد و در سیه یا لثتک باشد شراب گفته اند تا سیه را تاثیر نکند
و سر تازه را یک درم انزله با لثتک یا بار لسل حل کرده بپزند سود دارد و هنگام سواری پیش آتش نباید رفت
البته اگر بایست رنگ بگرداند و آنزده شود و در آب گرم بیاید نهاده تا خون بر و پس گل از مینی و اندک سرکه و آب طلا
نمایند و اگر ریاست یاه شود یا سیر نشان تباه شدن شود بغیر از جدا کردن تدبیر نیست و اگر از باد و آفتاب رنگ
روست تغییر شود لعاب اسفول با سپیده تخم مرغ یا کتیرا حل کرده یا صندل بروس طلا کند اثر آن باز دارد و پیاز سیر
بکوبند و غرورت آن باز دارد و روغن شبت و بابونه و عضلهها بیدان مانند گی زائل کند و مسافر دریا اول که در تشنگی
در آید اگر قه بیا ر کند تسکین نیاید و اد که بخورد آرام گیرد و اگر از حد کرد و بیشتر بت انار و پودینه و آب و انار و زرد
و ماتی و عدس بخورد غنجه تخم معده را قوت دهد تا نماند اگر با پودینه باشد

باب دوم در بیان حدیث منفعت جزو علم فی عی و ارکان مزاج و اخلاط و این است سر زوده فصل

فصل اول در بیان حدیث موضوع آن طب علی است که بیب بآن علم رحال تندستی بروی رنگ دارد و اگر بیا گردد

بحال صحت باز آرد بدانچه ممکن بود و موضوع طب آنست که بدانی که اسباب جمله کائنات از تن مردم از تنبستگی و بیماری است طبیب این سبب احوال و کیفیت تصرف در آن معلوم نماید و آن چهار سبب است مادی خفای و صورتی و غائی اول مادی که نزدیک است و بیماری پدید آید عضو است یا روح و دوم سبب غائی و آن چنان باشد که احوال تن مردم بر حال خویش نگاهدارد و سبب تنی گردد و اگر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و سبب مایه می شود و طبعیان آنرا اسباب سه ضروری گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب دارد و با سوم خواب بیداری چهارم حرکت و سکون پنجم استغفار و عرف و چیز مکیه ازین می آید ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سوم سبب صورتی و آن ترکیب قوت است که از این مزاج پدید آید چهارم سبب غائی و آن قوت افعال است که از معرفت قوت و ادراک که حرکت نه است حاصل گردد

فصل دوم در بیان منفعت علم طب معلوم باد که تن مردم مرکب ماده و صورت است ماده آن است که چهار چیز پاک و دیگر ناسازنده و آئینش ندارد و فصل و طبع هر یک دیگر باشد سبب سازندگی ماده های او تنبیه شده است که هر یک یک باب خویش دارد و با طبع و صورت همیشه می آن دارد و که ماده های با هم افتاده آمیخته شده دارد و جدا نشود و کار صورت کار پدید است

پوشش تن و کار ماده طبع و هرگز کار یک به قدر کوشش باشد با کار یک به طبع بود است نباید این سبب بود و غیر احوال این مردم را اسباب بسته که در باب گذشته مذکور است که همیشه در وی اثر میکنند پس ضرورت چنین بایست که صورت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی از دانی داشته و منفعت طب آنست که به سبب بدین آن احوال تن او سلامت اند احوال تن دیگری باشد که از تدبیر طبیبی بود و اگر این کسی را بیماری شود آسان تر و در کمال خویش آید

فصل سوم در بیان منفعت جزو علمی و عملی منفعت طب نگاهدان تن تندستی و زلال کردن بیماریها چیز ناپسودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود طبیب را باید که اول موضوع طب بداند و تندستی و بیماری هر دو باشد و سبب هر یک بداند این جمله را جزو علمی گویند و جزو علمی آنست که بداند که تندستی چگونه نگاه توان باید داشت و بیماری چگونه زایل توان نمود و هر منفعت که این معانی برین جمله بداند طبیبی کامل باشد اگر عمل کند و اگر نکند جست آنکه غرض از جزو علمی و شرط طبیبی آنست که عمل کند بلکه غرض آنست که بداند که چگونه عمل باید کرد

فصل چهارم در بیان ارکان انواع آن چهار است خاک آب هوا و آتش و هر چهار مختلف یک دیگر اند اگر چه ماده اول در همه کائنات این چهار اند هیچ یک را بطبع و صورت او نتوان یافت و میان هر چهار که آمیخته شده اند مزاجی پدید آمده و صورت و قوت هر یک باطل شده و ازین چهار دو گران است و آن خاک آب است و دو دیگر بدو این هوات و آتش

فصل پنجم در بیان شناختن زمین احوال آن زمین چه بسیط است و جای او پایین دیگر ارکان است و آنجا آرام دارد و اگر جزوی از او بقیه بیرون آید بلند بجای خود رود و گرانی او این است که فرو در زمین است و بدین سبب او را ثقیل مطلق خوانند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آن است که هر چیز به بدو پایدار گردد و دو سر آن گذاشتن که تپه بماند

فصل ششم در بیان آب احوال آن آب سیبی بسیط است و جایگاه او آن است که گرمه روی زمین درآمده و از زمین سبک تر است و نسبت به هوای گران است و قیاس با زمین سبک سبب آنکه پاره از زمین برشته شده و بنیاد آفریدگار تبارک تعالی که بر سطح شمالی را برین آب گذاشته آرامگاه مردم و جانور باشد و هوا خوشتر و مردمان تندرست باشند چنانچه معلوم است که بعضی جانوران را از آب پاره نیست ازین سبب جایگاه آب زمین یکجا کرده و آب را در زمین پاشیده کرده تا همه جای باران برین سطح آب سرد تر است و خاصیت او آن است که پراکنده شود و آسان بهم آمیخته شود و نقشها را در قبول کند لیکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آن است که دیگر ارکان بسبب اذیت هیات نمایند.

فصل ششم در بیان هوا آن سبب بسیط است و جایگاه او بالا تر از آب و فو و از آتش و طبع او گرم و تر است و در هوا از آب فرما برادر تر است و از غایت لطافت است که جانه را اثر نکند و قوام آب غلیظ تر از قوام هواست و هر چه غلیظ بود هر چه رسا و در آلوده کند مثل عملی و هوا در غایت لطافت است بدین سبب آلودگی نکند.

فصل ششم در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالای همه ارکان و در نهایت سبکی و در اخفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک و منفعت او آنکه همه چیز را بپزد و بپخته در سیده شود و اجزاء هوا بقوت او در همه جا بگردد و سردی آب در زمین از خشک تر شود و درستی همه کائنات ازین چهار ارکان حاصل است.

فصل ششم در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشت مذکور است حکما صورت و ماده گویند و بصورت مخالف یک دیگر اند پس برگاه صورت در کنشگاه که در وجود طبیعتی در میان پیدا آید از مزاج معتدل گویند و آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکی برتری غلبه کند گویند مزاج خشک است و اگر ترزی غلبه کند بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر ترزی و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند گویند مزاج گرم است و اگر سردی بر گرمی غلبه کند گویند مزاج سرد است این انواع را مزاج منفرد گویند و هرگاه دو صورت برابر نیاید و نسبت غالب و دو صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب پیدا آید گرم و خشک و گرم و تر و سرد و خشک و سرد و تر و این ازین مزاجی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج شصت یکی معتدل و چهار منفرد و چهار مرکب

فصل دهم در مزاج معتدل معتدل آنست که ترکیب اجزای ارکان در برابر و قوت و صورت را متعادل باشد و این اعتدال در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که از هر اندام از اندامها چون عصب گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و ترزی که باید و مزاجی که در او شاید پیدا آمده باشد و هر اندامی از اندامهای و اعتدالی دارد که هرگاه از مزاج خود برگردد و اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و مزاج هر اندام شخصی را حدی است که اگر بدان حد بود آن شخص معتدل بود و اگر از آن برگردد و اعتدال باطل گردد و این اعتدال غایت آفریدگار است سبحان الله تعالی تا مزاج اندام گرم و خشک چون دل مزاج

اندام سرد و تر چون دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر چون جگر با مزاج سرد و خشک چون آتخوان برابری کند
 چون مزاج اندام برابری کنند تن را مزاج معتدل پدید آید و نه معتدل تحقیقی و از مزاج اندام مزاج پوست
 معتدل نزدیک تر است خاصه مزاج پوست سرد انگشت دست که مردم چتر با سه سرد گرم را بر سر انگشت و گفت بخت ملاحظه
 فصل یازدهم در بیان مزاج اندامها اندام مرم و اخلاط که در تن اوست چون قیاس کنند دل از همه گرم تر
 باشد پس خون شریانه پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت پس گوش و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس
 کنند بلغم سرد تر از همه باشد پس هوا آتخوان و غضروف و سیاط و وتر و عشا و عصب نخاع و چون اندامها و اخلاط تر
 و اقیاس کنند بلغم است و دماغ و مری و شش و جگر و سپر ز پس گوشت عضله و گوشت گرده و چون اندامها خشک را
 قیاس کنند سخت موی و آتخوان و غضروف و سیاط و وتر و عشا و رگ عصبها و دل

فصل دوازدهم در بیان سال و عمر مردم از روز ولادت تا یازده سال حلال پروردن و بالیدن بود و این
 را روزگار کودکی گویند و بعد از یازده سال تا مدت سی سال حال جوانی و پس از آن تا سی و پنج سال و بعضی
 تا چهل سال حال جوانی باشد و بعد از آن تا شصت سال کامل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک
 گرم و تر باشد و نزدیک جوانی تری بتدریج کمتر میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی
 معتدل تر از مزاج همه عمر باشد لیکن به نسبت مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیر گرم مطلق باشد و
 درین کولت گرمی و تری کمتر میشود و در پیری گرمی و تری خرج میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه پایدار و زنده
 مانند پس حرارت در طوبت و چهل سالگی کم میشود و پاره خرج میگرد و گرمی و هوا و کار با دریا خفتها چنانکه
 فروغ پیران روغن را کم میکند و پاره انباشته خشک میگردد و گنجی نشادی تحلیل می پذیرد و این خرجها
 و از غذای بدل آن بنیاید و هم نقصان گیرد و بدل آنچه خرج شده حاصل نشود و تری غریب سرد و تر جمع
 گردد تا آن حرارت را فرو گیرد بدین سبب همیشه باقی نماند و طبیبان این را مرکب طبعی گویند

فصل سیزدهم در بیان مزاج اصلی احوال مزاج هر کس که مایل بخشکی بود حرکات او در همه عمر با احوال
 جوانان مانند و آنکه مزاج اصلی او سردی و تری گراید احوال و حرکات او به پیران مانند و پیر زود تا شکر کند
 و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد و جوانی خشکی و گرمی بر دو غالب شود چون از آن درگذرد بهتر گردد و اگر مزاج
 اصلی او سرد و تر بود و جوانی در پیری بد حال باشد اگر مزاج اصلی گرم تر باشد در کولت نیک حال باشد
 فصل چهاردهم در بیان خلط و آن رطوبتی است روان در تن مردم و جایگاه طبعی آن رگهاست و اندامها
 که میان آن کشاده است چون جگر و معده و سپر ز و زهره و اخلاط از غذا خیزد بعضی نیک بود آن را طبعی گویند
 و آنچه بدست ناطبعی باشد و اخلاط چهارست خون و بلغم و صفرا و سودا

فصل شانزدهم در بیان احوال خون پس باید دانست که خون گرم و تر است و قوام او در جگر باشد و طعمی که در موده
 هضم شود در رنگ قوام آن بچو کشکالچی و آذر کپلوس که از موده جگر در آید بگرمی جگر سفید و دیگر یا بد و رنگ جگر خون
 گردد و از رنگهای جگر سیمین پرگند شود و غذا گردد آنچه از جگر بجای نماند آید از حرارت دل گرم تر شود و قوام آن رقیق
 و رنگ آن رقیق تر و در رنگ آن آشفرد خون و رنگ آن سرخ و بوسه آن خوش و طعم آن شیرین و قوام آن
 معتدل گردد و خون ناطبعی در نوع باشد کی آنکه مزاج او گرم تر یا سردتر باشد بی آنکه خلطی با او بیامیزد و نوع
 دوم آنکه قضا صفر و بلغم و سودا بدو آمیخته میشود و در رنگ بوی طعم او بگرداند و صفر قوام او رقیق و طعم آن ترش
 کند و سودا قوام او غلیظ و در رنگ او تیره و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم سرخی او کمتر و طعم او تفت و اگر حرارت
 قوی بود طعم او شور و قوام او غلیظ کند و اگر حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند
 فصل شانزدهم در بیان احوال بلغم باید دانست که بلغم در نوع باشد بی ناطبعی یا ناطبعی است که طعم آن شیرین بود
 و قیاس با مزاج صفر او سودا و سرد باشد و نسبت با مزاج تن سرد و سخت باشد و بلغم ناطبعی چهار نوع است یکی آنکه
 قوام او رقیق باشد از رطوبت مانی گویند نوع دوم غلیظ تر بود از احوالی گویند و نوع سوم غلیظ تر از اجاجی گویند
 نوع چهارم بسیار غلیظ باشد از اجاجی گویند اما طعم رطوبت مانی شیرین تر باشد و اگر حرارت بیامیزد طعم آن شور شود
 و بلغم غلیظ طعم ندارد و از تفت گویند یعنی میز و آنچه بصفر آمیخته شود و آنچه بسودا بیامیزد و ترش و غصص باشد
 فصل هفتم در بیان صفراء و احوال آن صفراء دو نوع بود طبیعی ناطبعی و قوام او رقیق تر از قوام خون
 او و دوزن سبکتر از جهت آنکه صفر اکثرا خون است و در رنگ آن سرخ و طعم آن ترش و تیز و طبع او گرم و خشک تولد او
 در جگر باشد و صفراء غیر طبیعی سه نوع است یکی آنکه در تن زیاده گردد از آنکه باید دوم آنکه بسوزد و گرم و تیز و تیره
 گردد سوم آنکه چیزی با وی بیامیزد اگر خون یا سیمین بود رنگ آن سرخ باشد اگر آنرا هم گویند و اگر بلغم با او بیامیزد
 قوام غلیظ کند و گرمی او کمتر و در رنگ آن همچون زرد و تخم مرغ باشد آن را می گویند اگر تولد صفر او در موده گرم باشد و رنگ او سیمین
 آنرا اگرانی گویند تپ از او کمتر شود و جهت آنکه موده از لایق دفع نماید با سهال باشد که صفر او بسوزد و در رنگ زنگار گردد
 آنرا صفر از زنگاری گویند و بدترین انواع صفر که بسوزد و در رنگ او سیاه آنرا صفر اسوداوی گویند طعم او تیره و ترش
 و زمین ازان بخشد و گس نزدیکی ازان نزد و از او برده ها اگر گذرد و بجهت پیدا شود اما زنگاری او بدتر باشد که زرد و از
 و منافص صفر آنست که خون بقوت او در رنگها گردد و باطراف رسد و دیگر آنکه شش را بصفر حاجت بیشتر است
 ازان که تحمل و سبک تر است و همیشه حرکت و تحمل و سبکی و حرارت در وی پیوسته بقوت صفراء بود و از زهره صفراء
 برده فرو آید و در آنجا نیز بلغم غلیظ بود و نقل را هم دفع کند و تیزی آن عضله متعذر خبر ده تا بجا بخت بر خیزد و در
 آن حوضه بسته شود و صفراء در ده نباید نوعی تولید کند و گاهی در رود و با گرم و از او کد و دانه پدید آید و در

تا بستان صغیر بشیر باشد و در وقت خشم و از غدا سه گرم و خشک از کارهای قوی زیاده گردد
فصل ششم در بیان سودا و خلط او و نوع بود طبیعی و غیر طبیعی در وی خون است و گران تر از آن خون
 بود طبع او سرد و خشک رنگ سیاه و طعم او آینه از ترشی و شیرینی و گولاد و سیروز بود و از غمها و اندیشهها و زحمات
 سرد و خشک متولد گردد و فصل خالص بشیر بود و سودا غیر طبیعی انواع است یکی آنست که هر خلطی که سوخته شود و فصل
 آن سودا گردد اگر خلط بلغم رقیق بود سوخته آن سرد بود اگر غلیظ بود طعم آن ترش یا شور باشد و اگر خون سوخته شود طعم آن
 آینه از شیرینی و شور بود و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زمین از آن بچشد و گس گردد آن نه گردد و اگر صغیر سوخته
 شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن تولد کند آشفته تر از علتهاست دیگر بود لیکن علاج زرد پندیر و نوع دیگر از سودا
 غیر طبیعی آنست که هرگاه سیر ضعیف بود سودا کمتر بخورد و سودا با خون در گامها رانده شود و در همه تن علتها تولد کند
 مثل بالینو لیا و یرقان سیاه و غلظی که در زن دیر بماند لطیف و خلیل یا بد و غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و پرمایه
 شود و جگر ضعیف و غم ثانی و ثالث باطل گردد و خلطی که در اعضا بود همه سودا شود و اگر جگر گرم بود کمیوس بسوزد و لطیف
 آن صغیر غیر طبیعی و غلیظ آن سودا از طبیعی باشد و منافع سودا آن است که خون بد و قوی گردد و هر عضوی که در غذا
 او سودا بآید و در شل استخوان و غمزوف و آنچه فضل باشد از خون جدا گردد و سیر زرد آید و بختی که میان سیر و جگر
 بود و یارده سودا مجعده ریزد و میل طعام پدید آید و خون پیران و مردم که اندیشه و فکر بسیار کند سیاه بود
فصل نوزدهم در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است اول در معده دوم در جگر سوم در رگها چهارم در اندام
 و از هر هضم فصله هضم نایافته بماند اول بروده و دفع شود و فصله هضم دوم سه حصه شود حصه اول بطریق بول
 دفع گردد و حصه دوم صغیر باشد و سیر در آید و حصه سوم سودا بود و سیر زرد آید و فصله هضم سوم و چهارم بعضی
 تحلیل دفع شود و مخصوص نباشند بعضی لعرق و سرخ دفع شود و بعضی بختی و تلخ و بعضی دفع شود و منفذ محسوس چون بینی
 و گوش و منفذ محسوس مدام است و آنچه بجانب سام آید بعضی طبیعی بود مثل مو و ناخن و بعضی طبیعی باشد
 چون خارش و آبله و برص و بختی و آما سها و ریشها

باب سوم در شناختن اشیای بسیط و آن هفت فصل است

فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام مرکب بود بسیط و مرکب از اندامهای یکسان بود مثل استخوان
 و گوشت و عصب که همه یک جنس اند و بدین سبب این اندامها بسیط گویند و مرکب از اجزای نامان نام دارند چون استخوان
 سر و پا و گوشت دست و پا و اندامهای مرکب که آلتهای مردم اند چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پا که آلت
 رفتن و مقصد رسیدن بود و مرکب از هر آن گویند که از استخوان و عصب گوشت و پوست و رگ غشا ترکیب یافت
فصل دوم در شناختن استخوان و احوال آن استخوان جسمی خشک بود و سخت تر از همه اندامهاست و دوا را حشمت

و میانه بین دو اعتماد حرکت بر دست و پاره یا نیار است و عدد پاره های استخوان دویست و چهل و هشت پاره است
 بدین تفصیل استخوان سه سر دوی پنجاه و نه بود و عدد پاره ها از درز که بر سر چشم دینی و خسار است پاره استخوان
 سه سر است و استخوان نصف از چهار درز کایلی و لانی، غیره و چهار پاره دیوارهای سر است یکی استخوان پیشانی و دو
 استخوان بنا گوش و یک استخوان پس سر و یک استخوان سطح زیرین که محل سر و قاعده دماغ است و همه استخوان ها که بر سر و پیوسته
 است و یک چهار پاره استخوان صغیر است از هر سوی دو پاره استخوان صغیر ظاهر است استخوان فک چهارده پاره بود و پاره
 اصل بینی است و دوازده پاره از درز با معلوم است و ازین جمله دو پاره فک پایین است که دندان بر دست از جمله استخوان
 روی توان شمر و عدد آن بی دو و جمله پنجاه و نه پاره باشد و مهره هائی پاره است هفت مهره گردن و دوازده مهره پشت
 پنج مهره کمرگاه و سه مهره سترن و سه مهره نشسته استخوانها هر دو پیوسته و چهار پاره است از هر سوی دوازده پاره بود
 با مهر پشت پیوسته و از جمله پیوسته با مهره را با پیوسته گویند و با استخوانها پیوسته است و استخوانها سیصد و هفت پاره
 بود از هر دو جانب با پیوسته با پیوسته است و چتر گردن دو پاره استخوان است که شانه گویند و پاره است
 بعضی استخوانها بی شش گفته اند بر شانه مردم و پاره استخوان است مخصوص با دست انسان بود و دیگر حوانات را نیست استخوان
 دست شصت پاره بود بدین تفصیل بازو یک پاره و ساعد دو پاره و خرو و کوبت هشت پاره و عظم زان که بکف درآمده استخوان
 پشت دست چهار پاره بود و تباری مشط گویند چهار انگشت پیوسته است از دهم نهاده شود استخوان انگشتان پانزده پاره
 است بر انگشت سه پاره جمله سی پاره استخوان بی گاه دو پاره است استخوان پیا از ران تا بقدم شصت پاره بر پاهای
 قوی پاره بدین تفصیل استخوان ران یک پاره استخوان ساق دو پاره بر سر زانو یک استخوان است که عین الزکبه گویند تا انگ
 پاره استخوان پاشنه یک پاره استخوان کف پاهای بر جان حشری اندم دو پاره استخوان است که بشکل کعبین است و مرده
 چهار پاره و استخوان پشت پای پنج پاره بود استخوانها که انگشت پای چهارده پاره بر انگشتی سه پاره و دو پاره جمله
 دویست و چهل و هشت پاره است بخیر از استخوان لانی که شکل لام بود که در حفره است و آنچه در دل و میان انگشتان است
 فصل سوم و شناختن غروف و مفارغ و مفرد جسمی است درم تر از استخوان و سخت تر از ریه بر سر شانه و دندان و پیوسته است
 و اگر آری بر سر مفصل و از استخوان کوفته نشود و حفره غروف است و دائم در حرکت است که اگر استخوان بودی
 آسیمه بجان خلق و لذات رسید و پاره بینی غروف است و منفذ دم زدن و در خواب سبب آنکه راست استاده بپای
 نشود و گوش غروف است مثل باد بانی تا آواز باز دهد و در آید و قصبه شش غروف است تا ماه نفس کشاد باشد و
 ماده نزل اثر کنند و مهره آخرین آن است که نشسته مردم بر آن است سه مهره بود تا راست بر آن توان نشست
 که اگر استخوان بودی موجب درد و سنج میشد

فصل چهارم و شناختن عصب با عصب جسمی است نرم و شکسته نشود و حرکت بود از جمله عصبها یک عصب مجوف

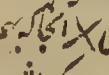
است از دماغ رشته دهم در آمد نور بینایی و آن تجویف بگذرد و ششم رسد و عصبها سه نوع است هر سه نوع بصورت مانند
 یکدیگر و نفوذ می کند یکدیگر است نوع اول که از دماغ رشته یا از نخاع که تخلیفه دماغ است و قوت حس حرکت نفوذ می کند عصبها را
 به تن است نوع دوم که از سر نخاع رشته و با نخاع و دیگر پیوسته و قوی تر و حکم تر از اول بود این زار با را گویند نوع سوم پیوسته
 از هر دو نوع است از او گویند سر عصبها از این نوع بود این را هم از حس حرکت بهره است و اصل حرکت حس حرکت از دماغ است
 و آلت هر دو عصب است و چنان که در چیزها بافته گشادگی هست در پوست از عصبها در گمانیز است از اسامی گویند دسام
 یونی لطیف اند که کشیده است و حس در پوست بدن عصبها بود و سرخی رنگ است مردم از گوشت نخون هم از بایان رنگ است
 و قوی و عرق و دماغ که بر پوست پدید آید از دسام ظاهر گردد و قوت حس حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که توسط
 عصبیت از دماغ با اندامها می رسد و اگر جسم پس پوست و گوشت به تن را است اما حس دیدن و شنیدن و بویدن و چشیدن
 همه در سر است عصبها هم نفوذ می کند یکی از سوراخ است و یکی از سوراخ دیگر از پلوی مهره پشت و گردن بیرون آمده
 و با اندامها پیوسته هر یک عصب یک پامن نخاع واقع شده که آن فرو است اما عصبها که جفت است هفت از دماغ و هفت از گردن
 و دوازده از نخاع پشت پنج جفت از نخاع که گاه قطن یکی از بایان نخاع همراه است جمله سی و هفت جفت و یکدیگر بود میان
 مهره و دماغ مشارکتی است از بعضی از عصبها دماغ که یک شاخ آن در غشای سینه و عضله آن در دل و کشتش و مهره و جگر
 و اشیا را گنده شده بدین سبب هر گاه مردم بوی ناخوش یا چیز گریه توهم کنند غشیان و قوت شود چون مهره ضعیف بود ششم
 نیک نشود و بخار بد کیلوس بر سر آید و هفت آن بدن رسد و فامه و آلتش عصب است که اگر در اندامی تشنج یا سستی طایع شود
 سر عصبها را علاج کند و بر سر مهره را گردن و مهره پشت ضامد گذارند تا قوت دارد و بر عصبها رسد باذن الله تعالی
 فصل پنجم در شناختن عصبها - و اصل عضله عصبی است که از او گویند یک سر عضله و از او نخاع رشته و یک شاخ
 میان و تر است کشیده شده این شاخ را محور گویند باقی بر سر نخاعی از هم باز شده و میان لیفها بگرفت و رشته تابد یک
 سر عضله پس دیگر پایه لیفها هم باز آمده تا محور و نخاع و دیگر عضوی پیوسته شده و لیفها میانه گاه عضله فراخ تر باشد
 بدان سبب میان وی سطر و هر دو سر او با یک شکل طبله مجموع این و تر و محور و لیفها و گوشت و غشای او را عضله گویند و
 غشای حس است لطیف از عصب رباط بافته شده و منفعت غشاد و گونه است اول آنکه عضوی در میان او باشد شک
 او بدو هم آنکه عضله را بر شکل و نهاد خویش نگه دارد و اندرون و بیرون شکم با چون استروبطان عضله اندامهای روی چون
 عضله پیشانی و رخساره و عضله دوشم و کناره بینی و لب و فک علی بنیج حد است و عضله پیشانی و لب و فک با پوست آنچه بود
 و عضله که حرکت سر و پیشانی این باشد یک سر آن عضله از نخاع گردن رشته و از نخاع سینه و دسام نخاع بنا گوش
 پیوسته هر گاه سر از پیش بزنند داشت آفت درین عضله باشد ضامد و چیز گردن و نخاع سینه و بنا گوش گذارند و پشت
 عضله باشد که حرکت سر روی قفایان باشد او را آن از مهره گردن رشته و با نخاع پس پیوسته هر دو سر پیشی تمام دارد

آفت در آن عضله باشد و چهار عضله که حرکت سر بر روی راست و چپ بدان باشد و در پیش گردن و در دور
 پس سر علاج آن مثل دیگر عضله باشد عضله های ستون فقره و عظم لامی است و دو بود و عضله حلقه شش است و دو از آن اگر انداختن
 که سوراخ گوش در دست و دو پس از سر و دو عضله از آن زنگنه بین رسته و عضله کتف دوازده است و عضله از پس گردن و
 چهار از عظم لامی برآمده کتف نزدیک گوش بدین چهار عضله و دو عضله دیگر از مهر کتف رسته و حرکت کتف بر زیر بدین
 دو عضله باشد و عضله بازو است و کشش است و عضله ساعد بریده است و عضله خرو و نشو و میانه و عضله
 انگشتان است و کشش است و عضله دم زدن سینه و عضله که در میان پهلوی است و عضله سینه و حجاب است بود و عضله
 که در میان پهلوی است و ستاد و پشت بود و چهار عضله است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ سر بر یک مهر و دوازدهم رسته
 از مهر کتف است و از آنجا سر بر یک مهر و بر ستانی پهلوی برآمده و آنجا سینه بر پیوسته و عضله اول در دم زدن
 از دم و است از مهر که دم زدن از آنجا در خواب غشی حرکت حجاب است و دیگر عضله از دم زدن یاری دهنده است
 عضله پشت چپ و پشت بود و دو عضله است که تازی عضله الصلحی نیز لیکن هر یک از است و در عضله جمع شده دلیل
 برین آنکه سرهای عضله هر یک مهره از مهرهای پشت و درگاه و سرین و نشسته است بر پیوسته است پس عضله است و سه باشد
 هرگاه این دو عضله کوتاه شود پشت بسط می یابد و اگر از دو یکی کوتاه شود پشت بکجای آن میل کند و عضله کتف است
 و عضله قفسه است و عضله کشین مردان چهار است زنان را دو بود و عضله شانه یکی بود و عضله فقر چهار است و عضله
 آهنا است و دو است و عضله بندگاه و زانو بندگاه بود و عضله بندگاه قدم هفت است و عضله انگشتان است و دو است
 فصل ششم در شناختن رگها که در تن انسان است و دو نوع بود نوع اول که از دل رسته از شریان گویند و نوع دوم که از
 جگر رسته از رگها گویند و آورده و در نوع یکم ع از جانب مقعر کبد رسته و آن رنج شاخ بود و هر قاعه از او شاخها بسیار
 دارد و برسان پنج درخت که در زمین بر آید باشد آنجا که از جگر بیرون آمده باب گویند و هشت رگ از او برخاسته این رگها
 را بفت یونان ماساریقا گویند و هر یک از این رگها شاخها زده بقدر مده و جمله زود و پایسته فعل همه آنست که کیلوس
 را بجا آرند و آنچه مده پیوسته از مده آید و آنچه برود پایسته است باقی کیلوس که از مده با نقل برده با فرو آمده
 بقوت مهاجیه از نقل جدا کند و بجا آرند تا غذا گردد و قطع این آنست که آنچه غذا را شاید از کیلوس حمله غذا گردد و تا دم
 را زود و لطعام حاجت نیاید و زود گرسنه نشود و نوع دوم از درید از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و پنج کرده
 چنانکه رگ دیگر که یا کرده شده و سر شاخ و بجا برود نوع یک دیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخها ماساریقا
 کشد و رنج هر دو بگذرد و در رگها کشیده شود و تا جمله کیلوس بقوت جگر بخت شود و خون گردد و هر وقت که تمام بخت شود بدان
 رگ که از جانب محدب رسته بر آید و آن را اجوف گویند آن هم از آنجا آمده و شاخ کرده از هر شاخ رگها بسیار برخاسته و شاخها
 یک بخش بالا برآمده و بر همه اندامها اندرون و بیرون بر آید شده و شاخها میزند و بر همه پائین فرو آمده

همه اندامها فدا می‌سازند و این رنگها را اجوف از بر آن گویند که میان تی است و کشاده تا خون با سانی در وی بگذرد
 میان رنگهای با ساری و چنان کشاده نیست لیکن قوت کشیدن و پزیدن او قوی است و هیچ جزوی از تنش که
 از نشاید در وی راه نیابد و حاجت بآب از پس طعام در یابد و بدین بسبب گفته اند که آب گوارش است از بهر دو کار
 اول آنکه قوام کلیس باقی بقیق شود و دوم آنکه معده بسبب وی آب تمام آید و معده بدان بسبب طعام شش گرد و در و زهر هم که
 فصل پنجم در شناختن شریان بیابانست که شریان رنگاست و دو تکه اند و در جانی چپ و در جانی راست
 ریزی و روح حیوانی در وی بگذرد و از دل به تن رسید که رنگهای شریان یک تکه است بدین بسبب از شریان در وی
 بیند و شریان آنجا که از دل برآمده و متشخخ شده یکی کوچک از دلش در آمده شریان درینست بشاخ دیگر بزرگ
 است بجای بر گوشت بدین نیز دو شاخ بود از هر شاخ رنگهای بر خاسته رنگهای یک شاخ بالا برآمده و دیگری فرود
 آمده و این همه رنگها روح حیوانی و حرارت غریزی باندامها می‌رسانند با هر دو تکه تبارک تعالی بار و روح حیوانی و حرارت غریزی
 شریان را که جایگاه و منفذ هر دو است و دو تکه است تا گذر هر دو در او استوار باشد و شریان دریدنی است از جهت
 آنکه غذا به شش است و گوشت شش نرم است و بهینجه متحرک است و شریان هم متحرک پس خواست که این شریان که در میان آن
 متحرک صلب باشد تا از حرکت هر دو آسیب نبیند و غذا با سانی ازین شریان سپردن آید و از جمله رنگهای دیگر که آورده
 اند رنگیست و دو تکه چون رنگ شریان که از او بر شریانی گویند و دو رنگ باریک و کبر خاسته در جابجای پراکنده شود و آنچه از جاب
 چون آمده چون برادر دل رسیده از وی رنگهای باریک چون کبر خاسته و در خلاف دل پراکنده شده و بانی بچهار شاخ شده یک
 شاخ بگوشت راست دل آمده و در دل درآمده و بر شریانی است و در تن بگی اندر گهای در این است ازین بسبب که رنگهای دیگر
 نسیم و دو تکه می‌سازند و این فدا می‌سازند و قوام غذا را می‌طی است واجب که در منفذ غذا از رخ نرسانند و شریان بزرگ که از او بر
 گوشت معروف است از دو درگ بر خاسته و هر دو در دل درآمده اند یک در اجزای پراکنده شده و دیگری در تجوین راست
 دل پراکنده شده و بانی آن دو بخش گشته یکی خرد و دیگر بزرگ و بسوی بالا برآمده و از سینه بگذشته و نزدیک و دوا این آمده و این
 اوج ساد و اوج ظاهر گوشت پس سه شاخ شده دو شاخ نزدیک و دلج غائر از هر دو یکی را عرق سانی گویند و یک شاخ تجوین
 دل آمده و یک در زبر و دلج است از شاخها یافته شده و هر دو شاخ بدماغ درآمده اما دو شاخ یکی است از رنگهای گردن
 علی سو است و دیگر سو چپ و او شاخی است از شاخهای رنگ اجوف که بسوی بالا از هر دو گردن برآمده و گردن
 نزدیک قصه پیشش و مری نهاده در پس شریان و حیوان را که بل کند تا آن بر دو رنگ بریده شود و بل تمام نباشد

باب چهارم در شناختن اندامهای حرکتی آن بهفته فصل است

فصل اول در بیان اندامهای حرکتی با و آنست که مردم متعلق اند بدان تا از نه بمانند و تا غذای که در قوتهای تن است
 ببدن غذا و روان غذا است که از پیگار کما از بهر بدست آوردن و بکار بردن آن خاصیتهای از دانی دانسته تا نیکی به شود

پایان مجری و نهایت آن برسان تم است بر کشته و آخر او تنگ برین پیاده و از آن گویید که امیان و دماغ و در
بر و غشاء و دماغ و در بند که میان غشاء و فیله نخاع است که کلاه و قضا و دماغ بدان مجری میگردد مجری که شبیه آن
علتی اندی گویند و سوار آن نخاعی که بر شکل مصفا است و فیله بیشتر بدین مجری فرو آید باذن الله تعالی .
فصل سوم در تشریح چشم و احوال آن چشم عضو است مرکب از طبقات و رطوبت ها و غشاهای و رنگی اجزای و غشاهای
تریب بر یک چنان است که اول سه طبقه درگاه چشم خلق کرده اول را که حاصل نخاع است طبقه سلیب گویند و دوم را شبیه
توم را شبیه بید و سه رطوبت را در میان این سه طبقه بنا و اول را چوبه و دوم چلبیه و سوم صفیه اول را از چوبه از بر آن گویند
که مثل انگبین که اخته رنگ آن می بود و هست آن که از گوهر خون است دوم را چلبیه گویند صاف است و روشن همچون شیشه و
نخل او گرد است بر آن زلاله زردینه گویند و رطوبت سوم را صفیه گویند قوام آن همچون سیم و پنجم مرغ است و چلبیه و میان زجاجیه
صفیه و چوبه تا میرساند صفیه قوت آنست چیزی را در نشاندن آن و باز میراند و تابان ریختن بوی میرسد و چا طبقه دیگر است
اول را غشایه گویند از بر آنکه چون تار عنکبوت است و دوم را غشایه گویند بخت آنکه بر مویض و دیگر بر میانه و غشایه
برسان از آن نور است هرگاه آن غشایه بسته بود بینایی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گوی است از بر آنکه هیچ رنگی نوریده است
از آسمان گوی نیست و اندرون این غشایه است نرم کلاله آن آب که در چشم فرو آید بدستکاری در آن شلما پنهان کنند تا
نخل از آنکه دارد و رنگدار و در باره پیش طبقه دیگر و طبقه سوم را قرصه گویند از بر آنکه صلب صافی و شفاف است و تر اندید
طبقه چهارم را غشایه گویند که او گشته سپید و چرب بعضیها چشمه میگویند بود و طبقه قرصه سخت شده و گوشت پذیرفته بدین
سبب غشایه گویند و عصب او نوع است یکی عصب بینایی است و نجوف است برخلاف عصبها و دوم عصب گشت است
اما عصب نجوف از کمانه بخوبی اول رسته از دماغ که رشته و بیرون آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ آنکه از سوی راست
رشته بسوی چپ آمده و آنکه از سوی چپ رسته بسوی راست آمده و بصورت بهم میرسد اندر بدین شکل  آنجا که بهم رسید
اندر بهم پیوسته اند و بخوبی هر دو در هم کشاده دید آن بخوبی فرخ تر پیدا آمده و بخوبی یکی گشته و بخوبی هر یک پیش و آن
است که سوزنی باریک وی گذرد که زردیده که از اروج با صره گویند بدین بخوبی گذرد و رطوبت چلبیه در آید و آنجا که این
هر دو عصب بهم پیوسته اند از آنجا که نور گویند از آنجا عصب است چشم راست آمده و عصب چپ چشم چپ آمده و هر دو عصب
الیه افراخ شده و مظهر شده و گرد رطوبت زجاجیه و چلبیه در آمده و طبقه شبکیه است و شریف تر از چشم رطوبت
چلبیه بدین است از بر رطوبت ها و طبقات از جهت مصلحت است رطوبت زجاجیه و طبقه که از پس آنست تا یک نیمه چلبیه بریده
و گرد او در آمده و رطوبت صفیه و طیفه که در پیش است گرد نیمه او آمده از بر آنکه استن او و در میان همه نهاده و عصبها
چشم است و چا است در هر چشمه و دوازده و بر یک چشم پنج عضله است سه آنست که پلک را بردارد و فرو خواند و یک عضله
را اندرون چشم عصب نجوف را آنکه دارد تا چشم بیرون بخیرد و شش عضله که حرکات چشم بدان است جمله دوازده باشد

فصل چهارم در تشریح گوش و احوال آن گوش عضو است از غضروف و عصب گوشت خلق شده برسان بادبان
گشتی تا هوا که از آواز سخن گوئی بجنبند و سوراخ گوش بگذرد و عصب حس در آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز تر
است تا آوازها به قوی بکسیا عصب سمع نگوید و در نه رساند و درون گوش فضائیت و عصب حس انجاست
برگاه هوای بیرون از آواز سخن گوئی بجنبند و گوش در آید و این هوا اندرون گوش حرکت آید و شنودن حاصل گردد و این است
فصل پنجم در تشریح بینی التمس بوییدن و غلظت باغ بیرون آید و درون و صافی کردن آواز است و نزدیک آواز سخنان
و غضروف و عصب و غلظت نیمه بالا از نزدیک ابروست و حرکت کنار بینی بد و عضله بود که با عضله خسار آمیخته است و
سوراخ بینی از سوسه بالا بدان استخوان که صفاته گویند میرسد و از آنجا گذشته و در و غشا در باغ برابر این استخوان منفذ است
بویها از آن منفذ بد مغ رسد و حس بوییدن بدان و در فردی که از غلظت آن گویند معلوم میکند و از بینی منفذ یکا م کشاده است
آواز بدین منفذها صاف گردد و هرگاه این منفذها گرفته شود آواز گرفته مثل کیکه او را ز کام باشد و در مجری بینی در گوش هر چنان
منفذ است که بوسه بینی آن منفذ آید که آواز صافی کند طعم سر به بحاسه ذوق رسد باذن الله تبارک و تعالی *

فصل ششم در تشریح زبان و آن گوشت سفید و نرم و غشا در کشیده و رنگهای بسیار و دیدی و شربانی در گوشت پیدا کننده
شود و در سخن آواز درون رگهاست و از عصب حس نصیبی در غشا را دست حرفه بدانت و گوشت زبان در و شاخ است
همچون زبان مار در و شاخ در یک غشاست زبان یک است و غشا و شاخ است بهم پیوسته و در دری بیان او پیدا است *

فصل هفتم در تشریح حلق و حنجره و آلت های او و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوراخ فضا است خالی می
که مجری طعام و شرب است و قصبه شش که مجری آواز و مجری دم زدن است هر دو درین فضا است و مری حاس
همه گردن است و قصبه شش در پیش است هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت آواز که در قصبه شش است
آنرا طبیبان بسان مزار گویند و عضله های حنجره و لهات و لوزیتین و غلظه و عضله های سین و حجاب همه یاری دهنده اند اول
چیزی که هوادار حرکت آرد و ماده آواز گرداند حجاب است و عضله های سین و لهات و لوزیتین و غلظه و عضله های سین و حجاب همه یاری دهنده اند اول
حنجره و آلتیه و هر چه از حنجره بر آید شل آواز نفس را بچید و در و چون هوای گرم و سرد و غبار و دود و اول بد و بد و قوت
آن از حنجره و قصبه شش و مفرات باز دارد و بدین جهت هر که ملازمه بزند آواز او متغیر شود و حنجره او را زحمت رسد و لوزیتان
و در فردی است که بن زبان برسان و در گوش برداشته هر دو اصل اند گوش را و آن گوشته بود و غلظه چون غلظه طعام
از میان دو لوزیتان گذرد و بر پشت حنجره و غلظه گوشته همچون صفاتی و غشای یکا پیوسته بر سر قصبه شش ایستاده و یکا
همچون قبه بود که آواز در او افتد و ضاعف گردد و هوا که ماده آواز است چون بکنار قصبه آید آواز گرد و حنجره راه
آنرا میکشاید و میکاهد و میفرزاید و حرکت زبان بیاری دندان حرف پیدا آرد و آواز سخن گردد اما قصبه شش که بسان
مزار گویند قصبه او مثل سینه است که بتانی مزار گویند و از مزار بالا فرود آید و بکنار آن رسد و آواز گرد و

خنجره در آن تصرف کند قصبه مزاجی بازگردد بود و خنجره سه غصه و استیجی را وقتی گویند برین زبان پیوسته است وقت
 طعام خوردن که بسوی مهره گردن آرد و مجری طعام را بپوشد و دم طبعیان قدیم نشسته اند هنگام کشادن خنجره پشت آن سوی
 مهره گردن باشد و سوم را کسی گویند هر دو وقت طعام خوردن سوی وقتی آیند و آنرا بپوشند و فریاد نماند طعام و شراب
 مجری آواز فرود و دو وقت سخن گفتن غصه و استیجی را پشت و رقی در شود و خنجره کشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام
 پس سخن گویند و چیز و قصبه اش افتد سعال پدید آید و وقت واقعه آنرا سعال بازگرداند و شش را منقذی دیگر نیست
 پس ضرورت هم بدان منفذ بر آید سعال بسبب ثواری علت سوال این است و از جمله خنجره رطوبتی است چرب از جویان غرضها
 آواز بدین صاف باشد اگر کسی را تب محرق آید و رطوبت بسوزد و آواز تواند داد و در هوا گرم و خشک سعال نماند سخن
 بسیار گوید و از ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی هفت مهره گردن است بجا که از چپ گردن فرود آید و بخش گردن و فضا
 سینه و بخش است حامل در میان غشای است و بخش در بخش ای که سوی راست و دوم که چپ دل در میان هر دو بخش است
 حصه سوی است بزرگ و بخش او حصه سوی چپ کوچک تر است و دو بخش بود از بهر آنکه دل بچپ میل دارد و خزان
 نسیم هوا گوش بخش است و جرم او نرم است تا همیشه از نسیم هوا در گذر و خیزه باشد و شش مروحه دل است و
 حرکت او از بهر آمدن نسیم تازه تا بگرداند و تازگی و خشکی آنرا بدیل رساند و هوا گرم و سوخته از دو دروازه بپوشد
 روح تازه باشد و از نسیم خوش مدیابد و بعضی گمان برده اند که هوا روح گردد و اما همچنان کتاب مرکب است و غذا
 در کتاب باریک میگردد و به نمن میرساند و هوا تازه مرکب مزج میگردد و او را به نمن میرساند و قصبه شش غرضها حلقه
 و بهر ساخته بعضی حلقه ها کوچک تمام و بعضی بزرگ تمام و پیوسته حلقه ها تمام و ناتمام بنشانیست وقت دم زدن فراخ
 تواند شد و هوا بسیار تر تواند رفت و بیرون قصبه بدو غشا پوشیده است و غشا از درون صلب املس تا ماده نرمه
 که بدو فرو آید و سوی آن تر نکند و بیرون لطیف تر و با گوشت آینه تر تا بزرگ است و بساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند
 گرفت و ششها قصبه که در میان شش است همه حلقه ها تمام است و منفعت آنکه قصبه از غصه و استیجی است آنست که منفذ
 دم زدن پیوسته کشاده باشد و بهر پیوسته نسیم هوا در می گذرد و دم در صحن دائم بدیل رسد و هوا گرم شده و سوخته از دو
 بیرون شود و تشریح حجاب که اول آلتی است از آلتها دم زدن در تشریح عضله یاد کرده آمده است و
 فصل ششم در تشریح دل از بدول گوشت است و عصب غصه و در گمائی شریان که از ورسته و رگ اجوف که از جگر
 بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی که در تجو بهما اوست و خون غذائی و خون شریانی که در رگمات و غشای
 که غلاف اوست و گوشت او گوشتی سخت و متکثر است و منبری است و طرف بزرگ تر او بسوی بالا بود و شریانها در باطن او
 بر یکا خویش میدارد و غصه و استیجی است و غشا را و شلب نیز از غشا و دیگر
 اندامها است از بهر آنکه غصه و استیجی است و منبری است و حرارت غریزی است و غشا از جدا است و اندک

فراخی و افغانی دل حرکت انبساط در دوازده نگردد و تجوین دل است و بزرگ تریکی است و دیگر است و ما بین
 گوشت یک چون منفذ است که هر دو تجوین بدان در هم کشیده و قاعده تجوین است فرو تراست تا راه غذا بدو نزدیک باشد
 این تجوین بزرگ است تا غنای بسیار یاد گوشت جانب چپ تحت تر از بهر آنکه در تجوین چپ است بیشتر از خون بود و در قریق
 بود بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پارچه گوشت غلیظ رسیده بر شکل دو گوش ماه در آمدن سیم پوزانین دو گوش بود هر گاه دل
 حرکت انبساط کند هر دو سیم که در دوازده سیم بیشتر گردد و در وقت حرکت انقباض نماید بر دو سیم که در دوازده سیم بدل شود بر فرمان حق تعالی
فصل نهم در تشریح مری و معده و اندام مری گوشت و عشا و رگهای که خداوند و شریان که قوت حیوانی بدو آرد
 و عصب که قوت حس بدو رساند و مری بر استی همراهی گردان فرود آمده و عصب و همراه است تا نزدیک جفت آنجا بر ریه
 همراه چهارم ریه و از جریبای پشت زندکی بسوی راست میل دارد تا راه شریان که از دل می آید خالی باشد و مری بر مری
 عصب که همراه است بر یک بر باطنی ازین بر باطنی است و از یک دیگر جدا تا هر گاه که مری طعام فرو می برد و رگها
 و عصبها که در جفت بر و نزدیک باشد تحت غشای مری که کباب فرود آمده بتدریج بفرخ تر باشد جای فراخ شدن
 را هم معده گویند و جرم مری بمده پیوسته است اما مری از گوشت مست و غشا در ده مری و غشا و اندرون دهن همه
 یکجای می گردیده بود و بدین سبب دهن قوت مانده است و چیزی که مردم بخانیده در حال تبخیر و در پیید آید متغیر شود
 اگر گندم نمیده بر دهن بند از این سبب سازد و اگر گندم جو شیده و بختی تحت تیج اثر نکند و غشای روده یا هم بدین غشا
 پیوسته و مری فراخ تر از بهر آنکه مری غشای طعام ناکواریده و روده مخمری بتدریج بکچته و گوارید و معده و طبقه است
 و طبقه طبقه اندرون پیچیده و از در پیچیده باوریت برود و بهم تافته تا آنچنین دراز جذب کند لیف مورب نگاهار و تا جذب
 و اما سبب بر دو حاصل گردد و قوت ماسک در اندام لیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون معده آنجا که
 از این است گوشت بیشتر است اما اگر تر باشد و قوی تر کند و نموده از هسیانی جلد و دل که در گرم دارند دور تر است و
 شایع را از هسیانی در جرم معده است و حسن گریزی و قفا قفا از سبب نرم معده پرید آید و شریان و رگ جوف در دل دیگر
 بجانب میانه معده ریه و شریانها زده و در هم بافته شده و از این شریان از آن است و از شریانها صفای که بر همه اجزای پوشیده
 و بطریقی چرب که بخار سیده پیوسته شرب آنست و ظاهر معده در گماید اما ساریق گرم می دارد و در طبیعت چرب حرارت را بهتر
 نگاهار و دوش تمام را که اصل شرب و بجز است غشای از آمدن سید و دراز جانب بالا حرارت دل بدو میرسد و از جانب
 راست جگر رویت معده و از آن سوی چپ سید و در زیر و نموده است و بدو شکل شده و از پیش شرب بدن این
 اندام را در گرم سید و از سوی پشت رگ بزرگ شریانی بزرگ بدل از راه صلب فرود آمده حرارت هر دو بهم
 بصل و هم نشانی معده میرسد و بر بالا شرب نشانی قوی است از صفای که بپند و بالایی صفای عسک شک شکم است
 از راه قی گویند و این عضله های حالت است اما نگاهار و اصل صفای از سوی بالا از جفت بر رسته و بر پهلوی بالا

اندرون شکم گذشتد و زیرشانه درآمده و آنجا دو منفذ تنگ پانزده رگها و باطله که بنجایه مردم پیوسته در گذار یافته هرگاه که
 رین منفذ بسبی کشاده تر شود روده بدان منفذ فرو آید و فراخ شدن این منفذ مافوق گویند و روده با رانین سپین صفای
 نگاه میدارد و منفذ ماده را که نقل طعام از آنجا بروده است افشتری فرو آید بواب گویند از هر آنکه ناطع مضمض شود این
 منفذ فراخ آید و بسته باشد چون مضمض شود بواب بسته شود و تفاوت و افتد کار خویش تمام کند بواب کشاده باشد نه
فصل دهم در تشنج جگر و احوال از جگر عضویت که کیلوس از صده بقوت مصاحبه طبع خویش کشد و آلت او درین گاهها
 با سایر یقاست که از جانب منفذ فرو رفته و آن موضع که بین رگها از درسته باب گویند و درین رگها قوت است مانند قوت
 جگر فشرده است و دوی بخونی نیست که کیلوس آنجا جمع شود و لیکن در رگها با ریک که با گوشت پیوسته شود پراکنده شود و این
 باشد که همه آنچه کیلوس را با جزایر جگر ملاقات افتاده باشد تفاوت و حرارت جگر همه از آنجا کیلوس را مضمض کند و آن گرداند
 و هرگاه کیلوس تمام نخفته شود و خون گردد و جگر همه که اندامی بد فرستد و آلت او درین کار گماست که از جانب میانی بسته
 و هم از جانب آب که خورده شده از خون جدا کند و در رگ که از بطنین پیوسته است بد فرستد و قوت جذب کرده با
 و قوت دفع جگر درین کار با ریا باشد و گفته اند که اگر عرق از جانب منفذی که زیر بایست بر فرستد و در خون که سودا است
 از جانب مقولیس بر فرستد و غشا از غده جگر گوشت جگر پوشیده تا گوشت رگها و نگاه از دهم بدین غشا با صده و روده با نه
 پیوسته باشد هم حس الم نیابد و بر جگر قوتیاست بر آن انگشتان بدین فرو نیماگر و صده درآمده چنانکه کسی چیزی یا انگشتان
 بگیرد و این فرو نیما صده را همچنان گرفته است و این فرو نیما سازد و اندک گویند و در بعضی مردمان چپا باشد و در
 بعضی پنج دانه بر بزرگ ترین زائده نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی مردم پشت جگر حاس بعضی چلوهاست و
فصل یازدهم در تشنج زهره و بایست دانست که زهره چاکر است خلیلست بکشیع از صده لیفا یافته در زائده
 بزرگترین از دانه جگر نهاده است و بد پیوسته و از جانب فقر جگر منفذ در وی کشاده و صفر ایدین منفذ و ر شود و غده
 دیگر از زهره بروده است افشتری کشاده است و پاره صفر ایدین منفذ بمعدده در آید و نقل را دفع کند و در دها را از رطوبت
 بشوید و در بعضی مردم این منفذ بزرگ تر از آن منفذ باشد که در دها کشاده است بدان سبب صفر ایدین بیش از آید و
 صاحب این معدده دائم از صفر ایدین دها تپاه شدن مضمض غذا و در معدده و شکلی صرع و غلیان برنج باشد و اگر زهره صفر
 جذب نکند جگر آس کند و اگر صفر از جگر دفع گردد و پنهانی گرم تولد کند و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع کند
 ریش و سوزش مشاهده پدید آید و اگر در آن ماده معقوی و دیگر افتد حمزه تله در آن عضو پدید آید و اگر در همین پراکنده
 شود صفر ایدین پدید آید و اگر بروده فرو آید سهال صفر ایدین پدید آید

فصل دوازدهم در تشنج سینه زنجار که زهره چاکر است صفر ایدین چاکر است و شکل طحال شکل زبان است و موضع او کوچک معدده
 بود و بیشتر از دود زیر برود است و گوشتی است که شکل است ناطع او دوی در میان اجزای او تو اند و در رگ شریان

بسیار دارد تا بگرمی رگهای و شر یا تا بسردی سودا برابری کند و غشا در وی پوشیده تا در اشکال خویش نگاهدارد و در حسن
دیدن غشا در با حجاب شرکتی و از یک سوی سپر منقذی بقدر جگر پیوسته است سپر زور جذب سودا از جگر و آلت جگر در
دفع سودا آن منفذ است و از باطن سپر زور منقذ دیگر عبور کرده است پاره سودا درین منفذ مجده برآمده هم مجده را خبر دهد
و ششوت طعام را بجنباند و هرگاه سپر سودا جذب نکند در تن مردم بیمار بهل سودا وی تولد کند مثل مایه لیا و در حق
اسودا و بعضی و فلام و قوبا و دوالی و در اربعیل و اگر جذب نکند دفع نکند سپر زو آس بگیرد و ششوت طعام نباشد و اگر
بیش از اندازه مجده آید ششوت کمی تولد کند و اگر سودا مجده آید زشتی و عفونت بدارد اگر اندک بود غشیاں آید و
اگر بسیار باشد قته آید و اگر سودا زشتی برده آید هیچ سودا وی تولد نکند و هلاک کند

فصل سیزدهم در تشخیص رودها روده آلت دفع نفل طعام است و گوهر او عصب یعنی باطن ازین بابود و جگر رودها
شش نوع است و همه بهم پیوسته اول رودها شش عشریت و بقدر مجده پیوسته دوازده آلت است که از مجده در وی کشیده
و شش عشرتی سیب آن گویند که در ششوی مقدار دوازده انگشت او بود ازینها دین رودها راست فرد آمده و در کایسج نمی
نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم بد پیوسته است از اصنام گویند جبهت آنکه همیشه از بخار صفر خالی باشد و صفتش
بودن آلت است که منقذ مجده که صفر از کبر بوده آید و روده را از نفل بشوید درین روده کشاده است سخت بود و در آید صفر را
صرف باشد و از روده بشوید نفل را بقوت دفع کند روده سوم رانفاق و دقاق گویند بر روده صاع هم پیوسته
بود روده و از روزه بر نوساده تا هر چه غذا را شاید و با نفل بد و فرد آمده باشد و در شکم و نوبای او میگردد و تا رگهای
ما سار بقا غذا را از نفل جدا کند و بکشد بواسطه رساندن نفل تقاضای برخواستن بر باشد این سه نوع رودها را دقا
گویند و گوهر این رودها طیف تر است تا حرارت اندامهای گرم زد و بد و سرد و آنچه غذا را شاید زد و بچخته شود و از نفل
جدا گردد ما ساریقا آنرا بگرمی رساند این رودها حرارت بیشتر دارد و بطاهر او پیوسته است و از رول او رطوبت لزج که
طبیان آنرا صمغ و جهمار گویند بیشتر است تا صفر او بگردد و او را بخار شده سه نوع دیگر بدین رودها پیوسته آنرا صمغ
غلاظ گویند و اگر کیلوس که غذا را نشانند درین رودها کمتر فرو آید هم از آن خالی نیست و ازین اسامی غلاظ اول روده
چون خرطیه از کسور است نهاده و اندکی سیل بجانب پشت دارد و او را یک منفذ پیش نیست و آنچه بد و فرد آمده از آن منفذ
بیردن آید بدین سبب او را عور گویند و او چون مجده دیگر است که چیزی در مجده هم تمام نیافته و در وی هم میاید بسبب
نزویکی جگر در علت تنق این روده است که بخایه فرد آید بسبب آنکه هیچ ربط پیوسته نیست دوده دوم از اصنام غلاظ دوم
او لونست که با عور پیوسته و کسور آمده و نزدیک جگر بیاید پس سوی چپ آمده تا پیغوله ران باز سوی راست برگشته تا برابر مهره
قطن و چون نزدیک سپر زور میرسد تنگ شده بدین سبب بگنارد و آس سپر زو که با و از روده با سانی بر دن آید و خاصیت
بالیدن باشد و نام قونج از نام این روده گرفته اند و سوم روده متقیم گویند و بقولون پیوسته این است و فراخی او

زودیک بفرانجی معذور بود بر جره قطن اغما کرده و لیف او جاذبه دارد تا قوتون و اعور را پاک نواند کرد و فاعله فرنجی
 ان است که نفل در وجه شود تا بجا جت که بر خاسته شود یک باز فارغ گردد و هر زمان بر نیاید خاست و بر بیرون این
 سروده چربی پوشیده است تا در دو با حرارت نگاه دارد و با حله با مهر و پشت پیوسته تا هر یک بر نما خویش باند و همه دو تو
 یو تو لود گرم و کدودانه در اعور باشد و نفل در اعور و قوتون عفن گردد و بوی بگرداند و بر آفروده مستقیم چاه غله گردد
 در آمده و یکی عضله مقدر در هم کشیده در چون صفرا تا نفل بیرون نشود بغیر از راده و دیگر بر بالائے اوست
 تا وقت دفع نفل قوت کند و نفل تمام بیرون شود و در عضله دیگر مورب است بر بالائے عضله دوم بر و عضله
 مقدر بر بر جاسه میداند که اگر سست شود و مقدر بیرون می آید
فصل چهارم در تشریح گرده و احوال آن گرده و دست یکی سوی راست و دیگری سوی چپ و گوشت و گوشت
 است و مزاج او میل بسردی و تری و از این جهت که در گوشت و شراب یا نبات یا نمک و غشای عصبانی در وی پوشیده و تری
 حص او بدان جت بود و میان گرده و دیگر منفذ نیست همچو گی که آب از خون جدا شده از جگر بیرون آید بدین منفذ
 بگرده آید و آلت گرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا باند اما هر یک آب فرونی باشد و تا مردم در علت استقا
 بیفتند و هرگاه از خون جدا شده حاجتمندی بدو زائل شد چنانکه تن را بدان حاجت نباشد که در تن باند یا بی تو لود کند
 و بسیار باشد که در آما سها و ریشگاه گرده از دهان بوی ناخوش آید بخار باز ریش گرده بدل رسد و خفقان غشی آورد
 و از هر گرده منفذی بمشانه کشاده است و آب از این منفذ بمشانه آید و طبیبان این منفذ را برنج گویند و جانب خوب
 سوسه مهره پشت است تا مردم با سانی پشت را خم تواند داد و گوشت او خاص نیست تا از تیری صفر که آب میخته بود
 بے خبر باشد و مقدار خون که باب بدو آید آن را بضم نموده خذار او گردد و بواسطه سردی و تری مزاج او تیزی صغیر است
 شود تا خون بمشانه برسد آنرا سوزاند و گوشت او سخت است تا جز آب قیق در و گند نیاید و الله اعلم
فصل پانزدهم در بیان تشریح مشانه بیا که مشانه آلت دفع بول است و شکل او همچون خریطه و هر دو جانب میلی
 نیز دارد چون خای مرغ و فراخ و جرم او عصبانی است و دو تو است توی اندرونی از عصبها جاذبه و ماسکه و دافعه یافته است
 تا هر سه کار حاصل میشود و توی بیرونی صفاتی است توی تا و تنیکه مشانه پر شود این صفات او را رنگا بار و نا از هم باز شود
 و هرگاه مشانه پر شود راه منفذ غشای بسته شود و مشانه را گردن است که آب از مشانه بدان بیرون شود و در گردن مشانه
 مردان سه خم بود و در زنان یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شود از بول و بردوانه مشانه که آب
 بیرون آید عضله از لیفها از اینها گردیده و آمده است آلت بول که در دن و بازداشتن بوقت حاجت بدین عضله است
 بر وقت مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفها سست گردد و دهنه مشانه کشاده شود و با مقدر تعالی
فصل شانزدهم در تشریح قضیب خایه بیا که آلت محلی تولد منی است و ماده منی از همه اندامها بدو میرسد

و آن ماده فونی است که همه اندامها از منبهم آن ناسخ شده باشند و از پس منبهم چهارم از هر اندامی جنسی برین منبهمی آید
و آن منبهم منبهم چهارم است و ماده منی فونی است در نهایت تجلی مزاج و قوت همه اندامها در وجود است و گوید او گوشت
فردی پسیدیش گوشت پستان چنانچه خون در پستان پسید گردد و شیر شود ماده او درین عضو پسید گشته منی شود چنانچه پس
از اندامها در و گاه اجوف و شریان بدین عضو آید و متعصب پسیدی شستن گردد و علامت بسیاری را که در حال منی
کردن معلوم میشود که از همه رگها بریده شده و اثر آن از او از قوت قتل او ظاهر است و از رگها و منفذها و آب بر جالی نگرفته
بگذرد و بوقت مباشرت بادی را انگیزد و با عصبه منی آرد و قوت بیرون حین منی قوت آن یاد باشد و تضییع مرکز زربالها
و عصبها و شاخها و رگهای اجوف و عضلهها و شریانها بود و اصل او را بطبی است که از استخوان زهار رسته و در و تکیان
بسیار است و انگیز آن وقت بسیار باشد که بخار دین پدید آید و در وقت منی از هر که سرین رسته بدو پیوسته و او را چنانچه غشله
است و از استخوان زهار رسته و در و پیلوسه او نهاده بوقت نعوذ در آن شود و منفذ منی بدان جهت فرخ شود و در وقت
دیگر از استخوان زهار برین تضییع پیوسته هرگاه هر دو عضله کوتاه شوند و بهم باز نشیند تضییع راست است و چنانچه
کوتاه شود تضییع بچنانست آن دیگر میل نماید چون بر دو کوتاه شوند تضییع بچنانست زهار میل کند
فصل هفتم در تشریح رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزند بود و شکل همچو آلت مردان باز گونه و قعر همچو کجاخیز طبع
خاسته از گردن رحم چنانچه تضییع رحم میان دهانه در و ده منبهم است و از سوراخها از دهانه در و ده منبهم است و در و ده منبهم است و در و ده منبهم است
بهم باز نهاده تا یازده انگشت و در بالها از برابر نهادنش میارود و بهر لشت و بچنانست ناف و دهانه پیوسته و رحم در و ده منبهم است
فونی اندرون و دیگری بالای آن پس گوید و در رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر قوی باز کند و در رحم پدید آید و گردن یکی نفع
ارین و در و ده منبهم است که اگر یکی را آفتی رسد جانب دیگر درست باشد و در و ده منبهم است چنانچه پیوسته طوق گردد و در و ده منبهم است
بود و گردن رحم چنانچه است چون گوشت با غشوه سخت تر از دیگر گوشتها و شکن شکن نهاده است و مقدار آلت مرد که بدو رسد
در از گردن و بچنانست رحم تمام کشاده و پستان و شاخها و گاه بر هم پیوسته و فصل که بعضی میزدن آید از آن رگها بر آید و در رحم
غشایست که بعضی بدانچون فرزندی در و بزرگ میشود و او کشیده میگردد و چون فارغ گردد و بهم باز آید و او را حس نیست و در
تا بیکه که زند و بیکه غشایست جدا و در و جانب فرج نهاده و در و منی زنان برسان مردان اما در و منی زنان بچنانست پیوسته
بود و در و منی زنان از دیگران آید و در رحم است منی در رحم افتد و بر کنان رحم و در و فونی از پیوله ران آمده یکی سوراخ یکی سوخته بوقت
مباشرت بر و در و بچنانست رحم در آن طرحی بشتیر آید یا استقبال منی برابر راست کشاده و تا منی در و افتد و در و در
و در و بچنانست است بعد و پستان و در جانور آنها بعد و پستانها باشد بخار دین رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب

باب در تشریح قوتها و آن پنج فصل است

فصل اول در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران با قوتهاست و فعل با قوت از قوت ظاهر گردد و قوت فعل قوتان

سوم قوت نفسانی باشد بر قوت عضویت مخصوص اثر آن قوت فعل آن عضو پیدا کردن عضو را از اعضا می گویند
 حل دوم در بیان قوت طبیعی قوت طبیعی دو نوع است یکی است که اثر آن در غذا پیدا کردن بدن پرورده شود اثر
 فعل مازین قوت بقصد اختیار پیدا آید و جای این قوت جگر است و دیگری نهایت کار او آن است که تخم از
 شاج هر اخطا از تن حیوان جدا کند و معنای این قوت در حیوانی خصیه است و البته هر دو نوع در کماست که از جگر نهد و
 قوتی است یعنی جاذبه ماسکه و اضمه و غافیه و بعضی گفته اند این غافیه قوتی است آنرا مایه گویند و این با اضمه قوت دافعه
 است که هر چند غذا را نشاید دفع کند و این قوتها بعضی خامه و بعضی خرد شده خامه مطلق باشد و بعضی در مطلق غافیه است
 بقول بعضی مایه است و کار با اضمه چند نوع است گاهی چیزیکه ماسکه دارد که فهم کند و گاهی فضله را پس از غذا خورد و گاهی
 مستعد دفع گرداند و همه قوتها با هم در دانه در حیوانی نصیبش جذب کند و آنچه نتوان دفع و دفع را شاید غذا را باز
 آن با اضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون گرداند و خون از جگر با اندامها رسد و جاذبه بر اندامی آنچه او را شاید
 جذب کند و ماسکه را باز و با اضمه کیلوس گرداند و غافیه کیلوس را بدن عضو مانند کند تا میسر قبول کند و بدین اندام میبندد و اینها
 اسباب بقای شخص کرده تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند با مازید کار تبارک تعالی او و قوت دیگر که بسبب بقا نوع
 رده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره است قوت مولده تولید ماده از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی دیگر
 میان جزو که از وی نتوان عصب شاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن را مینه اول گویند و قوت مصوره از قوتها و قوتهای
 اندامها پیدا کرده و درگاه و جگر و قوتها تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها نیز تقصیر کند تا شایسته نهد کند
 و اگر جذب کرده و مانند او نشده بهی و برص تولد کند

فصل سوم در بیان قوت حیوانی قوت حیوانی قوتی است که اندامها بوجود قوت حس و حرکت
 او دارد و معنی حیات در همه وجود پیدا آید و روح نزدیک طبیبان گوهر لطیف که از بخار خون و لطافت اخطا
 تولد کند چنانچه ماده اندامها کثافت اخطا است ماده روح لطافت اخطا بود و لطافت طعام و جگر خون شود
 لطافت خون در دل روح گردد و هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد و همه اندامها قابل قوت
 نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضو زائل شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود و چون عضو
 مخلوق که حرکت ندارد و زنده باشد و تنه نشود و عضو مرده است آنکه قوت حیوانی او باطل شود و زنده
 گردد و عضو مخلوق چون علت او زائل گردد و حس و حرکت یابد نزدیک طبیبان تا روح در هر اندامی مزاج این اندام
 نگیرد و شاید قبول حس و حرکت نگیرد تا زمانی احتمالی نیاید و مزاج آن اندام نگیرد و قبل قوتها نفس نگردد و فعل
 قوتها و اندامها پیدا نیاید چون صبر و شمع و هم و ذوق و لمس از اندامها قوتها پیدا نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی
 از دماغ بعصب سم و بینی زبان رساند تا افعال قوتها نفسانی و از اندامها پیدا آید معلوم گردد که روح بجز مزاج

خویش قابل قوت نفسانی نگر و قوت حیوانی در وجود نگیرد

فصل چهارم در بیان قوت نفسانی بقوت نفسانی حس و حرکت را گویند قوت حس و نوع است یکی را حس ظاهر گویند و
را حس باطن حس ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوییدن و چشیدن و حس لمس و گرمی حس ظاهر را بهشت گفته اند و چهار دیگر
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و داخل حس لمس کرده اند چنانکه قوت بینائی با قوت لمس در چشم موجود است اما حس
باطن پنج است یکی حس مشترک است این قوتی است که ادراک همه محسوسات اول بدور رسد و در جمیع گرد و بدن بسپرد
حس مشترک گویند جزو اول از مقدمه و مانع است دوم قوت تخمید سوم قوت متفکله است چهارم تنویر پنجم حافظه اما تخمید
قوت است که صورتی را ادراک کند انکسور غایت شود قوت خیال از آنکه دارد و آلت جزو پنجم است از مقدمه و مانع
نظر طبیعت است قوت بیش نیست یکی مشترک دیگر قوت متفکله و دیگر قوت حافظه پنجم قوت تخمید است و بعضی محققان
این قوت را گاهی تخمید گویند و گاهی متفکله در صورتی که ادراک افتاده قهر فعلی عجیب کند گاهی صورت محسوس را قوت
حافظه جوید و تصور کند این صورت انسان برنده و آنکه دوسر و ادراک بر ندارد و صورت نامحسوس چون کوهی از زمین و
از ریاقوت و محال این قوت مبانی است از دماغ و قوت تخمید در حیوان بجای متفکله بود و انسان و حیوان با قوت متفکله
نیت و تخمید ضعیف بود و صورت محسوس نیز چندان نگامدار که تخمید انسان این قوت تخمید در حیوان آلت قوت تنویر
است و تنویر در حیوان قوتی است چنانکه از صورت گرگ دندانگی ادراک کند و حکم پردی بشنمی کند و از صورت آنکه
علف دهد و قوتی ادراک کند که او دوست است اما قوت سوم نزدیک طبیعت قوت حافظه است که نزد محققان قوت
پنجم است و این قوت را قوت مذکر گویند در خزینه معانی نامحسوس است که تنویر از صورتهای محسوس ادراک کرد و حالت کلی
قوت جزو دماغ است و طبیعت نیست که این مستوی را داخل هر یک از اندک کراتی و تقصیری واقع شود علاج آن موضع فصد که
فصل پنجم در بیان دانستی آنکه هر فعلی را داخل اندامهای بچینه قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی اندامها داخل یک قوت
تمام شود و بعضی را بدو قوت آنکه یک قوت مثل اندامهای تشابه الاجزا است که بزرگ غذا و موافق خویش بچینه قوت متفکله است که
سر و دشتک بید گوشت غذا گرم و تر و دیگر اندامها برین قیاس کار بهینه بخور قوت طبیعی باشد فعل زهره و سپهر و گرده و
کشیدن خون و جذب از خویش همه بقوت طبیعی مجرورست فعل اعضا و دفع اسهال مستقیم و دفع مثانه بجز قوت اختیاری است
و آنچه بدو قوت تمام گردد فعل معده در جم و درمی است اما فعل معده بقوت حس بود و دلیل آنکه هر غذا که در گری خورده شود
معده آن را میل میراید هر غذا که در ریسری واقع گردد معده در قبول آن گران باشد چون معده مستعد گردد حس گرا
یابد و اعضا در جگر حرکت آید و احوال رحم نیز چنین است که هرگاه حس مباشرت یابد یا جذبه او در حرکت آید و فعل هر یکی با
اختیاری غرضه خلق است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آن است که دار و در طعام او بدو باشد اگرچه دار و ذواتی
که بقوت اختیاری خود بدو یا جذبه از اجنب بدشواری کند و به سبب لغزش بر گردد و قوتی شود حرارت قوت یا جذبه را قوت

و ماده غلیظ را رقیق و قوت ماسکه را برودت یاری و پدید آنکه ماده را غلیظ کند تا ماسک قوت ماسکه کمال بود
 و ان الله تعالی و یطیب طبعیان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا سبب یا محل بخت جفت
 است تا کیلوس از معده بگردد و بنیاد تجیل نشود و خون نگیرد و فصله خون که صفر او سود است و آب که بدو آمیخته جدا نشود
 را انشاید چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا رسیده شود و مزاج بر حمت مانند آتش را چگونه فهم کند که غذای
 را در دوی حیوان است که قوت های جاذبه و ماسکه و هضم و دفعه معده هر یک دو نوع است جاذبه اول از مری و از
 پان چند کنیز بر سر تیغ جاذبه دوم غذا حقیقی را از شاخه های گوناگون جذب کند و قوی گمان برده اند که طعام رقیق
 هم نشده بزودی از معده فرواید گمانی باطل است جفت آنکه کار ماسکه نگذاشتن است رقیق را چنان نگذازد
 غلیظ را در بران چنانچه باید مثل شود که غلیظ تا هاضمه کار خود تمام کند بعد از آن بدفعه گذارد و از ان الله تعالی
 ششم در بیان شناختن تندستی و بیماری که بسبب عرض و بیماریهای شترتی و مزاجی
 و بیماری های اندام های مرکب غیر آن شتم است بر پنج فصل

فصل اول - در تندستی و بیماری مطلق تندستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب اندام های مرکب بسبب بر پستیانی
 و در کمال افعال اندام های پهن نیست بصورت تمام و بی افت و علی مزاج اندام های بسیط معتدل باشد بر طبقه که هر یک باید در
 مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر افعال او پدید آید بیماری بود و اما بیماری ماضی است تا طبیعی که در یک قوت یا در بیشتر
 اندام افت پیدا نماید تندستی مطلق یک جنس بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندام های بسیط معتدل نباشد
 از اسو و مزاج اعضا بسیط گویند دوم آنکه ترکیب اندام های مرکب این شکل و عدد که باید نباشد سوم آنکه اجزای اندام
 پیوسته نباشد تا پیوستگی او گسسته شود و از آن تفرق الاتصال گویند و بسیار باشد که قوت های کار باز ایستد و آن توقف ضرر نباشد
 بیماری نباشد چنانکه جاذبه و ماسکه و دفعه کار خویش نکنند و گری گمان برده اند که قوت متغیر و رایج توقف نیست و برفلاف
 این بسیار توقف شود چنانکه مردم متفکر که در وقت فکر از احوال خویش خبر شوند و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نمایند
 و در میان جانوران پنهان شوند و خذر کردن فضا خوردن و غیره ایشان توقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد
 عرض باشد و چنانکه توقف با ضمه عرض باشد و ضعف معده مرض و الله اعلم

فصل دوم - در فرق میان سبب عرض و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از سبب آن حال نپدید و مرض
 حالی باشد تا طبیعی که بر پدید آید و بیماری در باطن شته گذشت و عرض سبب مطلق بیماری است مثال سبب عرض هرگاه در
 تن عفونی باشد و از آن عفونت پدید آید که در بعضی مختلف گردد و عفونت سبب بود و سبب مرض و اختلاف بعضی عرض مثالی
 دیگر غلیظ گرم و دغضوی جمع گردد و اعضا ماسک گردد و پوست عضو در گوناگون بخیزد شود و پدید آید سبب او آمدن خلط و
 مرض و آماس و عرض طحیجی گردد و در مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب زایل کنند تا

مرض زائل گردد و مرض را گاهی عرض گویند بطبیان و گاهی علامت و بسیار باشد که یک چیز از یک عضو مرض باشد همان چیز سبب جهت دیگرش است آنکه سده که در شفقت بینی پدید آید از آن رو که منفذ ته مرض باشد و از آن رو که آواز متغیرش سبب بود و باشد که مرض سبب مرض دیگر باشد چنانچه قوی سبب غشی و قلیح سبب معش شود و گاهی عرض مرض سبب مرضی دیگر شود چنانچه در وجع سبب ورم گردد و صداع سبب که عرض تب بود چون قوی گردد مرض شود

فصل سوم در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها ظاهر گردد بیماریها مشترک پنج است یکی بمشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی که از دماغ جمعه پیوسته و بقوت من این عصب بوی ناخوش بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن در دماغ بیاورد و آنکه چون عضو هم نزدیک باشد یکی قوی و دیگر ضعیف بود و فضل قوی ضعیف قبول کند چنانکه گوشت بثل فضل دل و دغ و کس ران فضل جگر و پس گوش فضل دماغ سوم آنکه فضل عضو بالا بعضی برین درین و ثل منزله که از دماغ بیشش آید چهارم افتی بسبب مشارکت پدید آید چون شش که آلت دم زدن است و مدار او حجاب برین مشارکت آفت حجاب در دم زدن که شش آلت است پدید آید چنانکه حجره آلت آواز است اگر دماغ افتی رسد آواز ضعیف یا باطل گردد پنجم آنکه عضوی را با عضو مشارکت باشد و میانجی عضودم عضوا دل را با عضو سوم مشارکت افتد چنانکه دماغ را با جگر مشارکت است بر گمائی که از جگر بدماغ است و غنایم رساند و جگر را با گرده مشارکت است غذا دهند و منفذی که آب از خون جدا میشود بدان منفذ بگردد آید و پس میانجی جگر دماغ را با گرده مشارکت باشد

فصل چهارم در بیان بیماریها مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه در گرمی و سردی افراط شود و یا خشکی و تری و اینکه مزاج هر یک تغییر یابد و مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک شود یا گرم و تر یا سرد و تر بود و این را سوز مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار مفرد و چهار مرکب از این هشت مزاجی دیگر ممکن است چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوز مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب یا آنکه چهار ساده و چهار با ماده مثال سوز مزاج گرم بے ماده نپق و مثال سوز مزاج گرم با ماده نپق خون و صفرا و مثال سوز مزاج سردی ماده جمود است که در هوای سرد و باد دیر باشد و مثال سوز مزاج سرد با ماده فالج بود و مثال سوز مزاج تری با ماده نرمی گوشت و درمی پوست و از این بل گویند و مثال سوز مزاج تر با ماده استسقای مجی و مثال سوز مزاج خشک بے ماده خشک که بعد از استقرار هوا از پس رنج و ریاضت پدید آید و مثال سوز مزاج خشک با ماده سرطان و جناب داین شانزده سوز مزاج گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف تر گردد و سبب بیماری باشد مزاج از اعتدال بیرون برود و گاه غلط عقونیت پذیرد و تب تولد کند و هرگاه از سوز مزاج آفت در عضوی پدید آید درجه اول باشد و اگر سوز مزاج طبیعت عضور از اعتدال بیرون برود و تباه کند درجه دوم باشد

فصل پنجم در بیان بیماریها اندامها که غیر آن انواع بیماریها است بعضی در اشکال اندام افتاده باشد خلقی

باشد چون عضوی که صحت و منفعت آن در کلی مخصوص است و شکل دیگر بود چون قحف دماغ که مسقط باید و رطوبت جلدیه که مصلح باید و معده که همه جانب او گردناید هر وقت برخلاف این باشد طبیعی باشد چون شکل زبان که بقضاری مخصوص باید هرگاه بزرگ تر گردد طبیعی بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخن چشم و سنگ رنگ کرده و مثانه و دمار نفیس و ددالی و در پای و نول و لبوا سیر و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم کوچک تر باشد علت ذبول و بعضی چنان باشد که اندامی که از جای خویش بیرون آید چون قنق و لقوه و مور سرج در چشم و بعضی در منفه با و تجاری افتد چون انتشار دسل که در چشم افتد و خناق و صرع و سکنه که بسبب سده و ملغ و یرقان که بسبب سده جگر و ملتک و بعضی از درشتی و نرمی چون غل معده که در شب باید نرم شود و جگر و طوق که امس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و قطع آما سها هم نوعی از تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده آما س تا در میان اجزاء عضو چاک نگردد و آما س پدید آید و آما س مرصه است مرکب جفت آنکه هیچ آما س از ماده و سور مزاج و غیره شکل حجم عضو خالی نباشد و آما س بیشتر در اندامهای نرم واقع شود و در گی گمان برند که در اندامی که در غایت نرمی سختی باشد آما س نیست و این گمان باطل بود جفت آنکه دماغ در غایت نرمی است و آما س در غایت سختی هر دو آما س پذیرند و اگر در زمان افراط نیافتی رنگهای طبیعی در وی ظاهر نشود و در وی ضربان دندان گواهی دید که در وی عصب است و عضوی که حس و حرکت شریان بدان باریکی دریا بدر امکان نباشد که آما س در وی نفوذ کند و همچنین مردی که در تن او خلط بیهانیک آمیخته بود اگر او را جراحتی رسد و خون بسیار از در و خلط بدتر تن او با نترتین او آما س و شیره پدید آید و بعضی حالها است که طبیب آنرا از جمله بیماری شمرد چون دار الحیة و دار التعلیق و ختن موی و از رنگ خیش برشتن چون بقی در بر منقش که بر شیره پدید آید و بعضی پوست را بجا باشد چون کج و صنف و بعضی بیاریهاست که در قبیل باشد و بیماری است یا نباشد چون بل و تقریر بر صم و صم و صم و بعضی که از نپد ضعیف بود از نپد ضعیف بود و بیشتر احوال و بعضی بیاریهاست که بدوی از یک دیگر گیرند خاصه و در خانه سنگ چون در چشم و آبله و پ و با دسل و بر ص و جنام و بر تو ضا که خداوند بوالیر نشسته باشد زیان دار و از آن دور باید بود

باب هفتم در بیان احوال بنف و شکل بر بست فصل بود

فصل اول در بیان بنف و حرکت و احوال آن بنف حرکت شریان است و هر بنف بدو حرکت و دو سکون تمام شود حرکت اول که کشدن و بالا آمدن رگ است و آنرا انبساط گویند و سکونی از پس آن و حرکت دوم را انقباض گویند و آن در هم کشیدن و بزرگ شدن رگ است و سکونی از پس آن جفت آنکه ممکن نیست که چیزی بجای حرکت کند و نهایت آن جانب رسد و از آن جانب باز نگرده و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت سکونی نباشد زیرا که دو حرکت مخالف یکدیگر پیوسته محال باشد و در میان نهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز حرکت انقباض سکونی نباشد

و انبساط حرکت ظاهر تر بود و آنکه آنرا با انگشت توان دانست مگر در فتنه ضعف قوی بود حرکت انقباض بیش بعضی
چنانست که در توان یافت و درست آنست که در نبض عظیم و صلب قوی و بطی در توان یافت و حرکت همه شریانها با حرکت
دل برابر باشد مگر شریانی بجز ارح و قرحه نزدیک بود حرکت او زودتر از حرکت دل بود بسبب الم و حرکت شریانهای
دیگر اعضا که آنجا المی نباشد بجز حرکت دل برابر باشد از بهر آن که شریانها شاخهای ولی است و از وی رسته
فصل سوم و در بیان نبض نبض نبض نبض معلوم شود باید دانست که دل مثل خوان شریان همه تن است و شریانها
بر یک چواری ل یک عضو است و روح ناکه در دل است حاجت بهم زدن از راه شش است و اجزا را که در شریانهاست
همان حاجت از راه مسام پس فائده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار و دود ناک از وی دور کردن و حرکت دل
شریان بیکبار بود و مبداء حرارت غریزی و قوت حیوانی دل است و تن بقوت روح حیوانی زنده بود و بجزارت غریزی گرم و
قوت حیوانی در همه اندامها بقوت حرارت غریزی رسد و اندامها همه قوت پاکدنی نفسانی بقوت حیوانی قبول کند و
قوا من بقوت حیوانی و حرارت غریزی است و جای این برود و در دل آن حال همه قوتهاست از حال دل معلوم توان
کرد و حال دل از حرکت شریان طلیب را ضرورت است که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها و حال روح بدانند
این حال از حرکت شریانها باید جست و در تجویف دل شریانها خلوت و روح پس طلیب دست بر نبض دیگر می دزدی و در
دولیر می فوت کوتاهی آنچه در تجویف دل شریانهاست از احوال مرغ از بسیاری و کمی و سببها تمام در یابد
فصل سوم و در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه باید جست نبض از شریان ساعد باید جست آنکه زویر و آن توان
و از نمودن آن شرم نباشد این شریانها که دل است و گوشت در نیامده بسیاری از بخار متعلق نیست چون شریان صدرغ
و طریقه گرفتن او آنست که سحر وسطی و نیمه و خضر بر و گذارند و ساعد بر پهلوی باید داشت و دست آسوده باید و تکیه
اعتماد بر چیزی نکند و نبض اگر قوی باشد بقوت میان باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بر یکب باید داشت و بر قی
باید جست و طلیب است آن مقدار نگاهدار که حال او معلوم گردد و در عظم و صغری و کمی و کثافت و نوا و قوت و ضعف
و در یافتن آن منفعتی کلی بود و انگشتان طلیب لطیف باید و بر انگشت کاری نکند که پوست سخت شود و هرگاه انگشت
شریان نه تمام انواع نبض که در و هم باشد و مناسب است که در و هم باشد و مناسب است که در و هم باشد و مناسب است که در و هم باشد
گرفت که از خشم و تنادی و اندوه و مانگی و ریاضت و حمام و از خواب با فراط و از بیداری با فراط و از گرگی و میری
مانندان و در باشد و نبض مزاج بر شش دیگر بود و در و هم فصل و سال و هوا و مسکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طلیب
نبض کسی که میگردد اولی آنست که بارها گرفته باشد و عادت حرکتهاست آن از موده تا اگر تفاوت و تغییری در یابد
بر آن حکم تواند کرد و همه انواع نبض قیاس بمقتل باید کرد تا سریع و بطی و مقصود و طویل و غیر آن معلوم گردد و در
فصل چهارم و در بیان اجناس انواع نبض اجناس نبض نبض است جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و

انواع حرکت اول و طویل و قصیر و عریض و دقیق و عظیم و صغیر و شایق و مخفی و معتدل و جنب و نرم که از قوت حرکت جویند و آن
 سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است سریع و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است
 بطی و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است متواتر و متفاوت و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است
 رگ جویند و انواع آن پنج است و گرم و صلب نرم و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است رگ جویند و آن سه نوع است
 متشلی و عادی و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است متشلی و عادی و معتدل و جنب و نرم که از قوت جویند و آن سه نوع است
 موزون و ناموزون که از قوت جویند و آن سه نوع است موزون و ناموزون که از قوت جویند و آن سه نوع است موزون و ناموزون که از قوت جویند و آن سه نوع است
 را خرد و بد و عریض نبض باشد که انگشت از بطری حرکت رگ تمام خبر یابد و بطری رگ منتهای او بود و دقیق صغیر
 و عظیم نبض بود که حرکت او در درازنی پهنائی رگ تمام شود و صغیر و عظیم است شایق است که ترفع و افراشته شود و دقیق نیز
 گویند و مخفی نبض افتاده بالا نیامده و ضد شایق بود و معتدل میانه بود و سرعت و بطور و نبض قوی است که بر انگشت
 بقوت کو بد و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که در حرکت انبساط او کوتاه باشد و بطی ضد او است و متواتر
 نبض بود که در زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم و سرد و بیش حاجت نیست نبض نرم است که
 قوت انگشت حرکت انبساط او را فرزند و دفع و صلب او باشد و نبض متشلی آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان
 رگ باشد در یابد و عادی ضد متشلی باشد و انقباض متوی است که حرکت باز پسین او حرکت اول مانند در همه حال بدین
 جهت او متوی گویند و مختلف نبض بود که حرکت اول او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار نوعی حرکت کند و نبض منظم است
 که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر شود نامنظم گویند و انقباض متوی است که زبان حرکت انبساط و حرکت انقباض
 و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت باشد همه مناسب بود و از استقیم الوزن گویند و اگر حرکت نامناسب باشد رگ الوزن
 و آن چنانکه وزن نبض کو که در آن نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر بود از استقیم الوزن گویند و نوع دیگر
 از امتیاز الوزن گویند چون وزن نبض کو که در آن نبض پیر بود و یک دیگر است که خارج الوزن گویند و آن چنان بود که وزن نبض
 کو که در آن نبض جوان و در آن نبض پیر و کیفیت نبض جوان و پیر و کودک و در موضع خویش گفته شود انشاء الله تعالی
 فصل پنجم در بیان اسباب نبض اسباب اصلی و ذاتی سه است آثار اسباب ماسکه گویند اول دل است و در بیان آثار دل
 گویند دوم قوت حیوانی و آن را فاعل گویند سوم در کشیدن دل است و در بیان آنها چنانکه از راه حرکت انبساط و پیر و نر و نر
 گرم را حرکت انقباض از حاجت گویند هرگاه نبض از حال السعی بگردد و سبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توازن
 قوت آن یا ضعف یا صلابت یا نرمی آن از هر آنکه اسباب ماسکه جزین سه نیست و اسباب زیادت حاجت سه است
 یک زیادتی حرارت دوم در وضع یا تعجب که می مخطوم لب یا ریحارد خانی که از عفونت اخلاط او که کند و سرعت نبض
 دلالت برین سه نفس دارد و قوت بلع جارات غریبی مثل ختم در ریاضت و گرما به نرود و اکل و در نبضی عجال خود باشد قوت

سبب جارت عارضی ضعیف نگردد و بسبب جارت تنبلی ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسبابی که مقتدل باشد بهر حال بدن مقتدل نبض نیز با مقتدل باشد و نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف و آلت صلب نبض سریع تر خواند شد و آنجا که قوت ضعیف و آلت صلب حاجت اندک نبض متفاوت است یعنی لطیف دراز تر بود و اگر ضعف قوت بود نبض ضعیف باشد و ضعیف و غیر متعین بود که حرکت او در رازی و پهنائی رگ تمام نشود و بسبب آن قوت استغراق و نایافتن طعام و شراب بیافت با فراط و بیاری میاورد و با باشد و بسبب صلب نبض حرارت های محرق و درم و در اشتار و بخوابی و غذا خشک کی غذا و گاهی نزدیک بحران نبض صلب میشود و مگر آنکه بوقت باشد نبض موجی بود و بحران نیک و در تن تند تنبی سالی مقتدل و طعام و شراب با مقتدل و بسبب نبض طویل و عظیم اگر مانی از عرض و ارتفاع باز دارد و صلبی آلت و فریبی و گوشت که بر سر رگ آمده و بسبب نبض خفیف نرمی و خالی شدن گوشت و اسباب نبض قلیل سبب نبض ضعیف و قوت و صلابت آلت ۴

فصل ششم در بیان انواع نبضهای مختلف و اسباب آن حرکت و سوراخ در دل و شرابها پدید آید حال قوت تیز و نبض بر آن سبب مختلف گردد و امتلائی بدن و سده و اعراض نفسانی موجب اختلاف نبض میگردد و بسیاری خون و برین سبب اختلاف نبض باشد و آن اختلاف بقصد اکل گردد و از خون غلیظ امتلا آن در خالی دل خنای و سکت پدید آید و هلاک کند و این امتلا درم و راکه شراب با فراط خورد بسیار واقع شود و از انواع نبضهای مختلف ذنب القاب است و این ذنب القاب گاهی در یک نبض بود و در نبضها بسیار چنان باشد که نبض قوی یا عظیم یا سریع و غیر آن آغاز کند و بتدريج ضعیف یا ضعیف یا لطیف میشود تا جایی رسد که هیچ نماند و از ذنب منقبضی گویند تا بجای کمتر باز آید و آغاز کند تا بدريج بازمی آید قوی یا عظیم یا سریع تر میشود و اگر کمتر از آن باز آید ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده و رسد و ذنب نبض را جمع گویند و آنچه در یک نبض باشد با انگشت منفر نبض را قوی باید و منفر تدبیر ضعیف تر باید و سستی و تخم برین نبض باز آید و ذنب القاب ضعیف است و از آن زمان که ضعف او قوی بود و ذنب القاب دلالت بر بدی حال دارد و نبض سستی نبض باشد که در قوت دوباره ذنب القاب باشد و اگر از اندوزدن او حرارت مصلحت است دلالت او بر خیر است و اگر برسان ذنب القاب دلالت او بر ضعیف بود و دلیل خیر نیست و نبض منقطع چنان باشد که حرکت انبساط نزدیک انگشت مستحرام پدید آید و با انگشت وسط نیک ظاهر شود و نبض ذوالقرع مانند این بود و بسبب سقوط قوت باشد و چنان بود این نبض که حرکتی آغاز کند و زود مانده شود و دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غرابی همچون منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و نبض ذوالقرعین آنست که با اندازه حاجت در حرکت آید و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود و یک باز تواند حرکت نمود و در میان اندک توقف افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت بدو دفعه آمده باشد و نبض مختلفه ذوالقرعین آنست که اول او ضعیف باشد و آخر آن با عکس این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن در مبله می مقتدل و دراز و پهن برسان موج باشد و بعد از حام و شراب و عرق ظاهر بود و در اشتقاق و فالح و سکت و ذات الریه و اگر در تب پدید آید این علامت نشان عرق بود و بسبب این نبض ضعیف

ت باشد بنف دودی آنست که مانند کج بود اما این صغیر تر و تواتر چون حرکت و دو کند و گمان برند که سر سبت و نباشند
در آن ماند که مرکب از بنف لطی و متواتر مختلف و این بهر نوع در یک بنف باشد و سبب این سقوط قوت بود و
بنف علی آنست که متواتر و صغیر تر از دودی باشد و افتاده و مانند بنف طفله که نوزاده بود و لالت بر غایت ضعیفی قوت
رو و زردی در مرکز بنف منشا دوی آنست که بوجی مانند جفت آنکه اجزا رگ بلند نرم و ناهموار باشد بدین سبب متفاسر
بند و این بنف نیز در ذات الحجب باشد بسبب کس که در غشا باشد و بنف متخلل دو گونه باشد یکی آنکه حرکت گوش دارند
ملوئنه افتاده و سبب ط قوت بود این را ذوال فقره گویند دوم آنکه سکون گوش دارند حرکت واقع شود و سبب آنکه
ت باشد و این بنف را واقع فی الاوسط گویند بنف تشنج و متواتر رگها و ملتوی در این انواع مجود و لی کشیده باشد
ما ملتوی بر خود همی پیچد و متواتر کشیده و پوشیده این انواع بعد از استغراغها و یلهای شک بود چون دق و ذبول بنف
کشیدگی صلبت از دیگر انواع باشد بنف معش آنست که رزان بود و سبب ارتعاش اغلاط بسیار و بهر توانائی و
ت کشیدن جهت و فرعلت و بنف ناموزون بیشتر بسبب هوا و فاسد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و

در زبان حرکت گاهی بسبب ضعف واقع میشود

فصل مقیم در بیان بنف و سببها بنف کودک مریح باشد یا متواتر و در غلظت یا نقیاس یا تن ایشان عظیم و یا سربلغ
عظیم نه باشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت ناتمام و سبب بخار اکثر و پیشی مقیم باشد و سبب ناتمامی قوت به
نی اندامها ناتمام رسیدگی بود و بنف جوان قوی باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها ناتمام شده و تری کودکی فرقه و
بنف نعل قیاس یا بنف جوان صغیر و بط باشد و در عظیم قوت یا نه و بنف ضعیف و متفاوت باشد و سببها سببها غریب نرم بود
فصل ششم در بیان بنف و در اجزاء مزاج طبی گرم باشد و بنف قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج ناطع بود و قوت ضعیف
چنانکه در تبهای محرقة و غیر آن و بنف مزاج سرد و صغیر یا متفاوت یا بط باشد و بنف مزاج تریا می جی با عین بود و بنف
مزاج خشک و بیشتر و قننا و قیق و صلب و اگر قوت قوی گردد و حاجت بسیار ذوال فقره بنف باشد تشنج یا متعش
فصل هفتم در بیان بنف نر و ماده بنف نر قیاس با بنف ماده قوی و عظیم باشد از جهت آنکه مزاج و گرم و تر بود و نر
ایشان صلبت و سبب آنکه نر و دو کار مردان بیشتر و قوی تر پس بنف مردان قیاس با بنف زنان متفاوت باشد
فصل هشتم در بیان بنف مرد و فریه و لاغر بنف لاغر قیاس با بنف فربه و عظیم و بط باشد عظیم از هر آنکه حرکت او را
در طول و عرض و عمق مانع نیست و چون متفاوت است بط بود و بنف فربه قیاس با بنف لاغر صغیر و سربلغ باشد
اگر فربهی از گوشت بود و سرعت و قوت بسیار باشد و اگر پیر باشد بر خلاف آن حرکت کند

فصل نهم در بیان بنف فصلها سال بنف بهار معتدل و در قوت زیاده بسبب اعتدال فصل و بنف عظیم
چهارم و شش ماه معتدل بنف تابستان سربلغ یا متواتر و صغیر و ضعیف باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت

دود اگر چیزی گرم خورد و معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیزی بد یا نیک خورد و به حسب نفع و مضرت آن نبض
بدر و طیب را تصرف بپایند و نبض را با اعتدال باید آورد و شراب که خمر است بسیار آن نبض را مختلف کند و از اط
راب رگها متلی کند و میم باشد که درستی بسبب استلای آن هلاک شود و از بهر آنکه غذا را بگذارد و قوت را بد و نبض
قوی گردد و حکم بسیاری آب همچون بسیاری طعام است

فصل پانزدهم در بیان نبض که بعد از دود و استفراغ و احتقان بود و نبض استفراغ تنی و ضعیف و طبی
نند و اگر استفراغ با فراط شود و دوی و طبی گردد و نبض احتقان متلی باشد و اگر احتقان با فراط بود و نبض مختلف باشد
فصل شانزدهم در بیان نبض اعراض نفسانی باید دانست که اعراض نفسانی شادی است و غم و ترس
بشم و مانند آن نبض شادی عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و مغیر باشد یا متفاوت و طبی بسبب میل روح
به جهت غم باطن و نبض خوف سریع و مترش و مختلف و مضطرب بود و نبض غضب عظیم و شایق و سریع و متواتر
بسبب آنکه غضب حرارت را برافزاند و نبض غضب اگر با خوف و خجالتی آمیخته باشد عظیم و مختلف بود و نبض لذت
عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را بر فتح حرکت دهد و موجب سرعت و تواتر بنود

فصل هفدهم در بیان نبض که در گریه حاصل گردد اگر آب گرم استعمال کند نبض عظیم و قوی و نرم شود پس سریع
و متواتر پس حرارت و اگر بسیار توقف نماید حرارت تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و متفاوت و طبی شود و اگر آب سرد بریزد
نبض ضعیف و متفاوت و ضعیف و طبی گردد و اگر ظاهر ترن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد و نبض قوی و عظیم و سریع
شود و آب معدن آنچه خشک کننده است چون آب معدن زاج و گوگرد و آب مشب نبض را صلب کند یا سریع
فصل سیزدهم در بیان نبض درد پا و آسما نبض درد و سریع و متواتر بود و اگر درد عظیم باشد و بی طاقت ضعیف
و مغیر شود و دوی و طبی و بسبب سرعت بر جای بودن و هرگاه از درد بی طاقت شود قوت ضعیف گردد و نبض مغیر
و ضعیف شود و نبض آماس گرم منشاری بود و مترش و سریع و متواتر و نبض آماس صلب منشاری بود و هر چند آماس
بیشتر منشاری نبض زیاده تر نبض آماس گرم مویجی باشد و نبض آماس سرد بیله و متفاوت و نبض آماس خیمه مویجی
بود بسبب آنکه هرگاه آماس نخیه شود و نمد و زایل گردد و آلت نرم و نرمه نموج آرد

فصل نوزدهم در بیان نبض بیمار یا کثر نبض سرسام گرم مغیر و صلب ضعیف که با صلابت نموج کند و هرگاه
تب گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با عظمت و سرعت مختلف مترش باشد بسبب صلابت آماس که در غشاء
یوماغ شده و در ابتدا کتب مغیر و ضعیف باشد و آنجا که قوت ضعیف باشد و تعاش مقداره غشی بود و نبض سرسام سرد
متفاوت و طبی بود و بسبب ماده لغبی مویجی باشد و نفس نیز بواسطه بسیاری لغیم تنگ گردد و نبض صدر گرم سریع
باشد و متواتر و نبض درد و متفاوت و طبی بود و نبض مردم دیوانه بسبب ماده سبزه خشک صلب و مغیر از نبض

عاشق نامنظم بود و هرگاه نام مشوق شنود یا در این عظیم و معتدل گردد از جهت خوش آمدن و پیدار و نام او و نبض
لقوه باشد و صلب بود اگر سترخا بود و متفاوت باشد نبض فالج لیسوی ضعیف متفاوت و بطی و اگر قوت ضعیف باشد نبض
نامنظم گردد نبض صرغ اگر از ماده بلغم باشد بطی و متفاوت و اگر از سودا بود صلب و صغیر باشد و نبض سکت مویج بود
فصل السیم در بیان نبض انواع پنهان نبض حی یوم میل بطنی و توازن دارد و اگر مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنظم
گردد حی یوم نباشد و نبض تب که از عفونت بود و در اول نوبت غائر و صغیر و سرح و مختلف بود و در میانه تب عظیم
باشد و نبض شط الغب در اول مختلف بود و در میانه تب بطنی مائل گردد و نبض تب لینی در اول منخفض و ضعیف و صغیر
تفاوت بود و در آخر تفاوت و مختلف شود و نبض تب مطبوعه متلی و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون غن
باشد عظیم و سریع و مختلف باشد و نبض تب برع اگر ماده بلغم باشد نرم و بطی بود و اگر طفر یا شیرین و توازن دارد و اگر خونی نرم و عظیم
و اگر سوداوی بود صلب و صغیر باشد و نبض تب حصه و جدری که نفز کان گویند سریع و صلب متوازن و گاهی مختلف گردد

باب ثتم در بیان منقبت و دم زدن

نفع دم زدن همچون منقبت حال دل و نبض است و اما منقبت قوت و حال روح بسبب دم زدن بگردیدین سبب
احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است از احوال روح و تن و اسباب دم زدن همچون اسباب ماسکه
نبض است فاعل و آلات و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و آلات قصیه حلق و شجره و شش و حجاب و سینه و
عضلهای تنگ و میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم و باز خوش بسوز دل کشیدن و بهار و دودناک از دل بیرون
کردن هرگاه این شبهه طبیعی بود اگر یک یا دو یا سه از حال بگرد و نبض نیز بگرد و عظیم یا صغیر یا سرح یا متوازن یا متفاوت
یا بطی یا منقطع یا نوعی از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از حالتی نشان دهد و اگر در تب و مانند آن دم زدن طبیعی بود
نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد و نشان سلامت و بی آفت دم زدن و چون معده و جگر و پیر و دم
زدن نا طبیعی نشان بیماری صعب و آفت اشتداد آس و درد باشد و جمله نشانهای دم زدن همچون نشان های
نبض است و نیز این مثل تفاوت نبض بدین سبب درین کتاب بدین مقدار اختصار کرده شد

باب نهم در شناختن پیشاب طبعیان پیشاب را تفسیر گویند و دلیل نیز گویند و این مشتمل بر نسبت فصل است

فصل اول در بیان آنکه آب که تفسیر میکنند بر احوال مهم معده و جگر و غیره بر احوال اطفال و دالت دارد
و مهم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد و مهم دوم در جگر است که کیلوس در جانب مقر جگر خون گردد و مهم سوم
در نزدیک اما همان خون آنجا بقوت غیره بر اندامی غذا گردد و دو قوام تن نفیاست و خلط صفر اسودا از لوازم مهم جگر بود
و کیلوس بقوت جگر خون گردد و نچته شود و پاره کفک شود و صفر بود و پاره نقل شود و سودا باشد و آنچه صافی ماند خون است

و بیشتر از صندرسود از جانب قعر حرا از خون جدا گردد و آب که نورد و شود و قوام خون را قیق کند و در گها اربک
بکزند و بجانف محذب بگر بر آرد آنجا بیشتر از آب خون جدا گردد و بجانف گود و شانه فرو داید و پاره غنا بکند و از بعضی
بقرق دفع شود و بعضی باز برگرد و شانه آید پس از هر چه خون نولد شود و اثره آب بماند و رسد بدین سبب گفته اند
که آب که از شانه بیرون آید از اعالی همه تن و هم معده و هم جگر و اخلاط خبر دهد

فصل دوم در بیان آن که پیشاب که باید گرفت و چگونه عرض باید کرد دلیل که بر طبیب عرض کند اول شام
که عادت است نیاید خورد چیزیکه رنگ آب را بگرداند مثل زعفران و بنری و آب کاسه و صبر و غیره و خابردست و پای
نگذارند که رنگ پیشاب بگرداند و رنگی خوشم و ماندگی آب را از لیلین کند و مزاج را گرم سازد و بخوابی دلیل را تیره سازد
و کم رنگ از بهر آنکه در بخوابی طعام نیک خشم نشود و بعد از جاع پیشاب چرب و نفل و سپید باشد بدین جهت از پس
احوال بر دلیل اعتماد نباشد و حیض و نفاس آب را تغییر دهد و قار و ده بعد از یک ساعت عرض نماید تا آنچه بر سر آید
آمد بر آید و آنچه رسوب بود بنشیند و پیش از آنکه شیشه قار و ده نماید شیشه را ساکن باید داشت و بر دستانی هوا غرضه باید کرد
و از آفتاب دور باید داشت و از پیشش ساعت نیاید نمود از بهر آنکه لون و قوام و بگرد و شیشه سانی و سپید شسته باید
و میان بود و در وقت دیدن شیشه بهجت چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت

فصل سوم در بیان آنکه چند چیز از پیشاب باید جت طبیبان دلیل بهجت چیز خیر رنگ و قوام روشنی و بزرگی و بسیاری
و اندکی و نفل و کفک بوی باید است که روشنی و بزرگی آب از قوام معلوم گردد و بهجت آنکه بسیار چیز است که
تعلیظ است لیکن روشن است و شفاف مثل سپیدی مرغ و بسیار چیز است که قوام آن دقیق و تیره است چون آب شیره
فصل چهارم در بیان عدد و رنگ پیشاب اخلاط چهار است بغم خون و صفرا و سودا و رنگ علی آب چهار است

سپید و سرخ و زرد و سیاه اما سرخ از اوع بسیار دارد و سپید چهار نوع اول مثل آب دوم همچو خضاع سوم چون
سبی چهارم برنگ خیر بود و زردش نوع است یعنی از بوی و اثر و نارنجی در عرقانی و ناری و سرخ چهار است مگدون و سرخ
احرقانی گویند و سرخ کوبایی رنگ که احرقم گویند و سرخ که برنگ خرن بود و سیاه و نوع است یکی سیاه مطلق و دیگر که زرد

بسیاری باشد و مثل پیشاب یرقان و در همه انواع تفاوت بیامی و واقع بود و رنگها مرکب بعضی در رنگ و صبر و رنگ چنان
رنگ بدین سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه خاص نام دارد و اخبر و ضایعی و آسمان گونی و گونی و رنگینی
و محاطی و از رنگ و زنگاری و اغوانی و عسلی و زیتی است دیگر است که آینه بود آن را شرح گویند
فصل پنجم در بیان پیشاب سفید و اسباب آن اول سپید بل سبب سبب که مثل خیار و خربزه و غیره دوم بزرگی و صغر
حرارت آن بجانف داغ شود و در آب سوب نباشد و قندهار و خلط ذهین و علامت بدو و سوم آنکه در تیغ خردادی و داغ
بسلامت بود و پیشاب غید گردد و سبب آمدن صفرا و ده ویم اسهال صفراوی صحیح بود چهارم سپیدی پیشاب بهجت بسیاری

بود و سبب سیم چون بنی باشد این انواع بر سخته و فالح دلالت کند پنجم نسبت گذاختن پیه آب سپید شود اگر باین نوع
 تپ آید نشان دق یا نشان بدی عال بیمار زودیکه گ باشد که سبب گذاختن ضعیفی زود باد اسهال تولد کند ششم نسبت
 ریش نشانه آلتله بول آب بگ قفاح باشد و رقیق و بعضی سلیم و اگر سلیم نباشد نشان بسیاری بلغم خام یا نشان ننگ شانه
 و در اصل قضیة ارتش سوزش باشد هفتم در بجران جاری بلغمی آب غلیظ و غفل بسیار باشد ششم سبب آب رقیق بود و تهم بدر مزاج
 سرد و پشیا بشل آب جاف باشد و هم در علت زیابیطس آب صاف باشد و خشکی غالب و هرگاه آب کبیل نماید در حال بیرون
 آید یا زود هم بسبب آماس بول سفید و دور هر اندامها که دیگر آلتله باشد بود و باید دانست زود سپید شدن آب پس از
 بجران نشان ریش باشد و اگر زود دل که تپ آید سپید بود و دماغ سلامت باشد آب بدان سفیدی نماید علامت
 آن بود که تپ میریزد باز گردد و اگر در بیماری حاده بول سفید غلیظ و نیره باشد و تنفس ظاهر شود نشان موت بود و اگر مدت
 آب رقیق و سپید بود و دماغ سلامت بود نشان انتقال بجران باشد بجران و آماس و عضوی که زبون تر باشد آب
 سپید و رقیق که بر سر آن غفل رقیق زود باشد و کفک ناک بود و کفک علامت اضطراب و زردی نشان حرارت بجز
 دماغ و اگر باین نشانها رعاقت خود خطر ناک بود و اگر پشیا بر طوب و غولت بود سفید باشد خطر بود

فصل ششم در بیان دلیل زرد و اسباب آن و آنچه بر آن دلالت دارد و آب زرد و دل و رتبه بنی بود و دلیل اعتدال
 است و رتبه بنی نزدیک اعتدال است و اندک میل بگرمی دارد و آب ناری و رقیق هم نشان این دو حال بود هر چند آب زرد
 دلالت او بر حرارت قوی تر پس اشتقناری در غایت گرمی باشد و هرگاه که سرخ نشود حرارت کمتر باشد از جهت آنکه
 در غایت سرخ اجزای نزدیک زمین شیش باشد و در رنگ زرد و اجزای آتشی و هوایی زیاد بود و اشتقناری گرم تر از همه رنگها
 باشد و بعضی از حکما گفته که بسیار بیماریهای حاده دیدم که از زود اول آب ترنجی بود و بدان بماند و بیمار پیش از زود
 چهارم ملاک شده و در سرسام گرم کننده همه آب اشتق دیده ام و اشتقناری اگر رسوب نکند بد باشد و بر دم تند ترست
 بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب آن حرکت صفر باشد

فصل هفتم در بیان پشیا سرخ و اسباب آن آب سرخ سلیم تر از آب زرد است جهت آنکه سرخ علامت غلبه خون بود و خون
 بنهین اخلاط است و اگر سرخی رقیق باشد نشان درانی بیماری باشد از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخ
 بله سوزش غلیظی ماده و آماس بگردد و آب سرخ رسوب سفید پدید آید نشان سلامت بود و اگر آب سرخ مغزادی و سوزنده
 بود دلیل آن باشد که بجران زود خواهد بود و آب سرخ که قطره قطره آید نشان فرجه کرده و شانه و آب سرخ اندک و رسوب زرد
 بد باشد و پشیا سرخ بعد از آنکه پتها از امل شد علامت گرمی بگردد باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعیفه معده و خارش اندامها بود
 مقدمه یرقان باشد و سرخی آب با خشکی طبع و با اسهال نشان میل بود و فاضله اگر مدت بماند و اگر آب با خون و اخلاط
 آمیخته بود و در شیشه زود از خلط جدا گردد و نشان آن باشد که منفک گردد که شاده فراخ شده و اسباب سرخ پشیا اول

در مذهب چنانکه در قلع سرد بسبب در بیک گرم نشود و صفرا قلک کند آب رنگین شود و دوم سده که از منفذی که بیان روده
و بیک صفرا در آن منفذ از بیک گرم نشود و خود آید بسبب سده او آن صفرا بر اهل بول خود آید و بدان سبب قلع سرد قلک کند و سوم
بسبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بیماری جگر آب چرخ غساله گوشت باشد چهارم آنکه سده در میان دگما افتد و طوبت
در گما عین گردد پیشاپ سرخ بود و پنجم بحبت غلبه صفرا و حرارت سرخ شود ششم از ضعیف گردن آب سرخ نشود
فصل ششم در بیان بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه رسوب او سیاه باشد و منتهی بماند یا باشد رسوب سیاه
معلق آنچه بر شراب ابتدا میاید و از بهر آنکه رسوب سیاه مندر رسوب سفید است بول سیاه آنکه در بیماری حاده خطرناک
باشد و همچنین هر چند غلیظ تر بدتر اگر در اول بیماری باشد و آنچه در آخر بیماری پدید آید بیشتر بر دلیل بحرمان باشد رسوب سرخ
بر سر بول سیاه در بیماری حاده علامت درم داغ و نزدیکی موت باشد بول سیاه و رقیق بوی تیز و بیماری حاده نشان
در دوسو زبان باشد و ممکن بود که بر عاف یا عرق تحلیل یابد بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود نشان سرخ
باشد اگر راحتی پدید آید و اگر راحتی پدید نیاید نشان خراج یا سبل بود و در تب محرقه بول سیاه رقیق و ثقیل پراکنده باشد
و گراتی گوش مقدس راحف باشد بول سیاه و رقیق در ذات الحجب ضیق النفس نشان مرگ بود و بول رقیق که سیل سیاهی
دارد نشان بیماری دراز و خطرناک باشد و بول یرقان که از سرخی سیاهی زرد اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و کشاون
سده بود و در بیماری سپر و آنکه نقل نشان صوبت سده باشد بول سیاه در رنگاری بدتر بود بول مردم تند است
اگر سیاه باشد نشان سنگ گرده و مثانه بود و بسبب سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود و در اکثر اوقات
فصل هفتم در بیان دلایل گهای مرکب و مختلف بول نیز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه بوی نبات از بول
آب من تولد کند و بول نیز مقدمه سرخ باشد و مقدمه خدام بود و بوی بول اطفال قتال باشد بول آسمان کون گستره را بود
که او را دهر داده باشد و اگر در بول نقلی بود اسید خلاصی باشد رسوب قبی نشان سل بود و رقیق در روز چهارم و ششم نشان
مرگ بود و بول نیلی نشان خامی اخلاط باشد و بول ازرق نشان اول حل بود و آخر حل سرخ شود و بول حامله از بول
تیره شود و آخر حل بود و اگر تیره نشود هنوز اول حل بود و بول اخوانی نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود و بول
بد رنگ مثل آب پایچه و شراب تیره و آب نخود نشان آماس احشا بود و بسیاری رقت بول حامله بدین رنگ باشد و
بول مستسقه بیشتر بقوا کم شکاب و بعضی سرخ بول اگر هر چند روز برنگی بود نشان اخلاط ناگون با سده
فصل هشتم در بیان دلایل قوام بول غلیظ بود یا رقیق و یا معتدل و فرق آنست که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره و چرب
بر و آمیخته باشد با بول رقیق است یعنی ناگوار بدین طعام و دوم سده سوم مزاج سرد و خشک چهارم ضعیف حرارت
غریزی پنجم خردن بسیار ششم ضعیف گرده هفتم سده در گرده و مجاری بول ششم آماس ششم عاجزی طبیعت چنانکه هر چه خورد
شود و خود آید بول کودک آنچه طبیعی باشد غلیظ و پدید بود و رقیق ناطعی باشد بول رقیق از بالغ نیز بد باشد غاصه و در بیماری

حاده اگر بعد از مدتی نشان قلیح ظاهر شود نشانهای دیگر باشد علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تند است اگر
 المی و کمی باشد نشان آس باشد اگر غلیظ نشود و المی باشد لیکن در پوست خارش و دوزن گرانی بود علامت بخراب و آبله در
 کرده و غیره آن باشد بول رقیق در تندی نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان خامی ماده
 باشد و نشان شده یا صدام و بول زرد رقیق در بیماری نشان آغاز قلیح باشد اگر بر آن حال بماند باشد زردی
 از آن مختن و فرا بود بول صرخی نشان سرخ در ریاضت باشد و بول سرخ صافی رقیق نشان دزازی بیماری بود و بول
 رقیق بود از بحران علامت نکس بود و اگر رقیق بود و در میان بود و صفت ساق پای باشد نشان آس گرفته بود و بول
 رقیق بسیار ز پس گرانی اندامها و سقوط نشان غیر پاک شدن تن باشد و بول غلیظ یک یا بیشتر که پدید عقیب آن
 راحت بود توانائی قوت باشد اگر اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ بود و تنگی نشان بسیاری ماده و از قلیح باشد
 و بول غلیظ مثل بول جار یا کف که موجب درد شود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر بعد از یک ساعت رسوب نکند
 نشان حرارت و ماده غلیظ و اگر در تنبیه پس از آن که رقیق بود غلیظ شود نشان بحران برق و علامت الم و در دل و کلی
 جگر و آنچه سبب آن بسیاری غذا بود و ریاضت تابرون باشد در رسوب مثل ریم و صدید تن بدان پاک شود و رسوب
 همچون ایم سبب بلغم و سنگ شده باشد اگرانی بیاق روان فرود آید و اگر بن قصب میوز و زنجار و سنگ مثله باشد
 و آنچه سبب آن سیردن آید پس تیره شود علت هنوز حرکت بود اضطراب زیاده خواهد بود و نشان دیوانگی باشد بول سبید
 و غلیظ و بسیاری رطوبت باشد غلیظ و سرخ از غلیظ و اگر در معده و خارش همه تن باشد مقدمه یرقان و بول

تیره و گنده و با غلط نشان سقوط دهد

فصل پنجم در بیان بیماری اندکی بول بسیاری رقیق و تنگی نشان استقراغ و طوبت باشد و قلیح اگر بول غلیظ و بسیار آید
 علامت حل قلیح و زوال علت آن بود و بول بسیار در زمین از مردم تنم و کم ریاضت سودمند بود و در رحمت سپرز و نفوس غنی
 اگر رسوب بسیار و لیس باشد بول سفید و اندک ازین طایفه بود و مقدمه استسقا بود و تقطیر بول بی اراده و بیماری حاده
 نشان آفت دماغ باشد و اختلال عقل علامت رعاف و بول اندک از صفت قوت بود و اگر سیاه یا خمر در دیر پنهان
 نباشد و نشان سوختگی ماده و کمی رطوبت و هم اختلال عقل و بول اندک رقیق و سرخ و یرقان قوت شده و نشان استسقا بودند
 فصل دوازدهم در بیان دلائل کفک بسیاری کفک از نفع بسیار بوده بزرگی قهها کفک و ناگذاشتن قهها بزدی
 در لزومیت خلط باشد و بیماری کرده بد بود کفک هر یک بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد و کفک همچون تیره نشان
 بیماری شش بود و کفک همچون کفک در یاد بول سرخ نشان سردا و خون و دیوانگی باشد

فصل سیزدهم در بیان دلائل رسوب و بول تولد او شل ریم است و در آما سها و ریشها و اخلاط و در گما عفن گردد و همچنانکه
 در ریشها و پدید نشان چنین ماده باشد و بیماری رسوب علامت پزائیدن ماده و از خون جدا کردن بود و رسوب بد نشان

معتد قوت همتن راست و همچنان که ریش که سر او بکشد و در و زائل شود بیماری چون نهایت رسد و معصوبت آن مکن
 بود چنگی در بول پدید آید و رسوب ظاهر شود اگر طبیعت از مضمغم غذا و پزائیدن بازماند بسبب بیماری گرد و از بهر طبیعت
 اندر دست غذا رسد مثل تمام مضمغم کند در بول او رسوب نباشد مگر در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان چنگی
 قوت طبیعت است اعتماد بر چنگی ماده بر رسوب توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب پدید آید مگر رسوب محبوس باشد و خملها را آن یعنی
 نیل سوی بن قاروره دارد و طبیعت قاروره که رسوب را به هفت حال ملاحظه نماید اول چنگی و نام بیماری دوم حال کی
 بسیاری سوم حال رقیق و غلیظ چهارم حال رنگ آن پنجم قرار آن و قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آینه شکسته آن
 به جدا گشتن از آب فرق میان رسوب نیک بد آنست که رسوب نیک نه قاروره باشد و پدید و هموار و روی آن
 نیک تر و اگر بجنبانند باز بجا آید و رسوب غلیظ باشد و اگر بجنبانند پاره پاره شود پس اعتماد بر بیماری توام رسوب
 بد کرد و بسیار بد اند که رسوب پدید بود و روی آن درشت و توام آن همواره بوده و پاره پاره شود و رسوب با بیشتر بزرگ
 دل باشد و آنچه بزرگ نباشد سرخ متبر پس زرد و تریجی و توام رسوب بد آنچه نامواری تر و اجازت آن پراگنده تر به تر رسوب
 طبیعی سینه و نفس اند عینی مدی مخاطی خراطی سویی خالی کرشی مدی رادی و رخی شری و موی اما عینی و موی باز
 سینه که اخته باشد اما مخاطی غلیظ و پدید و توام آن مخالف توام رسوب چخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت
 غلیظ بود و در مزاج بول نشان بحران عرق النساء و اجراع متاصل و نشان زوال علت آن اما مدی ریم
 شد علامت کشاده شدن قرصه کرده و مجاری بول باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آنست که ریم نشانه گنده باشد
 اگر بجنبانند پراگنده شود و از هم بگسلد و اگر آب آمیخته شد و بزرگ آب سپید گردد و مثل شیر و سرخ اگر گردد باشد
 بسبب آن قرصه کرده باشد اما خراطی سرخ سپید یا سکار باشد اما تخالی کوچک از خراطی است لیکن سطر تر سفید
 و بول نشانه باشد اما کرسی بزرگتر از تخالی باشد و رسوب آن اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه از کبد بود همچون گوشت
 مازده تازه و لون آن بزرگی زنده گاهی بسیاری اما سویی بزرگتر از تخالی بود نشان سوختن خون باشد یا گذارش گشته
 آنچه که اخته شود و رسوب آب بود پس از قوت حرارت خشک شود و چون بویق بعضی همچون دانه از زن بود و رسوب یعنی
 باشد مدی بیشتر از کرده بود و گوشت باشد و مدی نشان گذارش پیه باشد و گاه مثل آب زرد باشد اگر بسیار بود و از آب
 جدا شود اگر کرده باشد و شری بعضی سرخ و زوار آن از رطوبتی باشد که مدی باریک خشک غلیظ گردد و در شکل
 سویی بسته شود و جالینوس میگوید از آن هیچ پاک نیست رسوب رملی علامت سنگ و ریگ باشد در کرده و مثانه
 پنجه از کرده باشد سرخ بود و آنچه از مثانه باشد پدید بود و ادی نشان بلغم غلیظ است که رعن و بنامد و موی رسوب
 و هرگاه بزرگ خون بود نشان ضعیفی جگر باشد و اگر آمیخته نباشد گاهی بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش کرده باشد
 اگر در بول مطلق پاره از خون بسته آید سپر زرد آن پاک شود و رسوب غل خمیر و دلیل صدف معده بود

بیشتر اوقات از غرور و شیر و منیر و مانند آن باشد

فصل چهاردهم در بیان اندکی و بسیاری رسوب و در بول زنان رسوب بسیار باشد و رنگ اندک بسیاری رسوب پس از نفع علامت زایل شدن علت بود و اگر رسوب نیک بسیار تر از آن بود که بدان شخص لائق باشد نشان فضل بسیار بود و در تن و نشان احتیاج استغفار

فصل پانزدهم در بیان آنکه رنگ رسوب لالت دارد سیاه بریدی حال بیمار دلالت کند یا بر افراط حرارت بود یا ناپوشیدن حرارت غریزی با افراط برودت و رسوب نیز مقدمه آسمان گون نشان سردی مزاج بود و رسوب سرخ علامت غلبه خون و تخمه و خامی ماده و درازی مرض بیشتر سلامت باشد و رسوب زیتی نشان سل بود

فصل شانزدهم در بیان قوام رسوب لائل رسوب همه با هم یا یاد کرده شفاخته در باب فرق میان رسوب نیک و بد رسوب هر چند هموار تر قوام او معتدل تر و الملس بود بهتر باشد و رسوب آنست که ناهموار و پراکنده و معتدل بود

فصل هفتم در بیان پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم خامه سرخ پدید آید و در هفتم بجران شود و اگر پس پدید آید در چهاردهم بجران بود یا بست و یکم و اگر روز چهل رسوب پدید آید نشان بود که بجران نخواهد بود و بسیاری بتجلیل ناهل خواهد شد و اگر روز ششم رسوب نیک پدید آید روز هشتادم بجران کند و اگر غار یا رسوب متعلق در اول بیماری پدید آید و همچنان بماند نشان بجران خرابه باشد

فصل نهم در بیان بوی بول تیره و گنده و بیماری و در ناظمی نشان افراط حرارت بود و زشتی بوی بول نشان مستولی شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن اخلاط ولوی تا کردن بول بیمار علامت سردی مزاج و خامی ماده و بوی ترش در بیماری دلیل حرارت و غلبه بود و بول سپید و رقیق و گنده و در تب علامت اخلاط عفن بود و نشان خامی و عفونت و بد حالی و هرگاه در تب حاده بول گنده بود و ناگاه بوی بگذاشت و تب بر حال خویش باشد نشان سقوط قوت و عاجزی طبیعت و باز ماندن از کار باشد

فصل نوزدهم در بیان فرق بول زنان مردان بول زنان غلیظ و سپید تر و بی رونق تر در همه حال از بول مردان باشد جهت آنکه فضول در بدن ایشان بسبب کمی حرارت بیشتر بود و سرخی و زردی بول ایشان بد باشد و بول مردان هرگاه بجنابت تیره شود و تیرگی سیل بسوی بالا دارد و بول زنان تیره نشود و اگر پاره شود میل سوی زیر دارد و بول آلتین صافی بود و بر سر بول حبابی باشد بیشتر رنگ نخل و آب و آب پاچیه بود و زردی آن از رقیق تر و در میان آب نقل رقیق می نماید و در اول آلتین از رقیق ظاهر تر باشد و در آخر سبزی تر و اگر بجنابت تیره شود و در اول گفته اند تیره نشود و هرگاه بر سر آب غلبه باشد که همه روی می پوشند پس خواهد بود و اگر بر یک جانب باشد و در غلبه بود و اگر غلبه دانه دانه بود آلتین نباشد علامت ماه گرفته اند بول آلتین دو ماهه تا سه ماهه رقیق و صافی باشد پس از آن رقیق و زنجی شود و بر بول

فک اندک باشد همچون چیز چوب از پس چهار ماه تا پنج ماه بسختی گزاید و اندک تیره شود و گاهی تیرگی بسیار گردد و آنچه
 بپزند اگر تیرگی اندک باشد و درین شیشه باشد سلامت بود و اگر تیرگی بر شیشه باشد علامت بادها باشد و چه را که بشد
 فصل سیم در میان نقره و بیا که گذشت یول حی یوم از بول تندستی و در نیشد مگر حی یوم که سبب آن غذا گرم
 شد بدان سبب پاره تیرگی دارد و اگر تیرگی در میان شیشه باشد حی یوم عصی گردد و اگر زرد بود و غب گردد و اگر سرخ باشد
 و بوی طعمه گردد و اگر سپید بود یعنی زرد و بول تپ صفراوی زرد باشد و دوم در میان شیشه باشد طبعین و لیل خیر بود و اگر بول
 پخته سرخ و غلیظ و تیره باشد بیماری سکت گردد و اگر تیره باشد و سرخ نباشد بیماری دراز باشد و بول تپ یعنی غلیظ و تیره باشد
 مدت آن دراز باشد و اگر رنگ آن زرد باشد زرد و بگردد و اگر بول تپ بر صفائی و اندکی بود مدت آن دراز باشد و سرخی
 زرد و زرد بگردد و بول وق صفائی و زرد و اندک سرخ و روی آن چرب باشد و بول یرقان زرد بسیار زرد و کفک بمرنگ
 ب بود و بول خرد و سپر زشتی پاره تیره باشد و بول بد و جگر سرخ و غلیظ و تیره بود و بول در سپر سپید بود و اندک سرخی
 زرد و بول خرد و سرخ و تیره و صفائی باشد و روی رو ب سپید بود و بول در دشت و در و فصل در بیشتر حال سپید
 غلیظ باشد و نقل آن هم سپید باشد و این جمله آنست که در بیشتر حالها چنین باشد و آنچه ازین بگذرد علامت و حال دیاب
 گذشتته یاد کرده آمده است تمام شد سخن در باب بول مجد الله و منه

باب چهارم در بیان شناختن احوال تندستی بیماری از احوال نقل که از طعام حاصل میشود و این فصل است

فصل اول در بیان بیماری و اندکی نقل اما سبب بسیاری بر از دو نوع است یا ضعیفی قوت غاذیه میافزود و اندک
 اخلاط متجانس رود و یا نشان ضعیفی قوت غاذیه کاهش مییابد و لاغری و نشان فرود آمدن اخلاط بجانب رود و یا آنست
 که نقل با اخلاط میخته باشد اگر بلغم میخته بود و بر سده بلغم بسیار بوده اگر با صفر بود بسیاری تولد صفر و جگر باشد و اگر با سودا
 میخته بود نشان تولد سودا و سپر زضعف آن و اگر نقل بارها خون سیاه باشد علامت سده باشد در رگها و اگر در نقل چربی
 چرب و لزج باشد از آن نوع که برود و یا اندوده اند نشان گذشتن طعام باطلی نیز باشد که روده را بیکر و اسباب اندکی
 نقل سه نوع است یکی سده که در راه صفر افتد دوم تولد گرم در و یا سوم ضعف جگر و کشیدن کیلوس بخوشیدن و آنرا
 خون گردانیدن و باید دانست که نقل طعام فضل بود که تن را بدان حاجت میست و باز مانند آن در روده عور و قوت
 شلن ضعف قوت دافعه باشد و زیانکار باشد و غذاهای لطیف زودتر هضم شود و خون گردد و نقل آن کمتر باشد غلیظ غذا
 زود تولد خون کمتر تواند بود و نقل آن بیشتر باشد و غذا که سیاه باشد نقل با ناز و آن با سده

فصل دوم در بیان تری و خشکی نقل سبب تری نقل آنست که تری و لطافت کیلوس بکمر سده و یا نقل بروده فرودمان
 بدست این سه حال باشد یکی ضعیفی جگر و جذب کیلوس ضعیفی رگها و یا سار و یا دوم سده که در رگها و یا سار و یا سار و یا سار و یا سار
 طعام که سبب طعام زیاده خوردن باشد با طبیعت از مضمون آن عاجز ماند و نقل گردد و تری کیلوس بآن فرود آید و مضمون دوم

اگر طعام از اندام خود آید غلطی بجهت آنکه طعام را به معده دفع کنند و سودا در اندام ترش یا از دماغ آمیخته شدن با نقلی و این حالها از رنگ نقل معلوم گردد هرگاه نقل به رنگ آب باشد دلیل ضعف جگر شده و اسارت با بود و اسباب خشکی نقل شش نوع است یکی ریاضت قوی دوم آردار رسوم بسیاری عرق چه نام حرارت اندامها با تخم خوردن غذاها خشک ششم مانند نقل در روده اعور و قولون هرگاه قوام نقل مختلف بود علامت نامهوری هضم و ناگواریدن بقفس از طعام باشد پس بهترین نقلی آن بود که قوام او بهوار پیوسته با سستی آید و قوام عمل بود و مقصود از اندک بسوزد و بزودی مائل شود و بدبوی با قراقر با دبا باشد و بوقت عادت آید به هوار قوام نقل با طبیعی بد باشد و نشان که از شش بود و گاهی باشد که صدید گرم از جگر برده آید و چندان در رنگ نکند تا با نقل یا میزد و بدان سبب نقل بعضی خشک بعضی نرم باشد

فصل سوم در بیان رنگهای نقل زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زرد شدن نقل در آخر بیماری علامت پیردانشتر ماده بسیاری باشد و نقل سبز یا رمادی یا تیره که سبب آن طعام نباشد نشان سردی است یا باشد نقل سفید رنگ دلیل ناگواریدن طعام باشد یا نشان سده و غده میرقان و نقل یا نیم آمیخته علامت انفجار دیله باشد و بسیاری نقل بد باشد اگر در اول بیماری بود نشان آتشی و حرارتی عظیم باشد و جگر نشان اخلاط و عفونت سودا و حضرت این نوع نقل معرفت تباه شدن طعام در روده بود و رنگش سودای همچون رنگ گنجان سیاه باشد و خرق است که خون نسوده باشد و سودا نسوده نباشد و رنگ دارش بود و سیاه بود و ترش بد و زمین آید و جگر شد و نقل سودا در آخر مرض خیر بود و نقل سودای صرف بد باشد و نشان سوختگی رطوبت باشد و **فصل چهارم** در بیان نقل متغیر و سبب نقل متغیر همچون مگرین گاو باشد و علامت غلبه باد و بر آب است و نقل خرد و قوچ باد و چنین باشد **فصل پنجم** در بوی نقل باید دانست که نقل سبب آن خوردن چیز یا بد باشد که بوی نقل را ناخوش کن چون انکبه و یرد غی آن دلیل بسیاری خلط عفن باشد و ترش بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری بلغم ترش باشد

فصل ششم در بیان کفک نقل و فراق کفک نقل نشان حرارت عظیم باشد که اخلاط را بجا شاند یا علامت باد یا باشد که با خلط آمیخته گردد و اگر نقل با و از یردن آید نشان تولد باد باشد و آواز با یک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قوت و افه قوی بود و نقل با و از یردن آید و در معده درده پیر میچ تولد نکند و معده گرم بخارها را لطیف کند و بادها بشکند و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها را بگیرد و بادها را تولد کند

فصل هفتم در بیان چربی نقل بیاید دانست که نقل چرب و لزج که سبب معتدل خوردنی چرب نباشد علامت که از شش اندام باشد لیکن نقل چرب نشان که از شش پیه باشد و لزج علامت که از شش گوشت و اندامهای متلبه باشد

باب یازدهم در بیان حالها از عرق و سبب آن و این پنج فصل است

فصل اول در آنچه عرق از چیز و غذا که در گهای باریک به صاحب کتاب گذرد و آن را رقیق سازد و پاره سفر که آمیخته کرده سبب تیزی گرمی آن باند اما رساند و چون غذا با تمامها رسیده بیشتر از آب گرده و مشابه آید و اندکی با غذا از رنگها

سیرون آید آنچه غذا صرف بودند اما را فرایند آب و بعضی بخار گردد از مسام سیرون آید آن را نتوان دید بعضی با فضل
که آنجا باشد میامیزد و عرق گردد و از عرق هر کس بوی آن خلط آید که در تن او زیاده باشد اگر فضل غلیظ تر باشد باقی
آب را نشکند و بصحت آن از مسام سیرون آید و بر ظاهر پوست تن بماند و آن سرخ باشد گفته اند که عرق از حال
گندگی خون و مضمخ خبر دهد و آن را حال فضلها می که در اندامها باشد

فصل دوم در بیان بسیاری اندکی عرق از رطوبت رقیق و کشاکی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق میشود و میماند
باشد چه تندستی و چه بسیاری آنچه در درون بخار شود بسیار سبک تر شود و عرق بسیار در زنده ستی بی سبب نشان آن باشد که طعام
پیش از آن خورد که قوت یابد اگر بسیاری خوردن بود با سبب فراغ حاجت بود بسیاری عرق با اسهال واحد امید باشد و
عرق اندک با علامت اشتها بود و هرگاه عرق در سرد کردن دسینه بود و در باقی اعضا بود و دلیل ضعف قوت حیوانی باشد
یا نشان ضعف خواهد شد خاصه در بچه و در عرق که عرق طبیعی است نوع است گلی آنکه سبب قوت دافعه باشد چون عرق
بخار دوم آنکه سبب آن حرکت در ریاضت باشد سوم آنکه سبب آن هوا گرم باشد چون تابستان و عرق گرم آید
عرق نا طبیعی پنج نوع است گلی آنکه سبب گدازش اندامهای باشد و دوم آنکه سبب ضعف قوت ماسکه بود و سوم سبب
ریاضت با افراط چهارم بحبت آنکه در گرما به افراط باشد پنجم آنکه سبب عرق غرضی باشد و در سردی بخار بود و عرق این نوع
را طبیعی خوانند و از بهر آن گویند که رطوبتهای طبیعی درونی خرج شود و بسیاری عرق در یک عضو علامت داده بسیار بود و آن عضو
فصل سوم در بگویند که طعم و حال عرق نباید دانست که عرق سپید ترش علامت رطوبت باشد و عرق زرد تلخ نیز نشان غلبه صفرا
بود و عرق رنگ سرخ و نشان غلبه سودا باشد و گاهی عرق خون بود بد باشد و عرق بودا رنگه نشان عفونت اخلاط باشد
فصل چهارم در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد در پنهان حاده بد باشد و در تب آهسته بدان مرتبه بد باشد و
تب حاده قوت را از او و ضعیف کند و عرق گرم در همه پنهان بیماریها امیدوار تر باشد

فصل پنجم در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان رطوبت مایه باشد و عرق لزج علامت غلیظی و ضعیفی و دشواری و دوزی بیماریها باشد

باب دوازدهم در بیان احوال نفث آن پنج فصل است

فصل اول در بسیاری و اندکی نفث رطوبت پنجه را گویند که در نزله و علت ذات الحیث ذات الریه بریدند
و آنچه خام بود بزاق گویند اما پدید آمدن نفث خام روحی و غیر طبیعی باشد و نفث اندک علامت آغاز نفع بود و نفث
با اعتدال نشان آن بود که بیشتر از ماده شده و نفث بسیار اگر بسیاری بسر فرآید نشان خفگی باشد و بیمار از آن رحت
یابد و اگر ملین راحت نیابد بسیاری ماده باشد و دلیل آنکه هر وقت نزله تازه میگردد

فصل دوم در بیان رنگ نفث سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بد خواری برآید پنجه باستانی برآید
و زردی نفث نشان نزله صفرا باشد و سفیدی و تیرگی و سوسنگی علامت حامل شدن حرارت غریزی بود و بسیاری که دودی نشان

سوخگی نفث سرخ علامت غلبه خون یا نشان قهیران رگی و اگر کتک زدن آلودگی سپیدی سرخی نشان بیماری سمل باشد
فصل سوم در بیان بوی و طعم نفث شیرین آواز غلبه خون و بلغم طبیعی بود و فرق میان هر دو بزرگ بود و نفث بی
 طعم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور بیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور و رگ زرد و تیز شود نشان سوختگی و غایت حرارت
 باشد و زشی علامت حرارت وضعف باشد و نفث بد بو باخوش مزه نشان عفونت بود

فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث قریح و نشان طامی آغاز نمیشد و غلیظ علامت فساد و نفث نشان خشکی بود و
 اگر نشان گشت که ماده غلیظ و قصبه شش است و حرارتی عظیم از او وقت بر آمدن گرم میسازد بقراط گفته که نفث عفانی یکبار از شش
 نشان نزول باشد و میگوید که بسیار دیدم که بیمار از مکس و ن بازگشت و اگر بالا غری بالنس کرد تب باشد و علامت غلظت یا ناید باشد
فصل پنجم در بیان زردی و دلیری و دشواری و آسانی نفث زردی و آسانی نفث نشان سلامت و قوت
 طبیعت بود و دلیری و دشواری علامت حجامی و ضعف قوت و عجز طبیعت باشد

باب سیزدهم در بیان اخراج احوال که در تن پدید آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این شانزدهم فصل است
فصل اول در شناختن اجناس سبها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول از اجزیه و تند بیزایل کردن آن
 کند تا آنچه هر یک تولد کرده باشد از آنل گردد و این سبها را طبیعتان اسباب سه گویند و ذکر کرده شد و اسباب سه است اول
 را سابقه گویند آن اشتهاست است از اخلاط دوم را اسباب و اصله گویند و این پری رگهای تولد شده و تباه شدن اخلاط و
 گذر نایافتن هوا و عفونت و این سوم را اسباب بادیه گویند و آن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیز گرم مثل
 فلفل سر خوردن و تولد تب از آن و چون زخمی بر سر آید و آن بخت نماید و از آن اشتها گویند و هر چه تا نمایند بود اسباب بادیه گویند
 و طبیب باید که آفتاب که اصل مرض و زان است باز جوید تا آنچه بسبب عرض شده اهل از دفع نماید چون پیشل خوردن تولد
 گرمی را دانیون خوردن تولد سردی را و بعضی باشد که بغرض سبب گردد چون نشستن در آب سرد و بسته شدن مسام چون
 مقنونا گرم است استفراغ صفر البسب سکون حرارت گروه بعضی

فصل دوم در بیان سبها که تن را گرم کند یا زده است و سبب تن را گرم کند طبیعی و یک سبب سوزنده و گرم کننده طبیعی
 است آنچه گرم طبیعی کند اول طعام و شراب معتدل بزرگ و مقدار دم حرکت در ریاضت معتدل سوم نهادن هوا و طهارت معتدل
 و محجمه گذاشتن خون بیرون ناکردن چهارم گرمای معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم غم باعتدال هفتم شادی
 معتدل هشتم نالیدن باعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب سرد نشستن چنانکه باید سبب گرم کننده طبیعی عفونت
 است که مزاج بگرداند و قریح را بپاکیزد خراج کند باقی را غلیظ کند و بسوزاند و این را عفونت اقرانی گویند و گرم کردن طبیعی
 آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و آن را از اعتدال بیرون نبرد

فصل سوم در بیان سبها که تن را سرد کند آن سبب که تن را بر سرد سازد یا زده است اول خشک ریاضت یا فرط دم حرکت

در ریاضت ناکردن سوّم بسیار خوردن طعام و شراب بهضم نداشتن و در طوبت تولّد کند چهارم غذا یا نافتن تخم طعام و شراب بودیه
 سر و بکار داشتن ششم هوا گرم در غایت وضاد و اگر گرم غسل باب گرم تحلیّل کند بهضم غسل باقی بعضی که مسام را به بند و تخم وضاد
 سر و بعضی وقت نهم استفراغ با بازاط و بسیاری جماع از آن جمله است دهم سده از بهر آنکه گذر حرارت غریزی بسته شود
 و اندامها حرارت نیابد و سرد شود و یازدهم شادی بزرگ و دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم لذت عظیم چون جماع و مانند آن
 چهاردهم صدمه با که سردی اگر چون خمرت گرما به که حرارت را تحلیّل دهد و پانزدهم بسیاری خلط طعام

فصل چهارم در بیان سببها که از وی تری حاصل شود سبب تری یا زده نوع است اول آسودگی و ریاضت ناکردن
 موجب است که بهضم نیک نباشد و در طوبت خام تولّد کند و دوم بسیاری خواب سوّم باز ایستادن استفراغ با که عادت بود
 چهارم استفراغ صفر که بازاط باشد پنجم بسیاری غذا و بسیاری تری ششم بسیاری خوردن شیر و جنرات و سبزه تر هفتم گرما به بند
 از طعام ششم در هوا سرد مسکن ساقفتن هم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت آورد و تحلیّل ندهد و هشتم شستن در آبها
 خوشگوار و هنگام اعتدال هوا یا زدهم شادی معتدل که حرارت را بجنباند و تحلیّل ندهد

فصل پنجم در بیان سببها که خشکی از آنها حاصل می‌گردد است حرکت و ریاضت بازاط و استفراغ بازاط و جماعت بسیار و
 نایافتن غذا و داروهای خشک و خشم بازاط و اندیشه بسیار و سرما سخت که با اندامها برسد و غسل کردن باب قالمش که منفذ
 غذا بسبب سده بسته گردد و وضاد و گرم تحلیّل کند گرما به که در بسیار باشد و عرق بسیار آوردن و
فصل ششم در بیان اسبابی که باعث هفت چیز است تولّد رنگ مجرای بول خون بر سر جرات بسته شدن تخم شدن ریشی و جوشی
 گوشت فروزی ریش بول و منفذ پیدا کردن آس که منفذ را تنگ کند و از قالمش وضاد کردن و غبار بر سر مسام را به بند
 غذای لایح و مغزی خوردن شل نان سیده و تره و حلوا که از نشاسته بود و هر سیه و یا کچ و مانند آن خاصه که بعد از این غذا با
فصل هفتم در بیان کشاده شدن مسام و سده بسبب کشاده شدن مسام سدفع است اول دارد و کشانیده بکار کردن
 دوم داروهای که رگها و اندامها نرم کند سوّم نفس ویر باز کشیدن و بخور و فروختن و گرفتن

فصل هشتم در اسباب نرم کننده اسباب نرمی سه است یکی بکار داشتن چیزهای نرم و لایح چون لعابها و کثیر را و اندام
 آن دوم چیزهای نرم در چرب چون مسکه و روغن گاؤ و شیر سوّم شیون یا چون فانیز و شکله و بویز و انجیر و با و اعم
فصل نهم در سببها و ریشی سبب ریشی پنج نوع است اول داروهای قابض مثل بلبله و خرزوب و مانند آن دوم غذای
 تیز چون انبکین و سرکه و خردل و جمله ترشی با سوّم هوا سرد چهارم دود و گرد و پنجم غذا و درشت چون اندون و بلوط
فصل دهم در اسباب تنگ کننده است اول پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب طعام بمرتب که قوت با ضمه از هضم آن
 مانده بماند سبب تنگ شدن است حاصل آید دوم گرما به که طعام با اندامها کشیده شود و از قالمش که سوّم استفراغ و چلغ بر
 نافتن و ریاضت و مانند آن چهارم طعام به ترتیب خوردن تخم ضعیف قوت با ضمه و داخه

فصل نهم در معنی انماها و اسباب آن باید دانست که فعلها انماها بقوت لیفها و عصب قوت مطلق آنست که بافتنی و نهاده آنست که در معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیفها حاصل آید که از دراز نهاده است و ماسکه از لیفها که بوی نهاده و دافعه از لیفها که پنهان نهاده است و فعل انماها بیاختگی قوت آن حاصل میگردد حاصل قوت عضوها و لیفها و عصبها در حال جامه که از بسیاری دشمن سست گردد و این سستی را تحلیل گویند ضعف مطلق اینست و ضعف پنج نوع است اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد و دوم آنکه در قوتش گوهر نازک باشد سوم آنکه روح ضعیف گردد و چهارم آنکه قوت ضعیف گردد پنجم آنکه در عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب سور مزاج سرد که حس عضو را باطل کند سور مزاج گرم عضو و روح را ضعیف کند زرد سور مزاج منصف با و را بهما بسته شود سور مزاج تر از انماها را نرم کند و هرگاه سور مزاج تر با ماده باشد سه که انواع استقر اغما ضعف از چون تنای آب و غذا با و بویا ایستاده و نافوش و بخار آب ایستاده و بخار زهر ناک که در هوا آیمیده گردد و در دو دلب عصب ضعیف گردد و معده ضعیفی سر معده ضعیفی آن سبب ضعیفی همین باشد و کشادن آب در استخوان و بسیار بیرون کردن و شکافتن و بیل بزرگ و ریم بسیار از اسباب ضعف است -

فصل دهم در بیان سببها در معنی درد آگاه بودن عضو است بر شستن جانا طبعی و دو اسباب در دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو بگردد و یکبار و این سور مزاج مختلف گویند دوم تفرق اتصال هرگاه این مزاج گردد مزاجی چندان پدید آید این آگاهی درد باشد و سور مزاج در دو نوع است یکی مختلف دوم متفق از هر آنکه گویند که حس را از پدید آمدن آن آگاهی باشد و در آن باشد از جهت اینست که خداوند تفرق از حرارت تنخیش آگاهی نیاید با وجود حرارت که بیشتر از تنب عیاست و قوت نیست که در تنب تنگ شود و حرارت غلبه گاه پدید آید و چون تنب طیف شود و مزاج غریب باطل گردد و مزاج ملکی بحال خویش آید و سبب حس الم سور مزاج مختلف است و سور مزاج گرم و سرد سبب الم است و سور مزاج تر و خشک و سبب الم نیست سور مزاج خشک بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد و گرم سبب تفرق اتصال بود و از هر تنگ گری باطل است و تحلیل موجب تفرق سردی و اجزا آنرا هما هم آورد و اجزا آنرا و یک هم شود و بضرورت از جزوی دیگر دور شود این دوری تفرق اتصال بود پس اولی آنست که گویند که سبب حس الم سور مزاج است یا تفرق اتصال

فصل سیزدهم در بیان انواع و اسباب یکلهما باید دانست که الم آگاهی است از حال ناموافق و نوت آگاهی بود از حال موافق و الم پانزده نوع است یکی فاش است و سبب آن خلط نوری یا نیز باشد دوم المی است که گوی چیری درشت بدان میرسد سبب المی نیز باشد و چیر غریب بل یک نشانه و گرده سوم المی است خنده و آنرا ناض گویند و سبب آن سبب تفرق اتصال که غشای عضو را هم بکشد چهارم المی بود که موضع را میثوار و خواصط گویند و سبب آن خلط بسیار با و بسیار که جایگاه بر عروق تنگ کند پنجم المی را گویند که آن اعضا را از میکشد و غده گویند و سبب ماده بود که عضو را بهم بکشد ششم آنست که اجزا از عضو هم از هم باز می شود و غده گویند و سبب آن ماده باشد و در میان گوشت و غشا و عضله هم ضعیف پدید آید در

وضع و سبب آن ماده باشد در گوشت و عظمه و عصب نرسیده ششم المی بود که سوراخ میکند و عضور را می کشد و آنرا کشد و گویند و سبب آن ماده باشد در گوشت و عظمه و عصب رسیده و ششم المی بود که عضور را کوئی سوراخ میکند و ثاقب گویند این المی و علت آن نخ یافته شود و سبب آن بادی غلیظ باشد و در و دو قنون و هم المی بود که گویا حوال و در سوراخ میکند یا در هم است که در آن عضور سرشته باشد که سفید روح حساس که بر آن عضو آید بر بند و در او در هم ضربان گویند سبب آن آماس بود گرم یا سرد و هم المی باشد که آنرا نفیل گویند و سبب آن آماس بود و عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و گرده و سپر و کتک است پس سفید شود چهارم و هم انواع اندر کیست و انبیا گویند و سبب آن امتلا و متراش باشد و اندامها باز نیدن گیر و نوع یا نزد هم المی سوزنده است و در آن گویند سبب آن غبلی باشد گرم یا تیز در آن عضو -

فصل چهارم در سببها که اندامها از جا سه خویش بیرون آرد و این چهار نوع است یکی کشیده شدن بر باطو بجهت عصب سقوط و ایسی دانند آن دوم رطوبت لزج سوم غلیظ و مفصلی باشد و سوراخ آن از مفصل بیرون آرد افتاده چنانکه در فقرس چهارم ماده که گویند عصب در باطرا اتباه که چنانکه در اعضا ملت خدیم **فصل پنجم** در بیان سبب آماس و این هفت نوع است اولی آنکه گویند قبول اخطا کنند چون وق شیخ و بخار خاص که بسیار بیرون آید و بخار دغالی که ماده دوی است دوم آنکه گویند هم متصل باشد و فلهما پدید آید چون گوشت نرم پس گوشت در آن انفل سوم آنکه عضوی که یک بود در ماده بیار آید و موجب آن گردد چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بدان خویش یا سبب افت ضعف شده باشد پنجم آنکه سبب دالم از زیر بر عضور رسد ماده دوی بدان آرد و موجب آماس گردد ششم آنکه عضو باشد که او یا غلت نصیب گشته یا بد تحلیل نیاید آماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم بود گرمی ماده را بسوی خویش کشد و

فصل شانزدهم در بیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون تن افزون کنند بعضی در بیرون نهند هر پنج مورد و ملاط و پلوت اثر کنند پس در آنکه بخور دانا اندون اثر نهند چیزها باشد که زنده و تیز و طبیعت آن قوی باشد قوی بدان قوت اجزاء و بسیار اثر نمود و اگر از این دو چیزها دیگر است که بخورون اثر کنند بیرون هیچ اثر نهند آنچه از بیرون اثر نهند چیزها نیز است چون سیر و یاز دیگر که در هم از این نوع چیزها نان گوشت غیره بخور و با اندون مردم آمیخته و سردتر رسد و اثر او پدید آید و اما آنچه از بیرون اثر نهند بخورون اثر کنند چون اصفیاج و مانند آن اجزاء از قوت نیست که در سام بگذرد و منفذ روح بر سر در حال خویش بماند و اثر او نیاید

باب چهارم در بیان احوال اودن و مردن آن شش فصل است

فصل اول در لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بسیار بنید و یا گرم نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود و چنانکه دست و پای گرم و نرم باشند و سینه باز نهند و گرم کنند از آن لذت یا بد نصیب عضوی عصبانی است حس از قوی از سودن با جم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب نیست که سبب حرکت جماع حرارت بکنید و آن با دقتیب را بر آنکه اندو هر دو یار شود و سبب بیرون جماندن آب باشد

فصل دوم در بیان باز ایستادن حیض و مدت آبتن و سبب باز ایستادن حیض و مدت آبتنی آنست که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت پردون نقطه بکار آید و از پس آنکه تندستی زمان و آن است که حیض ایشان بوقت و باز دانه برود و اخطا بد از تن ایشان باین طریق پاک شود و هرگاه آبتنی بود از پاک شدن فرزند و بیشتر حالها تندست و خوش و قوی و آفت آنکه که نوزگان است کمتر رسد و بد و پرورش فرزند از غذا پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگ تر شود و آن غذا که در رحم می یابد و تمام نباشد از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوند های که رحم پیوسته است گشته شود و چون پیوند های گشته شود و زیاد

تواند بود و راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن اینست

فصل سوم در سبب آنکه بچه هفت ماهه زیاد تر است باشد و بقیه با بد و آنچه بیشتر ماهه زاید و بمیرد و نقطه در گها بیش چهل روز جنین گردد و بچه که در شکم مادر باشد جنین گویند آنچه و جنین گردد و درسی و پنجره باشد و آنچه دیرتر جنین گردد و چهل و پنج روز جنین گردد و بعد از نوزد و در چند هر وقت بدن که در وی جنین گردد و مضاعف شود و جنین آن آغاز کند و هرگاه سه بار گردد و وقت زادن بود بدین آنچه در مدت هفتاد و نه روز پس هفت ماهه زاید و آنچه در مدت نوزد و نه ماهه تمام آید و بدین صاحب کم و بیش بسیار افتد تحقیق بر آن در کتاب ذخیره قانان مذکور است

فصل چهارم در سبب قیاد و دندان هفت سالگی ماده دندان تن مانگی و معینی و غرور و اندازها مغلط باشد و هر که قوی تر شود و دندان قوی حاجت آید و دندان نخستین همه عمر بخت خایه باین شکستن غذا با غلیظ و فاکند دندان اول را بیرون اندازد و دندان قوی تر آید و پس از بلوغ بعضی مردمان را دندان خوردگی بر آید و آنچه بعضی بر آن دندانهای خنده باز بر آید و دندانها

فصل پنجم در بیان برآمدن سوز و کوشش ناخن که از بخار دمانی روید و همیشه بخارها از سام بیرون شود و آنچه لطیف بود و هر که کند و آنچه کثیف باشند و سام بماند و سوز گردد و حال کوکی چون بخار دمانی که سوز و کوشش و غرور و چون از کوکی در گذرد و سوز و سوز بر آید و زمان را از بهر آنکه بخار دمانی کثیف و مرطوب غلیظ است سوز و کوشش و آنچه بکاره انگشتان بیرون کند ماده ناخن است

فصل ششم در درک طبیعی و درک غایب معلوم باد که سبب رنگانی حرارت غریزی است که در دل بود و از دل همه تن میسر چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوا آن خانه پراکنده میشود و همه خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح آن باینکه شده معنی رنگانی آنست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و هر که باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی بود باطل شدن ادراک حرکت بدان سبب بود و ترکیب حیوانی ترکیبی پایدار نیست و ما و ما را و تبادله شود همه اول و سوز مزاج که بعضی غالب و بعضی آن عضو باطل که مثل سردی که از هوا سرد بر دل غالب گردد و حیوان را هلاک میکند و سوز مزاج که بعضی غالب گردد و فصل آن عضو باطل که سوز مزاج خشک با ذرات بد و منقطع گردد و سوز مزاج تر مفرط است و سوز مزاج که بعضی ترکیب های آنست که نوع حیوان را از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه به تحلیل میزد باز نتوان آورد بدین سبب بضرورت ما و منقطع گردد و پایدار ماند و مزاج حیوانی قوت از مزاج همه عمر باشد

و بعد از جوانی عمر گرمی نقصان گیرد تا چون کبکیت و سنگرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد و روی و نقصان دارد تا بهیچ
 نماند و با نقصان بسیار است پاره بکرته های و درجه تحلیل پذیر و پاره و پاره حرارت اصلی خج می کند چنانکه فروغ چرخ
 روغن را پاره با سبب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خج شود از غدار بدل آن بپای بیاید و در سیری همضم کته باشد و سردی
 و تری بسیار و حرارت اندک این هر دو بتدریج حرارت فرو میرانده بدین سبب تن حیوان همیشه پائیدار نباشد و مانده همانند
 طبیعت آن را اگر طبیعی گویند اما اگر مفاجات بیرون آمدن روح باشد از دل بیکیا چنانچه در شادی مفراط سرمای قوی یا
 در غم بزرگ ناگاه اقتدای تیر شدن بخوبین دل از خون مغذی و رگهای متلی گردد و روح و حرارت غریزی را جای دم زدن
 نماند و روح بیرون گریزد و حرارت فرو میرود و تخویف دل و منفذهای روح همه متلی گردد و خفاقی قلبی تولد کند و دم
 بمفاجات میرد و کس گرم باشد و طبیب جا بل بنده را در کسکه است و مرده باشد این حال کسی را افتد که پیوسته شراب
 خورده و گوشت بسیار و قوت سستی بیشتر واقع شود و خاصه که قصداستغرا عموما کرده باشد

باب پانزدهم در بیان شناختن احوال از صبح و نشان سلامت امید نشانه های بد و ناامیدی و انجیز
ذات بیمار جویند و در حالهای که در تن بیمار از خیر نشان بد و از بیماری بگز ازل شود این باب از فصل است

فصل اول در بیان آنکه طبیعتین نوع و فصل و خاصه عرض چون جوید و بحقیقت بیماری که کدام نوع است و کدام بیمار است
 و اتفاق که در طبیعتی است که جنس گرم و گوید بیماریست و علاج بیماری باید پس انواع که در ریختن باشد و جوید و هر یک را بفصل
 از یک دیگر جدا کنند انواع بیماری بسیار است اما من در دو تن و اسهال و قولنج را از آن جدا میگویم و این بیماری پست
 و تب انواع است حمی یوم تب دق و عفونت اخلاط باشد پس تب عفونی انواع است و فصل هر یک بدست آورد این تب
 غب است و تب خاصه است و غیره خالعه و شطرنج است و فصل بخوبی تا خاصه بیماری بدست آورد مثلا گویم این بیماری غب
 خالعه است و از عفونت صفاست تا بدین طریق بیماری او شخص گردد و حقیقت آن بدانند که این بیماری گرم است
 و علاج آن تسکین حرارت و استغراق صفرا ضعیف باشد که یک نوع را باشد چون نخج دهان و زنب صفراوی و عرض حالی
 باشد که تا به بیماری بود چون تکرر و صلاخ و غیر آن هرگاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری بدین
 ترتیب باز جوید و واقف گردد و اگر از این طریق غافل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد -

فصل دوم در بیان تشخیص و آن تشخیص دادن مده بیماری بود و تشخیص دو نوع است یکی تشخیصی که قوت مغیره مده بیماری را ساخت و دفع
طبیعت گرداند و بر و غالب و تشخیصی که قوت مغیره نماند و مده بیماری بر قوت مغیره غالب و تشخیصی که قوت مغیره نماند و مده بیماری بر قوت مغیره غالب
 بر قوت طبیعتی پدید آید و قوام مقتدر پسیده اندکی بر تری زنده و آسان بر آید و اگر آتش گزارد و بی ناخوش و نه اگر بقوا غلبه
 یا رقیق در رنگ میاید یا سبز ناخوش شود و علامت عفونت و تبایی باشد اگر هیچ بر آید نشان نمی عجز قوت و در سیری از این
فصل سوم در بیان منفعت و تشخیص و قوت در بیماری پیش از پدید آمدن تشخیصی باشد و بر وقت تشخیص پدید آید و

بیماری در نقصان افتد و قطر بگردد و مگر در علاج خطای رود و نفیج نشان سلامت بود و اگر نفیج نشود علامت هلاک نیست
از بر آنکه بپای بیماری است که در از گرد و تحلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد با خطر بود و در آن اس
یاری سفید هموار پدید نیاید بخیه نباشد و در تب تیز درین شش رسوب سفید باشد و تب در گاه بخت نشود و از پس نفیج
ایمنی از خطر باشد و نفیج حقیقی با علامت مرگ یک نباشد و در بعضی بیماری نشان نفیج با علامت خطرناک یکجا افتد
و یا نفیج خط کمتر باشد و طبیب چایل این معنی را گوش ندارد و در غلط افتد

فصل چهارم در آن نفیج چگونه پدید آید و اثر آن از کدام عضو و چنانکه در بیماری آلته دم زدن اثر نفیج جوید و در بیماری
روده در حال نقل نگاه کند و در مرض جگر در حال بول در مدخل چون زکام و سرسام از رطوبتها که از مینی فرو آید و در مرض غشیم
از مرض و در تب و در رسوب نگاه کند از بر آنکه ماده پنهانی عفونی بیشتر در گاه باشد اگر بانپ آسانی باشد اثر نفیج
در بول و هم در وضع آسان باید جست و در بیماری جگر و سیر زخمه و روده طبع خشک باشد و در پتهای و دهان خشک و زبان
درشت و سیاه و در زکام و سرسام مینی خشک بود و در آن اسهال و ریشها موضع آن سخت باشد و چیز کتر بالا آید
فصل پنجم در بیان فرق میان نفیج ناقص و نفیج تام هرگاه که در بیماری سرچون زکام و سرسام رطوبتی بقیق و تیز و بالون گیوه
نفیج بود و اگر بر آن است نفیج ناقص یا نند اگر تمام آن معتدل شود نفیج تام باشد و در جشم افک رقیق و گرم نشان حالی و ظاهر
نفیج بود و اگر کمتر شود نفیج ناقص بود و اگر باز آید و ماندگی مرض کند نفیج تام باشد و در ریشهای حال زرد آب دریم دور
رحمت سفید حال نفس برین قیاس بود و در بول نشان سفید و رقیق تیره باشد و رسوب بگردد و رنگ نارسی بود و همه آغاز
نفیج باشد اگر در رسوب بر آب یا در میان چیزی چون ابر سپید پدید آید نشان نفیج ناقص است و اگر نفیج ناقص بعضی چنان
هم ناقص باشد و جوهر سرد و نفیج را پس انگند و شیر سینه خشک نیز که مایه و نطو لها و شربتها معتدل نفیج راباری و پد
فصل ششم در بیان نشانه سلامت و خلاص از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری نه است اول
قوت طبیعت و آن چنان باشد که نفس قوی و دم زدن طبیعی و شستن و خواستن و حرکت آسان بود و اگر بر پلچند در آن
بماند و بیشتر نیند و در بستن کباب یا بگرد و در شرب آب و در خواب آسایش یابد و مضطرب و در نباشد و اگر برین حال نباشد
و قوت بود و در خلاص یابد و در حال دماغ جوید و آن چنان بود که جوایس او سلامت داد و درست عقل و اندیشه درست
سوزندگی و دماغ نباشد و در آخر بیماری قطعه نشان قوت دماغ بود و در حالت تب باید جست اگر تب در همه تن یکسان
باشد بر موضع دل مده و اختلاک از جگر دیگر نباشد و لرزه در پتهای مطبقة نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از
رگهای خاصه اگر در روز بخران بود و بشیر که در لب مینی پدید آید و رغبت خالصه نشان خیر باشد چنانچه از حال سخته باید
جست و آن چنان باشد که روی بر حال خوش باشد و نیز رنگ و در چشم اگر سبب تفکر و استغراق و بختی پدید آید یا بکی بود
و زرد و کمال باز آید و اگر خلاص این باشد بود و چشم از حال بحر اسهال جوید و آن چنان بود که در روز بخران نیک رطوبتی

پدید آید و صداع نازل شود یا در روز بخران از بیماری حاده بر تان پدید آید یا در بیماری عفوئی بقی و اسهال و روزه
 دن گرمی بزرگ نیروی آید نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر خداداد یا انجلیا و سرسام را نشان بخران انتقال باشد
 پدید آمدن نفث بخت و ذوات الریه خراجی نزدیک سینه نشان انتقال اسیدواری باشد و گاهی خراج ناصور گردد و اندکی ماه
 خضبه و سعال مزمن آن آید شود و دارالشلب والی نازل کرده باشد که جرب حق و بر بخران انتقال بود از مرض قوی بدان
 بعضی چشم از حال نفث و آن چنان باشد که از پس نفث رقیق و سپید نفثی با قوام مقدل آمدن گیرد و رنگ آن زردی
 و آسان بر آید بختلی ماده باشد و ذوات العجب ریم سفید و ناخوشه می نباشد علامت بختلی بود که خاصه از پس آن ترش نازل شود
 چشم از حال شمول و غم یا بخت که شمول غذا پدید آید و آنچه بخورد محضم شود و ذوات پدید آید و چشم از اشتغال و افعال حید
 در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت بر آمدن ماده باشد و بر سر خشکی طبع و اگر اسهال پدید آید گرانی گوش
 نازل گردد و چشم با سهال صفرا بر طرف گردد و دستها با سهال طوبیت نازل شود چشم از حال بول جویند و آن چنان بود که اگر
 دست ترنجی بود و در میان آب غامه باشد معلق و خمهای آن میل بریزد و نشان سلامت و ابتدای نفع اگر درین قاروره نقلی
 بسید و موار علامت تمامی نفع و آنکه نکوی بول رسوب نیک و رقیق بیماری حاد و آماس نشان نیک خاصه در بیماری دماغ
 بعضی معضم در میان علامت آنکه که نشان ناامیدی باشد نشان بسیار است و بقراط حکیم نشان که بد باشد بغایت در بعضی
 بسیار ملک در بعضی قتال و در بعضی جایها الموت قریب بیدارد اگر دوان آن بود و موم جدا گویند و آنچه دوان باشد مذموم و گاهی
 می گردد و بهتر نشان ناکوتی است و نشانها بیدارد و بیدارد و اول سخن جویند آنچه است که چشم مدور شود و تیر و دوشی تیز و گوش
 و روزنه گوش بزرگ و دو پوست پیشانی کشیده و رنگ سبز یا زرد و سیاهی و غبار بر روی پدید آید و رونی و تانگی رنگ اندر مرگ
 و یک باشد سبب آنست که روی تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده دوم از حال بر جویند و آن چنان بود که قوت ضعیف
 شد و بیماری گرم و یا مصلع علامت بنظر شود بیماری قتال باشد اگر علامت بد باشد و در پیشانی گرانی و مصلع بود و بیمار
 آن بود و در زیر چشم عاف کند و اگر عاف نشود و طوبیتی از گوش و بینی و خراجی پس از گوش پدید آید بعد از آن بسته و ذوات
 باشد و اگر مصلع پدید آید در چهارم و پنجم و ششم نازل گردد و اگر در پنجم آغاز کند و در چهارم نازل شود سوم از احوال حاسها
 بید چنانکه از بیماری چیزی نمیدانند و بوشی خوابد که مصلع نباشد بقراط ملک گفته نشان ضعیفی روح نقصانی و باطل
 دن قوت حس بود و اگر دست پیش وی می آرد برسان آنکه گس گیرد و یا بر ریه از جامه چیتیکه نگاهداری و اگر کند که بود و اگر
 ن طلحه بر سینه گردد و قوت ضعیف باشد ملک و اگر خیالی بیند که قصدا و میکند و از آن میترسد از سودا و زخمه بود و دماغ
 اگر در میان آب بیند که برف میبارد یا در میان برف است علامت خطا نام باشد چهارم از بهیات چشم جویند چنانکه اگر چشم از
 ند سپیدی چشم پدید آید عادت او تندستی چنین باشد علامت ضعیفی عصبها چشم از دیگری فرو شدن علامت باطل
 دن قوت بود و سرخی از ماده بیماری دماغ باشد شک چشم از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خواستن چشم از زلزله

بود اگر چشم کشاده ماند چنانکه اگر انگشت بود نزدیک بر نزدیکی نرسد قاتل باشد و رص خشک روی بود
 و اگر بر دیده چرخش خانه عکس بود پدید آید و بکار چشم آید موت نزدیک باشد چشم فراخ باز کردن و دلبان گفتن قاتل بود
 چنان سیاه علامت تن باشد و سرخ نشان عاف و زرد از صفرا و هرگاه و زرد بر چشم شوه سفیدش عدسی پدید آید پس از ده روز
 شربت آرزو کند هلاک شود و پنجم از احوال بینی جویند اگر بینی بجمید یا بهن شود علامت تشنج باشد هرگاه بیمار گوید که بوی مشک
 یا بوی گل تر گردد بوی روغن گاو میساجم روی باشد و اگر زرد آب از بینی کشاده شود موت نزدیک بود و اگر گوید از روی
 عطسه آرزو عطسه نیاید علامت باطل شدن قوت حسن باشد و هلاکت نزدیک و اگر بینی پاک کند بی سبب روی بود و چشم
 احوال گوش جویند که گوش خشک شدن و باز گفتن روی بود و گوش در تب حاده قاتل باشد اگر ریش باشد و بریم گرد آید
 پدید آید و در گوش بر آن مکن است که ریش گرد و بریم آید اما چون بسبب حس بیش از آنکه ریش گردد و هلاک شود چشم از احوال
 دندان معلوم نماید چنانکه رسم زدن دندان برسان آنگه کسی چرخد مذموم بود و بریم سوزن دندان و حیرت آن رداست علامت
 تشنج فک علامت دیوانگی باشد و اگر پس دیوانگی پدید آید قاتل بود و لزجت بر دندان نشان مده غلیظ و افراط حرارت
 خاصه در تب حاده بر ساعت دندانها پاک کردن بی آنکه عادت او باشد و بر شدن دندان رک بود و پنجم از احوال دلبان
 زبان جویند شکلی دلبان زبان کی آب بان رو باشد زبان اگر اول درشت گردد پس خشک و نزدیک ته پاسب سیاه گردد قاتل
 باشد کشاده ماندن بان از سقوط قوت بود و گنده دلبان بدن در بیماری حاده علامت سقوط قوت بود و اگر بیمار گنده باشد و هلاک
 بود و زقیدن بعلامت شکلی بود اگر در بیماری حاده بر زبان نبره سیاه مقدار خودی بر آید و بیماری چیز پاکیزه آرزو کند نشان
 آفت که در بیماری غذا شراب بسیارست نزدیک هلاک باشد تم از غم معده باید جفت چنانچه در بیماری حاده نواق خاصه بعد از
 اسهال روی بود علامت تشنج غم معده باشد و بوزش معده و گرمی آن و طپیدن در تب روی بود و پنجم از احوال حلق
 ویدی جویند در بیماری حاده خنای روی باشد و کوز شدن گردن چرخ حلق نارفتن مذموم بود و آب بر دهان نافتن دلبان
 بینی آمدن بهم مذموم باشد و اگر آماس خنای از اندرون بود و بر ظاهر نزن و طلق و سینه خرابی تولد کند و بقی بریم نیاید و در
 خنای ساکن شود علامت نزدیک هلاکت بود و اگر بقیه نیکم آید امیدوار باشد یا زودیم از دم خود جویند چنانکه گواتر دم
 زدن از حرارت عظیم بازط باشد در بیماری حاده دم زدن سهو قطع علامت آفتی بود و در عضله دم زدن گنگ نشان
 عقوت باشد در بیماری حاده دما خنای گرم زدن ضعیف و دواتر شکم تشنج گردد و کاه نفس بزرگ مثل تنفس حد
 بلکه در وقت هلاک نزدیک بود و از دم از خواب بیداری جویند خواب روز و بیداری شب مذموم است آنکه مخالف طبیع
 بود و بخوابی شب روز به سبب خشکی و داغ باشد روی و مذموم بود و غنودن بسیار نشان ضعف و چون بیداری شد
 بسر و باشد علامت بیماری ضعیف و غیر طبیعت بود و نیز بهم انبیات خفتن جویند هر شکلی که عادت تدرستی نباشد
 مذموم بود و خاصه اگر بر پهلوی خود دلبه اراده پیشیت افتد و در بستر نشیب فرو آید و پا و اطراف برهنه کردن دواز

جانب انداختن زیر عادت گرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار فریب بود اندامها او گرانی کنند و در تندهستی است
 این عادت او بوده باشد تسلیم تر بود و فتادون بیمار پشت بے اختیار فرق نیست میان مردم فربه و لاغرانه بلکه از سفتی و لطافت
 و غلبه اخلاط باشد و اشتداد بر شکم خوردن نشان اختلاط عقل با ملامت در شکم باشد چنانچه از احوال پوست
 چنانچه اگر بکشند روی بخار و علامت تبیستی رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و بخار گرم از پوست علامت باطل
 این حرارت غریزی بود آن بخار گرم از حرارت غریبی می خیزد و زود الیتد باز و دم از پهلوی عضلهها شکم چنانچه چون
 فست عضلهها شکم از غیبی خشکی اشتا که گواریدن طعام باشد بسبب مخافت میغم یا تقصیر بود خاصه استطلاق بان بود
 دم باشد گرفتن و هم بد یا استطلاق علامت نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر بشیره بین و رنگ تیره پدید آید برین در
 و طریقه شود و یک جانب برخاسته مذوم باشد اگر شکم بر آید نه از جنبین باد او پوست شکم خشک باشد علامت آس
 شایه بود شانزدهم از احوال گهای خرد که در حوالی چشم و پیشانی و آنچه در حوالی بسا عدد بنگاه او باز دانست سپید
 زنده مذوم بود و هفتم از احوال مقل چنانچه از مقعیر و ن آید و سر سرفه باز گردد و بی آنکه بیمار را زخری بود
 امت سقوط قوت بود و نیز دم آنکه اگر تقصیر و خفیه در مخلص و غیره دانیده با هم هفت شود و بیماری حاده از دروی صعب
 باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه و بیماری و آما سیدن مذوم باشد اختلام در اول عرض دلیل دمازی
 و در آخر نافع باشد بیرون آمدن خم و تب حاده مذوم بود و نیز دم در احوال اطراف جویند سرگشتن انگشتان دست
 ای آما س اشتا ضعف حرارت غریزی با مقدمه فشا باشد و ملک بود و کبود اطراف و ناخان نشان نزدیکی مرگ است
 نیز نفی قوی تر و اگر با این حال علامت نیک پدید آید و اطراف پوشیدار طامن با بوزن پوست اطراف درون
 در نشان مرگ است اگر خشکی گذارند بیان و تب مقدمه موت بود و ستم از احوال دمان جویند و روخت در اختلاط تب گرم
 است آما س خارج یا حرارتی یافته بود و ساکن شدن در دوی سبب معلوم مذوم باشد تب و یکم از احوال آواز و سخن لرغنی
 نیند بیان از اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی و بی سخن نا گفتن مذوم است با علامت دوحاس
 راسبب عضله یافت و مانع باشد و بسیار گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل بود سخن شتاب گفتن از حرارت و آفت و مانع باشد
 هم مرده و آواز دادن مرده از مرگ ترسیدن و سخن ناده باشد و نریان و حرکت سرو اطراف و بینی و دیگر اندامهای ساکن
 ملک و دست و دودم از گرنگی و تشنگی جویند باطل شدن اشتها و بیماری مزمن مذوم باشد و در بیماری حاده سلیم بود و نگاه
 پنهان حرکت تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان و دندانها سیاه شود و تب و دودم از
 است جویند بیمار میفرای اختلاط عقل بر آمدن بخار باشد که دماغ لرزیدن است و پاک و مرگ بسبب بچران باشد از سستی
 عضلهها و سقوط قوت باشد چنانچه بیمار در کس آونجت از بخار طسوخ و اختلاط عقل بود و برخاستن و گشتن بر ساعت
 نشان آما س آلت دم نردن باشد و آنکه فتنه نمی تواند و دم تواند زد و بر ساعت اندام باز بین و دمان باز کشیدن

که قطعه و تشاوب گویند علامت آنکه فضل و نشان آنکه طبیعت آن فضل را دفع میکند بخت و چهارم از احوال آما سها جوبین
 هرگاه در پنجاده در اطراف و قبل و امان پدید آید به یوم باشد و آما س پس گوش اگر بخت نشود بد باشد و اگر بخت نشود
 مغز و نباید بود که گاهی مملک بود همه چیز با و آما سها که باز گردد و بد بود و بزرگ باز بیرون آید که امید سلامت باشد بخت و پنج
 از ریشها جویند و اگر بر تن بپاشند پیش کمن باشد و رنگ آن سبز یا سیاه گردد و مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانوی مرغی بپاشند و مقدار
 دانه انکو ر چاه دانه پدید آید و گردان سرخ شود و دولاک گردد و در نیتا ده نبره مقدار گاو رس ظاهر شود بد باشد و نبره سیاه
 مقدار نخود در نیتا ده نیم باشد که بیمار در روز دوم دولاک شود و اگر بزرگ کردن نبره چند دانه بپاشد و بپاشد و در نیتا ده
 دولاک گردد و اگر از تپ گرم بر انگشتان آما س سیاه مقدار دانه آبی یا در معصب بود و روز چهارم دولاک شود و اگر بپاشد
 و گران و خشکی طبع بود بعلت سرسام میوه بخت و ششم از احوال بر تان جویند و در نپ حاده پیش از بخت بر تان شود
 باشد و اگر بعد از بر تان اسهال افتد بد باشد و اگر کفک ناکه زمین از آن بر جوشد بد بود و اگر در تن بدان واسهال
 پاک شود با عرق کند امیدوار باید بود و بختی جگر در بر تان بد باشد و با استسقای ادا کند بخت و هفتم از احوال ناقص
 جویند ناقص اگر معاودت بسیار کند و پتهای نوبت صعب و وقت قوی نباشد مملک بود و اگر قوت بود بسبب ناقص نیتا قهر
 گشته نشود و بد باشد و اگر اسهال نشود علامت آنست که ماده متحرک است و طبیعت عاجز و اگر یکبار ناقص شود بر اثر آن عز
 شامل کند و خفت شود و نیک باشد بخت ششم از احوال عرق با یحبت بسیاری عرق از یک عضو علامت بسیاری ماده بود
 و در آن عضو اگر جای بر آن بپاشد که تکیه کرده عرق نکند یا کمتر نکند چون بر آن جانب تکیه ادا سم آن گرفته باشد عرق بسیار
 خواصی هستی نشان آن باشد که مقدار زیاد از آن بخور که طبع او بر دارد و اگر بسیاری خورد و حاجتمندی بود با ستغراغ و عرق
 بسبب تیزی هوا و بسیاری بار آنها بیشتر باشد و در اول مرض عرق علامت خلط عاجزی از هفتم باشد و ششم بر طبع از
 عرق بدست نشان پراگنده شدن خلط باشد در تن عرق سرد در نپ حاده بد باشد و عرق گرم نیز اگر بهتر تن نباشد و
 از سرد کردن بود بد باشد و سرد بدتر باشد و علامت فشی و اگر با عرق سرد نپ گرم قوی باشد نزدیک آمدن مرگ بود و عرق
 بسیار که نپ بدان منقطع نشود و بیمار از آن راحت نیابد از بسیاری ماده ضعف قوت و درازی مرض باشد بخت و هشتم
 نشان بد و نیک از عاف جویند و عاف اندک و بسیار در عاف سیاه پراگنده که بر سیل شرح آید علامت طاعون باشد
 و در داغ عاف زرد سپر از صفرا سوخته بود و سوزانیدن آن بود و داغ در عاف را نیک آن باشد که از بیتی آید که بیماری
 در آن جانب است و آنچه از بیتی دیگر آید بدان نیک نباشد بجز آن رعافی در بیماری حاده نیک باشد سیام نشان نیک
 و بد از ثقل جویند ثقل سیاه و بزرگتر و چون بیماری حاده قاتل باشد ثقل بد و در اول بیماری از صفراست و بد در
 آخر نیک و اگر ادریس ثقل صفراوی راحت نیابد اظطالع همه صفراوی شده و نشان مقوط شهوت باشد ثقل زرد
 که بر زمین پهن شود کنازه آن باریک و زرد آب جگر باشد و اگر در ثقل چیز بپزد چون پوست ترس مملک باشد و بهر بیماریا

و اگر چیز میند چون گوشت پاره و نفل علامت لیش بود و عفونت و نفل سوادی از پس بیاری دراز و بعد از اسهال
کس نیاگ کند با شد و رنگ مختلف بر از او در بجران خوردن دارو سودمند است و یکم از احوال بول جویند برگاه بول
گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز گردد و علامت غلظی ماده دور از بیاری باشد پسید و رقیق بول در مری ماده
از عجز طبیعت یا علامت باز نشستن ماده از مجرای بول اگر بجا نباشد یاغ بر آید سرسام نوله کند اگر بجا نباشد احتیاط کند اما س
کند و دراز سافل و شرف خراجی کند و بول رقیق و پسید و ثوابی و ن آید از ضعف قوت طبیعت باشد و بول پسید و رقیق
غلظت شود و تیره شود و بر آن تیرگی بماند و در بیاری حاده علامت تشنج و لک باشد و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیار طعام
آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول سبز و رقیق بود علامت نیک باشد و در بیاری بجران بود و اگر نشان بد باشد و دلیل
زودی مرگ باشد بول نکلین که در سبب باشد علامت نیک و غیره باشد و بیست و یک حرارت یا غذا نایافتن نکلین
شود و باز رقیق بول و پتباد یاد و در سبب و در عرق بسیار کند علامت گدازش باشد و تقطیر بول در پتباد آینه علامت رعاف
ضعیف طبیعت باشد و اگر در تن مجری بود و اقی در دماغ باشد و دوم نشان نیک باز در جویند که تا صفرا و بلغم آمیخته نباشد
نیک نیست و در صفراوی حرف و بلغم حرف بد بود و از هر یک صفرا علامت مزاج گرم و بلغم علامت مزاج سرد باشد و هر
یکی که مخالف رنگ بود پسید و در بلغم آمیخته و رنگ شکاب باشد و آنچه متناوب نیست گرانی بود و بدتر از رنگ راست و سیاه
سی و دوم از احوال نفث هم جویند نفث نیک است که بفره اندک بر آید و خلط حرف نباشد و آب دهان آمیخته باشد و اندکی
زروی زنده بر آمدن نفث حرف نیک و حرف بد بود و نفث شخ و زرد و سخت و آنچه با سرفه بسیار و نفث سبز و کفک ناک سیاه
همه بد باشد و هر نفث که در سینه بدان سینه زائل شود بد باشد و غده سیاه و نفث اندک و بر آمدن بد نواری و علت
سل بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت و خفانی ماده و قتال باشد و نفث انتقاب نفث تا بودن و دلیل
آماس بود و در آلتها دم زدن و دلیل ضعیف و قوت نفث ریم و رطوبت صفراوی علامت عجز طبیعت بود و هرگاه در
ذات الریه در اول و چهارم نفث ریم باشد روز چهارم باشد و اگر علامت نیک باشد ممکن است که تا سقمت یا سقم
ممتد دهد و اگر قوت ضعیف بود و در نهم و یازدهم باشد علامت ذات الحجب در پیری بد باشد علت ذات الصدر
در جوانی بد باشد تب مجرقه رطوبت اصلی را بگذازد و باز ذات نفث و علت سل نشان ضعیفی قوت و زودی مرگ باشد
و اگر ریم در سینه باشد شش را بسوزد و فساد آن بدل باز دهد و بکشد و این حکایت بقراط کرده و در مجربات خودی و چهارم
انتقال بیمار یا جویند چنانکه اگر قرص میطس شیر غس گردد و ده گرم تجلیل دفع شده ماده غیر ماده ماند و اگر بار عشه
اختلاط عقل پدید آمده ریشه از رگها بعضیها انتقال کرد و منفرت آن به باغ باز و در یک بیاری و گوگرد
فصل ششم در دلالتها مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال بیمار یا جویند هر بیاری که مخالف طبع و مزاج بیمار
مخالف مزاج و در سافل و نفصل باشد و هر بیاری که برین و علاج ثوابی و آید کند بد باشد و هرگاه بیاری زائل شود

باز قوی تر پیدا آید باشد اگر مرض زائل نشود و عضو شریف پیدا آید بد بود و صداع قوی و یا تب علامت آماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پیدا آید بد باشد و اگر بیمار جوان باشد روز پنجم زکات کند سرسام یا صداع گرانی سرگور و تنه زنگاری نزدیک بود و از بهر آنکه صفرا را بسوزد و غشای خشک کند از پس تنه سه روز مدام و بهیاء در حال بکشد ذات الحجب هرگاه ذات الریه گردد علامت بیاری مادمه بود اگر ذات الحجب جایگاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک بود پیش از روز پنجم در ذات الحجب ذات الریه اسهال بد باشد علت سل و اسهال و اختلاط قتل و در دوسر دموه رخ بر حق و بی طافتی درین مرض علامت نزدیک آمدن مرگ بود عرق بسیار نشان گذارش و تحلیل ترهیا بود خفقان غشی بسیاری سبب صدمه موت مفاجات بود و استقیا یا تب پس از بیاری مادمه بد باشد از بهر آنکه علاج تب استقیا بر است نیاید و استقیا یا اسهال صفراوی بد است از بهر آنکه سبب اسهال صفرا استقیا محکم شود و ذائق و قه و تونلج بد باشد تونلج الیاموس یا تقطیر بول در روز پنجم بکشد و اگر تپه دارد و در بول شود امید سلامت باشد نقص و قه اختلاط بهم باشد مملک بود به تنه و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق پرانگنده در شیره و رنگ بر اندامی دیگر باشد علامت خلط بد بود و اسهال سبز و گنده مادمه بد از تن پاک ناشدن فساد آن بدل دماغ رسد و بکشد اختلاج شتر اسیف و اضطراب حرکت چشم خاصه و رتپ بد باشد پیدا آمدن خفقان ناگاه و رتپ با مساک طبع مقدمه موت بود و سرد شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی و رتپ لازم گشته بود و بول صفراوی که اول سپید بوده باشد و با کف بآن خونی سیاه از بینی آید بد بود و نشان غلبه حرارت و جوشیدن مادمه و سوزن خوار باشد

فصل نهم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بر کدام اندام بیشتر باشد و آلات چشم بسیار قوی بود و انواع حرارت بگرازد معلوم شود و سبب قوت زبان آنست که در وی رنگها و گوشت متخلف است بادا به و رنگها زرد قبول کند و سپیدی زبان و لیل سردی معده و سردی جگر است و نشان بیاری رطوبت و خشکی و درشتی زبان با سرخی علامت آماس خونی و معده یا دماغ و زردی زبان و سبزی رنگها زیر زبان دلیل مرصه است و سلامت خواب اگر باران درخت و سرا باشد نشان غلبه رطوبت بود و اگر اشتها گری و چیز زرد بیند نشان غلبه صفرا و سرخی علامت غلبه خون باشد و حرارتی و تاریکی و دوها و چیزهای سیم ناک نشان غلبه سودا بود

فصل دهم در بیان حالهای که بدن پیدا آید که بر اثر آن بیماری خواهد آمد سرشتن دائم و کالوس سیم کننده است از مرصه و سکت اختلاج همه اندامها سیم کننده از تشنج و سکت و اختلاج یک چشم و نیمه روی مندر بقوه است خدر و کندنی حاسه سیم کننده باشد بفاج اشک بسیار و سرخی چشم در وی و کراست از روشنائی سیم کننده سرسام ناخوشی مل و ترسیدن و غم بی و بی مقدمه الخویا بود روی سرخ و تیره متلی مقدمه جذام باشد گرانی به تن و اختلاطی رنگها سیم کننده باشد نزول آب در چشم سیاه و خلطهای سیاه و دود و جنات پیش چشم پیوسته دیدن مقدمه نزول بود حکم بجای هرگاه در جانب پشت و جس

گراfi مانند عادت محمود بول بگر دو علامت آفته باشد و رگ رده خارش پیوسته در منفذ که نسبت گرم نبود مقدمه
یواسیه باشد جس گراfi در پهلو راست علامت الfi باشد و رگ راز سیدیم کمنده باشد به یرقان براز زرد و سوزان هم
باشد بر سج و دل و شترت بسیار مقدمه خراج و طبعه در طبعه باشد تو باسیا مقدمه برص بود و بق سفید مقدمه برص سفید سقوط
شهرت و قه و دفع و اما معار و دو اطراف مقدمه تو لیخ بود و پیدین ناف و در پشت هر دو با یکدیگر و اتم باشند و
ماروی سهل و غیر آن دفع نشود مقدمه استسقای طبل باشد کندن شدن حاسه و هدر شدن موضعی از تن
سیم کمنده باشد بخراجی در آن موضع

فصل یازدهم در بیان بیماریهای که به بیاری دیگر زائل شود و راقس و دوالی و دار الفیل و ادجاع پدید
آید از صرع خلاص یا بد از هر کنگه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند و صلعی دار الشلب و دوالی زائل شود و در چشم مزمن
با سهال صفرا زائل گردد و در میان سهال زائل گردد و گری با سهال صفرا از مزمن نباشد زائل گردد و صلعی و صعب بر ماند بسلان ریم
از گوش زائل شود و از بینی سهال مزمن هر نوعی که باشد بقیه زائل شود و اینجولیا بوق بدینی زائل گشته و در و جگر که
سبب آن با و غلیظ بود تب گرم ناکل گشت در دوسرین و کلیه و رحم بسلان خون مقعد زائل شود و لقرس بلغمی در و
مفاصل و دوالی تب حاده زائل شود و رگ رازش و در و سه دوی تب ریح تشنج امتلائی تب حاده کشاده شود و بیماریهای
حاد و پنهان که بحران یرقان زائل شود و فواق امتلائی بجرکت عطسه زائل گردد و کسیر که طعام در معده او خشک شود
علت ذات الحجب باشد چیت آنکه در معده که طعام ترش شود صفرا تولید نکند و ذات الحجب از ماده صفراوی بود

باب ششم در بیان بحران و آن هشت فصل است

فصل اول در دانستن آنکه بحران چیست بحران در لغت یونان نقطه است که گفته اند متوجر شدن خصم بر خصم دیگر
که چگونه دست یابند که وقت فرصت کا رنجش بکنند و ملت ندیند یا دو بیماریا برسان و خصم با یکدیگر میگویند تا ماده خفته
گردد و طبیعت دست یابد بر حالت علامت فوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده مرض
مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد و پس معلوم شد که بحران لغز مال بیجا که است از طالی بجلی بهتر یا بدتر است
فصل دوم در بیان بحران و آن شش نوع است اول آنکه طبیعت بیک بار مرض را دفع کند این را نیک نام گویند دوم
آنکه طبیعت بیک بار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هم در بیماری حاده باشد سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را بی پزاید
و دفع میکند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام می ماند بعد از مدتی عجز طبیعت ظاهر
گردد و در مرض هلاک شود و این را ذلیل و کاهش گویند پنجم بحران مرگ باشد و آخر سلامت بود این چنانست که سخت بحرانی
بد کند و لیکن ناقص باشد و باقی تمام کند این هم از جمله بحران نیک باشد ششم آنکه بحران مرگ باشد و پنجم
ذات ناقص و قوت مرخص ضعیف میگوید تا آخر سابق گردد و موت انجامد و این همه از جمله بحران ناقص بود اضطراب و صعوبت

[illegible]

در بجران قیاس نگردوش زحل بود بجران آفتاب شش ماه باشد همچون چهارم و بجران زحل چهارده سال همچون چهارده
 ماه باشد بجران که آفتاب صد و شصت و درجه که نیمه فلک است شش ماه روز و حل چهارده روز و میان طبعان در دنیا
 زن تا چهارده روز و پنج خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است بقراط حکیم گفته که روز هفتم هفتم نیم روز
 است که انداز کند بجران روز بیست و یکم و از جهت آنکه روز هفتم را بهفت هشت گرفته و گرفتن و گردنی و دیگر چیز
 و چهل و هشتم را از جمله روزها بجران شمرده اند و بسیار باشد که نکس در روز بجران بود و در کتهای بیماری حاده عادت میشود
 بسبب پوشگی دورها بایک دیگر مرض دراز نماید و طیب نادان در غلط افتد و خیال کند که بیماری مزمن است و بد
 عمل معتم در بجران بیماری ها که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت روز باشد روز هفتم بجران کند و آنچه بدان
 نباشد مدت آن چهارده روز باشد بجران روز چهارم و نیم زائل شود و آنچه آهسته تر باشد مدت آن بیست روز بود
 سل روز بجران با بدان ترتیب افتد و نوبت نپ محرقه روز و هجفت گرم تر شود در روز ششم بجران بکند و روز
 روم از آن خبر دهد و عرق سرد مانند آن پیدا یابد و بجران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم باشد و بعد از روز سوم و چهارم
 اگر در دو بجران هفتم و بجران بیماری تابستان مزمن در زمستان باشد و بجران مرض زمستان در تابستان بجران تب
 تب محرقه بوق یا بقیه یا باسهال و بجران محرقه خالص شاف و بجران سرسام گرم بیشتر برقی یا بر عاف و بجران تب بلغمی
 یا بر عاف یا باسهال و اگر آماس بجز در جانب بقو باشد بجران بقرق یا بقیه یا باسهال بود و اگر در جانب
 تب باشد بقرق بود و ادوار بول و بجران بیماری شربت بیشتر مخاط یا بدیع یا بر نفس بجران بیماری سینه فست بود
 یا باشد که یک بیماری و گونه بجران کند چنانکه تب محرقه بجران بر عاف آغاز کند پس بوق باز گردد و عرق بسیار کند
 نشد که بقرق بجران کند و بقیه یا بر عاف باز گردد و وزن حامله با سفاط بجران کند و خلاص یا بد و بسیار است که نشان بجران
 آید و بجران باز گردد و یا پس زرافتد و باشد که بسبب باز گردد و بدین بجران سبب نزدیکی مرگ یا دشواری بجران باشد
 سل ششم و در بیان علامتها بجران بجرانهای خالی نباشد از آنکه ماده میل سوی بالا کند و دفع آن به رعاف یا
 او دم و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر پیل کنند و دفع آن باسهال و ادوار بول و طمط بود یا بظاهر پوست میل
 و دفع آن بقرق و جرب و ثبره و کوبه و بقرق و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و آماسی و جراحی کند و بجرانهای یک
 باشد و علامت میل کردن ماده بسو بالا آنست که صمغ ناگاه و گرانی در سر پدید آید و سرگشتن و طنین و دودی
 فلما منکله گردد و خیالها پیش چشم و گوش ناگاه که شود و نفس تنگ و سر بهلر و با و عضله شکم بالا کشیده شود و بقرق و دودی
 باین نشانهالب زیرا اختلاج کند و لعاب دقیق و غشیان پدید آید و موده درو کند و دل چیده و در پیش پست نورده
 نفس آید نشان آنست که بجران بقیه خواهد بود و خاصه اگر مرض صفراوی باشد و اگر بیماری پیش چشم خیالها سرخ بید
 چشم و بینی سرخ گردد و دوا شک آمدن گیرد و نفس بلند و سریع و موجی و رنگها جریان کند و میخی خاریدن گیرد و علامت

رعا ف بود خاصه اگر مرض دوی باشد و عمر کم از سی سال و گاه ماده صفراوی نیز رعا ف کند و علامت صفرا حیا است
 زرد بود و آنچه علامت رعا ف است سرفه و خیال سرخ و غارش بینی و و منجه و علامت قی است خاصه تنگی نفس
 و بر کشیدن سر پهلوی و اختلاج و سر یا فتن روزی بجران و تنگی پوست هم از علامت کرا عا ف است و دیگر نشانه علامت سلا
 باشد و اگر علامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی است در زیر ناف و نفخ و عرق نکند و نبض
 صفر بول سپید و رقیق یا سبز در مرض خنق بیشتر اوقات طبع نرم بود علامت میل ماده بطریق بول گرانی مثانه و
 سوزش قیض و طبع خشک عرق ناکردن و بول غلیظ بمل نشان آنست که بجران با و در بول خواهد بود و خاصه در
 زمستان بجران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم گرانی پدید آید
 خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن گاهی مفصله آنست که در آن موضع گرانی یا بد و پشت
 که گاه در کند و نبض غلیظ و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست و بجران خرق آنست که بول کمتر بود و طبع
 خشک و ظاهر بشه سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تب در روز بجران قوی تر باشد و ابتداء ناقص و بجران
 از پوست او خیزد و بول نیکین سبز علامت عرق بود جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب بجران
 انتقال آنست که پنهان قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بجران نبود و در بول اثر نفخ نباشد و علامت آنکه انتقال
 بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت و الم زیاد از اعضای دیگر باشد و بوقت دیگر آن عضو الم عاده
 یا پیش از آن در آن عضو الم و آفتی باشد که در آن سبب بون دیگر اعضا شده الم و خروج انتقال بیشتر
 بیمار را سرد و فصل خزان زمستان در سیری شود از بهر آنکه فصل سرد ماده سرد و طبیعت را از نفخ تحلیل باز دارد
 و در سردی قوت نیست بود و نه نفخ تمام تواند دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت قوی یا بد دفع ماده
 بطریق انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بجران انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بجران انتقال پدید آید بیشتر
 با و را شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال باطل گردد و هرگاه هر عضوی که در بیماری عرق بیشتر کن
 انتقال بدان عضو گوش بادداشت و اگر در وقت زیادتی تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در نیمه انشیبه
 در وقت تولد کند و اگر مریض میل بگری دارد و هیچ بجران نکند و از دست روز بگذرد و ناگاه در عضوی پدید آید علامت
 آن باشد که در روز آرد و از بجران در آن عضو خردی پدید آید علامت استی آنکه بیماری به بیماری دیگر خواهد شد آنست
 که بیماری عاده اگر نزدیک اختلاط قوی تر باشد یا عارضی دیگر یا عاده سرد و خاصه اگر در علاج و فندبیر خطای زده و بول
 آنست که بیماری مرض دیگر حادث شود علامت آنکه بیمار در بجران است زرد گرمی آن و بیقراری و بیمار گشتن از د
 بجانب دیگر و جستن در کس و آواختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی چشم
 علامت بجران در دوز نیک از دوز کج گرانی و انداز کردن روزی مناسب آن روز و استفراغ از ماده مرضی ندارد

بقصصی و افراط و یدان طریق که مناسب آن بیمار باشد چنانکه در نپ محرقه و عاف و در غب عرق باقی و منقرض چنانکه
بر و بسیار باشد و نشانهها بصورت بحران پدید می آید و منقرض قوی تر و با نظام میشود پس در همه حال اعتماد بر قوت مایه کرد
علامت بحران بر طرف بحران نیک پدید آید از هر آنکه بسبب حرکت از بحران بسیار دزری ماده است و باقی و منقرض

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و تائید حضرت علمی را که تسخیر به نعم الذی انزل الدوار از کلیات حکمت بالغه و موجب است و جهت مزاج
نسانه از دار اشتقاق فیض بخش با بهر شفا و رحمته المومنین غذا بطبعی و متعین و دوا ی جان افزای و اذا مرضت فهو
تشفین ترتیب نموده و زمان جریان سلاطین نامدار و تواقین روزگار را جهت نظام اسباب صحت مزاج ملک و مل
و علامات علاج علل و علل عالم چون روح و آورده و شرایین بدین ملک روان فرموده و طبیب بسبب حرکت
ایشان را و تکیه بر مرضی که حرکت نبض ایشان بسبب غرض مرض اورا از قانون اعتدال خراف نموده باشد و بهر بیاض از زانی نموده و
صلوة و اقیات و تسکیمات زکایات شارسطان مستد رسالت و شاه سریر طالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع
اسباب تجلیس ابدان و دستان ملت و عاوی آداب تشفی از مزجه بیمار انست طبیب شریع منظر اوست مایه ان عاقل
که بر سنج مزاج متابعت او سلوک نموده از بحران مرض خلاصی یافته و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام او که هر اقل
تقدیر اسرار صحت مطلوب و نجات و صافان عقود انظار دواوی ز نوب معالج اند و اصل و متوال با دو بعد سبب
تالیف این کتاب است که چون احتیاج تمامی آدمیان با حکام طبعیه و فو اعد علا جیه روشن و معلوم است و مخفی نیست و
در نفس امر علمی شریف چنانچه حضرت رسول خدا علیه الصلوة والسلام فرموده العلم علان علم الابدان و علم الادیان و دیگر
یرف نظا در برابر آن حضرت گذشته که هر دو را از احباب ازل را بری باذن الله تعالی و بحضرت موسی که هم علی نبینا و علیه السلاطین
از مرموده است و محلی که تناول نمیکرده و میگفت در دوا دوده درمان هم عنایت بنام خطاب رسیده اتریدان بل
حکمتی بتو ملک علی من ادوع الشافع فی هذه العقایر فبعثتی و جلالی ما اشکیک حتی تستعمل ما عینوا و چون از زمان
هجرت نبی علیه الصلوة والسلام نهصد و سی و سه سال گذشته بود مدت چهل سال بود که بحث و علوم شریف طب و
علاج در خراسان و ماوراء النهر تخصیص در بلده محفوظ سمرقند صانها الله تعالی عن الآفات و البلیات اشتغال
می نموده در ملازمت حضرت اعلی خاقانی بعون عنایت ربانی و همین برایت سبحانی عروج بر معارج شوکت بادشاهی
باسل و جو و سرگشته کیخسرو فریدون و سپاه لطف آله الخاقان ابن الخاقان حضرت المنصور کو طوخی حسان خلد الله تعالی
ملک و دولته و افاض علی العالمین برده و احسانه میسر گردیده بود با نواع عنایت و اطفاف سرافراز گشته و اکثر سلاطین
عظام و امرا کرام و خاص و عام جهت علاج رجوع برین بنده داشتند و تا آنکه حضرت کیوان رفعت سکندر ختمت
المؤمنین الملك المنان المنعم المکریم المستعان حضرت ابوالمظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال دولته

ورفته را مرضی کلی در ولایت استی واقع شده بود و این فقیر حقیر سلطان علی طیب خراسانی الهامی را طلب فرموده بودند لهذا بصحت مزاج شریف اشاره فرموده که اگر کتابی نوشته شود که خواص و عوام از بهره فائده گیرند طریق علاج نیز مشروح نوشته شود مناسبی نماید با وجود کثرت اشتغال بنابران فرموده حضرت که المام فرموده را بچاپ از کتب مقبوره و تجربه معلوم نموده رساله شرح مرقوم گردانیده جهت استعمال نام نهاده شد و مستند بر العلاج امید و امانست که اگر بر عیب مطلع شوند بخادیم و غیره قلم عقبر و کشند نظر عنایت غایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در امراض مختصر بعضو معین و این بست و پنج باب است و هر بابی بحدی فصل و بر فصلی بحدی نوع معین میشود **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو و مشتمل بر شش باب و هر بابی بحدی فصل و بر فصلی بحدی نوع مذکور میگردد **مقاله اول در امراض معین بست و پنج باب** در امراض سر و متعل است بر سیزده فصل

فصل اول در صداع و این بست و پنج نوع است

نوع اول در صداعی از سوراخ مزاج گرم بے ماده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد جهت آنکه در آفتاب بسیار بوده باشد یا نزد یک آتش یا حرارت گرما که در حمام گرم بسیار توقف نموده یا از کثرت غضب یا سخن کردن بلند و بسیار یا چیز با گرم خوردن و بوییدن یا ناخیز غذا از وقت مقدار و علامت این درد سوز چند وجهی معلوم میشود اول آنکه جلده گرم باشد و گرانی کمتر بوده و دوم در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد سوم آنکه در حواس تغییری و صداع در گوشه باشد چهارم اعتدال در بول و براز و بول یک رنگ و رقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و چیزی بے سرواحت یابد علاج آنست که شربت لیون و نارنج و آب انار و آب ترندی و اسپنخ و آب هندوانه و عرق کاسنی و شیرین تخم کاسنی و امثال این شربت با آب سر و سیر نمایند و غذا مرغ یا گوشت گویند جوان در آب آن اگر مائش مقشر و کدو اسفاناج و کشنیز تر و قلیه کدو نیز مناسب است و نقل آب ترندی و آب غوره و آب انار این سازند اگر حرارت بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم سوم و چهارم باشد که شکب و مناسب است طلاء صندل و آب کشنیز و گلاب اندک سرکه آب پیرو صندل و اسفندل و جوهر قدیم سرکه اند و برهنه اند که بیدار عصبانهای حرکت است و ضلوع است سروان موضع رازیان دارد و اگر دروغ عظیم باشد اندک محذی مثل افیون و تفاح و بنه و پنجه آمیخته نمایند بصندل طلاء سازند و در تحقیق پالند و گلاب بسیار و سرریزند و در اندک اوقات فیهیت و روغن بنفشه و باو ام یا که در بینی چکانند بنفشه و بیدار کشنیز تریش دارند و در سایه بیدار موضع خوش که هوا را معتدل باشد قرار گیرند **نوع دوم** صداع سرد بے ماده و سبب این صداع سردی هواست یا در برف گشتن و در آب سرد در آمدن و از جام بیرون آمدن سرد خوردن و غذا با سر و سیر نمودن و این قسم بزرگام میگردد و علامت این صداع آنست که گرانی و حواس نبوده باشد و در سر گرانی نباشد و در دماغ خشکی بوده و فکر بے فاسد از جنس رعونت داجسه و چیز با

غیر موجود خیال کردن و بول رقیق و سفید باشد علاج آنست که از زن یا سوسن یا نلک گرم ساخته بر سر گذارند و آن
 گرم در رو مال پاک گرم ساخته بر سر نهند و اگر تسکین نیابند در حمام گرم در آیند و آب که در وقت نشستن و کلیل المملک
 یا بایونه و مرزنجوش و صقر شجاع از نی چشاده و ده باشد بر سر نهند و جای گرم باشند و یا سوسن و قش و عنبر و مشک و عود
 بوییدن و بایونه و بنفشه از هر یک دو شقال در دو کاسه آب بچوشانند و سر به بخاران و از آن و شربت از مار الاصول سازند و
 برین موجب پوست نیخ کرفس پوست نیخ باویان انیسون باویان و تخم کرفس از هر یک دو شقال و سیلین و سنبل شقال
 ریک کاسه آب بچوشانند تا نصفه باشد صاف نموده بر پشت شقال فند بچوشانند و بقوام آرد یک قاشق آب گرم حل نموده
 اختیار نمایند این هفت روزه شربت است و دیگر خبر بر کرده شده است درین نوع سرکه طلا نمودن فایده دگر دارد و علقا
 نخود نیکوخته و آب گوشت مرغ یا گوسفند که در دوا چینی و زیره و کرنب باشد و طبخات و قلیه که در طفل و اجینی بود
 بایک مہ مناسب است و یا غذا سرخی لازم دارند فروع سوخته در دوسر که از بیوست و فنگی و باغ باشد یا بنوس گفته که
 صدای که از حرارت و بدودت است شدید تر است از صدای که به بیوست باشد آنکه از بس بود خفیف تر از آن و قسم
 است و صدای که از رطوبت باشد کمتر است ازین جهت که موجب الم نیست بدان خود و سبب در دوسر که از جهت پرست و
 فنگی و باغ باشد سبب خوردن چیز کثیف و در سفر یا با گرم یا بیا که بیم سموم باشد علامت او یکی و دیگر خشکی در بینی
 و اندک آب دهان و بیخوابی و لاغری طبع در وی علاج آنست که شربت از آب بند واته و شیر و خرما و لعاب تخم میو بپزند
 و بنده غذا را و الاغری خوردن مرغ فربه یا سرشاخ و قلیه خیار و کدو مناسب است و نخل آب برین موجب سازند و بنفشه
 گل خیز و برگ بید و باد رنگ و کدو و در و کوزه آب بچوشانند و آن آبانی تنگ توقف نمایند و گوشت در دوه تخم مرغ
 و یا آنچه نیز مناسب است دروغن که دروغن یا دام دروغن یا آنچه در بینی چکانند و در حمام که آب شیرین داشته باشد در آیت
 و آب گرم بر سر بسیار ریزند و طلا از آرد کنند و آرد و دروغن یا دام نیکو بر سر گذارند فروع چپا هم صدای که از رطوبت و باغ بود
 و سبب او غذا و است حمام و در آبهای بسیار در آمدن و چیزها که از رطوبت حاصل شود و میل نمودن علاج آنست که
 غذا را به بطبع یا مرغ بریان دهند و غذا که در دوا گرم باشد مثل دارچینی و قزقل میل نمایند و در حمام در آیند و آب کمتر بنهند
 و عرق بسیار رفع تمام دارد و آبیکه در بایونه و قیسم چوشانند و بافت صاف نموده شیر گرم بر سر نهند و بوییدن مشک و عنبر
 فایده دارد و شربت از گلکاف عرق گاویان یا تخم بیل و الاصل مناسب است فروع پنجم در صدای که با دوه آن
 اگر گرمی خون باشد سبب درین دوسر آنست که گوشت و علما را در او اشربه ها بسیار خورده باشد علامت او آنست
 که در سر گرانی تمام باشد و بر آمدن رگهای حرکت عروق و شیرینی دهن در آنی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و تنیازه و
 گرانی اعضا و تشدیدن و اشتهار و لب باقی نهان و خشونت خلق و غم نهان و سرخی قار و ده یا غلظت آن علاج آنست
 که بک قیقال بکشایند و اگر دانند که اعتقاد بدان نشود و رگ پیشانی بکشایند اگر فانی باشد از صدای که با دوه بود و حواس

نمایند و میان دو شانه یا بر ساق هر دو پای درگ پشانی فائده کلی دارد خصوصاً اگر در ویس سر باشد و بعد از فصد آب
 ترمسندی و آب انارین و رب ریاح و آب لیمون ساده یا بقند یا ب نبات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندک صفرا
 معلوم نمایند طبیعت بشریت نرم سازند ترمسندی بست مثقال آلو بخاره مثقال عدد و عنبابست عدد و سپستان سنی عدد و
 بنفشه خشک و دوشمال گل سرخ و دوشمال در یک کاس آب تر سازند و شیر خشک پیخته شده مثقال و در آب این اودیه حل
 نمایند تا بچوشانند و صاف ساخته شیر گرم اختیار نمایند و غذا را بش مقرر با عدس و اگر ادا سفاناخ و کشتنیر تر رقیق
 و آب ترمسندی یا آب انارین یا آب لیمو یا نارنج یا غوره و اگر در عظیم نباشد مرغ یا گوشت گویند جوان و در
 آب آن اگر سازند و اگر سرفه باشد یا در تنی و خلق این شربت مناسب است بنفشه مثقالی عنبابست عدد و بنفشه سوسن
 و دوشمال تخم ابی درمی پریاوشان مثقالی بادیان درمی در یک کاسه آب بچوشانند صاف نموده قند بست مثقال حل
 ساخته بیه نوبت میل فرمایند حب شبیار بدین طریق بسازند صبر و دوشمال محموده و دوا انگ تر بدوم گل سرخ نیمه
 پوست بلبله دم مصطکی دم کثیر نیمه دم بنفشه دم اودیہ را نرم کوفته بخیه حب سازند در یک مقدار بخودی و در محل خواب
 فرد بر بند پنج قاشق آب شیر گرم بهاد حب میل فرمایند تا در معده حل شود و درین حب مطبوکی جت قوت معده و بلبله از براس
 دفع بخار و محموده جت آنکه صبر را در معده بسیار نگذارد و اخلاط امراری را از دماغ دفع نماید پس وقتی که این دروسکین
 یا بد جائزست که گوشت یتیم و مرغ و دراج یا آب انارین و سماق و زردک با سرکه میل نمایند و در غذا کشتنیر جت
 منع بخارات مناسب است و طلا آنکه بجای صندل و آب کشتنیر و اندک سرکه و آنچه در صدا ع حار ساده مذکور شده و افق
 نوع ششم در صدا ع صفراوی سبب این در دوسر آنست که در گرامسفر بسیار کرده باشد و اودیہ و اشربه گرم غوره و بخور
 و غذا بسیار در هوای گرم داشته علامت او آنست که رنگ بدی زرد باشد و لاغری و تنگی دمان و تنگی و سنجابی و خلطی دمان
 و تنگی و سرعت نبض و خیالات زرد و پیش چشم باضطراب سرعت غضب حمق قاروره و راحت یافتن از اشتیاء صبر
 علاج آنست که اولاً تسکین نمایند و آب انارین و شربت لیمو و نارنج و شربت کنجدین مناسبست و فصد نمایند و اندک خون
 بردارند اگر نانی نباشد ویس ازین سهل صفرا دهند برین موجب پوست بلبله نیمه مثقال عنبابست عدد ترمسندی پانزده
 مثقال شانزده مثقال تخم کاسی نیم کوفته و دوشمال بنفشه مثقالی اگر کثافت اودیه و دم سناکلی پنج مثقال سفیاج نیم کوفته و دو
 مثقال تخم خیره مثقال و یک کاسه آب بچوشانند تا یک پال با دشتین بست مثقال یا زنگبین سی مثقال و در آب اودیہ
 حل کرده شیر گرم میل نمایند بعد از فراغ سہل شربت از گلاب عرق کاسی و بید شک عرق گاو زبان و اسفول مثقال و فصد
 و دوشمال اختیار کنند و آب ترمسندی مکر ساخته جت تسکین صفرا فائده تمام دارد و یک دانگ محموده در آب ترمسندی
 یا آب آلو بخارا یا آب انارین که معصومه باشند میل نمایند طریقه عمر آنست که انار را بکاو بگیرند تا پودها و آنچه در میان است
 بمالند و آب آنرا بگیرند و بقند و دوشمال اختیار نمایند و آب ترمسندی و آب انار فائده تمام دارد و بمالند و تریب در تطریب

در صداع صفراوی زیاده از صداع دموی نمایند و اسهال بجهت تسکین حرارت و رین شربت مناسب است و کلاب منحل
 و آب کشنی تر و آب سیب در پیش بینی دارند و روغن کدو در بینی چکانند اگر دوقوی باشد از ردت درم منحل و دو درم قند
 نیم درم شفاف مایه و دو درم مبر از نم کوفته با آب کاهوی کلاب اندک و در این مصل ساخته برقیقه اند و یک طرح کافور
 یک طرح سوج افیون با آب برگ بید جل نموده یک دو قطره از آن در بینی چکانند و ضماد بر سر نگذارند و ادام که تنقیه تمام نکرده
 باشد از جهت آنکه ماده را بدماغ میکشد و بدتر از اخلاط پاک نکرده باشد در صداع دموی اشیا سرد و خشک استعمال
 نمایند و در صداع صفراوی اشیا سرد تر بکار دارند و از چیز پاک صفر از و متولد میشود و اعراض نفسانی ست مثل غم و اندوه
 و غضب و بیداری و بخیالی و روزه و طعام کم خوردن و تاخیر طعام از وقت و اجتناب از غذاهای گرم و شربتها گرم
 و از چیز با بخار بر سر سازد مثل جوز و سیروپ و یاز و گند و این مثل اینها ملاحظه نمایند نوع هضم در صداع بارد که از ماده
 لبعث شود و بسبب او آنست که غذاها کسر و ترسیرا میل نموده و یکجا نشسته و طعام میل نموده و بآن زمان بحام و روده اول
 بسیار کرده و استفرغ اخلاط کثرت واقع شده علامت او آنست که گرانی و در و سر و چشم باشد و کاهلی و بیانی خواب و
 فسان و سردی جلد سردی و آب رفتن از دهن و بینی و اذی یافتن از هوای سرد و چیزهای بار و راحت یافتن از
 چیزهای گرم و سفیدی بول و غلظ آن و عظم نبض و این صداع پیران را و اهل نعمت و راحت و در بلادی که هوای
 آن سرد باشد و بطن مزاج را و عورت را و کسانی را که چیزهای سرد میل نمایند بسیار میشود و این صداع را اگر در علاج کنند بهیم
 آنست که بمی و کوری و لقوقه و قلع و صرع و سکه منجر میشود و باید که اتمام نمایند و را بتدریج علاج این مهمل است و اگر
 دیر باشد بشواری علاج پذیرد علاج آنست که تنقیه دماغ و جمیع بدن از بطن غلیظه بحبوب سله نمایند مثل حب صندل و ابرج فیکرا
 و حب ابرج و حب اصطخیقون ماده را بدین جلاب نفخ دهند برین حب پنج سوسن چهار مثقال نیسین سه مثقال انجوده عدد
 سپستان پنجاه عدد و تخم خیره و سه مثقال انکور شفا سه مثقال پوست تیخ یا دیان سه مثقال پوست تیخ کبر و سه مثقال گلسرخ
 و دو مثقال تخم کرفس و دو درم قند چهار یک بچشانند و بقد بنه قوام آورده و یک سفته میل نمایند و بعد از آن حب صبر میل نمایند
 صفت آن ترب دو مثقال صبر سقوی سه مثقال صطکی و درم گلسرخ نیم مثقال پوست بلبله کابل مثقال شربت حب و دو درم
 آب کرفس یا عسل و محل خواب اختیار نمایند بعد از آن چهار قاشق آب گرم خورد و صفت ابرج فیکرا حب بلسان
 خود بلسان سنبل سلیمه صطکی اسارون دارچینی زعفران از هر یک مثقال صبر سقوی شش زده مثقال شربت مثقالی تا دو
 مثقال و محل خواب نموده اختیار نمایند حب اصطخیقون ابرج فیکرا درم پوست بلبله درم ترب سفید صوف مثقالی صبر
 سقوی درم حب النیل درم تخم فلفل و محموده از هر یک دو دانگ مثل اندک درم با آب نیسین حب ساخته و در وقت اختیار نمایند
 صفت حب ابرج حب ترب سفید خراشیده و روغن بادام چرب کرده و درم ابرج فیکرا مثقالی حب النیل و انیسونی و عرق
 سفید از هر یک نیم درم و نمابندی دانگ نیم تخم فلفل دانگ کوفته نیمه حب سرانند با آب یا دیان بر یک مقدار خودی و در

عسل آلوده یا بقدح گاه اختیار نمایند جب نوقایا درین مرض در اراض بلغمی فائده دارد صفت آن یا راج فیکرا
درم تریاسطوخودوس از هر یک پنج درم مثل نیم درم خم خطل یک درم و نیم قهوه سبب این پنج شربت است صفت طبعی
که درین مرض مناسب است سارکی پنج مثقال پوست بلیله زرد و بلیله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تریا کوفته بخیه دو
مثقال پنج سوسن دو مثقال نیون مثقالی سسطوخودوس دو مثقال زمبیب قتی هفت مثقال و یک کاسه آب بخوشانند
صاف نموده بشیر خشت بازده مثقال و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و این تمام نمایند تا ملامت با سفل نماید سبب یا
جلایا یا عمل حقنه بسیار مناسب و یا غرغره نمایند سکنجبین عسلی و آب کاسه که در همین وقت و در هر یک مثقال نیم کوفته از پنج
باشد و سر به بخار با بونه و مرزنجوش و پودینه و قیهوم و شیخ از منی از هر یک سه مثقال و آب بخوشانند و باز ده غذا خود آب
مطبخه با او به گرم مثل و از چینی مثل و نمکس غذا سازند و تخمین آب کاسه مناسب است و فرغون نرم سوده بر دغن با بونه یا گل
آمیخته بر پیش بالند و بوی نمودن شکم غیز و غایبه فائده دارد قهوه ششم در صناع که زاده سوداوی شود و سبب او
آنست که غذا با عظیمه که از سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند مثل عدس و کرنه گوشت گاؤ و بز و اسب آه و آنچه
که بسیار گرمی داشته باشد علامت این درد سر آنست که رانی یا خشکی و جود و خوابی و تیرگی رنگی و بدن و یاریکی بنفش
و سفیدی بول و خشکی چشمها و بینی و خیالات و فکر با فاسد و سواس علاج آنست که اسهال سودا نماند و بلغمی نماند
صفت آن آفتیمون دو مثقال سبفاج نیم کوفته سه مثقال پوست بلیله چهار مثقال سارکی پنج مثقال بنفشه و تخم گل گاوزبان
دو مثقال بادیان درم کلخ مثقال شیر خشت هشت مثقال آدویه و یک کاسه آب بخوشانند و با شیر خشت صاف نموده شیر گرم
میل نمایند و این جب نیز مناسب است آفتیمون نیم درم غار یقون درم خم خطل و انگه صبر و درم مصطکی درم آمیخته و نیم درم
محوه و انگه نرم کوفته جب سازند و در وقت سحر گاه پیش از مطبخ نمایند و هر روز صبح این شربت اختیار نمایند آفتیمون
دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال سپستان سی عدد برگ گاؤ زبان چهار مثقال انگور شفا دو مثقال بادیان مثقال بخوشانند
و با حل مثقال قند بقوام آردند یک شاق شربت بهفت قاشق آب حل نمایند پنج روز شربت است و غرغره بشربت غلی که
هفت پنج کبر کوفته یا ایا راج فیکرا که بعسل حل کرده باشند و آب گرم آمیخته غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر با روغن ترنس
و روغن زعفران بچکانند و بر سر آبی که در بنفشه و نیلوفر و سوسن و با بونه و بادرنجبویه و قند نقل چوشانند و باشند و غذا
نخود آب گوشت مرغ یا گوشت گاو یا گوشت گاو یا عصاره پیرانه یا اگر آتش مفشک در شور با بای گوشت گوسفند جوان بوده باشد
و کربا و زیره و دانه چینی درین مناسب است و قش آب انارین مسازند و حمام نفع کلی دارد و منزل در وضعی که هر وقت دل که
میل بر طوبیت دارد و از مقام گرم خنر نمایند و روغن شبت در سر مالند و در گوش بچکانند و در بینی مانند نوع نیم درم صدای
که از باد و بلیله که در دماغ است سبب او آنست که غذا با عظیمه خورده باشند و هضم نیک در معده نیافتند باشد علامت
او آنست که در کوبه باشد بی اتقل و با تمه و اهل شپها و آوازها در گوش و انتقال بر زمان در موضعی علاج آنست که

پوش و بینی روغن بابونه دکل و شبت نیز گرم چکانند و در سه قطره و اگر از بروت و سردی حاصل شده باشد اندکی
 یک درین روغن حل کرده و در گوش چکانند و حب ایاری مذکور شده در عداغ بلغمی اختیار نمایند و پوست حمام نماید
 که در دو بابونه و اکلیل الملک و صقر جوشانیده باشند نیز هندو مشک و عود بوی نمایند نوع دهم صداعی که از بخار گرم
 بلغم حاصل شود و سبب این بخارات حاده ادمان تشرب خمر و عرق داد و بیه گرم و غذاها گرم بجا نماندند و این سبب
 بعد از بشریت گرم یا غدا گرم این در روزیاده شود علاج آنست که غنچه نمایند آب گرم بر سر ریزند و دستهارا و پاها را
 آب گدازند و آب انار بخوش یا شربت لیون یا شربت فواکه میل نمایند و آب غوره و کنجبین مناسب است و در سرخ گل
 آب سازند و خواب درین الم نفع کلی دارد و نبض نزو آبی و سیب بوی کردن فائده دارد و غذاها شرب یا مرغ یا گوشت
 سفید جوآن که در آب آن اگر او کشیزه تر و اسفناخ متقی آب غوره با ساق میوه با نار و هندوانه اگر بدین اثبات گین
 بدست فرغ خلطی که سبب آن شده با برقمندی و آلو بخارا از هر یک بست مثقال در یک کاسه آب تر ساخته آب آن
 نمایند نوع یازدهم صداعی که بشارت معده یا جگر یا سپریا و سته و پایا یا گرده یا شانیه یا حم یا بشارت که جمیع
 آن باشد و استدلال حبه میشود و برین در دوسر بشارت بزیا دنی این درد و کم شدن آن گاهی و برین درد و آلوده در آن
 و مثلاً در معده و یا جگر میگردد و از آن در دوسر میشود و اما صداعی که بشارت معده باشد از جهت خلط صردوی که در غم معده
 معده است علامات ادانت که قی تلخ آید و هشیان و عطش و الم در معده و پخش و تلخی در بان علاج تقویه معده بلغمی
 سال و قی کنجبین و آب شیر گرم و مسهل از قمر بندی سی مثقال آلو بخارا سی عدد شیر خشت پانزده مثقال
 یا چهار فاشن شیر خشت را به گلاب مل ساخته شیر گرم میل نمایند و آلوده یک پیاله آب تر ساخته اول شیر خشت و گلاب
 مل نمایند بعد از آن آب قمر بندی و آلو اختیار کنند و نان گندم با آب انار یا شربت انار و پودینه مناسب است
 و راقوت میبرد و صفرا را از جوشش می نشاند اما صداعی که از بلغم لزج که در معده بوده باشد علامات او تقدم تخم
 و ترش باد و نفخ و معده بسیاری آب در بان و قی بلغمی علاج معده را بلغمی از تخم ترب و شبت و پنخ و سوسن تقویه نمایند و مسهل
 که مذکور شده دهند و گنجد که در دو بادیان در می و مصطکی باشد فائده دارد و یا صداعی که از سودا که در معده بوده است
 است او درش معده و میل طعام بسیار و خفت یکی از قی سودا علاج معده را بنفشه پاک سازند یا شربت اقیقون دهند
 و موجب اقیقون و دو مثقال برگ گاوزبان سه مثقال گل سرخ مثقالی بادنجوبه و دو مثقال پیستان سی عدد بلبله سیاه
 قی سه مثقال بجز شانیه و صاف ساخته با سی مثقال قی چهار روز مسهل نمایند دیگر سبب باد و نفخ که در معده باشد علامت
 در معده و قدم بدون صداع در یا فروخ و ساکن شدن در دوسر سکون در معده و بسیاری درواز طعام نفع علاج
 معده با یاریج فقیر تقویت به مجون و کلکند که در مصطکی باشد و روغن مصطکی در معده ماییدن و تقویت بطا و روغن که
 ی و ملغ باشد مثل روغن اس و روغن بادام و غذاها غلیظ مثل برسیو کباب و لبن و سته و پاشما و در آب گرم نهادن

و بیکه صداع از جهت ضعف معده و بیاری جنس آدمی باشد و بشرکت دماغ میباشد و سبب او ذکر احسن معده و دماغ
و بیاری بخارات بسوی دماغ علامت او آنست که در خفای معده و در تاخیر غذا و به اندک اعراضی متغیر شدن و اندک
بخاری قسم کردن علل آنست که نفه نان آب غوره یا آب یار یا رب ریوانج خوردن و اگر معده سرد باشد کلفند
اینسون و در اینصحنی و تحصیل پرورده اگر معده بسیار گرم باشد کاهو و ترخه اما صداعی که از جهت گرمی جگر باشد علامت
او آنست که در جانب راست سرد و باشد علل او در وقت سیحان آب انار و آب غوره و آب آلو یا آب کاسه
یا آب سرد خوردن و نان بزرگ منع بخار از سر میکند اما صداعی که بشرکت سپرز باشد علامت او آنست که در و جانب
چپ باشد و ضعف سپرز و الم او علل آن نان بزرگ کبر و عرق پودینه اما صداعی که بشرکت دستها و پاهای باشد علامت
او آنست که معلوم کند که بخاری مرتفع میشود و شل و بر چه علل استفراغ خلط زائد و اصلح مزاج و تقویت سر و
دو از دهم صداعی که از ضعف دماغ محدث شود علامت او آنست که سیحان از او نایب و دو که در
خواس شود و دافت و غلبه دماغ علل تقویت دماغ بر وزن گلاب و اندک سرکه و شربت فواکه و صندل
و غذا کباب باز عفوان و خود آب نوع سیزدهم صداعی که از شدت حس دماغ باشد علامت او آنست که
انفعال از اندک محسوس و سلامت افعال دماغ و ذکای حس علل او آنست که غذاهای غلیظ مثل برسیه از گوش
گاو اگر قوت باضه قوی باشد و اگر قوی نباشد از بقول باروشل کاهو و کشنیز تر و در جهت آنکه گاهی محتاج
درین و در نزدیکی مثل شربت ششخاش نوع چهاردهم در دروسری که از خوی و میس شود و این را نا
گذاشته اند و علامت این صداع آنست که عقب استفراغ بسیار که از اعضا سر باشد مثل نزنه و خوا
غزّه یا استفراغات بسیار شل و نه و اسهال قصد او را بیشتر ازین صداع که او را خفته میگونی و عورات را اکنون
حیض بسته اند و فته باشد و یا برین سخن بویاس و یا سبب خوابی یا سبب غم و اندوه بسیار علل آنست که تدبیر مرض
بندها طرب مثل کشاکش جو و شور با گوشت مرغ فربه مار اللحم و در غن با دهم و یلو فرو و دینی الی این در غن مغز قلم
چربی مرغ نیز در دماغ الی این فاده گی و در نوع یا نوزدهم در صداعی که بعد از جلع شود و سبب آنکه استفراغ بسیار
کثرت او در در خفیف حاصل شود و بدن نیز خفیف گردد علل آنست که غذاها طرب مثل مار اللحم و شور با مرغ و گوشت
دزده تخم مرغ نیم پخته و از خولجان و حبثه الشعرب و شفاقل و بهمنان از هر قدری نرم گوشت و بصل اینهمه هر روز و شفاقل
تا که گرده گرم گردد و اگر مزاج گرم باشد بر آب و سبب اختیار نمایند یا سبب آنکه اعطای دریه در بدن بسیار باشد و
صحت گیر و در شل مستی موجب سرگردان علامت آنست که گرانی در سر بود و استلاب بدن و احساس به بویسا ناخوش از بد
علل فصد اگر امتلا از غن باشد و اسهال اگر از غیر غن باشد و تقویت سر مثل طبع آس و با بون و در می سبب آبی بود
کل و کلاب اندک سرکه بر سر طلا کردن و غذا از گوشت بط و امثال آنچه مذکور شده و مادام که طعام ختم نشود در حالت امتلا

و دیگر بسبب ضعف اعصاب مجامع میشود و مانع المی می باشد از قلب آن علامات است که ضعف حرکات و لرزیدن
 فضا و این ضعف موجب لکایت و اذی میشود و مثل سکه و موت فحاشه در حالت جماع علاج آنست که تقویت دماغ نمایند
 و غذا گوشت گوسفند جوان و پخته خوش نوع شانه و بهیم در صداعی که تابع باشد و دماغ را علامت است و رخی
 نرم و رو و در سردی است از روشنی و غلظت قاروره علاج فصد قیصال و جلابی بنفشه و سیاه و عسب و زنگبین
 شیف باشد یا بقند اگر طبیعت نرم باشد غذا اگر که در اسفناخ و کشین باشد و بینی و اطراف بروغن بادام چرب نموده و در
 رت از سینه بر پیشانی بخشن نوع هفتدهم در درد سری که تابع باشد پتیا را علامت او آنست که برگه تپ شود این
 صداع پیدا شود و نیز دال تپ زایل شود و عدت این درد از چند وجه باشد اول آنکه از حرارت تپ در دل گرمی
 حاصل شود و بخار آن متوجه گردد و بسبب آشوب الم شود و دیگر ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب جو
 بنفشه آن سرکه ربع خور اگر سرد گرم باشد سرد بر پیش سر گذارند و اگر سرد بود و زمستان شیر گرم بگذارند و پاهای را باند
 طلا از مندل و گلاب آب خرفه و آب باد رنگ بر سر گذارند و بنفشه و جو کشک کرده و خشخاش را در آب بجوشانند
 از تابستان باشد سرد کرده بر سر ریزند و در زمستان شیر گرم و اگر بخوابی غالب باشد شیر عورت از سینه بر سر ریزند
 دوم این اختلاسر از بخارات می باشد از اخلاط روی فاسد که در حده جمع آمده علامت او آنست که غشایان غشایان
 شد علاج تپ کردن بکنجین و آب گرم و پاک کردن حده بکلین و گل قند جهت قوت معده پاک تر مندی مناسب است
 سوم این درد سوزن غلظی که در جمیع بدن باشد علامت او اگرانی سردی و گرانی تمام اعضا و در دانه ها علاج اگر اختلا از خون
 شد فصد نمایند و اگر صفرا باشد مسل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسل آن دهند چهارم این صداع از ضعف کوفت نفس
 سر باشد علاج تقویت سر بخادی که از مندل سفید و گلاب آبی که بیدار اند و منع بخار نمایند کشنده خشک کنند و سنبول
 شترتی که از عرق گاو و بان عرق کاسنی و پید شک نبات سازند میل نمایند و پاهای را در آب گرم گذارند سرکه و گلاب هم آید
 مناسب است غذا مرغ جوان و سبزی اگر که شش و کشتیر قشقی آنجه یا ساق سازند نوع پنجم در صداعی که تابع بخار
 باشد علامت او آنست که در دوزخ بران شود و بول سفید و قیق علاج این درد سرد و توع نمایند اگر میل ماده بخاش
 معده باشد علامت او غشایان در دوزخ بچین بکمال شربت بکنجین و آب گرم قی نمایند اگر قزاق و نفی و اضطرابی و نور
 در فکرم و راق باشد اسهال باب تمر مندی و شیر غشت و گل قند و چیر خفیف یا بجنه نرم شانه نمایند اگر سرخی و خیالات و
 تشتع و پیش چشم نمایند معلوم میشود که عات بخار آن خواهد بود نوع نوزدهم در سردی که از ضرب و سقط باشد ضرب است که بچ
 یا با لعی دیگر بر سر زده باشد و سقطه آنکه از بالا بر جا آمده کوفت باشد علاج فصد نمایند اگر مانی یا خرد سال نیاید و اما
 اسهال یا قنعه نرم نمایند اگر بیماری و خوابی غالب و بروغن بنفشه و بادام بنی و کف دست و پارچه سیاه در خانه اگر او آب
 مرغ اگر اقلیم دهم و چهارم باشد کشک و کاه و باد رنگ اگر در بسیار بود و روغن گل گرم کرده بر سر گذارند و اگر درم و تپ

حزمت بود طلاء از آب انکور شفا و صندل سرخ و فلفل زعفران کحل را بنی نماید و اگر درد دفع شود ورم باقی ماند تا از شیرین در
شراب گنج شاند نرم که فته طلاء سازند و اگر خلط اعقل ظاهر گردد آرد و جو گل خیر و نیم خربرج بید و روغن گل طلاء سازند و غذا
شیرین و گلاب و جویان و مغز مرغ و مال آن و قالیار بن سبیل نمایند و بنفشه و آبی و سیب گل فاده دارد و نوع سبب و صمدی
که از ارمیه میگویند میباشد این درد را از طلاء و بخارات آن جالبینوس گفته که این صدام شش است بزغای سر بایست و
فرمن با صوبیت و جویان هر ساعت و هر لحظه میشو و علامات آنست از ادنی سبب در وک عظیم شود و صاحب این درد ذوی یا دانه
آوردن و غش و تشنگی و تشنه و دانه دارد و روشانی را دوست دارد و صحت و تارکی و آسایش را و قنادر باشد بر کشودن
چشمها و احساس میکند که سوزانده میشود و سطر قه یگمان می بر و که سوزان سر او شش خواهد شد از بسیاری این درد و اگر
سبب و حجاب داخل باشد احساس این درد میشود و صاحب او را در کشش آن تا حاصل چشمها و اگر در حجاب خارج باشد معلوم
میشود و بگذاشتن دست و بر و بجز در شتر پوست الم یا بدنه و کشش در وک خود می یا بدنه از آنکه این حجاب برده احاطه کرده
تمام سر را از این جهت این مقدار در تمام بدن خود فاده نماید و علامت آنست که طلاء ظاهر نمایند که از بخارات که ام طلاء پیل
شده اگر از غلیظ خون واقع شده اگر کلان سال بود و مانعی نباشد از قصد خون بگیرد و الا حجامت نمایند و آب الایزنی است
و کبود است سبب این ام فته باشد شربت افتخوری و قی که از زبان یا تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت صفرا این درد
عاری گشته چهار شربت و آب قناری و آب یونان و آب عذره و مناسبت بود و اگر فاده غلیظ باشد چهار شربت و آب سال
شود و سر تر باشد و این طلاء که در سوز و دیگر میگردانند و فرقیون و شش و صمدی بپزند و آنه و جین از مرکب ششالی نرم
که فته باب و زنجش با کمال آینه شیر گرم کرده مناسبت و اگر از گرمی این طلاء از از را بد طلاء از سفید و تخم مرغ و روغن گل
قدری مخلوط کرده سازند و شش و بایون و اکلیل الملک اگر از خلط سرد و تنها باشد طلاء نمایند و یا بچوشانند و آب کن را بر سر
رین در نوع سبب و یک صمدی که حادث شود از سبب که از خلط غلیظ شده و سبب این درد خون طوام بسیار و راحت
و ترک حمام نباشد علامات اشتعالی و جود گرانی و سرفه و قی میان آنکه و سبب ورم است آنست که تب لازم بود در
ورم و آنکه به سبب سده بود و در آن تب نبود و علاج آنست که اگر خلط لغوی بود آنکه در صدام لغوی نگار شده از حب و طلاء
و غیره و روجع نمایند و اگر خلط سوداوی بود که باعث این صدام شده شربت افتخوری و سبب آن که در صدام سوداوی
یا کرده اند علاج نمایند اگر غوی و بین درد سر غالب شده و شربت ششالی و بین نوع بسیار از سبب اشتعال شش که نیم فته
کرده شرب بکشد که آنکه سازند و صدام است بدان که خوشانند یا شربت اشتعال فته و تمام از آنکه حلقه شربت نوع سبب و در
و صمدی که از بخار با حاصل شود اول آنکه از کوشش غیر پیدا کرد و علاج یونان و کوبید و کوبید آن که شربت و روغن بادام و
که در بینی ماند و دوم آنکه اگر این صدام بواسطه بواسطه و یا بدنه یا بدنه باشد علاج آنست که بوی که صمدان باشد
پیشینی دارد مثل صندل یا در رنگ کشیز و حکام و صمدان و آب گرم بر سر شستن و فته و بکشد و کلاب ساختن و بر بینی گذاردن

نفس مضطرب و خستیدل صحیح است و اگر میل بطعام آید صحت اگر قصد مافی باشد حجامت بر ساق یا میان دو شان یا رگ سرینه
یا پیشانی مناسب است و در روز اول تا سوم شربت نارنج و آب تمهیدی و آنچه در و غیره تخم کاسنی و آب و غذا اگر می باشد مقطر بعد
و اسفغان و کشمش و کدو در اقلیم تخم و چهارم و سوم ماش مقشر و عدس و آب کشکک بعد از سوم شربت عناب نیلوفر و جیدین
عناب سی عدد گل نیلوفر و مشقال تخم کاسنی نیم کوفته و دو مشقال بادیان نیم درم بخوشانند و صاف نموده پیل مشقال قند یا بوجوشان
و یکبار روز اختیار نمایند و پنج عدد سفید مشقال یک شمشیر نیم قاشق گلاب یک قاشق سرکه رقطه در شیشه گیرند هر زمان در پیش
دارند و روغن گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق در سرکه رقطه شیر گرم بریش سرگزارند و باورنگ کدو تر بو کردن فائده کلی دارد و با
و آب گرم گندم و پاشولین اینها نمایند بنفشه بابونه گل خیر و از هر یک مشقال سبوس گندم کفی سرکه و دو مشقال در سه کاسه آب گنج شاز
و یا با ریش گرم بدان بشویند و صندل و گلاب سرکه با نند و هرگاه مرض رو بحت آید شور با مرغ مناسب است و بعد از آن بجا
روند و غذا بسیار میل نمایند از تعب و غضب حرکت بسیار تا بحال صحت زرد ملاحظه نمایند نوع دوم در سرسام صفراوی
علامت او تنگی بخوابی و خواب مضطرب و دور و دوری که است از روشنائی و خشکی چشمها و بینی زردی و بی تابان و سرعت نبض
و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره علاج اسهال صفرا نمایند باغی که در رنگینی شیر خشت و درین تخم سرسام تسکین حلا
زیاده اسهال از غلبه خون بود نمایند و از آب سرد خوردن منع نمایند شربت از عناب شربت از بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و
سازند و اشک خمر بوجبازند و جوار در دهان بوبند و هر لحظه آب پاشند و شیر او بگیرند و جودتاری مشقال باید و آب آن بیک
نیم یک لیاف ساخته بچوشانند چون بخت شود بچیند و بت یسل نمایند و دوم اسهول عرق کاسنی و کاو زبان بقش شیرین ساز
میل نمایند اگر خواب نیاید از شیر خشک و تخم کاهو شربت نمودن موافق است و اندکی انیون و مقداران کافور آریخته بر
طلما سازند و حنفه ازین لویه سازند شیر و جویق قاشق صاب اسهول ده مشقال روغن گل پنج مشقال سفیده تخم مرغ ده
همه را مخلوط ساخته عمل نمایند و آبی که در بنفشه و نیلوفر گل سرخ و جودتاری و شیر خشک و تخم کاهو جوشانیده باشند بر
دریند و حرقه گشن بر روغن گل گلاب یک سرکه بر سرگزارند دفع بخار از سر ناید و بر سینه و جگر خرد گلاب و اندک سرکه و کاو
آلوده گز از دفع التهاب حرارت می نماید و در تخمین باید مرغ جوان و آب اگر ادا ماش مقشر تخم آب تمهیدی
قبض باشند اگر تسکین بود آب بپوشانند نوع سوم سرسام سوداوی است علامت او آنست که تب اندک در
ضعیف و زوال عقل و بخیالی و نفس زدن پیای گو یا که خفای شده است و چشمها کشوده و خیالات و هم تا که
علاج تنقیه بود نمایند بعد از نصف بجلاب ایتیمون چنانچه در صداع سوداوی مذکور شده روغن کدو و بنفشه و بادام
و کت و سمن و یا پاداف و قهقهه یا نند و بنفشه از بیضی شسته سه مشقال ایتیمون و دو مشقال بنفشه و دو مشقال انکو
پستان سی عدد گل خیر و چهار مشقال خار خشک نیم کوفته هفت مشقال تخم معصر نیم کوفته پنج مشقال در دو کاسه آب بچوشان
یا بنفشه یا نند و قاروت پنج مشقال ترنگبین بست مشقال روغن گل سه مشقال بدو نوبت عمل نمایند و آبیکه در بنفشه

بابونه جوشانیده باشد بر سر ریزند نوع چهارم در سرسام بلغمی و نام گذارنده نشیر غرض بعضی از قوم ادیان گفته اند
 جهت آنکه درین مرض چیز را از افروزش بکنند سبب بلغم متعفن است که در حجاب دماغ قرار یافته و موجب م اوشده علامت
 او تب مطبقة غیر قویة المحرار است بود و گرانی و نقل جمیع حواس خوابیداری و زبان سفیدی زبان و تنادب یعنی چیزه از
 جامه گرفتن و اختلاط عقل و سفیدی بول و قلت عطشه و بر کوز زبان چیزها در و مائل بسفیدی علاج شربت اذباویان
 شقالی مویزی عده بچوشانند و آب آنرا بر نبات آمیخته میل نمایند چند روز این شربت مناسب است جهت آنکه با ده میل بسفل
 نماید این عمل قوی سازد سارگی پنج شقال تربنیم کوفته و دو شقال تخم شبت چهار شقال تخم معصر نیم کوفته پنج شقال
 پوست یخ کبر و دو شقال بادیان و دو شقال انجیر پنج عدد و انگور شفا سه شقال در دو کاسه آب بچوشانند و شیر خشک است
 شقال و قزاق و پنج شقال آبکاسه یک قاشق بوره و دو شقال روغن بادام یا بابونه سه شقال چنانچه مذکور شده سازند
 و به نوبت عمل نمایند و غذا نخورند نیم کوفته و ماش مقشر که در و گرم باشد اگر تب قوی نباشد حب ایارج برین موجد اختیار
 نمایند تخم حنظل دو دانگ را بقیون نیم شقال افیتون نیم درم تربد درم نقل دانگی حب ساخته هر یک مقدار نخودی و
 قه درین مرض نفع کلی دارد و از خواب بسیار که در و مستغرق شوند بگزاند و گاهی موی از شقیقه بگیرند روغن گل که
 در و چند بیدار شود و عاقر قرحا ند که حل کرده باشد در مفصلها و پیشانی بالند و عمل و سر که در لب و دهان اند و اگر مرض
 دیگر کشد و بروت غالب شده و احتیاج شود باستفراغ از چند بید شرب نیم درم و از محموده دانگی نرم کوفته و منجده
 فرو برند و مار العسل پیاله بعد آن بیا شامند و غرغره از سنجبین و ایارج فیکر و آبکاسه و گلاب نمایند و نمک ارنه
 گرم نموده بر سر گذارند بعد از آن که سر ناز شده باشد و مرض را در موضع خوش هوا که بسیار روشن بود لگاوار و بهرگاه
 مرض و با خطاط و تسریل آرد و بخود آب که از گوشت عضایر و کبک در و و اجینی و زنجبیل و زعفران با شلیل نمایند غذا
 بیشتر اوقات خیره بسوس گندم که در و قند یا عسل باشد موافق دانند و از ترشها و چیزهای سرد و سیاه و شیر و حیات
 ملاحظه نمایند و اندک شراب میانی بعد از غذا بندریج مناسب دانند و در حمام آب گرم بسیار ریختن بر سر فایده دارد و نوع تخم
 آنکه مرکب صفر و بلغم باشد و گاهی ازین دو غالب شود اگر صفر غالب باشد می نامند این را سهراتی و اگر بلغم غالب
 باشد نام میگذارند این را بات سهری و اگر علت قوی بود و شربت بگونی و روزانه بیرون می آید و این علت باد
 و علامت آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب گران و کاهلی در خواب انچه پرسند و گمان شود که در خواب اگر صفر غالب بود بیخوابی و
 هذیان و چشمها کشاده می شود و اختلاط عقل و نبض ضعیف و متواتر علاج آنست که چون مرض مرکب از بلغم
 و سهر است پس واجب آنست که علاج مرکب بهترین علاج درین مرض فصد است جهت آنکه از همه خلطها کم میشود و
 تخصیص هرگاه رگهای رامن و رنگد افروخته باشد حقه معتدل مناسب برین موجب تربد سفید و دو شقال سارگی پنج شقال
 انیسون شقال بابونه و دو شقال ساق میلو و دو شقال تخم معصر نیم کوفته پنج شقال پستان سنی عدد انگور شفا سه شقال

با دیان نیم کوفته و در شقال بنفشه و در شقال سبوس سه شقال عذاب بست عدد و دو کاسه آب بچوشانند و شیر خشک بست
 شقال مغز قلو س و در شقال قراقرق پنج شقال شکر قلم هفت شقال پوره و در شقال آب برگ چیت در چهار قاشق
 در آب ادویه حل کرده از آمدن بر میخیزد که اینده روغن با دوام و در شقال آمیخته به نوبت عمل نمایند شیر گرم و روغن شیره
 و روغن سداب سرکه اندکی بر پیش سرگزارند و شربت سبکیچین و گلشن یا گلکاف غذا بخورند نیم کوفته و ماش مقشر و اندک
 اردو به مثل اگر چه بر شور با سه مرغ و گوشت مرغ و آذین مرغ نمایند و درین مرض اگر دور در از غذا منع نمایند فلان
 کلی دارد و شربت نیلوفر اختیار نمایند و موکندن نفع تمام دارد نوع هشتم در سرسام که تابع باشد در سه راکه حادث
 گردد میان معده و جگر حجاب این هر دو متصل بدل پس ظاهر میگردد و در اعراض سرسام دمی نمایان را بر سرسام و
 علامت او سواس بسیار دالم در جانب است و شدت تب گرمی در شرا سبب یعنی استخوان سر سینه علاج آنچه
 مذکور شده در سرسام دمی و صفراوی و شربت از برگ گاو زبان سه شقال با در نجبویه و در شقال پریا و نشان و در
 عذاب پانزده عدد و تخم کاسنی نیم کوفته و در شقال قند سه شقال سر و زنبند و غذا ماش مقشر و عسل اسفناخ
 و کشنیز نوع هفتم در دره که مخصوص است بر پرده یا دماغ و نام گذارند این را سرسام و شقال قلو س
 در سه روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشته امید غلامی شد علامت آن علامت سرسام دمی و صفراوی بلکه این
 مرض سخت تر و بدتر است از آنها علاج این علاج آن دو قسم است بعد از سه روز یا زیاده و غذاها و شربت های هر دو
 مثل شیره خرفه و آب بند دانه و کاه و عرق کاسنی و عرق بید مشک و اسپنخ و اگر که در و کد و کشنیز تر و کشک جو
 کنند مناسب نوع هشتم در سرسامی که خارج سر شود و تاثیر میکند هم خارج و هم داخل و درم کند و این بدترین
 اقسام سرسام است اعراضا و قبح منظر یعنی در غایت بد شکل میسازد صاحب خود را دور و او در شدت
 می باشد و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در تنه افتد و گاهی غمیان و تمی میشود و علاج او آنست که با لانه نماید
 در کفن خون غذا و شربت آنست که در سرسام دمی مذکور شده نوع نهم در فلغونی و این درمی است که در نفس داغ
 میشود و علامت او آنست که در دمی سرخ بود و چشمها سرخ و تب و رقت و صاحب میل میکند که به پشت تکیه نماید
 بخلاف آنچه عادت داشته و نفی در شکم او ظاهر میشود علاج او هرگاه از چهارم بگذرد و علاج سرسام دمی نماید
 نوع دهم در جمره که سبب صفرا در دماغ میشود علامت او زیادتی درد و اندوه و سردی روی و زردی و تب
 نیز و این مرض کودکان را بسیار عارض میشود و صفای ایشان تمه میرود و خلطی بدن و دیان بر میزنند و که هیچ گوشت
 نمی ماند و در چهار روز هلاک میسازد و اگر ازین گذشته خلاصی موجود است علاج او علاج سرسام صفراومیت و محال
 صبیان بدین نوع نمایند و در عرق نیم کوفته و در سر کرده بر زمان بر یا نوع که گوره میگویند گزارند و اگر که در مغز
 کاه و شیره خرفه و عرق بید مشک را آب لعلال طباشیر و کشنیز اندازند تا دفع آب خوردن ایشان کند و بدن ایشان بچوب

از روغن بادام و عسل ساخته باشد چرب نماید.

مسلم سوم در سردی و دوار سردی است که هر وقت بر شانش چشم پاشد و در سر خود نقل غلیظ بپاشد و در گوش و از با بدن هر چه سردی که شل
 میشود و دوار است که خیال نماید که سرگردان شود و نوع اول سبک بجای غلیظ که بسته شده باشد و دماغ و بینی باید نرخی و دوار است
 اگر این را معده و تریکی چشم و در سردی و عالی شیب بر دست و انواع او مقلد است نوع اول در دوار که از ماده خون
 که در دماغ است علامت حرکت چشم در سرخی روی و بر آمدن رگهای پیشانی و شقیقه علاج نفس قبض و در گرسنگی و گشادگی است
 قی پای نمایند و بر سر روغن گل سرکه یا روغن مورد و سرکه کشند و پاهای گل با بونه و بوس گندم یا شویکند و شربت ساجید یا سفید
 ریحان غلیظ گوشت مرغ یا کوفته بجاویز تنق انجیره یا آب لبلب در آب آن اگر با گرج کشنیزه و زرد اجست بخار ناست باز غلیظ
 نماید و اگر احتیاج به شل و بلوغ بلبلة اختیار نماید و ملاصقان گلاب باقی علاج است که در در و در و سوی مذکور شد
 ع و دوم دوار که از ماده صفرا شود علامت زردی لون تلخی و دوار و سر تنغ و بیخاری علاج اسهال بدن و بلوغ بلبلة و
 این موجب بلبلة زرد و چهار شقال شاد کرمی پنج شقال گسرخ و دو شقال پیچنده و دو شقال بوج شانه در دو کاسه آب تا یکبار بپزند
 اند و در شیر خشت پانزده شقال ترکیس بست شقال درین آب او بیه راحل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از آن آب و شیر و خرفه
 ترندی و سنجید از میوه انار و آبی و سیب یولج و غدا مرغ در آب آن اگر قش آب یا آب انار و فیه و خرفه یا آب انار
 مذنبه فصل بونامند و آنچه در علاج در و سر صفراوی مذکور شد عمل نمایند نوع سوم دوار که از ماده بلغم بود علامت
 انی سر و قش عطش بسیاری خوابیدن تنغ و بیاض ظاهر و علاج سسقه دماغ یا ایا رچ نفیر و خرقایا و آنچه در فصل مغنی
 شده و خوردن طلی غرقه و سنجیدن عسل نمایند و غذا بخورند که در دو و اریج و زنجبیل کشنیزه حبت دفع بخار و زیره با شیل نمایند
 ع غرقه و زکس بوی نمایند و از غذا بای هر دو ملاحظه نمایند نوع چهارم در دوار سردی که از ماده سرد و دماغ علامت او
 ری فکر و بیخاری و خیل چیز تا کاسه و ملاصقان تنغ و ضعیف او علاج متقیه دماغ و بدن از سردی و بلغم و غلیظ و حب
 یقون نمایند برین موجب یقون نیم شقال سطلون و دس شقال تخم قطل و انکی زرم کوفته و نجیبه و سیب زنده و در وقت صبح میل نمایند
 از آن پنج قاشق آب گرم میل نمایند و در غمهای گرم بر سر طلا سازند از روغن شیت با بونه و باقی علاج است که در سردی و سردی
 شده است نوع پنجم در دوار سردی که از باد و بخارها گرم شود و دماغ علامت او خفت سردی و خلی انت و تشنگی
 و سردی و گشادگی و بلوغ تنغ برین موجب نفیسه تخم کاسنی تیر کوفته بر این دو شقال نیون شقال گسرخ
 هم اسطوخودس و دو شقال خرمنندی پانزده شقال بوج شانه یا ترکیس یا شیر شست هفت شقال میل نمایند و در غدا
 بر سر که از دوار سردی و زخم و کشنیزه کشنیزه کوفته بقدر نیم شقال اختیار نمایند و دفع بخار از سر بکنند و باقی علاج است که در
 ع که از اخلاط عار بود مذکور شد نوع ششم دوار که از باد و بخارها سرد شده و دماغ علامت او خست و غلیظین
 بست و آبیکه در با بونه و اکلیل و لک و سدر اچ شایند یا شاد بر سر برین و در بخار آن و از دماغ و بلغم یا بخار و آب که

در دوا دیر گرم باشد یا نمایند نوع سقیم دوا در سرد که از ماده صفراوی از معده و سرد و مانع پیدا شود علامت او عدم اشتها و
 خفقان و تپش و تشنگی و سرد و الم و در معده علاج آنست که اولاً قه نماید بکنجبین و آب گرم و اندک نمک بعد از آن آب غوره
 یا آب انار ترش یا آبی میل نمایند و در غذا کشیز خشک اندازند و قه و سماق و رب انار سازند و باقی علاج از دوا در دوی
 و صفراوی جویند نوع سقیم دوا در یک از ماده بلغم شود علامت او غشیان و قلت هضم و بسیاری حشا و نفخ و بر آمدن لعاب از
 دهان بی ازاده علاج او قه با می شور یا تخم ترب نیم کوفته در ششال تخم شبت در ششال پنج سوسن و دو ششال در یک
 کاسه آب گچ شاند صاف کرده با هفت ششال شربت بکنجبین آمیخته شیر گرم میل نمایند بعد از آن قه کنند بعد از قه اطفال
 صغیر و کفنه با مصطکی و عود جهت قوت معده مناسب است و غذا از گوشت یک کبک عصا فیر و دوا در آب گرم سازند و حب
 قه تا پاکه مذکور شده اگر ضرورت شود میل نمایند نوع سقیم دوا در یک بجا معده که بسر و علامت او آنست که در معده المی
 یا بد و در داف و راحت یا قنخ خروج بادی و نفخی به طریق که باشد علاج او آنست که در دوا که از ماده گرم که در
 سر بود مذکور شده نوع دهم دوا در یک حادث شود از بادها سرد که متعارف شود از معده علامت او تنوع و دل
 بر آمدن چیز بقیه بر نیاوردن و کشش و تپش در معده علاج همچون کوفی و بادیان و قند و شربت بزوری نوع یا از دهم
 در دوا در یک متعارف نشود از شرا این یعنی در هر گاهی جهت هر شقیقه و پس گوش ثابت علامت او آنست که برگاه دست به
 شقیقه و با بر آن عضو که بخار از آن پیدا شده نمد ساکن گردد و امتداد حرکت آن رنگها علاج حجامت بر ساق و بر پسر
 سر و خنده آن رنگها و بریدن او و گذاشتن روغن گل و سر که بر سر نوع دوازدهم دوا در سرد یک باشد از ماده که استواء
 شود از رحم و مثانه و کرده و با پها و مراق که نزنه شکم است علامت او احساس بوج و بخار و آفت و رآن عضو علاج اصل
 آن عضو و تقویت سر از طریق ششالی و محل خوابیدن نوع سیزدهم دوا در یک از ضربه یا از سقطه واقع شود علاج او علاج
 صمغی که از ضربه بود یا پها را به بایند و بنفشه که در آن آب گچ شاند و بشویند و حجامت نمایند و شکم نرم دارند و شاف و یا بلبل
 و غیره نوع چهاردهم دوا در یک از گرمی آفتاب باشد بصبغ دماغ علاج اگر ماده باشد و بدن استفرغ نمایند و در
 کل و سر که بر سر گذارند و روغن بنفشه و بادام زمینی چکانند و آنچه مخصوص است آید و در آن که از ضعف دماغ باشد شیر و سوسن باندند
 کشیز خشک قند غار کباب و ادویه است آن نوع پانزدهم دوا در یک که در عقب یا در عقب غم شود علاج اگر حرارت
 نباشد و در روی سرخی بود قه نمایند معده را مثل کفنه که از مصطکی ساخته باشند و جوارش عود و مصطکی قوت دهند نوع
 شانزدهم دوا در یک سبب تاخیر غذا شود علاج او پیش از طلوع آفتاب شربت لیمون یا فواکه یا سیب صندل و یا لقمه نارا
 رب انار و آب غوره یا رب آبی و سیب میل نمایند نوع هفدهم دوا در یک حادث میشود و سبب مرض که نمیشود بجا
 و دوا را هم خصوصاً اگر پیران را باشد بخیسکه نشود پس باید که تدارک آن زد نمایند و تقویه معده با یار ج فبیا و ماده را
 محال میل دهند و گاهی صداغ بد و از زایل میشود و گاهی دوا را بعد از اع بر طرف میشود .

چهارم در سبات خوابی گرانست در کمیت دراز و در کیفیت قوی و بدشواری به بیدار شود و انواع
 رخ لول سباتی که از سوی مزاج بار و شود که هیچ یک از اخلاط سلب نباشد علامت او آنست که خواب بعد از مر سخت
 شدت که بر سریده باشد یا عقب بعد و به محض افیون غیر که خورده باشد رنگه رو کمال تیرگی که بودی و تبخیر
 خفیدنی زبان سفیدی از لک می علاج تدبیر سخن از ادویه طاره مثل تریاق اربعه برین موجب خطبیا نام و موجب انقاد
 بل از هر یک قدر سه برابر گیرند و با سه وزن آن عمل میخند نمایند شربت یک مثقال یادر مثقال فنیان نمایند و ملاک بر
 زخمی عاقر قرحا و میزج و صمغ عربی و سداب از هر یک اندکی نرم کوفته بگلای یا روغن سداب میخند پریش غار است
 یا روغن سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فایده دارد و بستن ساق یا و مالیدن پایا و از سیاه منحل
 از نرم کوفته بر که کست میخند تریاق یا طلا سازند و کندش و صبر پیش بینی دارند تا عطسه آرد و سوی از سر کردن
 و شکله جنبید شتر و عود می بویانند و غذا نخورند و نم گشت گوشت کیک یا عصاره سازند و دار چینی و خولجان و شور با اندازند
 بن حبه الخضر امیل نمایند و از خوردن بیوهای سرد و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند نوع دوم سبات که از
 م در مقدم دماغ شود علامت او خواب گران که بیدار نشود مگر بکشد بسیار و گران در سر و تشنج و سفیدی زبان و
 میان و قلت تمیز و تبخیر موی علاج تنه نمایند یا حقنه تیر و قوی یا حقنه قایا و ایارج و آنچه در صدر بلغمی
 بدان تنقبیه دماغ نمایند بمحاجین و مع بلغم نمایند و مثل مار الحیوة و مار العسل و گلکند و آب تیر گرم بعد از آن میل
 روغن پاکرم در سر مالیدن و بابونه و سداب بخورند و سر بخار دارند و باقی علاج او علاج سرسام بارد است
 سوم در سبات که از بخارات گرم و تر و موی که دماغ از آن متغیر شود علامت او آنست که قادر نباشد بخواب
 و اوقات در خواب اندک مانی و زود بیدار گردد و بامده و تنگدلی و در خواب سخن بسیار گوید و نشسته شود و میل
 و غلبه نمایند فکهای فاسده غیر صمغ علاج قصد قیال و حجامت بر ساق پای ننهند و روغن گل و سرکه گلای
 مع یا بار بابونه و اکلیل المنک خیر و بنشیند و غذا آب نخورد و ماش مقشر بشوید و ساق سرخ میل نمایند و غذای آن
 که در صدر فاسد نشود نوع چهارم سبات که از بخار پنهان شود علامت او آنکه در وقت نپ شود و بوزل
 اگر در علاج آنست که از خواب آگاه سازند تا حرات غریزی متوجع باطن نگردد و دو قه مهار امانند و بنشیند
 و در علاج تب نمایند نوع پنجم سبات که از بخار معده شود علامت او دوار و آواز پاد گوش و خیالات و
 سایه و صحن و پیش چشم علاج تنقبیه معده و تقویت آن ببلبله و آله پرورده در رغنهای بار و مثل روغن
 در پیشانی و مقدم سر مانند نوع ششم در سباتی که از بخار اعصابش و متها و پایا غیره شود علاج اسهال آن
 تقویت سرفه پنجم در سباتی که از بخار سینه نشو و پهلوشود علامت او علامت ذات الریه و ذات الصدور و
 تب علاج او علاج آنها نوع ششم در سباتی که از فیه سرد یا سبب بیس سر واقع شود سبب که در سبب

روح احساس شود علاج او علاج ضرب و تقویت سر نوع نهم در سباتی که از ضعف روح شود علامت او آنست که تدریج زیاد گردد علاج او خوردن شور بار چرب که با پیچ و آوالمک اگر گرم مزاج بود مفعج طباشیر آمیخته نماید و شربت منته ذاکه و سبب صندل و آب انارین و ماراللم یا گلاب یا عرق بید مشک کاسنی و اگر سرد مزاج بود با عسل یا میده و گفته اند که ماراللم یا شراب ضعیف روح را فایده دارد و باقی علاج آن از علاج غشی جویند

فصل پنجم در سرخواری مغز است و انواع او نه است نوع اول در سهری که از سرد مزاج دماغ بود بسبب یبوست علامت او خشکی دهان و زبان و چشم ترومینی و احساس نکنه در گرمی و خفت و روح اس علاج او آنست که دماغ را بروغن بنفشه با دام و روغن که در چرب سازند و روغن گل و روغن زکس و روغن سوسن و شیر عودت بر پیش سر گذارند و بر خشتا شور کاهو بود و رنگا سیل نمایند و غذا ماراللم و گوشت مرغ فربه یا گو سفند جوان و آب آن بخورد و ماش نقشه یا اگر اذقلیه که و نیزه مناسب است نوع دوم در سهری که از سرد مزاج گرم خشک بے ماده بود علامت او خشکی و خشکی دماغ و حرارت و اندوه علاج او آنست که دماغ را بروغن بنفشه و نیلوفر چرب سازند و شیر عودت بر پیشانی بچمت جلد پیچم و اذقلیه و زعفران در دماغ پایش نهند بخامصیت خواب آور و آب که در دیوست خشتا و بنفشه و گل و تخم کاهو بخورند و بر سر گذارند و پاشا خاف و مقعر را بروغن گاویا و روغن با دام چرب نمایند و بر پیش از روغن بنفشه و دوقطره شیر گرم در گوش چکانند و خشک جو یا اگر دماغش مقشر که در کمد و اسفاناخ و کشینز تر باشد شور بار مرغ یا اگر شست گو سفند جوان سازند و قلیه خیار فایده دارد و از اثر بنومنه مثل شربت خشتا و کاهو اختیار نمایند نوع سوم در سهری که از یبوست سودا و علامت او علامت غلبه سودا و علاج او علاج مایه لویه و صداع سوداوی و روغن باد دماغ مالیدن و مداومت یا حمام نوع چهارم در سهری که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا علاج او تنقیه سر و بدن از صفرا و باقی علاج با چوب در صداع صفراوی مذکور شده نوع پنجم در سهری که از رطوبت شور که در دماغ است حلاوت شود علامت او تری دماغ و مینی و چرک در عین و اندک گرانی در سر و سرعت ابتهاه علاج او حقه تیز و تنقیه بدن بدین موجب صبر و مشال پوست بلبله یا دیان و فی با زهر کایه نیم درم نمک هندی باقی محو ده دو دانگ کوفته بخیجته بد و نوبت آب گرم یا آب سخته میل نمایند و غرغره نمایند و اومت در حمام و آب زن مقتل در آینه و گوشت مرغ و گو سفند جوان در آب آن خود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر او گوشت مایه که در آب شیرین و تنه باشد از چیز پاش شور و تیز احتیاج نمایند و گفته شکر سی یا عسل سیل نمایند و آبیکه در دماغ با پیچ و تخم کاهو بخورند و دماغ را بروغن با پیچ و با دام چرب سازند و جالینوس گفته اگر پیش اندکی از دماغ چینی و تخم کاهو سیل نمایند خواب آورد نوع ششم در سهری که بسبب تب شود علامت او آنکه هرگاه تب شود و سهری عارض شود و محلی که ساکن گردد تب سهر بطرف شود علاج سحر بخار خاف از دماغ نهند و پیشانی و تنقیه بروغن خشتا و کاهو چرب نمایند و مزورات و ورق کاهو اندازند و از مجربات آنست که سیله

[illegible]

صوت محوسات از فطام میرود چنانچه در خواب یا بیداری و اکثر فساد نخاع از بی هویت می باشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی واقع شود که چیزی خارج که چون دراز و بسبب غلبه خلط مر که بر مقدم دماغ است تخمیل نمایند اشیا را بدین طریق و این بود حرارت است نه از قبیل بطلان و نقصان علاج تنقیه دماغ بمطبوخ بلیله و حقه نرم نایده دارد و طلا با و روغن نا و گاه فساد تخمیل در پنهانی گرم موجب اختلاط عقل میشود و طایفه از صندل و گلاب آب کشیده ترود و قطره مس که در شیشه گرفته و در دماغ و از اندویش عورت پریش سر ریزند و یا بهار را به با بونه و بنفشه و بوس گندم در آب جوشانند و بشویند و روغن بنفشه یا با و پاچ و کدو بدینی مانند و غذا گوشت مرغ فربه و شور بای چرب سازند و دماغ را بقرص بنفشه که مذکور میگردد و پاک صفت آن بنفشه خشک مثقالی پوست بلیله درم رب السوس نیم درم محووه مشوه و انگه کوفته قرص در او شب یا در وقت سحر بکباب بنفشه یا شربت قند آمیخته میل نمایند

فصل هفتم در علاج لیبیا و آن تغییر فکر با و گاه است که اساس است بفساد و ترس معنی بالیخ لیبیا یونانی خلط سیاه است و از جن صاحب این مرض متذکر غم و سخت و تنفس از خلق و دود و تار و دت است و آن هفت نوع است نوع اول در لیبیا که از سودا و رمی بود علامت او اختلاط دهن و خنده و رخی روزه و چشمها و غلظت غرض علاج فصد نمایند اگر نامی باشد همان ساق یا بر میان و دوشانه و رگ پیشانی کشادن فائده دارد و بعد از فصد شربت بنفشه و خشاش و آب انار میل نمایند و شربت افیمون بدین طریق سازند افیمون دو مثقال بادیان هفت مثقال بنفشه دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال گل سرخ دو مثقال برگ گاو زبان چهار مثقال قند سی مثقال بجمار و زرشبت ساخته میل نمایند و بعد از شربت افیمون این حب افیمون نمایند افیمون درم غایقون دو درم اسطوخودوس مثقال نمک هندی نیم درم حب انیل نیم مثقال کثیرا در نرم کوفته بدین وقت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات مجون کاج که مذکور میگردد و اختیار نمایند

صفت آن بلیله سیاه بلیله آله از هر یک پنج مثقال سفیاج اسطوخودوس افیمون تربید از هر یک چهار مثقال نرم کوفته بنفشه مثقال سیل آمیخته شربتی دو مثقال اسه مثقال میل نمایند و اگر بسبب بسه شدن حیض بود این مرض را بک درونم بلیله و قنطاریون هر ایک سه مثقال اندازند و حقه نمایند و اگر خواب کمتر باشد شیر عورت پریش سر ریزند و این اش بچوشانند و آب آن و حمام پر ریزند شیر بنفشه هفت مثقال بنفشه و بنیوف و گل سرخ و خشاش و تخم کاهو و با بونه از هر یک هفت مثقال اینها را با بعضی آن مناسب و مینیم و روغن بنفشه و یا شیر عورت تر ساخته پریش سرگز دارند و اطراف لیبی صغیر بنفشه و با و روغن مثقال میل نمایند و غذا مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان و تخم و آینه و تخم مرغ و با بونه و روغن بادام مناسب است و از میوه با انجیر و بادام و زرد آلو نایده دارد و اکثر شربها گفته اند که بالیخ لیبیا مراقبی بود که آنجا ضرر دارد و اجتناب از باد بخانی که قریب عرس با قلی چیز یا شور و گوشتها صید و زو کثرت شربها ترشها نمایند نوع دوم در بالیخ لیبیا که از دو حادثه شود که از صفای موی و در حاصل شده باشد علامت آن کثرت عطش و چون زیاد میخوانی غضب و قلت آسایش و نظرش سباع و مزاج این کس گرم و خشک

بود و بقرینت و زردی رنگ قبض طبع علاج آنست که کرم بسیار بزند که آب شیرین داشته باشد و آب زدن که در وقتش دیر و که در وقت
 شیرین تر شود چنانچه باشد و بدن را دروغ با دام که در و اندک سوم حل کرده باشد بماند بعد از آن با یک گرم بشویند پیش سر دروغ
 تل و گلکاج صندل آینه آینه بگذارد و اگر خواب نیاید با کج که در وقتش نباشد و شربت نیلوفر و هندوان اگر دماش نقشه و اسهال خ
 در و باشد و زرد و تخم مرغ مناسب و مسهل صفر برین موجب بند پوست بلبله کالی به شغال شامیره چهل شغال شامی پنج شغال آفتیمون
 رومی و شغال آلو بخارا است عدد و تمندی پانزده شغال بخت شاند تا یک پیاله بماند و نیزه شغال شیرین حل نموده و سر میل نمایند
 اگر سسل عمل کنند برین حبس بند یا راج فیقوادم بلبله نیم گرم غاریقون ورم محموده و انگه غاریقون را بموئنه بزنند و آینه باقی
 دویه را کوفته حبس زنده یک شربت است و درین مرض دو دوی قوی ایابجات که بار منع نموده اند جمت آنکه حرارت زیاد میشود
 بخیریه چون میگرد و سزاوار آنست که در استعمال قطرات مضادات از محلول گرم بسیار با اعتدال غافل نشود و جمت آنکه چیز بار
 سرد اگر بسیار بود ماده را غلیظ میسازد و اگر محلول گرم بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ میسازد پس واجب آنست که شامی
 برین موجب ترکیب نباشد و نیلوفر و شغال و رقی خرقه و برگ که دو کا به وزن هر یک ری بابونه و اکلیل از هر یک گرم و مرورد و آبی و
 فاسخ جمت قوت و مانع از هر یک ریسه آمیزند و اگر از اسهال مانعی باشد عمل نمایند نوع سوم را میخولیا که از احتراق سودا می
 میسوزد که همان نفس سودا می سوخته باشد علامت او بسیار فکر و بهوم و ترس دانه و دگر و خیالات بد و جمت حدت و تنهایی
 ضعف بدن و رنگه مائل بود و علاج آنست که اگر خون غالی بود و قدر نمایند بچند دفعه و عورات را رنگ صاف کشانید و صاف رنگه
 است بر ساق باطراف منی جمت او را حریف نفخ عظیم دارد و اگر از فضا مانعی باشد حجامت نمایند و آب سبب که سیر که کوبیده و دهند
 بطبخ آفتیمون و هندو اگر قوت برداشتن دارند و شامی باشند این سفوف بسیارند آفتیمون بلبله یا به از هر یک نیم شغال قند چهار شغال
 گرم کوفته میل نمایند و بعد از آن آب سیرا اختیار نمایند و چند روز برین طریق وادامت کنند تا اثر عقل ظاهر گردد اگر عقله و سکون بحال
 نبود و باز نیار برین حبس است صبر و غاریقون دو گرم آفتیمون دو گرم لاجورد و شغال محموده گرم قرنفل ورم نرم کوفته و شربت شغال
 ایک نیم شغال سرکه گیل نمایند و اگر از عوارض چیز باقی مانده باشد و درین سرعت نبود و درین حرارت نباشد جمت قوت
 دل و دوار انسک شیرین و تریاق کبیر نفع دارد و اگر درین سرعت بود و درین حرارت نباشد این و دما بماند کاسخ صندل
 مقید از هر یک گرم طباشیر خرقه و زنده یک یک گرم مرجان که با بر شیم خام سوخته از هر یک نیم گرم با و بخوبی ورم گل ازین عدد
 ماری لسان الشکر کشید و قرنفل حبس آلس از هر یک گرم همه را نرم کوفته و بخوبی شربت سبب چون سازند و شغالی میل نمایند
 بعد از آن وقتی که از زبان چهار تا شش فایده داد و درین مرض عالج خفقان ملاحظه باید کرد و چون بخاج درین مرض فایده کلی
 دارد و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و خرد آب چرت میوه و آب انار برین و درین نباشد با دام و دروغ با سبب درین اطراف
 کنند و وادامت حمام لازم دارند نوع چهارم در میخولیا که از سودای بلغم سوخته باشد علامت او اگرانی در سر و بیاضی خراب
 کالی و غلظت نفخ علاج آنست که تنقیه بدن نمایند برین حبس بد ورم غاریقون ورم لاجورد و نیم گرم پوست بلبله نیم گرم محموده

دو دانگ کتیرم صردم به دوزیت کوفته بخیه سحر حب با ساخته میل نمایند دروغن باشی گرم مثل بنفشه بادام دکل دروغن باو نیم گرم
 در سرمانند غذا گوشت مرغ جوان گوشت گوسفند جوان و گوشت بزغاله و پالوده نشاسته و قند و تخم آش دروغن بادام سازند و مداومت
 حمام قایده دارد و فواید پیچ در مالخیلای مرقی مرقی در شکم را گویند و حدوث این علت از خلط سودالی که در معده است
 باین خلط محرق در اسهالها حدوث میشود اگر سده ضعیف است در سر سیریزد و اگر مرقی ضعیف است در قرا و میگردد و در سیریز
 حدوث میشود و در معده یا در اسهالها پیچ یا درم و در سیریزد و چنانچه را که جالینوس در کتابت بن قره است و بکارات بسود ماغ میشود
 و در بر عتق که باشد اجتماع او علامت جشای ترش سوخته و بسیاری آب و دهن و در دوزیت نش قد و در این سر و دندانها بر سلو
 نفی و شکم و دوزیت و در اسهالها پیچ یا درم و در سیریزد و چنانچه را که جالینوس در کتابت بن قره است و بکارات بسود ماغ میشود
 سیریز عالج اگر عظم طحال باشد قی نمایند بین او و سیریز که سودا را بر آرد اقیهون و درم و عظم طحال کوفته سه عدد تخم شبت در شقال
 شک پندی و بوره درم او و سیریز را در یک سه آنچه شاند تا نفی نمایند صاف نموده شربت سنگبین ده شقال اینچه شربت گرم اختیار
 نمایند و بعد از آن قی نمایند و در اسایش نمایند و غذا خورد و آب از دوزیت درم و درم شربت اقیهون و حب لایح قایده دارد و در معده باطلی
 در امراض طحال و کیم از دست چپ نفع کلی دارد و طلا با سیریز زکند و در اصلاح مزاج جگر نمایند جمت آنکه سبب گرمی و خلط
 سودای متولد میشود و در معده و اگر این سودا بسیار گردد و مطبوخ تر نمایند و آلو بخارا و سنابلی و تخم کاسنی و بلبلان بشیر خشک
 دهند و بشربت بزدری و آب انارین و سنگبین سفوفی و آب کاسنی مداومت نمایند و صواب است که در مالخیلای مرقی
 ترک استفاده نمایند و در دوزیت و درم و در سیریز زکند و در اصلاح مزاج جگر نمایند جمت آنکه سبب گرمی و خلط
 و گفته اند که در هر چهل روز اندک خون بردارند بقدر قوت از رگ باسلین و قوت معده نمایند بگلخانه و اگر احتیاج شود دوزیت و شقال
 سفوفی و بلبلان و در شقال اقیهون و پیاز شقال برگ کاو زبان و در شقال بادرنجویه و در شقال سنبلین و در شقال چوشانیده باشد
 حل نموده و صاف ساخته میل نمایند و اگر از کثرت ریا ح شکایت نمایند امر نمایند بجای معتدل و بکام در آیند نوع ششتم در
 قطرب شیخ ابوعلی گفته قطرب اسم دایمینی جانور که بر روی آنچه است یکند رگه مختلف و در ریح یا انطام و در جبهه تسمیه این مرض بدین
 نام است که صاحب این مرض حکایت مینماید ریح و مختلف و سبب این مرض خون سوخته که مستحیل شده به و علامت او
 فساد عقل و اندوه دایمی و گریختن از مردم و در رغن مختلف و خشکی دمان و در ساق پا یا جراحت و غور عین و غبار غامی و در روی
 عالج است که قصد نمایند بچند دفعه و سهل سودا که مطبوخ اقیهون است که یکد شده میل نمایند و غذا گوشت کوفته جوان
 و مرغ و تخم دوزیت اگر که در دوزیت و اسهالها باشد دروغن کمد و بادام با لانه نمایند که در بینی و اطراف بالانند و مداومت حمام
 آب شیرین و آب پیاز و قند یک هفته هر روز یک پیاله مناسب است در این مرض بخیر به معلوم شده قایده آن دایمی که در و با لانه
 و بنفشه و طلیل الهام شایده باشد سیریز است نفع دارد و عالج این مرض عالج مالخیلای مرقی که از غلیظه سودا باشد همان
 طریق ملاحظه نمایند نوع هفتم آنچه با کجی با نزدیک می مانند عشق است و عشق از عشقه است و عشقه نوعی از لیب است

هرگاه بر درخت پیچ آن را خشک میازد و جهت تسهیل عشق بر این مرض را موافق ست از آن جهت که صاحب خود را خشک
 سازد و در وقت حیات او می برد و این مرضی است و دواهای و سبب اذغال حرکت فکریه و استخوان بعضی از صورت
 بمائل معشوق هر چند در نفس بر بدن مرتبه نباشد گفته ارسطاطالین حکیم که عاشق کور است از ادراک عیب از آن جهت
 مستغرق خیال و شغال اوست تعقل هیچ چیز و دیگر نمی نماید علامت او بخوابی و بته رفتن چشم و لاغری بدن و خشکی
 و چشم و ضعف نبض بلایستظام خصوصاً کله که یا معشوق یا ذکر احوال او گذارد و اگر سخن وصل ظاهر میگردد و در نشانه گیر
 از ذکر ذاق شود غالب میشود وزن و حرکت نبض او درین وقت صغیر و ضعیف و متفاوت می باشد و در حالت امید وصال
 نفس او عظیم و ملین و متفاوت و نفس او مثل تنفس صعدا که بعد و کوشش دهند و کلام او با تسم و اندک خوشحال و اشارت پیچ
 علاج آنست که آب و از خوش و ساز و با نغمه های دلنزیب و سماع و طرب مشغول دارند و اگر در بدن غلبه باشد مسهل مزین
 بسیار قوی نباشد مسلسل چهار شربت از تمر بنده بست و پنج شغال آنو بخار اسی عدد و شیر شربت نیز در شغال کلاب
 عاشق چنانچه مذکور شده میل نمایند و اگر قوت ضعیف باشد ملاحظه احوال و حفظ صحت او مدعی دارند و نوعی سازند
 و وصل معشوق میسر گردد و یا قوت قوی گردد و بعد از آن شربت های مرطب دهند و شربت و اگر در شربت سید حسدل
 از عرق بید مشک و عرق گاؤ زبان و کاسنی و کلاب و انسبول و تخم زبجان و قند و شربت ساخته اختیار نمایند و از غذاها
 سب مثل قلیه که دو آتش شور با مرغ فرب مناسب است و حمام که آب شیرین داشته باشند فایده دارد و شربانی که بوق
 بیشک یا کلاب یا عرق گاؤ زبان هر یک یا مجموع آنکه مناسب دانند میل نمایند و مزه دار آنست که او را بعلوم خوشن
 لیب نمایند و بصناعت و صید و سرزند مشغول سازند تا معشوق را از آموش نموده سبب تسکین عاشق گردد و میان ایشان
 مبارقت بسفر نفع تمام دارد و هیچ علاج برابر وصال نیست و بطریق شریعیه و بصحبت احباب و برادران عادل فایده کلی
 رود و اگر بدین طریق تسکین نیابد کسی را بفرمایند که بدی افعال و قبح کردار معشوق را بعاشق بگوید تا سبب تفرقه
 بود و بر عین بقیه و کند و در بعضی اطراف مالیدن فامه دارد و از میوه های انار برین دهند و آنه و خرپره و باد رنگ نفع دارد
 فصل ششم در حیوان و این دو نوع است نوع اول در مانیا گویند و ترجمه او به یونانی خون سخی گویند یا غضب
 فطری و در حیثین می باشد و بعضی مناخرین با هیچ گویند که میمنه دائم در سوزش است و حدوث این از صفای تپیر
 مدید الا التهاب و از غلط سیواسه سوخته می شود علامات او بخوابی فرغ بر جستن و اختلاط عقل و تپیر آن در نگاه کردن و
 بی بدن و متفکر بودن و سکوت مدت میدهد و اگر سخن از ذکر احوال او گذارد و اگر سخن از ذکر احوال او گذارد و اگر سخن از ذکر احوال او گذارد
 بند و خون فاسد بچند دفع اندک اندک بر دارند و تبرید و ترطیب مزاج بخورند آب شیرین و غن با دوا یا مرغ فرب بر بدن
 نشاند و کند و اسفناخ و کشنیز و اگر او گاهی سرخ و ماش و قشر و گوشت گوسفند جوان فتنی انار و آب نمر بنده و آب
 غوره سازند و اگر طبع قبض باشد آب تمر بنده و آب آلو یا بخار یا شراب بکوفریل نمایند و هرگاه طبیعت یعنی پیدا شود جهت

خوردن آب تره بندنی و آلو بخارا این سه را در هند سار کلی پنج مثقال پهلبله نگی نیکوخته سه مثقال اسطوخودوس سه مثقال فیتون
دو مثقال بنفشه مثقالی گل سرخ مثقالی تره بندنی پانزده مثقال انگور شفا مثقالی مویزدانه سیرون کرده چهل عدد مجموع را
بیک کاسه آب بجوشانند و بابت مثقال شیر خشت که در وصل کرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن در دایره تفریبه داشته
باشد مناسب است حب شبیار و حب غار لقون را برین موجب سازند غار لقون درم صبر درم کثیر اندر درم افیتون مجموع
نیم درم کوفته و غار لقون را به کوبیده گندار نینده بدو نوبت حساسته در وقت صبح و زنده بعد از آن شربت افیتون یا گل گند و گلاب
میل نمایند بعد از آن اوقات دهند بقدر که خوب بگویی اندک شربت را بگند فایده دارد اگر مزاج باشد و پیش سرش عورت گذارند و در وقت
شل و غن بنفشه با دام دکنده و برینی دایره مالند و جیل سازند شربت شفا ش و بعضی نموات تا خواب آید و حمام فایده دارد
و اگر بخودی نماید و چون بسیار غالب گردد و اورا بزنجیر مقید ساخته گاهی ترسانند تا شربت میل نمایند فایده کلی دارد نوع دوم
دایره الکلی این جنونی است که از غن ساخته ملوث میگردد علامات او غصب مختلط بلعجب طامت و خود را بکس بالیدن چنانچه
عادت گلاب علاج آلت که فصد نمایند و شربت و غذاها سرد در دهند و سسل بکنند بچند دفعه و در غن او برینی مالند و غن کدو
پایچه و باد زنگ آبی و سیب بکنند و به و آبشان دیدن فایده دارد نوع دیگر راصبار آگیند و اول فصد است سیانی دخی او جنون
سودانی است در غلبه افراط با سرام حار و غرائی طامت او بخوابی بسیار علاج او علاج سرام صغری است تا زیادتی ترطیب
شربت و غذا و واجب است که اطراف او را اکثر اوقات به بنزند تا اضطراب بید و دیگر آنکه مویزل طرف نمایند بواسطه سلس
نوع دیگر جنونی در غن است این همان بطلان افراط است احوال این شریف است بحال کسی که حرف خنده باشد و سبک بردون و میس بود که بر
دماغ عارض شود و یا بر دماغ طبع که در تجار دیت در آمده علامت خوشگی و دماغ و افراط غم و هم علاج آلت که چیز را گرم مثل ازین بر
گذارند و حمام و آب گرم بر سر ریختن نفع کلی دارد و قتیقه بدن بکوبید فیتون نمایند و در غن با بونه با دام و در غن سداب سر بالیدن و غذا گوشت
برغ فرغ خود آب که در دوا چنین خوب بخارن و زعفران و حلوا و فالودجات که از قند باشد و بنفشه و بابونه بر غن گل و کدو طلا ساختن
فصل ششم در کالوس این مرض چنانست که خیال میکند خواب که چیز میگردد و این مندرست بهر حال و در این که منجر بکس
میشود و سبب از تعلق بخارات اعطاط غلیظه است مقدم و ملغ رفته و آنجا قرار گرفته و این چند نوع است نوع اول از بخارات
خون غلیظ شود علامت سرخی روی چشم و بسیاری خواب علاج فصد قیضال یا اکحل را گرمانی باشد از فصد حجامت بر سر
سر یا بر ساق یا گذارند و شربت بکنجین و آب این آب بخیه و تلین طبیعت آب تره بندنی و آلو بخارا و طبابی که مناسب اختیار
نمایند و طلا از ضد لکلاب سر نهند و معده را بسبب رگابی قوت دهند و غذا مرغ که قوتی او سما با بنوعوله سازند نوع دوم
که از بخارات بلغم بود علامت ادیلات و حواس بسیار بانه و آب بینی و کاهلی بدن علاج اسهال بلغم بجم قوتایا نمایند
یا حی بنیویب سازند یا این فقیر درم محموده و انگلی شتم خنخل ربع درم انیسون ثلث درم کثیر اندر درم باب کفر صبر سازند و در وقت بخار
خوردند و گل گند در چهار مثقال یا پنج قاشق گلاب بکوبیده ماوست نمایند فایده دارد و آبی که در دوا و گل حشاشانیده باشد آنرا میل نمایند

هیچ از صدراع و دوازدهم جویند فرغ سوم کابوس سوداوی علامت و بسیاری فکر و قلت نوم و غم و خشم و خیل چیزهای سیاه
 استقرار سودا بشریت فیتون و آب ناروغ چهارم کابوس که سرمای قوی یا بار شدید دفعه نزدیک نوم و غم و خشم
 شود و می سوزد و مرغ را بسبب آن ماده که تاجاج شده علاج استعمال و غنای گرم قابض مثل روغن آمل و روغن عصاره عسل
 و صرغ و دغست انداختن است بیوانی قاز و ناسندنی صبیانی است از جهت آنکه صبیان بسیار عارض میشود بسبب
 دماغ ایشان ضعیف اعضا و تناول غذا که بغیر ترتیب بخورند و رازی گفته که بعضی آو میان تو، هم میکنند که این فعل شایع
 غیر واقعت است بسبب مرع شده ایست که عارض میشود و بعضی از بطون مرغ یا در جاری عصبهای که مرع عصاره از غلط
 راج پس منع میکنند روح را از سلوک طبع در دماغ و مجاری آن و تشجیع بدن شود و حادث میگردد و مرع و فرق میان
 که در سکه سده نام است اینجا سده غیر تام علامت آنکه این مرض خوابد شد که بیشتر از گرفتن معلوم میگردد و المی یا تشنه در دماغ
 است و حواس و حرکت زبان بغیر نظام و عادتش رومی روی و تحولات فاسد و گریه و این انواع است نوع اول
 اوده بلغم شود در سر علامت او بیلا دت حواس و بسیاری آب من بینی و کف بر دهان در حالت صرع و سفیدی رنگ زبان
 و کبابی و کستی در بدن علاج اسهال و تنقیه بدن حب آبلج فیر ادرم تخم خنظل انگلی محموده و انگلی نیم تربید ادرم اسطوخودوس
 نرم کوفته حب نموده در وقت بحر اختیار نمایند و هر روز این جلاب یا فقیار کنند انیسون بادیان از هر یک شقالی بادر پنجوبه دو
 پنج چهار عدد بگنند هفت شقال یا ده شقال تند مناسب است بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این بطوخ
 و در بلبله زرد منقح پنج شقال پوست بلبله کبابی سه شقال بسفاس بیکوفند و شقال اسطوخودوس سه شقال گسمرخ بگنند
 بادیان از هر یک شقال تربید نموده شقال پنج سوسن ترشیده و شقال بچو شانزده و نیم ده شقال شیر خشک در و حله زده
 بل بایند و سکنجبین که اگر مفضل ساخته باشند یا گنند عسل اختیار نمایند و اطراف را ببنند و در آب گذارند بآبی که در دوا
 ملک و منقشه جو شانزده باشند و مجسمه بر ساق پا گذارند فایده دارد و سر را بر روغن سبیل و روغن مورد و روغن
 قوت دهند و غذا ماش مقشتر نموده و بیکوفند و اگر گوشت بخت آنکه ضعیف بوده باشند از حیوان مرع الحمر که سازند از
 مرع دراج و در چینی و انیسون که کشیند خشک غذا اندازند و این همچون فایده کلی دارد و در چینی فلفل تخمیل سبیل از هر یک
 اسطوخودوس و اگر هر یک چهار شقال فایقون شقالی نرم کوفته پخته شقال عسل کف گرفته آمیخته شربتی شقال یا دوشقال غلتان
 و غمزه کنند و بشریت سکنجبین که در آب کامه و قیمن و قورق حاندکی آیینند باشند و فلفل و گند شکر گاهی اشتیاق نمایند و بسبب
 آب که پیش بینی دارند و واجبست که اعتنا نمایند از چیزهای سرد و غذایابی سرد و اشیا منجمد مثل میز و شیر خرد و انداز
 و آب های بدش که در دماغ و غیره است آنکه در حال مرع را بکشت می رند و بعضی از خوردن که در احتیاج نمایند نوع دوم
 و ماده سوداوی باشد علامت او از غری بدن بسبب بسیاری چیزهای سودا که خوردن و خفقان و از نزدیک و کف ش
 و قاستیم و فایز کردن خلط فصد کل نمایند و بعد از یک هفته بطوخ انیسون فایز نیمه است از فرق کلاه وانی و بدست گاه

و تخم ریحان دهند و غذا گوشت مرغ فربه که در آب او اگر داسفانخ و کا هو باشند و آب پیسرا سنجیدل افشونی و شربت سیب
دار و همچون نخاج برین موجب سازند بلبله سیاه پوست بلبله آمله زهر یک پنج شقال بسفاسنج افشونی اسطوخودوس
شقال لاجورد و دودم غار لئون آرد بنیز میسند گذارده و دودم آرد و بر آکوته نیمه بهفتاد و پنج شقال غسل نمیند نمایند شربت
نار و شقال اختیار نمایند و گلاب بروی بپاشند و بوی همدل و گلاب فامده دارد و غذا که از دوسودا حاصل شود شغل در بجان
و عدس گوشت است هو اختنا ب نمایند و دارد که در صرع بلغم مذکور شده بدان مشغول نگذارد نوع سوم در صرع و موی علا
روی و بردن بدن را گاو گاهی در وقت گرفتن از بینی خون بر آید علاج فک کل اگر قوت بجال باشد و الا جاست ساقما
خون روان ساختن شربت سکنجبین آب نارین غذا مرغ سازند و آب غوره قتی نمایند و بعد از فصد کفیه بطبوخ بلبله اختیار
و شربت لیون شربت زردک فامده دارد و کا هو و نار و آبی و سیب میل نمایند و همدل و گلاب سبع ده بیش می دارند
و گلاب فامده که بر سر بریزند و اختنا ب حلوا و دو شاک شیر و گوشت جینای که از خون حاصل شود نمایند اگر مایه
بما و الجون شربت قیمون فخر نمایند نوع چهارم صری که صفر باشد علامت او که ب ندره و قه احتیاط عقل زردی
حادث میشود باطفال غرام العبدیان میگیند ازین قبیل است از جهت آنکه این مرغ باطفال به تن ندره و مارش میگردد و علام
صفر بطبوخ و تخم و قرقص با شیر و رب سیب آبی و شربت لیون آب نارین کنند و مالیدن طرف آبی که در قفصه و سینه
جو شاییده باشند و بعضی از اطباء در صرع اطفال فرموده اند با شیا و بار در طب آرنج شیر بزر میچند آسمت بوش سر گذارند
مصرع طفل شیر خوار بود اصلاح شیر آنکس نمایند که طفل شیر نخورد و شربت نارنج چهار غرق که گلاب غرق بید و غرق گاؤز
کاسنی زهر یک و قاشق و ده شقال قند و تخم ریحان یک شقال اختیار نمایند و در تابستان سرد آب یا خانه معتدل انوا
مرضه را منزل سازند و در زمستان هم خانه باعتدال باید که باشد و چنان زمان دارد و شیر را فاسد میسازد و کودک را
که فاد بکند و آواز دراز نشود و از سردی که ماست سخت نگذارند و اگر طفل آسمان داشته باشد شیر نخورد دهند و اگر آب بسیار میل
در آب و طباشیر که اندازند و مرضه را لیون همدانک افرین بنفشه شیر سوده دهند و جاذبه و جند بیدت و گلاب
آسمت بوشکم طفل اند و تریاق اربعه دهند و نفسی جزا و آن عطفا یا سبب مرصافی نراوند طویل زهر یک مسودی گرفته نرم که
وزن آن غسل آسمت نمایند طفل را مقدار خودی بشیر حل کرده دهند مقدار نیم شقال میل نمایند و سداب و دود منتقل نرم
بسته و بیش بینی طفل دارند و دود و صلیب گردن کودک نگا هارند و شربت از ما و الاصول بسیارند برنج و حب یوستخ باد
شقال پوست بکبر و شقال پوست بکبر و شقال پوست بکبر و شقال پوست بکبر و شقال پوست بکبر و شقال پوست بکبر
تخم کاسنی نیم کوته چهار شقال بخوشا نند و باد چهار یک قند بقوه ام اور تهر روز یک شق شربت یا هفت قاشق
هم مرضه و هم طفل را دهند و بر سر طفل زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آسمت گذارند اما مرغ که بشاکت اعصاب باشد و
معه باشد علامت اختلاج معده و خفقا گزیدن معده قهقهه قوی که گرسنه باشد و احساس دور رگمای گزیدن انتفاخ مغز

که کرده اند پس زان صرع میگردد گاهی فریاد میکنند در ابتدا اگر فتنه علاج معده را بقای پاک سازند و باین حرب سه مرتبه میل
بر یارد و در معده را بشربت میوه و میوه قوت و بهند از میوه هفت شقال میوه که کوفته بپسیر آیمخته درم که قند شکر می کشند
و در این ملا به معده گذارند بنام میوه که شرح کند راز هر یک دو شقال نرم کوفته بشربت گلاب آیمخته بر معده نهند دیگر
بدین طریق که رشته بر دهن و صبر کرده ساخته در وقت گرفتگی یا بهیچلی که بعد از گرفتن بشو خورد باز آید در خلق فرستاده حرکت
قوی نماید بر سر الا فائده دارد و ایام فیه چند شب میل نمایند و دیگر صرع بمشاکت است و ایام و ساق می باشد علامت او
تغییر آن بخار زان عضو و چشمها کشاده ماندن آب چشم و تغییر رنگات مل بود و آید آن لولایه را ده و بر شستن انگشتان دست
در وقت نوبت بالای آن عضو را پیش از آنکه گیمه نگیرد به بندند و در غیر نوبت بسیار فرمایند که بکماله و این ملا را بر آن عضو که
بر انگیزد گذارند سه بار بچشمین فلان زهر یک دو شقال فریون شقال گل ملا در اندکی نرم کوفته بمسل ملا را زان آیمخته آن عضو اگر
ت سازد ملا را بنشیند بر حرارت همین توان گذاشت بعد از ملا اگر غلیظ غلبه شد استفرغ نماید بخون شکر و ویلوس تر یاق
دارد و از غذا باسی غلیظ ملاحظه نمایند و گوشت کباب که شش مرغ داغ آن غذا میل نمایند دیگر نبات می شود صرع بمشاکت
است احتیاج حش این مرقه بیشتر در وقت حمل میشود و بعد از آنکه حمل بر طرف شود تسکین باید علاج در وقت غیر حمل باشد و از این
علاج آن مرقه کنند دیگر صرع حادث میشود بمشاکت الحمال علامت و باد و نفخ طحال درد و هلاکت و علامت او اصلاح طحال
صم و هلاکت پنجه علاج طحال مذکور شده بدان طریق نمایند دیگر صرع حادث میشود بمشاکت مراقب سبب که بر ذوق دست
از و غلط را و بخار آن مرقه میشود بسوی مرغ علامت تشنه و نفخ و اضطراب مراقب طعام غیر تخم علاج او علاج با لیل و لای مراقب است
باز و تخم در مسکنه و این مرقه است که در حرکت جمیع اعضا از نفس مصل شود و گاه یو که تنفس نیز در توان یافت سبب
م در بطون مرغ و عدد و ش و جع در سر ناگاه و خواب گرا و دندانها بر هم بایند خواب خواب شبانی و دو وار و ظلمت تاریک
دی اطراف حرکت اعضا و بول کبود رنگ گل میانی سوب خن سبوس کالوس مقدس و دست و نوارع او سه است
اول در مسکنه از غلط غلیظ و بلغم لزج شود علامت و آب بر آب بی بی باطن لون غلیظ و کف بر دهان این ترین علاج
علاج که گفته اند و آنکه تا او غلیظ نباشد و نفس معلوم نشود شش ده باشد استلال بسته اند بر زندگی او با که صوت یا رشته و شش
بیاظری بر آب سینه گذارند و ملاحظه نفس نمایند و درین تخم امید حیات است جالینوس گفته که دفن نکنند صاحب مسکنه مگر
و زه بلکه نجاه ساعت توقف نمایند علاج صبر پنجه های که بوی گرم دارد مثل شکست سداب زعفران سفید و کندش و
بهر طفل پیش بی درند کوفته تا دغشته آید و با بون و پودینه دغشته و عاقر قرحا زهر کباب می بخورند گرم بر سر گذارند و رشته بر دهن
روغن سوسن آلوده ساخته و قدری با باریج بدو آیمخته بعد از آنکه ملو را تراشیده باشند و دهان فرستند شاید قی آرد و آهمن تا بیه گرم
بر بالای طاقیه گذارند امید است که بدین ملا از مسکنه خلاص گردد و همین جوید بید سر نرم کوفته بپسیر آیمخته بعد از آنکه ملو را تراشیده
گذارند و حقه قوی نمایند اگر بعد از عمل بشو آید از تر یاق از بعه که در صرع مذکور شده و همد مصطفی و انیسون کوفته و بمسل بخون

ساخته میل نمایند و غرغره بسنجین که در و تخمین حکم کرده باشند نمایند و روغن گل یا روغن موسمی بنفشه که در و فزونی و تخمین و عطر
 گوشت یا تخمیه برگهای بالا سر پیشست بدن ماییدن نفع کلی دارند و غذا گوشت کبوتر بجز عصاره و کبک یا خود سیاه قلیه نشسته
 غسل و مایه غسل که در و فلفل بجز بود و فلفل و ارچینی و اندکی مشک که گریب نمایند یا اندک شرب کنند که فلفل شاید و اس
 فلفل که در و تخم فلفل بود فائده دارد و شربت را و الاصول سازند و اطریفل کبر شقایق چند روز شربت و الاصول تابست
 اند و دست نمایند یا تمام از تو هر که فالج و تقوه نشود و غلایه ای یا بد باذن الله تعالی نوع دوم و در سگته که از غلایه
 شود و علامت و سرخی روی یا سیاهی تیرگی بنوعیکه گوشت یا فلفل نموده اند و بر آید گما و عود قی پشانی و افتادن بنوعیکه
 بوده باشد که حسن حرکت ندارد و نفس غیر غلیظ و علاج فصد قی فال در حال و خون بسیار گرفتار و حجامت ساقین اگر مانع
 و تقویت سرب صندل و گلایه بزرگ سرکه و ستن سابقا و باز و حکم از جهت جذبه و روغن گل و سرکه بر سر غلایه سازند
 سرخی علی البدن و گاه بود شربت فلو سر شربت با الاصول یا آب یا آب نارنج یا آب تر هندی حل ساخته مقدار سه شقال
 حال نکسند و شربت بسنجین و فلفل که در و عود و مسطکی آیمینه باشند در آخر این مرض مناسب است که غلیظ باشد و بخود آب
 گوشت مرغ انداخته باشند و گوشت تیموک کبک اختیار کنند و نفع معلوم و در سگته که از درم دماغ بود علامت و تشنگی و اشتها
 سرکه اندام درم دماغ است و سگته که سبب سقطه شود از این قبیل بود که از درم دماغ حاصل میشود و علاج اول و درم دماغ
 سرهم گوشت و مستقر بدن بحب صبر حبلیاج و بعد از تهیه بدن مایه غسل یا یک شقال سله خود و سگته که شقال در آب
 و شقال و خود گشت فال باویان درم جو شایند یا باشند میل نمایند و غرغره بسنجین غسل کنند بوی مشک فائده دارد و اگر غلیظ قی
 محل نمایند اگر غلیظ بود قی باقی بکنند و اجتناب نمایند از غذاهای غلیظ که در بر عظم بود و غذاهای لطیف که از گوشت مرغ
 عصاره و تیموک و سگته کبوتر بجز و شرب کنند فائده نفع دارد و اندکی بدین تدبیر میل است که از سگته غلایه شود
فصل دوم از درم در فالج نام گذاشته اند این مرض را بدین نام جهت آنکه بدن را بد و نیمه کند و نصف صبح و نصف عید
 فالج در عروق حسن حرکت انقباض زدن بود و طول و سبب بفرغ از کثیر عضله رطوبی بود از رطوبی دماغ یا عصاب یا بجانب پسر
 قوت در حسن حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند پس اعضا بواسطه فساد مزاج بشری و تری متاثر نشود و گاهی باشد که افرا
 بسبب مزاج باطل گردد پس عضلات غری ظاهر شود و گاه بود که هر دو جانب بدن غیر رومی مفلوج گردد و اگر بدن برنگاه
 برزدی علاج پذیرد و این شش نوع است **نوع اول** که از بطن حادث گردد و علامت آن است تراشیدن از بدن رطوبی و حسن حرکت
 او میکار و سفیدی قادره و دشمنی غلیظ آن **علاج** تا چهار روز بیا، اصل عود و قی بقتضای نمایند و بعد از چهارم در صبح بر بنوع
 بادیان بکوفته و دوم گسرخ شقال نسوخته بود بنوعی دوم در یک سله بخوشانند صاف نموده بهر وقت شقال غلیظ آیمینه یا
 گفته که فالج قوی که در فصل زمستان به پیران را واقع شود علاج پذیر نیست بلکه ضعیف اگر باشد علاج اول و بعد از
 گفته اند از وی قوی بدین جهت آنکه صاحب فالج در خطر است از موت قی و اگر علت معلوم بکند تا جعفر ملاحظه نمایند بعد از آن

و عضو با انواع عطوبات مثل لبن اتق شیر بز و آب شعله لعاب حب سفرجل و شربت بنفشه دهند تا بهوست تسکین یابد بعد از آن دو سه گرم و معجونها در غنما بر عضو مخلوط نمایند و بدین حب متقیه نمایند فرقیون سلکینج عاریقون نیم مختلط نقل زهر یک یک گرم مبرسمه نیم نقل را در آب گندناحل سازند شربت دوم و نیم اگر ضعیف بود شقال اختیار نمایند و این سفوف مناسب است زراوند طویل و دوشقال فلفل سیاه و دوشقال فیم نهات دوازده شقال نرم کوفته هر روز از اندکی میل نمایند و بعد از استفرغ آنجمله آتش گرم ساخته بر عضو مخلوط گذارند بر عضله و بعد از آن روغن فرقیون و شبت و بابونه مالند و این ضماد گذارند تا عصب را گرم کند عاقر قرحا موزج قیچن فلفل زهر یک یک گرم فرقیون چندید ستر زهر یک گرم نرم کوفته بر روغن حب لغار و بابونه گذارند و مشهور است که سادر فصل سینه در احم در خدر و معنی او باطل شدن جنس لبن است در عوام اندامی را که خدر شود گویند در خواب سست عادت میشود در حس لبن نظایر آن یا نقصان سبب آن استقل نفس سبب است از سلوک اعضا و انواع از پنج است نوع اول آنکه سبب غرض غرض شود مرعصب مثل آنکه عارض شود از جهت شکستن او یا از موضع خود بیرون و با آنکه بر آن نشسته باشد علان حتمه عظم موضع او یا عضو را محل و برینا بهمت جلوس نشستن تاثیر دهند نوع دوم در خدر که حادث میشود سبب که واقع گردد در عصب خطا غلط بار و علامت و کابلی و سستی بدن گرانی خواص که در آن پدید می آید لون علان حتمه عصب مجبب یا بحسب قیاس یا و گاه خدر و سستی سلکینج و در می حمام فائده کلی دارد و اعضا و باطن در غنمای گرم و نیز معجون های گرم مثل معجون بلاد و غیره و غذا یا از مثل آب نخود و اگر ضعیف باشد گوشت کبک و گوشت مرغ سازند و مرغ نمایند از آب مرز خوردن بعد طعام نوع سوم در خدری که از خون حادث گردد علامت و سرخی روی مانع سودا بر آمدن گاه علان حتمه نمایند و تقاییل غذا بعد چهار روز و مطبوخ میل نمایند و اعضا را طرا سازند بر آنجا و رام سازد مثل و فنگل و مکر که در عضل اگر حرارت بسیار حادث بود اندک که کافور آینه می نمایند و غذا آتش ساق و یا غوره قنق کنند که از مرغ بخور خود نوع چهارم در خدری که حادث شود از غلطی عصب سبب آن علامت و نیت عصب نفع یافتن بخیر را گرم از جهت و این سبب علان حتمه نرم ساختن عصب غنما گرم و اگر هم اعضا را ملین نمایند تا شربت روغن شبت روغن بابونه و روغن فرقیون حب سبب آن نوع پنجم در خدری که از بهوست شود علامت و سبب خوردن عضو و روغن در حال علان حتمه ترطب در غذا اشربه در حمام که شربت را شسته باشد در آمدن بعد از آن روغن یا رام مانند و گاهی خدر بواسطه سوم و گزیدن عقرت غیره یا شستن خوردن تر یا قی آنچند سحر بود و دیگر گفته اند هرگاه خدری قوی گردد و میسر شود بلال و گاهی احتیاجی به نیم نیم سحر بود و بلال باذن الله تعالی فصل چهارم در هم در لقه و این طبعی است که حادث میشود بعد از عسلات و می نیم در وی از یک جانب فرط کشیده شود و سبب آن یک سبب نماید و بریدن روی و شکم دایره و لب احم مندر لقه و دیگر در دوا این نوع است نوع اول آن که حادث میگردد لقه و غلط غلطی است و علامت او سستی جانبی می ضمه که سبب آن بخامص صبح سوز و آتست که بیهوش لقه شود و را علان حتمه نکند تا تمام اگر غلطی می نماید و تا سحر اگر قوی باشد حتمه نکندیم است که فاجعه است که شود اگر شستن باه بگذرد و نیت و امید نیست به شدن آن عسل حتمه هر روز گذارند و شقال سبب ندر و معطلی ندرم بگما سبب یا را اصل میل نماید و معطلی بخامص غذا را غنما نیم بخور یا روغن شبت و روغن شبت و روغن شبت و روغن شبت

نفس خواجه بر عاف یا بر سبیل محض یا از اجابت یا بسبب تعجب بخوابی یا اگر گنگی بسیار یا تب گرم که اندک اندک ضعیف سازد این را تشنج
میگویند و این را بدتر از تشنج طب گفته اند و تشنج یا سبب است که گلبیا را بشود که در دهانکش و در جوف انانی در است که یک گرم در
نانی از علاج اگر تب باشد آب شیره که در عناب و سیستان پخته باشد و انفع است و لایق آن است که آب پیچون یا روغن یا حبه انانی
نفسه در تخم خرفه و عناب و سیستان سازد و میل نمایند فایده شیرین یا روغن کدو یا روغن بادام و روغن پایچه فایده دارد و در دینی
ن که کدو روغن بادام و غیره یا شیر عورت چکانه بنفشه و میلو فرو بپزند و خطمی و کدو و جو مقشر و کوشانند و صردین را بدان
نیز اگر تب باشد شیر عورت شیر خرد و شیر بهمان زمان که گرفته باشند دهند و بر اعتنا که تشنج مده باشد شیر عورت شیر
نیز عذوق بهر عناب پیچون و روغن بنفشه و بادام و سرانند غذا شود بای چوب که زگوشت گو سفند جوان با بر قاطع سازند و اگر
تب ابل شود و تشنج یا قیامند هر کسی که صلابت عروق نرم سازد و کینه مقشر تخم کنان تخم عاقله هر یک جزوی چوبی با سبزه هر یک نرم
آندارند و بهر تطیب بدن نمایند بغداد شربت نوح چهارم همان درام پیچیزهای محلول فوسف پیچم و تشنج که از سوزاج سرد شود و
داخل شل انچه عارض میشود از خوردن نیونی است سرد یا از قارح و بیجا که از برت و هوای سرد و آب سرد بر بدن سبب تشنج عضلات
است این نوع را گزاز میگویند علامت او آنست که زانست ابل که بودی سرخی بود و چشمها گلان تو از این شربت میزدی
که گویا بنفشه و عناب کم بود و پیشانی آید و در اجائی ن علت و پیشتر سرزاق باشد علاج شل تشنج که از روغن
شد نمایند و نوح شش در تشنج که حادث شود بسبب سردی که بصفت سرد از جهت غلط بخاری کرده باشند نیز از گزاز و عرق
شراب و نیز بر آن از این قبیل است تشنج آن کسی که قی غلط بخاری کرده باشد یا اگر باشد حسه قوی که چون هر روز در ده بد و سبب
و عصبانی مثل تشنج بسبب یدان ظاهر گردد و علاج مسخ از می از عصبانین و بعضی از احسان تشنج را نام میگویند و در او که
نست که استداد حاصل میشود و علتی بیابی گوشت تشنج و عصب سبب غلط غلیظ لایح یا جو مست صفت است تشنج زبان
بی چیزی فرو بردن تنگی نفس مصاب تشنج گزاز را میگویند که در روز چهارم بپاشد شود و اگر از روز چهارم گذشته تشنج تشنج
ت علاج و حقه است اسهال و آب نوح فیقر یا غیر آن از چهار راسل اگر میسر دگر از را بخوردن آب شیره و روغن بادام و عناب
بالباب که برگ از زبان و بنفشه و سیستان تخم خرفه ساند میل نمایند و شیر به بدن یزند و در اگر گرم در آمدن فایده دارد و بعد از آن
بنفشه بادام و بدن انچه شیر و شکر و روغن بادام خوب است غذا بخورد آب گوشت گو سفند جوان یا مای که در آب شود و علاج
جوان تشنج که از جو سبب بود و زنگین یا آب ملکه و فیه را بدان نرم سازد یا مغز قلوب شیرین بنفشه داخل کرده و روغن بادام سبب تشنج
شانزدیم در عرقه آن هر کسی است غیر از می که حادث میشود و راعصانی که حرکت یاراده دارد و در فزق میان عرقه تشنج است
تشنج جوانی است و عرقه عیساندانی که با میلو و زرد تخم که عروق و این نواع است نوح اول در عرقه که از بدوت مزاج
است و پس از آنست زرد بر حرقان تشنج چانه عارض میگرد و پیران و کسی که آب مری بسیار خور و در وقت و کسی که مدام است خورد
شراب علت است علامت سوزن مزاج و علاج کلینین یا اینشون این جو اشات و عرقه و مالید قوی اعصاب

نابیندن روغن قسط چندید بر سر آب غسل ندگی میل نمودن فصد گردن را دستلا و جامع و عشته که از خوردن شراب و علاج آن
 آن غایب و دماغ را بر فکل مرکه و خر و روغن آس قوت دهند و مغز سرخ گوش کزینب عدس و جمیع انجبین غلیظ کند نفع تمام دارد و با
 نمایند و خوردن دویه گرم و غذایه گرم جهت آنکه رطوبت اعلی را قاتی میسازند و جو دپسته و حبث مخضر و آب منوبه که با غسل و
 فایده دارد و نوع دوم عشته که حاصل گردد از غلط غلیظ لزج علامت بسیار خوردن غذاها و سرد و تر و کبابی و ضعف حرکات را دمی کند
 محاسن علاج یکشودن سده با یا بج فیکر که بنا بقون قوت داده بود و در دم اسطوخودوس و العسل و یکدر مر یا بج با یکدر مر اسطوخودوس
 بسیار شامد اگر تنگی و تشنگی نافع تمام دارد و غذا گوشت کبک و کجک و شوربای مرغ و غذا که بسیار چرب و سفت و باقی علاج حذر نما
 نوع سوم عشته که از ضعف عجز قوت بود بسبب عراض نفسانی و غضب و خجلت ترش کثرت جماع بر امتلا علامت و وجود سبب علاج در طبع
 که برنده در قاعی که از این نوع چهارم در عشته که از ماده حاد تر شش علامت و تب حرارت علاج فصد خارج صفرا و اسهال خارج
 و آب از غذا زیر باری که در مرغ و عشته باشد فتنی آسبده کنند حمام فایده دارد و بجز برای سرد که میل نمایند نوع پنجم عشته که حادث گردد
 که بفصل رسد مثل سرمای قوی یا سوزن گوید چون علامت و وجود سبب علاج اگر سبب سرما قوی بوده باشد و روغن نیک و قوی و حاد و چند
 باشد اگر جهت سوزن بود با آب اسفود سفیده تخم مرغ بار و روغن بادام و غیره که نمک باشد علاج گوید آن که کتاب گفته خواهد شد انشاء الله
 فصل هفتم در اختلاج آن حرکت وضعی باشد از بدن بخلاف عادت و عرق گویند فلان عضوی می برد سبب یل و عجز غلظ
 که در بدن بار و جمیع شود و اگر در آن باشد فلالج و نقوه و در عضو صلب مثل استخوان در عضو نرم مثل دماغ اختلاج نمیشود علاج چیزهای گرم
 از روغن کافور که از اندود و دست تمام گرم نمایند و فرود شست آن عضو را که در روغن قسط و روغن نیک که در چندید است که نمک باشد
 ملا به که که در پودینه و مرزخوش جوشانیده باشند نمایند و بعد از آن بر روغن گل شیر گرم چرب سازند یا اندک نمک زآب سرد و از آن
 بر اجتناب نمایند و گفته بایست که وادیان و می مناسب نند و با اصول و یا بج و غذای باقی علاج علاج نقوه و فلالج تا
 فصل نهم در لوی معلوم باشد که مردم را با اسطوخودوس خوردن طعام و شراب قلت یا همت بدن مبتلی باشد با وادجی
 در رگما و عضله او جمع شود و فویشن گران مانده میباشد عضله او رگما کشیده میگردد و بی باز وورنگی و چشم رخ شود و این علامت
 و حید گویند علاج استراحت و غنم و خون ندگی بر دارند و صفرا که ساند قاب میل نمایند تا اخلاط لازجوشیدن نگا دارد و سفوف کف
 و تشقال و قند غنم شغال نرم کوفته اندک ندک میل نمایند اگر میل علاج بشری باشد اگر مر با ندر و سفوف سازند چند جی قند و جی که
 فایده و قاهر در دین و بعضی از مردمان میفرمایند تمام حمام را بگرفتند که چند که در گردن دست و پیشین عارض میشود مثل سبات و غشی و زان
 عیایینی تندی که در گری به این گرفتار این گ سده و منقذر روح میشود و روح بسیار جمع میشود چون دست بردارند یکبار علامت
 بخامیاد با که روغ بدماغ آورده تحلیل سیدها را در گرفتار این خط است باید که این بسیار ننگد و دست و دست (دو ازان)

باب دوم در امر شش و چشم و استخوان و استسار و استسار و استسار

فصل اول در معنی و چشم و مردم که گویند چشم مرگ است از هفت پرده و در آن یک مرتب که لقمه میگردد

که در آفریدگار تعالی به طاعت خویش به چشمت برفت پرده و سه بستم صلب و غیره شبکه راجی پس جلیده بسنگینوت
 و عنب قرن و تخم رطوبت زجاجیه جلیده و میغیه است قوت بینائی در رطوبت جلیده است باقی رطوبات و طبقات دم
 اندر مدد و ازده انواع است نوع اول در در چشمی که از غلبه خون شود علامت او شدت سرخی چشم و امتلائی
 عظیم نفخ و درم و کثرت غدد و حرکت مزاجان مد فیض بسیاری آب چشم و عظم نفخ سرخی بول و درم یک با و انقباض چشم
 ج فصد قیغال از جانب در و اگر در در چشم بود فصد قیغال از هر دو جانب نمایند و اگر مانعی باشد از فصد حجامت
 به و بعد از آن آب تر مهندی و آلوده را و ترنگین و شیر خشک صمغ را نرم سازند و آب گاهی صبر حل کرده دهند و حب بنفشه
 بسیار زنده بنفشه خشک درم تر بر سفید خراشیده بار و غن با دایم جرب کرده درم پوست لیلیه انیسون با لوس
 ب بنمردم محموده مشوی دانگی کوفته بنجیه آب حب با سازند و این یک شربت است و حب توقایا و حب صبر با مطبوخ
 بنمردم بنمردم حب بلبله زرد و بنفشه شقال سنا و کی بنج شقال زربین متقی چهل عدد بادیان شقالی کوخارا یا زرده عدد بخوشانند در
 زرده درم منتر خیار و بنفشه حل کرده و ده شقال شیر خشک یک درم غار لقون میل نمایند و شربت بنفشه آب ارین آب تر مهندی
 و خرفه با لبا با سپون میل نمایند و غذا شور با مرغ یا خود آب جلابه با در بنجی و ده شقال بخوشانند و با ده شقال گلقد
 اختیار نمایند و اگر گلقد نماند گسرخ و درم اضافه نمایند و ترشی با صاحب در چشم را دیان دارد و اسپغول در
 است بخارا نازند و سفوف از کثیر خشک گلقد بسیار زنده و بادام تنقیه بدن نشود هیچ چیز از او به در چشم نگذرانند و میل
 به چشم نزنند و او را حد نیز در چشم نکشند و خواهی اگر در در قوی باشد و التهاب سوزش بسیار بود سفیده تخم مرغ بر قیق لعلاب
 در شب در و در چشم بچکانند و هر گاه غلیظ تسکین یا بد شیر عورت فائده دارد و این قطره که از لعلاب تخم آبی
 شیر عورت و گلانی سفیده تخم مرغ بر سر میخند و در چشم بچکانند و در رخنه که بسیار روشن نباشد نگاه دارند و بر رو
 و دو سیاه گذارند و اگر ماده چشم ریخته باشد این ضاد بسازند حوض صندل اقا قیاس عنب ثعلب ابی گسرخ و از این اشیا
 سازند و آب کشینر حل ساخته بر پشت چشم طلا سازند و هندی سفید بگلایه در برانند در در آب برف که در و اندک
 باشد بشویند و واجب است اجتناب خوردن گوشت حلوا و غریب شراب فریاد زدن و جماع و خواب از عقب طعام
 هر گاه علت و در تسکین یا به شیان یا به بنفشه یا آب حل کرده در چشم کشند صفت آن سفیده تخم مرغ درم انزرو
 و انشاسته از هر یک یک درم انبون شیدم نرم کوفته بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ شیان سازند و اگر در و عظیم
 در و بسا اند صفت آن اندر ویت مر به بشیر عورت نرم سوده با نبات مصری کوفته در چشم بچکانند و اول در
 بیان کافور سه فائده دارد و صفت آن سفید از گللی صمغ عربی کثیر از هر یک هفت درم اقلیمیای هندی درم گلقد
 از هر یک چهار درم بگیرند و کافور نیم درم شیان ساخته بوقت حاجت بشیر یا سفیده تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیان بنفشه
 بنام است سفید از هر یک چهار درم انبون عیش و شیان ساخته بوقت حاجت استعمال نمایند و صفت شیان سفید از هر یک سه درم

صمغ عربی سفید از هر یک یک درم کثیر فضل زهر یک درم و نیم فیون نیم درم آب کبک میل الک شادند و در هر چشمه مرغی فانی نده با
و آب چشمه میرفته باشد در دهن صمغ سبز و صمغ شکر آن از روت درم و عطران سیل صبر از هر یک یک درم نرم کوفته در چشمه با
و در خمر زرد در حمام در آید و جفا نبرد اگر داند و بشیاف حمولین کند تا حرکت طرف شود و حتی که مرغی و نقل جفا نرسکین یا
صمغ شکر آن شادنج عدوی شش درم صمغ عربی یک از هر یک یک درم چهارم صمغ سبز صمغ شکر آن از هر یک یک درم
شیرین زهر یک یک درم خون سیا و شانی عطران زهر یک یک درم نرم سوده بشیاف آب ران یا کما شیا و زنده صمغ و یک در
در چشمه فائده دارد زرد و نیم مرغ آرد جو کل بفته کل با بونجا است که در آن زرد و نیم گوشت مرغ و گوشت جوان و تیهو
و کبک اختیار نمایند نوع دوم در در چشمه که حادث گردد از ماده صمغ علامت دوم و تمد و انتفاخ و مرغی و حرکت
از فتنه آب و عقیدن و انتهاب علامت اسهال نمایند مطبوخ هلیله و حدت صمغ از آب کشتک و شیر و خرفه و آب که
نمونه می و آب نار و آب کدو آب غوره تسکین دهند و صمغ های سرد مثل سپنول که آب گسی و آب سپنول و آب کشمش
مر که سازند و چشمه که از زرد و آب تخم آبی و غیره و شیر عورت سفیده تخم مرغ در چشمه چکانند بعد از آن شیا و کافور سی کش
و اگر بعد از استفرغ چیزی باقی ماند و را بیضا و شیا و بیضا که شیر عورت یا سفیده تخم مرغ حل کرده در چشمه کنند زرد و
یا دروغ گل جوی که در آنند و حکم بدهند و خمر نمایند از استعمال این شیا پیش از آنکه بدن را پاک کرده باشند جهت تسکین و پیش از آن
و هرگاه که درم تسکین را بدزد و را صمغ و شیا و حمولین مناسب است بعد از آن مداومت بجام نمایند و غذا آنچه مذکور شد و
و غیره مداومت نمایند نوع سوم در در چشمه که از ماده بلغم شود علامت و عظم و انتفاخ و اندک مرغی بسیار حرکت آب چشمه
حرارت انتفاخ در محل خواب علامت تنگی مرغ محبوب که مذکور شده و گل قند و گلاب سیل نمایند و حمام فائده دارد و حمام و
چشمه و گلاب شیر گرم و آب حلیله و آب تخم کنان در چشمه چکانند و چشمه که سوده از در چشمه کنند و را بیضا و جفا نبرد
و شیا و بر الیوم این است شیا و یا شیا از روت مدبر از هر یک یک درم عطران و درم کثیر درم فیون نیم درم همه را کوفه
باران سازند و سفیده تخم مرغ حل ساخته با شیر عورت در چشمه کنند و اگر حرکت آب نفع چشمه بر طرف شود و آرد و نه کشند مگر تو
مفسون جفا نبرد و اقا قیادان که عطران طلا سازند و غذا گوشت مرغ و گوشت کوسه و جوان بریان کرده را
نوع چهارم در در چشمه که از ماده سوده احداث گردد علامت و گراخی و نقل کموت و خشکی و عقیدن و چشمه و اندک سپیدن مرغی و
بانی در چشمه که از عطران و گلاب که کشتک که با مرغ باشد از آن حمام و روغن کدو و روغن بادام زردی چکانند
باز در طلا با بر مرگ از نه اسهال مطبوخ آیتون نمایند و چشمه که کتان زده تخم مرغ فائده دارد و شیا و فیون یا جوان بر شیا
صمغ شکر آن شیرین زهر یک یک درم صمغ سبز زهر یک یک درم صمغ شکر آن از هر یک یک درم شکر کدو از هر یک یک درم
که چشمه که با آب فتنه در چشمه که در مانده شده باشد فائده دارد و در آخر و در چشمه که با عسل و صمغ شکر آن است و شیا و فیون
زهر عطران و نقل زهر یک یک درم نرم کوفته با آب یا کما شیا و زنده صمغ و یک درم و در آخر و در چشمه که با عسل و صمغ شکر آن است و شیا و فیون

اندک شرب گفته اند درین مرض فائده دارد و گوشت گاؤ و بز و آهو فائده مند است نوع پنجم درد رشی که حادث شود از باد
 علامت او تند و سیلان حرمت علاج بنفشه بنار و گل خیر و بابونه بخوشانند و سر بخانان را بر رویان گرم و وزن گزین فائده
 رود و در حمام و نود و بگفتند و کلا بتیل نمایند نوع ششم درد رشی که به سبب غلبه یوست بود علامت آنست که غلیظ و
 زبانی خشکی بسیار حرمت کمتر و در و جلد ملو بر تبه گرم بود که توهم شود و یا سست و و میاید و گوشها طین بخار گرم و خشکی در سر علاج تطبیق
 رکه و باد را با درنگ کشیند و سبب بی ترکاه داشتن نوع هفتم درد رشی که سبب سده و طبقات عین علامت او آنست
 بناید غلیظ رنگ که پناه بخت اندزد و یک بیدار شدن از خواب آفتی که بیدار شد حالت نا ایل میگردد و چشم کشاد و نظر کردن
 علاج است فراغ بدن بخت بنفشه و سنا و سبب نفع بخار از سر حار طیف و محل عین باد و یک که آب چشم آورد و شل شیاف
 اگر لیس برود و وجه و اما شالینا نوع هشتم درد رشی که صاحب همیخیزا را سرخ یا زرد یا غلظن یا آسمان گون یا غیر
 ایند را روان و سبب او آنست که در درد طبقات خارج و جلیده بود و گفته اند هرگاه مزاج دماغ متغیر گردد و نوز خارج
 شکل میگردد و سبب تغییر مزاج علاج است فراغ بدن بتدیل مزاج دماغ بحسب مزاج او از اعتدال و بدست اندک بحسب
 نوع او اگر مزاج غایب علاج موسی کنند اگر زرد و نایا روی که در رند صفراوی مذکور شده علی هذا القیاس نوع نهم درد رشی که
 حادث میشود و طبقه شکم برین میماند بیاض چشم سبب آنست که کشاده شده است و بدان گوی که متصل است طبقه شکم
 خون بسیار بیرون آمدن و گاه بواسطه انجاری رگی باریک که متصل است ملتحمه و جفن علامت او دم سفید و چشم و افتاح جفینا و
 گشتن پلک با بمرته که بر گردد و بیاض چشم تا بحدیکه بخود حد قرا و امکان بنوشیم کشاد و بسیار عارض میگردد و این مرض بسیار
 از جهت بسیاری ماده و ضعف چشم ایشان و اینها شد این مرض زاده گرم تنها بلکه از بلغم و سودا نیز میباشد علاج فصد خال
 و اگر مانع باشد از فصد جاست بر لیس مر یا میانه گفت اگر ممکن بود سطوخ بلبلد و هند و غذا لطیف و چشم شیر عورت شیاف
 بیض که بیشتر عورت موده بود و چشم کشند و طلا شیاف یا نینا و حوض نیند و آب کشیند و اکلیل الملک و اندکی زعفران زرد
 تخم مرغ و اندک مغز نان پخته گندم بهم اینخته طلا فائده مند است دیگر طلا و مجرب کل برنج پخته بنخلت زده تخم مرغ و پیر خرم بهر
 اینخته گذارند و آلی آن است که تا سه روز سوای شیر هیچ چیز اطل او و چشم گذارند و بعد از گذاشتن روز سوم زرد و رنگا یا
 برنج و حب زرد و ت مد بر نشاسته نبات صمغ عربی از هر یک برابر نرم کوفته و چشم گذارند و اگر علت سسکین یا بد زور و صفه غیره اگر
 و جفینا جرح است شده باشد بمرته که چشم نتوان کشاد و زرد و غیره سبب هفت آن تو تپای کرانی منقول صد و سفته
 ده در نبات بندرم در و را بر پلک چشم یا چند بر پلک و اگر ضرورت شود که جفن باید تراشید شیاف اخر لیس حکب یا زرد طلا فائده
 تمام و ادب پوست بیرون بسته و عدد سه مقله و حوض و تخم مار و کاسنی هر یک کوفته در و و خشک چند قطره اینخته بعد از آن چشم گذارند
 نوع دهم درد رشی که از مراد و رقیع علاج آنست که سبب رخ اینخته سازند گرم چشم بند و دیگر که اینخته ساخته بر بخار آن را در
 دیگر یا هفت از گرم فتن بخام در و چشم عارض میگردد علاج بخام روند و یا فتن کنند بر بخار آب که در و بنفشه بابونه و فیتین شایند یا شایند

نوع یا زهر دوم در چشمی که از سردی سوده شود علاج معده را گرم ساختن بگذاشتن در غذا و صنی و اندک شراب و در حمام در آمدن نوع دوازدهم در چشمی که از سردی رجم شود علاج حنظل شیر که در رو با بونه و نسبت اکلیل الملک حل باشد نماید و واجب است که ملاحظه کنند در امراض چشم بلکه در جمیع امراض سر از حمام و خواب عقب طعام خواب شوی و زهر

فصل دهم در نظره که فارسی ناخنه گویند و این زیادتی بصرب بود از طمحه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته در اکثر افراد یکی از هر دو جانب میباشند و این نوع است نوع اول سفید و رقیق میباشد علاج آن سهل است نوع دیگر از هر دو صلب بینی می ماند و اگر در یک یا هر دو طرفه طولانی بر دیگر در آن شود و منبع بصرب که علاج فصد و تقیه و اگر باقی بود از فصد حجامت کنند و استعمال دوائی جادو مثل اسلیقون سفید بر نیویب فلفل در فلفل ایچنی پنجمیل پوست بلبل زرد و بلبله از هر یک پنجم هر ششالی گفت و دیاسشندرم شربت پنجم در فلفل سفید از هر یک یک درم نوشادر دم نرم کوفته استعمال نمایند و شیان و شیان و شیان و شیان اسود که شهور است و زیوج صفت آن محل رنگارنگ از هر یک یک درم و غیر اقلیمیا و درم اشق سکنج دار فلفل از هر یک یک درم اشق و سکنج را بشرباب مل ساخته باقی دویه را کوفته به آب آمیزند و از جمل چیزها که نفع کلی گفته اند که دست نرم بگویند و اندکی زود را گرم یک ساعت بگذارند و بعد از آن صاف نموده و چشم بکنند ناخنه را بر طرف می کنند و همچنین غسل از هر هر بز و استعمال این دار و با بعد از دخول حمام نمایند چرا که تاثیر این دوی آن زمان ظاهر تر شود و ناخنه غلیظه دیر مانده شده علاج آن در این است که بر داشتند بعد از آن باقی بود از برداشتن ناخنه جهت آنکه از چشم جدا نتوان کرد و برداشتنی گیریم من موجب که مذکور میگردد مداومت نمایند صفت آن شادنج شفق اقلیمیا سیم نمک هندی بوده از نی زنگار و در فلفل گفت و دیاس از هر یک یک درم صبر سبیل قر فلفل از هر یک یک درم شفق ایچنی پنجمیل و درم اکله و درم زعفران نیم شقال نوشادر ربع دم دویه را نرم کوفته سوده نمایند سبل ناخنه و جرب و معده و تاریکی چشم را فائده دارد و پیوسته نمایند از خوردن شیر و آنچه از آن سازند و از خوردن پیاز و میر و چیزهای منجر ملاحظه نمایند و تقطیل غذا لازم شمرده غذا بخورند آب و مشور باست مخرج که در و ماش مقشر و اندک اگر باشد شاید و قطع نماید و از سر با فلفل نمایند و تلینین طبیعت فائده دارد

فصل سوم در طرفه و آن نقطه رخ یا سیاهی رند که بر سپیدی چشم ظاهر گردد و بسبب ضرب یا سقط یا حرکت عینیت مثل قوی بقوت قوی علاج فصد و تقیه نمایند و شیر محورت در چشم چکانند و سفیده تخم مرغ نیز خون کبوتر و فاخته و فاخته آن خون که از زیر پر بردند از کندن بر پیردن آید و را بنده با گل رومی در آخر با عاب مله و چکانند گرم تحلیل یابد و لایق ناخواه را در آب چکانند و ضماد زرد تخم مرغ و عدس اندک از زعفران روغن سازند صفت جسم که طرفه را از لایق سازد زرد تخم مرغ کند زعفران جزا را بر آب نرم کوفته شیان سازند آب کشینر با کباب حل نموده بچوشانند و سر بخارانی دارند

فصل چهارم در انتفاخ ملحه معنی آن آما سیدن است این چهار نوع است نوع اول انتفاخ جفن از فلفل یا بقریه عسل آن دیدن و سوزش گوشه چشم علاج او بر پیردن و تعدیل مزاج و شستن با آب گرم و کباب و انتفاخ باقی ماند بعد از شستن که بسیار است و کباب طلب نمایند نوع دوم انتفاخ که از غلط بلغمی شود علامت او بیاض لون قتی که دست برد فرزند باشد با شست باقی ماند از شر

ن ساعی علاج استفراغ بدن از بلغم و نفیسه چشم بنفشه و نیلوفر و بابونه و ششمن چشم آب انبیا و دارو از شیاف الحار و شیان آمدن کلام و اگر
 بغلیں یا نقطه آب و بر چشم کشند نوع سوم استفراغ که از فضل یافته شود فوق میان این استفراغ و آنکه از بلغم شده است که انچه از شکم
 گذاردند بخارزد و جوگردد و آنجا که از بلغم است باقی میان قریب است علاج آنست که آنجا که گذشته باقی علاج را در کاره بلغم بود
 حصار چشم که گذشت کرد و استفراغ از راه علامت است که او نمود و در علاج آنست که در آن علامت شود و علاج آنرا باقی بلغم بود و می نماید
 حاصل بخارزد و چشم را آنست که در چشم صلاقی عارض شود که حرکت استفراغ شود و چون از خواب بیدار گردد و چشم نتواند کشود
 علاج ترطیب بجا دست حمام و روغن بنفشه و بادام و گند و نیلوفر و زینبی و سر لیدن چون از خواب بیدار شود سفید که چشم مرغ
 زده او را روغن گل یا چربی مرغ بر چشم گذارند و لعاب سپهرانی روغن گل طلا سازند و چشم را با آب بنفشه و گل غیر و بشویند و گلاب
 و تخم کتان شیر عورت اگر آب بسیار از چشم میرفت باشد و جفان غلیظ یا مرخی باشد عدس منقشر تخم انار شلیت بخوشانند و با روغن گل
 غنی در چشم چشم بندند و حکم و بر دو صوم با سلیقون کمال نمایند و قرص بنفشه و تربت آب تمر مندی شیر خشک و بکین تلین طبع کنند
 فصل ششم در حکم چشم طبایدن فضل شور بود و بسیار بود که اکثرت خاریدن پاک نشی گردد و علاج در جام در آیند
 بر طیف نمایند و در محل خواب کاسنی ترا کوفته با روغن گل بر چشم بندند و سفید که تخم مرغ و نشاسته بگلایب حله کرده بر چشم گذارند و اگر
 بیا نیک نشود عدس منقشر و سماق و گندمرغ و بذر انار و شلت جو خایند و طلا سازند بر دو صوم با شیاف یا سماق که گذر میگرد
 سماق را در آب بخوشانند و صاف نمایند و با روغن شیان یا غلیظ شود و اسفند و منقول جزو دیگرانم جزو آب سماق شیان
 سازند بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال نمایند و فصد فائده دارد و خصو صا رنگ پیشانی

فصل هفتم در سبلین عاتی است که گاهی چشم سرخ گردد از خون غلیظ علامت او آب فتن سرخی در چشم شل بود و خان
 به ظاهر گزارد این دو نوع است نوع اول سبل رقیق غیر من علاج نصد قیغال بچند فصد نمایند و اسهال طبیعت لطیف
 یون یا لیمه یا بلغم خیار یا یا سبب فقر یا سبب قوما یا و من نمایند از امتلاهی طعام و از خوردن غذای منجر شل عدس با قلی و پیاز
 و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و بادجان ماهی کمان البان غذا گوشت مرغ و کباب تهو و بزرغاله و گوشت گوسفند و آن
 ن در آب آن نمود و شش منقشر اسفند و شیاف الحار و شیان با سلیقون در آخر سبل فائده دارد و در ادای مل مرض ادویه
 و دمنه مر و در پس قتی که سبل تشویش و در غیاض سود بر نیموجب ترتیب هند صفت آن اسفند علاج بندم اقا قیا
 م سبل درم نمرد در عظم رنج درم نرم کوفته آب شیان سازند و در محل حاجت چشم کشند و شیاف و نیار چون بر نیموجب
 جو به شانج می منقول صبر شیاف یا بشا برابر بگیرند و نرم گوشت سبل رقیق را دفع نماید و اگر گرمی از با سلیقون شیان سود
 را با می بر نیموجب زنده امیران درم تو تیا و گرمی معدن محرق تو بال سماق منقول سره صفهانی از هر یک دهم نرم کوفته چشم
 در آب و اتا و ترش جزو غسل کف گرفته رنج جزو چهار روز و استفراغ گذارند و در ظرفی از روی نگاهدارند بعد از آن استعمال نمایند
 رنج عدس یا تنه کشیدن فائده کلی دارد نوع دوم در سبل غلیظ ویرانده علاج استفراغ بدن است و در اسهال و در اسهال و در اسهال و در اسهال

مل سینه و هضم در میان می کشیم افتد و دو قسم بود یکی بر ظاهر قریبه افتد و آنرا بر دو سحاب نیز گویند و دیگری بر قریه افتد بیاض
ویند و بیاض قریه را زفا سر قریه و غلیظ و عمیق قریه می باشد و بسبب صداد قوی و از جهت سحابی خطا و در آخر در چشم می افتد
و بواسطه صلب بوده باشد باقی می ماند از آن این نوع است **نوع اول** بر میان قریه می افتد مانند تراغام یعنی بر غلاف آن می افتد
تا درین میان بیاض و بقصد حاجت باشد و میسر است شقایق النعناع آفتاب غلیظ بر یون قریه با عسل چکانند و آنرا با عسل از هر یک
در ظرفی از روی بگیرند و بعد از آن در چشم گذارند و این دو به بعد از حمام سرد بخار را بگیرند که داشته باشد جهت آنکه غموض از مردم سازد
سبب سبب بیاض بلیدین دفعه بشوید بر طریق کاندک کند و کاندک زبان گذارند تا در وقت گرد و دهر بنار آید و این محراب است
ع و دوم از میان غلیظ غلاف این صعب است به استفراغ بدن در آنچه مناسب دانند از فم مسهل اطراف صیقل و شربت کیمیا لشیات
در و شقایق مناسب است **صفت شقایق** اخضر که نافع است جهت جرب و ناخن و سبل و میان تن گار و شقایق غلیظ طار و خسته و شقایق
و کف دریا از هر یک نیم شقال زر پنج رخ درم نو خاورد ربع شقال شقایق نیم شقال اشق را با آب سداب حل کرده باقی او به رازم
بد و شقایق سازند و جهت دفع بیاض این دو افاده دارد و در و آید سر نه عفران اجزا برابر نرم کوفته در چشم باشد و دفع بیاض
ی دیگر کف دریا بوره نبات از هر یک شقال نیم کوفته بوقت حاجت بر میان می کشند و دیگر این و مناسب است سرطان نهی کف دریا
و نبات از هر یک با آب گرم کوفته در روغن پنجه دانه آمیخته کشیدن فایده گفته اند و جمیع صدف ها را سوخته و چشم کشیدن
و آرد دارد و آنی که سفیدی را بر دور در آنسکین کند و آرد آفتاب نیم کوفته با شقایق چند نو بهت بسازند بعد از آن شقایق سداب
چکانند و غلیظ را سوخته در روغن نیمیت بسازند و بر سر کوفته و زرق بر آید و زرق بالاند و زرقی را بر دغیر است و عشر لوب است و شستن
کشیدن سفیدی را بر دور و زرقی را بر طرف سازد و زعفران و سر مه درین با فایده است
نوع چهارم در و سبیل قرص عظیم که بر طبقه قریه بود علامت و آنست که ازین طبقه هیچ شیء نماند و عسل حلال غلیظ حلال قریه
یا مثل علاج دیله که بر طبقه باشد و اندک چشم درین مرض سلامت ماند
نوع پنجم در کمنه آن باد است غلیظ در فم شصیه بر دیا بس صاحب هرگاه از خواب بیدار شود خیال میکند که در چشم او خاک
است و سوخته او بیاض می افتد و اسهال بحر بنفشه و لایح فیروزه آب چشمه در چشم چکانند یا شکر عود و شقایق حلالین و شقایق کند فایده دارد
و شقایق نیز و بعد در سرطان این مرض حادث میشود و در سبب صداد عسل چکانند و شقایق حلالین و شقایق کند فایده دارد
که این باید و غلظت های اسبک میل نمایند و چشم کمتر در زده چشم نیم آمیخته گذارند و شربت صیقلیه و تخم صندل و اندک اکلیل الملک کثیرا
نفع دارد هرگاه در آنسکین باید و تویا درم شادنج و درم نشانه دو درم مر و آید دو درم نرم کوفته در چشم کشند
نوع ششم در تغییر رنگ تیره حد و طین علت آن کمبود سسکه ظاهر میگردد و علامت آن تفت نور و مشاهده نمودن اجسام
در غایب است این دو نوع است **نوع اول** تغییر که حادث گردد اگر که در طبقه است علامت مشاهده است و در و غلظت غلیظ غلاف
در بدن حرکت نماید و لایح در و شقایق در چشم کشند منع از گرفتن خوانند نوع دوم حادث شود و آنکه کیفیت علاج شربت

سکنجبین آب کاسنی شرباب شعیب و تلطیف غذا و سر بر خاری که در دیابولنه و نفقشه و نیل و فو و گلسرخ جو شاییده بود در
مرکه که آب بهم جو شاییده و سر بر خاری آن دارند و شیان محمد بن یحیی تغییر را تحلیل میدهد

فصل پنجم در انتشار و اتساع انتشار آنست که ثقبه عنقه کشاده و از آنجی بوده و در اتساع یعنی فراخ شدن حدقه
کشاده گردد و عصب مجوف و این چهار نوع است نوع اول انتشار و اتساع که حادث شود از مزه یا مسقط که چشم سرد این قسم است
چون آنکه این سبب اکثر نکوده است در عصب بلکه مددی در طبقه عنقه شده که موجب اتساع گشته علاج فصد فیال یا حمام است
پایا بر حفا و حقه زدم اکثر شربت سیل نمایند و ای تند و قوی مناسب نیست بلکه چهار فرسخ مطبوع و فوا که ایاج در نعل مناسب است
بعدند و شیان ما شیا و حوض کل رشی طلا سازند و بر بر نایند از غذای غلیظ و جماع و خواب سینه و نظایر اشیا سی و شش و غیره
و لعاب تخم آبی و غیره در چشم چکانند و زرده تخم مرغ بار و غلغل آینه بر چشم بگذارند و چشم بندند و خواب پشت و زرد و زرد و زرد
مخا که حرارت و فزونی بر چشم رسیده باشد بر طرف سازد زرده تخم مرغ و آب کشیند و در من کل بر چشم بگذارند و حفا و حفا
مزه زده یا قلا باونه خطی آب برگ بید یا گلاب یا آب کاسنی یا زده یا قلا با آب برگ مید و بعد از آنکه در طرف شش و ششانی یا
کشیدن فامده دارد در نوع دوم انتشار که از بخارات گرم و غلیظ شود و این از عقب در سر قوی یا از سرام یا از شش ظاهر گردد و علاج
آنست که سر سام در سر علاج نمایند و تقیه طاع نجق قایا نمایند و حمام فصد و گوشه چشم و کمال شیان ملاحت غذا گوشت
کنند نوع سوم انتشار که بسبب غلبه طوبت میسر باشد علاج رگ چشم زدن و رگ شقیقه میسر کردن و از آنکه انتشار از آنست که
بم بر نظر بزرگ کشاید و حفا میان فشان نمایند و غذای موافق سیل نمایند نوع چهارم انتشار که از غلبه طوبت است که در موم و در آنکه از غلبه
و استفرغ قوی بود علاج کشاکش در شور آب زرد و مستم و شرب شرب معز و در غلبه طوبت و در غلبه طوبت و در غلبه طوبت و در غلبه طوبت
فصل ششم در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن حدقه و این نوع است نوع اول از جهت کم عمل است و در چشم پیدا
علاج استفرغ حدقه غلبه طوبت بکرم که در نفقشه و دیابولنه و غیره جو شاییده باشد غذا های موافق بر سر نوع دوم از جهت غلبه طوبت
بر مزاج چشم علامت بسیار چشم میمان علاج استفرغ بدن استعمال و دیه گرم و مالیدن سرکه و تقلیل غذا نوع سوم تنگی حدقه
جهت یوست علامت و تنگی چشم و لاغری علاج تطیب مزاج بحمام آب شیرین آب کاه و آب اسفند و آب انار و آب انار و آب انار و آب انار
که در با شیره و در حدقه بزرگ زدن و غیره چشم چکاندن با اندک حفران و ضیق حدقه از حرارت میشود علاج او اشیا سرد و تر از شیر حور و
در غذا کشیند و تر و اسفاد و کدو و قلیه که در مناسب دیگر ضیق حدقه از جهت می شود علامت و سرخی ثقبه حدقه که لایه دارد
فصل هفتم در توطئه عنقه که این تنواند بود از آنکه گویند اگر بیشتر بود و یا بی نامند اگر غلبه طوبت نام میگذارد و اگر
باشد که گشته مثل سوغی سوهان کرده آنرا سمار و مورسج گویند و این نوع است نوع اول تنوع جهت آبی شود از جهت
عصب بسیار است که فارض میشود و بسبب طوبت و لوت علاج اگر بسبب و خناق صعب و فصد سبب و خناق و تنگی که کشیده
بینه سرگشت و بینه های قلاب و فاقه نوسن نماید مثل گلسرخ و صاص و صوفه و اسفیداج و بسن چشم براده که در ماضی به خبر و آب اندک

که در در اینجی باشد و زعفران و مطبوخ گوسفند جوان و آب گاه و غسل موافق است آب خورن منع نمایند و بقره
نمایند و از شور باداشکند و چیز را که رطوبت افزاید و بعد از تقیه علاج نمایند مثل سلیقون بهترین همه شیان حرارت است
صفت آن زهره کلنگ زهره بایی و زهره عقاب و کبک باز بر برگیرند و هر پنج زهره را ازین مجموع یکدم فرغ
در نیمه گرم شخم منخل نمیدرم سکنجیمه را آب بادیان ترسبایند و شیان زنند و در شخم کنند و جمیع زهره ها در نزل آب کده دارند
از چهار بادیان زهره آه و او از پرنده بازهره کبک همه را یا بعضی ازین زهره را با آب بادیان اندک سبب سازند و در آب باده
آب نفع کلی دارد شیان دیگر گویا من غشا و نزل آب کده دارد و صفت آن زهره که گوسفند کبک باز از هر یک مثقال از
زهره باز و شخم زعفران انگلی او و نیمه مخنه نمایند بشراب یا آب بادیان شیان سازند شیان که بجز یکم کرده ثابت بن قهر صفت
سلیقه را نرم کوفته زینت زهره آه و غیره سازند و خشک نموده باز بگویند و آب بادیان سازند و خشک نموده استعمال نمایند و آب کده
نجا صفت در چشم کنند گفته اند نفع دارد اگر بدین اندر با اصلاح یافت علت که شد و الا قریح نمایند و قی که مستحکم گردد و آب
مساحت آن را که قدح میتوان کرد یعنی میل میتوان بجای بر دو لولو گویند و این آب بعضی بسمی است که در می یا بدلیل روشنی
و شمع را هرگاه عطسه نه خیال میشود که در چشم است و روشنی ظاهر میگردد و آبیکه صلیب نیست قریح ندارد و مفید آب باشد مجموع و پنج
و آسانی و منتشر رقیق و این چند نوع است که مذکور شد اما بحسن تدبیر همه را چنان میتوان ساخت که قدح توان کرد با استعمال
و کلهای سنگ مسوا و آن است که در امتلا به بدن دور عملی که مر داشته باشد و در قدح کفند و در وزیکه هوای صافی
قدح نمایند و وقتی که آب بجای خود باز بر دوشیم سلیم گشت زده و تخم مرغ را بر وغن کل آمیخته بر دوشیم گذارند و بر فاده محکم که بر
دوشیم صبح را نیز به بند تا محکم گشت این آن چشم دیگر حرکت ننماید تا موجب الم نگردد و فرمایند که زرقه تاریک تکیه نماید و طهارت
او سرخ المضم باشد مثل مژورات که از شور باسه گوشت مرغ و غیره سازند و در قدح آنست که علیل را بروی یا پشت نشاند
بهرایم تا زانوهای بینه باز نهد و دستا زدیک ساق در هم گذارد و کمال شین و بر کرسی نشیند تا بلند تر باشد و اگر چشم دیگر فیک شد آنرا
به بند که اگر بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر حرکت آید و قدح بدان سبب دشوار گردد و فاده کمال در سینه چشم آنست که از
برسد و او خبر دیده نشود که بدان چشم دید و چون بیمار بدان نوع که کمال گفت نشست یکی را بفرمایند که از پس پشت و نشود و ملود
و دست بگیرد و نگاه دارد و طبیعت بدست یانک بر داند و گوید که سوی او نگاه کند کمال مر آن قدح را که دست گویند بدان موضع نهد که قدر
خواهد کرد و در دست را بر گوشه چشم که وی گوش است بر لبه نقیه یا چنانکه اندکی بلند تر بود و دست آبی است از سس سرخ آب کده کشاید و اگر
چشم راست قیح میکند دست بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قدح نماید دست بدست که در پس سرست بهمان غصه نهد و اگر دانه و غلغله
بر دست بقوت تمام بگذرد و سماج گردد که فای کشاده در آید دست بگیرد و انگشت پلاسک چشم دوشیم را نگاه دارد و تا دیده و تواند کرد از این
تا بر رفته بیارد و از دانه گذارد و اگر مقله کمتر از نیم جو گذرد و با شد و زانی صبر کند و مقصود ازین مبر سالی ش چشم است پس دست راست است که بگوید
نفرین به بیند که حرکت بالا آن است پس تنال دست را اندکی برافزاید و آب سرست بشاند چون بیند که آب سرست را بر دوشیم و برافزاید

گاه کند که اگر دیگر بار آب آید دیگر باره فرو نشاند و باشد که آب غلیظ یا قوی باشد شکل توان نشاند و اگر رنج بسیار نماید ممت را
نمایند باید داشت سری ممت سری آید اگر گوشه چشم قوت نمودن تا اندک خون بیرون آرد آب بدان خون باید نشاند و
ن کمال دید که آب بجای خودشست ممت را با همت بیرون آرد و زرد و تخم مرغ دروغن گل چنانچه بزرگ شود بر پشت چشم گذارد
چ حرکت کند و سخن نگویید مگر با شارب غلیظین از زرد و عطره نگاه دارد و اگر عطره خواهد آمد بینی را بدست مالند عطره
بین باید و اگر سر نه آید اندکی حلاوت دروغن با دام میل نماید و بر شقیقه مملو خشک میزند مثل صندل و افیون کلاب و زرد دم
چشم خود را کشود پنبه را بسفید و تخم مرغ ترکند و بر پشت چشم بندد و به بند و ر فاده باید که برق بردارد و پنبه بنگار آب ساخت چشم را
ن بشویند چنانچه هیچ آسیب ازین پنبه چشم نرسد و اگر تار و زخم کشاید بهتر بود و اگر داد با شست گذارد چنانچه از زخم
نک با ش با خند و اگر شاد رخ مضمول با سر کشد و با باشد و چینه سیاه بروی و فرو گذارند و گاه باشد که بر
منع قدح گوشت فرو نه بر آید آنرا بر سوراخ بر باید داشت نباید ترسید نوع سوم نرول آب بسبب درخت که در دست
ت شود و جهت آنکه شدت اطم اخلاط را در حرکت آرد و طوبات فاسد متوجه چشم گشته موجب تساع مجاری میگردد علاج خصله
ند و آنچه در نوع دوم مذکور شده مداومت نمایند دیگر علاج عیالات که از معده باشد بحالت ج و ایاب فقرا نمایند و معده را
نقد و صفی و انیسون قوت دهند و اگر معده گرم باشد بمطبوخ بلبل پاک سازند و بشربت انار و لیمو قوت دهند و آنچه در نوع دوم
باطریفل و بلبله مر به دفع بخار نمایند و صندل و گلاب بوی نمایند بر شقیقه مالند غذا خود آب بگوشت خفیف سازند
صل است دوم و در امر صلب طوبیت میفرماید این سه نوع است نوع اول در تغیر رنگ علامت و آن است که طوبیت
رنگ طبعی بگرد و صاحبین علت چیز را بدان رنگ بیند و پیش چشم صاحب خیا لما نماید یا غبار سفید یا زرد باشد بهمان
ر بیند یا از میان دو نماید علامت او اسهال نمایند و تقویت سر و دغنها و اطر فیل و غیره و در آب جلا دهند مثل جودر و در
صلح نمایند نوع دوم غلط طوبیت که غلط اندک بود و صاحب دور نیک نمی بیند و اگر غلط زیاده بود در پیش و مثل آنکه
یتاده بودی بنید و غیر طوبیت این معلوم باشد تست که طوبیت میفرماید که سر قرار ندارد علامت است فراخ بدن بحالت قیاد
ه آبک و ایاب و شربت مار العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب غذا های غلیظ و میل نمودن غذا های لطیف مثل گوشت مرغ
و و کباب و مرغ و آب باقی تدبیر نزد آب نهند نوع سوم در صفای بینی منکشی اگر به خشک گردد این طوبیت هیچ تواند دید که بعضی
ک که در دین طوبیت که در دین طوبیت آن حمام آب شیرین شسته باشد دروغن با دام و کرم لایق و گوشت زنده و دانه های صحرایی میل نمود
صل است و سوم در امر صلب طوبیت جلیده این چند نوع است نوع اول میل کردن طبله سیاهی است و
پایین علامت آن بر است و چپ حوی است که یکی زرد و دیگری علامت آن بالا و پایین است که شخی واحد را در خیال کند
رج احوال که زجین ستر خاست که عارض میشود به میان راز و دیکت و است است که چون شد و طفل را بر قی تا نظرا است گردد
بقهر باشد بر بینی و نزد یک شش چشم صوف کبوا سیاه گذارند تا بدان جانب میل و زیاده باشد احوالی و راست گردد و نیزه بر

چشمها گذارند علاج احوالی که در کمان سالی شود از امتلاهی عضله مستقر غایت بدن بایاچ و جنبش غرغره و عطسه تدبیر لطیف
 در آمدن بجام و علاج احوالی که از بسیاری مستقر غایت حادث گردد شیر و روغن بادام شیرین بختن اگر هم در روغن با مشل کند
 و پسینی اچکیندن نالیدن نوع دوم بزرگی و کوچکی بزرگی سبب بسیار موده و سبب یکی مستقر غایت و کوچکی غایت تحلیل
 است اگر بزرگ تر از مقدار طبع شود و با مریه شود و چیزهای کوچک نماید اگر کوچک است شود و طوبت جلیده در روغن
 قوی تر و چیزهای بزرگ تر بپزند علامت این هر دو نقصان است در چشم علاج تنقیه بدن پر هیز و تلطیف طعامها به چرب
 دیگر اگر تغییر در رنگ شود علاج مستقر غایت و دست دیگر سبب بلس اعتقاد و فتنای طوبات میباشد علامت بیشتر
 و علامت انقواء و بطان نظرا بر ما گفته اند دیگر سبب آنکه تفرق اتصال بود اگر از بیرون اندرون واقع گردد این علاج
فصل بیست چهارم در امراضی که در روح میشوند این نوع است نوع اول عشا و شب بکوری بود سبب
 او غلبه روح نفسانی و بسیاری خلط و فضول رویه علامت او آنکه شب چیز نه بیند و در روز بیند علامت بدن مرطوب
 آن است که بواسطه گرمی هوا فضلات را لطیف کند و چون شب بید لطافت هوای روز غلبه و طوبت بای چشم روح باه
 غلیظ گردد و آنچه نتواند بید و علت شب بکوری بیشتر سیاه چشم و بزرگ چشم را افتد علاج آنکه از کف خون غلبه رگ قیال رنگ گوشت
 درون حجب بایاچ و مقنه تیز و مقیده دماغ بسکنجین نوری که در و صبر سخته باشند و عطسه بکشدش مفضل نمایند و سفوف از زوفا و
 خشک سازند و گل کنند فائده دارد و غذا گوشت بریان کرده و شراب گویا که من فید گفته اند و بکر بر آب گداخته و زنده بر آب گداخته
 آن قوی که از وی حاصل شود بردارند و در فلفل سوه و نمک هندی سوده بدو بیامیزند و چشم کشند و اگر در فلفل نمکوفه بر کباب
 این بکر باشد تا زمانی که بپزند پس آن در فلفل خشک کنند و بیامیزند و چشم کشند و سرخ و روشنائی و شفافیت مارات کش
 مانع بود و غسل آب بایان بیامیزند و بکشند و یک ساعت چشم بر هم نهاده دارند و از فلفل قنیل بر آب گرفته نرم کوفته بایک از
 بیرون آمده باشد چشم کشند و کباب بکر بزرگ و قلیان خورده فائده دارد نوع دوم جبر نفاسی و زرد کوری گویند و مندر شکر
 است جهت آنکه هوا به شب قیاس هوای روز تراست لطافت هوای شب روح با مریه را زیاد کند و چون
 شود چشم خیره و بصرف ضعیف گردد و این علت بیشتر مردمان رزق اشمل را افتد علاج آب انارین با قند و آب
 بجایاب بلفشه و شیر خورده بسکنجین و صندل گلاب سوده بر سر زنند و روغن بادام و کدو و شیر عورت در بینی چکانند و گل
 در چشم گذارند و در آب خمرین در آیند و چشم در و بکشند و غذا گوشت مرغ خیره که در شور با س آن بخود نیم کوفته و آن
 اگر که تخمین تر یا خشک و فق آب انار یا زرد سازند و کا هموسل نمایند و بسیار مردم که در روشنائی و صحر باشند و در رستان
 و بیشتر بربوت باشد بدن سبب بصرف ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه نزدیک بیند نیک تواند دید و
 نگاه کند سفیدی بر رنگ آن غالب بیند علاج جامه از رزق پوشیدن مقفه سیاه بیشتر چشم و بختن تا نظریه سته بر آن
فصل بیست پنجم در ضعف بصرف اینچند شیخ است نوع اول ضعف که از سوء مزاج بر می آید و موده و علامت او آنست که

نقصان بیشتر از ایام صحت یا بد علالت تبدیل مزاج دماغ غذاها ی گرم مثل خود آتش و دوا چینی در پی غولجان بود و
 بنوعی قلیه که در درنجیل دوا چینی باشد و در غنمای گرم در سرخه بنی لیدن کندش و قفل بوی کردن عطر آینه و با بونه و بنفشه جو شامیدن
 در بخاران و شستن شیان و غفر و صفر کشیدن و دوا چینی دوج فائده دارد و چشم گذارند و قتی که نرم کوفته باشند و برگ خیار با شربت شام
 چشم گذارند نوع دوم ضعف بصر که از سوء مزاج سرد با موده بود علامت آن آب نقره چشم و بقیع نب یاده گردد و چشم بزرگتر از آنچه
 یام صحت بود علالت تنقید دماغ بنفشه دوا چار و غره و با سلیقون روشنایی کبیر کشیدن و اطریفل کبیر اختیار نمایند و لیل بر در ده
 ریش منیر فائده دارد و نوع سوم که از سوء مزاج گرم و خشک بی ماده شود علامت آن است که چشم را غر و زردت باشد و کجی چشم
 بی علالت و روغن بنفشه و بادام و کدو در پی لیدن کف است یا چوب کردن و شقیقه نیز غذای نیک است یا میل نمایند و بحمام آب شیرین
 ندر چشم و آب شیرین کشادن زمانی طویل چند نوبت شیر عورت با آب گاوچکانیدن و شقی و قروحی که در چشم بود دفع نماید و اگر
 مست حرارت بود ملاحظه نمایند و سهلی مثل آب پیس میل نمایند نوع چهارم ضعف بصر که از ماده دوسوی گرم شود علامت آن سرخی چشم
 و بسیار علالت فصد سهان چهار شربت و آب لیمو برود و صرم و توتیای برورده و آب ترش بوجو شامند و نصف بماند مقدار
 آن حسن آینه نمایند و در آفتاب است روز بگذارند و بعد از آن چشم کشند و گفته اند که هر کس دست بشویم خام و بنجه نماید هر چند چشم
 ضعف شده باشد باز بمالید نوع پنجم ضعف چشم که سبب معده بود لی انگه علت در چشم بود علامت آنکه باشد و کجی و باطل گردد
 و قوت گرنگ علالت تنقید معده بدانچه باید باشد و تقویت بخیزی که و افق بود نوع ششم ضعف بصر که عادت میشود
 مانع از جهت فساد رطوبت و بسیاری بخار و ضعف مزاج دماغ غریب علالت کم مؤثر افتد اما علالت نایند تا زیاده نشود
 تنقید دماغ بحالت ج و اصلاح غذا و شاد بخ و دقت دریا و سرخه و توتیا و روشنی و کبیر جوهر دارد کشیدن نوع هفتم ضعف بصر که از
 رطوبت جیفیه طوشت علامت او آنکه در پیش چشم پرده ملاحظه نمایند و نظار بر آسمان یا به باشد یا خیره بر زمین که اندکین بسیار
 یا خط سودا و کدو از غر و مجامعت سکون نیز خوردن و انگه علت بود علالت استفراغ و سوء طبع و قیون و اسهال مزاج تبدیل بایام نوع هشتم
 که از رطوبت بلید بود علامت آنکه این تکرر بخالی میرسد یک چشم را تیره میسازد و حال آنکه آنکه زکون کند و از امتشاع علامت نباشد
 اصل میشود و این علت آن خلط از دماغ علالت استفراغ سوء و اجتناب غذاها ی غلیظ و نگاه کردن در خطهای باریک و آب آن سبز
 اند و از بر و عن بادام و جری بر لیدن بوی پس گوش بر و عن بادام چرب کردن غذا گوشت مرغ و توتو که کبابی اند از توتو و شربت خطه
 فصل نهم در امراضی که در جفن میشود و این چند نوع است نوع اول در جفن بین درشتی است که عادت میشود
 باطن جفن سبب طوبت را گوید شورش که می آید جفن بیشتر این مرض عجب مد که خضار علالت او شده میشود و این نشون
 در صفت است ضعف اول جرب ندکی یعنی چنان باشد که اندرون بک سنج و درشت گردد و دوا شاک من گیر علالت
 بعد قیال و حجامت گرفته بود از فصد سهان بنفشه دوا چار و اگر بیشتر از سه سال او را تیر کنند چشم دم گرم و عادت شود بعد از
 غر و یک برگ زنده زور و صفر ایمن میا خند چشم را بنیان و حمالین یا حواد کاک نماید و روشنی و با سلیقون و حمام و دند و چشم و کدو

معینید و روشانی کبیر باسیقون و شیاف تحریرین شیاف زیره که فاع است جز آن علت با جرب کند و پس و سوزش چشمها
 است آن زنگار و دود صمغ عربی اشق زهر یکدم تعلیمی است فیون زهر یکدم و نیم نرم که فته باب سدا و ثبات زنده و اگر
 باید را بگیرند و موضع آنرا بنوشانند و خون صفرا و کبود و خون گسست خون کند سگ خون بد و نیز در محلی که سوزی زیادی
 اندام لیدن فانه دارد و کفیر یا نرم کوفته با جاب سیفون طلا کنند موضع سوزی را اگر سوزانند و سوزی بر دیگر بجا و رقیق علاج نمایند
 مساق و کی و خیاطی و تشنج یا نچه بر یک بند و زهر یکدم و در رقیق اول که انصاف است سوزی فرونی را بر سوزی طبیی بضع و نیز هر که به درد
 یا سوز یا گشت یا مقدار بگذارد که موضع خشک است و در رقیق دوم که سوز آن را کردن بخ سوزی است سوزی فرونی را بکنند و آب ان
 بی زیرین باشد سر سون بچون مر جویان آورده پلاک گویند و روی دیو بر یک خمیر جویند و سوزن را سرخ سازند و سوزی که سوز فرونی
 باشد و داغ نمایند و زیاده از دو مکر نوبی پیش داغ نشاید کرد و از پس داغ سفید و تخم مرغ و روغن بر موضع داغ گذارند تا اثر
 ی گردد و داغ دیگر نکند بدین ترتیب نچه باشد داغ کنند و رقیق سوم خیاطی است که آن دو طبق است بگیرند سوزنی با یک اندام
 است را بگیرند و هر دو سوزی در سون کشند و میان سوزی چون حلقه بیرون باشد و یکتا سوزی دیگر درین حلقه کشند و سوزی دوم دو تو
 چنانچه حلقه دوم در حلقه سوزی اول باشد و سوزن را اندر دین یک نزدیک سوزی زیادی بظاهر بردارند سوزی فرونی
 نقش این سوزی کنند و سوزن را فاق بکشند تا سوزی فرونی بیرون آید و اگر سوزی فرونی از حلقه بجهت بر سوزی دوم که با سوزی اول
 است سلقه سوزی اول پس آرد و سوزی فرونی بگیرند و اگر با دیگر سوزن باید زد سوزن بر همان موضع نباید زد و دوم در جلوی
 اند و در رقیق چهارم تشنج است این قسم است قسم اول تشنج است که طبیب بیمار را پیش خود بخواباند و زهره یک چشم بست
 و بر کفجه میل یک را برگرداند و سر رشته بسوزن با یک کشد سوزن را از درون یک یک بسوزد و پلاک را در آن که میان
 است و اگر بعضی رشته پشت یک یا بهناره که جنگل گویند بردارند بسوزن یا بهناره که جانشان کند و بهر دو احتیاط باید کرد
 پوست بر دو سه جا یک بسوزن بد و زهره و اگر زنده اول میان گاه در دوز پس در و در میان هم کافوری سفید بر جاست و قسم
 تشنج است که پشت پلاک و انگشت یا بهناره بردارند و زنده پلاک سبک کشند و زنده پلاک را که باید بر یک پلاک
 ان این حلقه نمند و هر دو رشته به بند چنانچه پوست پلاک شکنجه شود و غذا بد و زهره در مدت روز که با پیش سیاه نموده شود
 شد و در جاست بریدن نباید قسم سوم تشنج است که حلقه سستکاری ندارد و نشاید شکلیه او را برداری و نیز تشنج میزند و انچه ان است
 نیز بر سوزن بگیرند و بر پشت پلاک محلی که تشنج میباشد کرد گذارند در ساعت غایب و او را بر پیشین پدید آید و در دوزی و دور اند
 است و سوزن را بر دوز و دیگر بار دارد گذارند تا جراح است گردد و بگذارد تا سیاه شود و خشک تشنج بند و پس او را بشویند و نیم
 طلا کنند و اگر حاجت افتد و هم سفینت طلا کنند تا درست شود اکثر طبیبان این علاج را همانند جرب است آنکه بسبب طم و سوز
 رو و صفت دارد و نیز آه آب رسیده چیز و نوشاد چندی بوره و دوز آب بون و جز و دارد و باید بر آب زنده بکار برد
 و قلب اگر چه فرونی نباشد تا بهوار رسیده باشد و اندر دوزی دیده می شود که این انقلاب شعر گویند تا شک تشنج و دیدن دیگر دوز

و شایسته تا غلیظ شود صاف نموده رصاص مخلول چیز و کافور ربع جز و بطنج سماق شیان سازند یک بقدر تراشند
مغصن اقا قیا و شنبلی کوفته در چشم باشند و اطر فلل سل نمایند و غذا نخورند آب نوع هشتم شیان و این است فزونی خاص
بطن اعلی و سبب سببی شیمی پنج شنبلیله علامت است که یک سبطر شود و آب فزونی می رویشی آفتاب کمتر تواند دید و عطش و این
مداوم نزل و کام را بود علاج فصد حجامت تدبیر لطیف اگر بر این دستکاری را کرده دارد علاج نمایند بدین علاج صفت آن
بر شیان ما شیان اقا قیا پس اندک عرقان دویه را کوفته بآب سر سینه بر جفن طلا سازند و زور عصاره پاشند اگر نیک نشود علاج
طل بدست بخورید نمایند نوع هشتم سماق این صلابت پاک است بر تبه که بد شوری چشم گشت بد و رحمت کشاید با در دو مرغابی زخمی است
بر چشم و این است بیوست بین بگویند و علاج تطیب بدوست جام و تخم و بر مرغ و غن غنقه بادام و کدو آسن چشم سفید و تخم مرغ و روغن گل
نارند و بلعاب جله کتان چشم نارند و در آبی که در عنبه الکلیل الماکت نیلوفر و بقیه جوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند و جری می
یا سفید و تخم مرغ و لعاب اسپنون اصغ عربی و روغن گل فاده دارد و اگر در بدن ماده باشد تقیه بدن غذا خفیف میل تا
افضل بسک و هفت در امر اضی که در گوشه چشم شود این بر انواع است نوع اول در گوشه چشم یعنی فایده سوزش
در گوشه چشم شود سبب ماده تیکر است که میرد و یک چشم علاج آب سنی یار و غنقل گذارند و بر دهم که مذکور میگردد بر بنو جوبه از
دار فلفل دست هلیله زرد و تخمیل از هر یک یک درم میزن چهار درم نمک رانی پنجم جله یا کوفته پنجم بآب غوره چند نوبت پرده اند
و چشم کشند و تقیه اگر ضرر نیست نمایند و سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلایه سینه چشم نمند نوع دوم غده یعنی زیادتی در شست
گوشت چشم و سبب آن فسله غلیظه که جمع شده در گوشه چشم علامت منع فضلات چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در کج چشم نمند
و پنجم غریب شود علاج استقران بدن و غلط غلیظ و بادیه حاده اصلاح غده نمایند مثل سلیقون و روشنائی و شیان و سکار
نوع سوم در سیلان و دمه یعنی آسفتن چشم و اگر بسبب بریدن گوشه چشم یا باور او بود و هیچ یک علاج ندارد و اگر از
جست نقصان گوشت گوشه چشم را و نیز بسیار یا بحرقه در شست چشم را مالیده باشند یا آنکه بسبب حیات گرم و دمه در گوشه بود
علاج شیانیکه گوشت گوشه چشم بر و یا برین موجب صبر شیان ما شیان از هر یک دو مثقال و شیان بی ربع مثقالی که شالی از هر یک یک مثقال
که در دنیا جوشانیده باشند شیان زند و این شیان نیز مناسب است فلفل بلبله زرد و سرساز هر یک درم
نمک هندی نیم درم دار فلفل و درم نرم کوفته بآب سماق شیان سازند و اگر حرارت فایده این محل مناسب است
شادنج مغصول تو تیا مغصول و آتشیشا از هر یک درم و بویع از هر یک نیم درم شیان ما شیان صبر ربع درم شیان سازند
بگلایه یا سماق و سر از هر هفته و بار تراشد و حجامت نمایند و طلا از عصاره آسیا و کندر و کزناز و نمایند و اگر غده چشم خفیف بود
بر دهم و روشنائی و شیان طلایه که مذکور میگردد برین موجب تولید دم فلفل دار فلفل از هر یک یک درم زعفران درم
آب پنجم درم نمک هندی درم پوست هلیله درم نوشادر درم و جوهر میمران از هر یک شش درم شیان ما شیان هفت درم
نرم کوفته چند نوبت بآب غوره پرده نموده بعد از آن شیان سازند نوع چهارم در غن این اما علی است در گوشه چشم

میان بینی قشقرق ده گاه سرگرد غب گویند و اگر دست بردنند یکم بیرون آید و نیک شدن و مشکل بود چه که دائم در حرکت است و گوشت نرم تودار بدین سبب صورت گردد و گاه باشد که از اندرون بینی سرگرد و یکم از سرخشی بیرون آید علاج رگ قیصال کشاید و دهند و اصلاح غذا تقویت سعه بگنجد و انیسون اطریفیل صغیر و اگر بشوراند قطره ازین شیان چکانند و در خشک گریه اند نصف آله صبر مصلی از زردت خون سیا و شان گلهار شنبلی از هر یک شقال زنگار ربع مشقال کوفته و بجهت آب طر خشقواقی و شیان سازند و آنرا بشوراند و شیان را با آب حل نموده سه قطره چکانند و بخوابند و بعد از آن دو قطره دیگر گذارند.

یک هفته چنین سازند تا صورت روی بصحت آرد و اگر تا صورتی قوی بود و روی بوس سود دارد و صفت آن علز و ن صبر بر لبها نیند و بر آن موضع نهند و تا نون شیخ بوسی گفته که علز و ن جانوری است چون گرمی دوبره و گاه که رود و بر پشت صدفی پدید آید و آن صدف را در بعضی شهرها با خون دیو گویند و حلزون است اگر سر غب بسته شود و در یکم بیرون نیاید قشقرق و ریه و بشیر عورت تنبیه نموده و اندکی زعفران آتخته بر غب خند نرم گردد و بکشاید و مغز نان سیده و کندر شیر عورت بر غب گذارند بیرون آید و بعد از آن قیتلیم هم زنگار آتخته نهند و این در در باشد تا خشک گردد و صفت دگر سر تراک نبرد و ت پوسد کندر سوخته شیان ماشیا بر آب بگیریند کوفته بجهت کار برند و آنرا که استخوان تابه باشد علاج آن است که بشیر شد تا پاک شود بعد از آن شاد و خ منقول و در دگر بیاورند هم گذارند اگر خواهند که داغ نایند از این شکل بسیار در دست طریحاخته از اندر آتش گذارند تا رخ شود پس در آب بگیریند و بعد از آن آب کشند و بر هم سفید علاج نمایند و بکند رخ بر حاحت بکند رخ شیان زرد و نیم آنرا می بند بملون اندازند

باب سوم در امراض گوش مثل ریش فصل

فصل اول در در گوش و این چند نوع است نوع اول در در یک حادث گردد از گرمی مزاج سافج سبب بسیار بود در آفتاب یا نزد یک تش شستن در باد های موم گذردن علامت دگر می روی تری اندک در سرد و احتیاج یافتن آب سرد علاج روغن بنفشه یا دام و نیلوفر دگر و ازین روغن های شیر گرم در گوش چکانند یا آنکه سه دم سرکه دده دم روغن بکلمه آتخته بخوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یک سه قطره شیر گرم در گوش چکانند و اگر درد عظیم بود و بر تبه که طاق است شیان ابیض فیونی حل کرده باندکی از فیون یا شیان ماشیا بر روغن آتخته شیر گرم چکانند بسیار ازین اودی در گوشت نماند که موجب ثقل رود و روغن خلاف باندک سرکه فائده دارد و سفیده تخم مرغ و آب کند و بار روغن آب حی الحاح چکانند و سر او را آن است که طبیعت را با آب تر مندی و آن بخار او شربت بنفشه و شربت نیلوفر نرم سازند و در خرم و سکنجبین میل نمایند و غذا منقشر در آب مرغ یا اسفناخ و کشنیزه قنق آب تر مندی و اگر طبع گرم بود آب لیمو و سماق آب غوره و انار نوع دوم در گوش که از سوء مزاج بی ماده شود سبب بی هوای سرد بسیار بودن در آب و در آمدن علامت ادا حساس سرد در گوش علاج چیزهای گرم در گوش چکانند مثل آب سداب آب پیاز و سیر و آب بالونه مرزنجوش و بادیان غیره و روغن های گرم مثل روغن زیت یا دام تلخ و روغن سداب و غشکل که در و میر بخند باشد اگر قوی

مندر و غن جند بیدستر و روغن فرفیون مداومت حمام و شرب کمن گفته اند فائده دارد و با بون و بنفشه بخوشا نند سر بر
 آن دارند و جند بیدستر و اندک فیون روغن بنق بار و غن گل حله دره در گوش چکانند و جند بیدستر و روغن فرفیون
 بر م باشد و غذا گوشت مرغ یا گو سفند جوان که در آب بخود نیم کوفته باشند و در چنین زیره و ذقیه مطبوخه گوشت بریان کرده
 مع سوم در گوش که از غلبه خون بود علامت او سرخی روی و گرمی گوش و گراتی مریضانی در محل خود علاج فلفل
 نفی بود و از فصد حجامت نمایند و اسهال مطبوخ لیمو زرد و اگر قوی تر خواهند بود روغنهای که مذکور شده و غیره
 سین شود و از جنت یا دلی که در گوش شده باشد لعاب تخم کتان حله تخم و با شیر عورت گوش چکانند و بنفشه خندان و دره و گرا
 ال خیر و نه روغن که از غن گل یا روغن بادام بر جانی که درد باشد بر لیمو آن جانب شیر گرم گذارند نوع چهارم در گوش
 به صفرا شود علامت او در زیاد و مسوزش و التهاب غلیظ فیونای علاج اسهال صفرا بجا شیر بیت مطبوخ لیمو
 اسهال و ویه که در نوع موی مذکور شده و از بادامی گرم که در گوش شان مطبوخ علاج تبلیطین عین چیزهای سرد و گوش
 در مثل شیر و غن کد و غیره و تناول چیزهای سرد و باقی علاج آنکه در صراحی که از بادام بود مذکور شد نوع پنجم در گوش که از
 بادام گرم که از معده مرتفع شود بستر علامت او مسوزش سرعده و عطش و راحت یافتن از آب سرد علاج اطفال که غیر مجرب
 دره و کشیدن و قند حبت فنجانی از مسوق ساینده و شیان و شیر بادام و اندک سرکه که نه بگشاید در گوش چکانند و از باطل
 دره بستر و و تابا شد علامت او غثیان و استلای دهن از آب صراحی اندک علاج تنقیه معده نفی و اسهال باغ جالبی و در وقت
 لقند که در مصطکی و اینسون و بادیان باشد و جوهرش بود و عنقائده دارد و تقویت مرو گوش و روغن کل نیست و غیره
 ششم در گوش که از باد غلیظ حاصل شود از فضل سرکه در سرست بسوی گوش های آند علامت او آنست که گرا
 من باید و او را با علاج تنقیه بجا یار و توقایا و غرغره بکنجین آب گامه و کنجین علی یا یار و روغن ردین روغن
 نیت برین موجب زدن آب سی شقال یا هفت شقال بر روغن نیت یا در شقال روغن بخوشا نند و روغن
 در و آب و شیر گرم چکانند سه قطره و بسیار باشد که کسی را سرد و باد و در گوش رود و در خیزد و شراب و در وقت
 رخت و نجس چون بیدار شد الم تمام زایل گردد و در روغن گل که در و اندک فیون بشیر نیم چکانند فائده دارد و اگر
 ناده سرد بود زهره گایار و غن خیر و بار و غن بادام بخوشا نند سه قطره چکانند -

دوم در آس که در بن گوش و اندرون گوش پدید آید اما بن گوش که اندرون نباشد خطر و اندک
 و کمتر دارد و در اندرون گوش خطرناک پیرانه امیک است علامت او گرا نی گوش عظیم درد گاهی تب علاج فلفل
 مرغی بود و از فصد حجامت کنند اگر احتیاج سهل شود مطبوخ لیمو خرب صفرا و بن روغن بادام تلخ و روغن زیت گل خیر
 چکانند شیر عورت نیلو فائده دارد و بن گوش آب غلبه آب کشنی و آب سنی باد و جو طلا سازند و روغن لعل و روغن
 زلی و لعاب تخم و با شیر عورت چکانند و اگر در و تسکین نیابد روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن گاو مناسب

ریابونه و شبت حب لغار و زوفا و عاقر قرازه هر یک یک مثقال نیم کوفته بخوشا تند و در شانه کوفته گرم کرده از آن
 پس گردن بن گوش گذارند چند نوبت و غذای لطیف و منع از غذای که از بلیغم حاصل شود نمایند نوع سوم طریقه
 است گردان باد غلیظ علامت او درد و ثقل و گرائی و گرمی علاج بوره جزو سرخ جزو و افسنیتین دوجز و روغن گل جزو
 ب سه جزو و در شیشه اندازند و ادویه را کوفته بریزند تا مستوی گردد در حمام سه قطره چکانند شیاف جهت گرمی تازه
 منه که از سردی و باد غلیظ که در گوش بود را و اندام جرج افسنیتین از هر یک یک عدد در فرنیون ریح مثقال قطعه در برهه که در شانه
 و احتیاج شود بکشیدن دانه و اول بر آب بخارانی که در ریابونه و اکلیل الملک صندل و بنفشه جو خاییده باشند در ظرفی گذارند گوش
 و سر ظرف گذارند تا عرق کند بعد از آن دار و آب شیر عورت و بر روغن بادام حلکده شیر گرم چکانند برای گرمی گوش و در بلیغمی
 و بلیغمی که از باد غلیظ و غلط غلیظ بود فله دار و مجرب است حمام بر نار مناسب دیگر جهت برودت گرمی گوش میشود
 جهت و در دور و نه گوش و در آخر نهار در زیاد بود علاج روغنهای گرم مثل روغن شبت ریابونه همان گرم دانه گرم کردن
 و گرمی گوش از گرمی باشد علاج چیزهای سرد مثل روغن که در روغن بنفشه بادام شیر عورت و شبت انشاد آب کشیده چکانند
 ع چون ایم که حادث گردیده که در گوش از جهت چرب شده باشد علامت او آنکه چون در بر آب قاشق گیرند پس معلوم گردد که
 در چرب و آنچه چرب شده نرم شده بیرون آید و بوره دانک سرکه در روغن گل دانه و در روغن گل بادام و غیره شیر گرم چکانند
 شند و صبح بجام رونند و بر سبلی یا چوبی ندک پنجه پیچیده گوش بدان پاک سازند دیگر طریقی که بسبب سنگریزه باریک در گوش درآمده
 علاج آنست که روغن گوش چکانند و عطسه بخندند بیدتر کنند و آن را در بینی نهان بگیرند و در وقت عطسه سیلی بشیریم های آلوده
 را یک بد و بیرون آید دیگر گرمی گوش بسبب گوشت در زیادتی ثلوی میشود علاج بر بند باریکی که از چوب گز بود اگر گوش
 بداند الا بآلت باریک قطع نمایند و یا بادویه که آن گوشت را بخورد مثل مرهم زنگار که فیتله بد آینه گذارند دیگر گرمی گوش
 در زادیها شستن علاج نداده و اگر جهت کلان سی چنانچه بر آب سبب قوی بود و علاج که گفته اند بسیار ملاحظه شده که از
 مدت تعقیب مع در روغنهای که در گوش گذاشته شده کم شده است فله متعقیب است که زیاد نگردد و نوع پنجم که از جهت آب گوش
 آلوده واقع گردد و علاج اگر آب مال گوش در آمده پاره و آب بکف دست بر گوش نهند و کف با گوش گذارند تا از این آب پاره بگوش
 آید و یکبار چرب دست از گوش بردارند هر دو آب بیرون آید و آن بانو به گرمی گوش گذارند و بکشد آب بیرون آید ساق
 زیان باشند مقدار یک بدست پنجه بر سر پیچیده بر روغن چرب یاخته بر دیگر آب گوش نهند و روشن از مد و صبر نمایند تا گرمی و بگوش
 بی بی الحال بیرون آید و در روغن شیر عورت چکانند آب آنکه در گوش بیرون آید نوع ششم که از روغن کرمی که در گوش بود و
 گرمی که در روغن است و در این بیرون آید و احیا نکر می باشد که سرش سیاه بود و علاج بود و در آب گ شفتالو و روغن زرد
 و روغن زرد شفتالو یا صبر و آب شفتالو حل ساخته در گوش چکانند یا افسنیتین در سمنه ترکی از هر یک مثقالی بگیرند و بخوشا تند و آنرا
 صافی نموده با روغن گل بخوشا تند در گوش چکانند

فصل پنجم در طین و دوحی و درد و لذع در گوش این چند نوع است نوع اول که از حرارت بود و علامت او بی خوابی
و خوردن او دیگر علاج آنست که روغن کدو و نمش بادام بر سر ریزند و روغن غنک در سرکه بزم آغشته در گوش بچکانند و شیخ
ابن زکریا گفته است نوع دوم که از بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری گوش در آید علامت آنست که خواب بسیار و گرمی در
الطنین بود علاج تنقیذ باغ نجویش یا راجات عطسه بر انداختن شربت الاصول و روغن بابونه و شبت مرگزارند
و اکلیل المکشی پودنه صندل و صندل سرخ یا آن را در روغن گرم که در چندین دست باز عرفان یا روغن ترب یا روغن باد
که در و فرفیون حکم کرده باشند چکانند و اسمال بخت قایچ را نیز بنشینند و دست حمام بگیرند و باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در
و قدردانی گرمی و راحت یافتن حمام دهان گرم علاج در حمام در آید و گوش بر طابق گرم دارند و بابونه اکلیل المکشی غنک
گوش را بر آن اندر نوع سوم که از بیج است طین و دوحی شود و بسبب استقراغ مفرط است و او در محل گرسنگی و خلل است و علامت
در روغن گل که بر سر که انداخته باشد و روغن نمش بادام و غیره در گوش گذارند و غذا قلیه سفناخ و فلیه که در و بخواب و فلیه
و قند و نشاسته سازند دیگر طین و دوحی که عارض میشود مزاج را یعنی سیکه زهر منجاست باشد بسبب ضعف قوت تغیر میشود و از
ششوی علاج تقویت گوش بر روغن آس و غنک و روغن خلط و روغن خلط و اسفندین بابونه و نمش چکانند و سر بخارا
فصل ششم در ورام که حاصل گردد در اصل گوش و جراحات آن این بد است و با خطر است و همچنین جراحات که
و بسا است آنست که بر میل بحران خوب واقع شود و این چند نوع است نوع اول که از غلبه خون و هم شود علامت
و مری و قنطاری مجاری علاج فصد بهر مزاج با غذیه اثر بر سرد و آب گرم که در گوش گذارند و از روغن گل که در نوع
که از صفرا بود علامت درد و لذع و سوزش علاج استقراغ صفرا و طلا از نمش جز و بار و روغن گل نوع سوم که از
علامت و انتفاخ و نرمی قنطاری علاج اسمال بلغم و گنقد سکنجبین و سفید غذا قلیه و مطبوعه و بخواب طلاهای محلول
دیگر جراحات شقاق گوش در این قسمت بیشتر اطفال را میشود و جبت سستی جلای ایشان علاج حجامت در میان و خا
و اصل گوش بر عورت بشویند و لذع تسکین یا بر بعد از آن مر در سنگ قنطیل نرم گرفته یا شسته

باب چهارم در امر اخلاقی و بی‌شتمال است بر هفت فصل

فصل اول در سوء مزاج گرم علامت و آنست که گرمی نماید علامت تعدیل مزاج بشریت تاریخ دروغ نیست
که همیشه بیمار است و غن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و خرجه بصدق و گلاب آغشته گذارند دروغ غن کد و فایده قمار
مشرقی مانع را و صدق و گلاب و بنفشه و کافور و دینو فر و باد رنگ و عنبر بوی نمایند

فصل دوم در اورام که حادث میگردد در پینه ایچند نوع است نوع اول هم گرم علامت سرخی رودار
درد و علائم فصد اگر نانی بود حجامت و غنکده و آب حمی اعلاهم بار و شمن نیلو فرماندی گلایه میجی چکانند میجی میشانند
و بلوسن دربندی و شیاف مانثیا خشک کنند و حفص کلایه آخیه نه فائده دارد و آب ترسهند می التوجار البشیریت

ت نیلوفر و آب ارین سیل نمایند و غذا خشک باشد و ماضی فشر اگر داسفان خرد کشتی بر قق آب غوره یا آب انار و مرکب عرق
سازند و آب بارد ناک و دشمن گل یا کدو در مینی گذارند و فیتله در سر که میخونه اندک نمک گذارند و چند نوبت معینی تند رانند و
نش می خشک سازند و دوبعد از آن بر روغن کنجد و یا پایچ چرب سازند نوع دوم بود ایل قق این گوشت قاتی است و در مینی می کشند
اینی غلط آن علاج قصد حاجت استغفار بدن بحبایج و ملاحظه نمایند اگر دم صلب بود بحدید اود و یا دود تیر علاج نمایند
واده اسهال در پرمینه صحت میر ملاحظه باید نمود و اگر دم نرم بود بر هر هم زنگار اول علاج نمایند تا هر عفونت که در دفع نماید
ن شاف و از خون سیاه دشتان و از زردت و مردار سنگ بجای آنک سرکه گاهی در مینی گذارند و فخر و دشمن گل و کباب اندک سرکه
عسل در مینی چکانند صفت اینی که نافع است این دم را اود و فخر و مقصد میشود و بآن این پوست انار ترش نرم کوفته فیتله
سازند و اکثر شب مینی گذارند و اگر بد آنچه مذکور شد علاج نباید یا بد برید یا رشته بپزند تا بطرف شود باذن الله تعالی
سوم در جراحت مینی این نوع است نوع اول در جراحت خشک و حدوث و از اخلاط غلیظه سوخته میشود
چ سوم و مغز قلم و در روغن بادام شیرین با هم بکازند و اندک کیترا و گل خیز و نرم کوفته آیمونه مینمایند هر روز چند نوبت
پاشند و آب گرم بشویند صفت دومی دیگر سوم مثقالی روغن گل پنج مثقال سفیده مرواسک اندک هر یک شکر نرم کوفته
در روغن کدوخته مجموع را مخلوط ساخته هر هم سازند و دیگر پوست لیلیه از چربی مرغ روغن گل ملا سازند با جرات خمیر
اون دایم بشویند و سعد و عرقان مرکبی ماز و دشت بانی در روغن سرخ نرم کوفته و مینی دمنده روغن غنچه و مغز قلم گاه و بگاه
چهارم در زدن مینی سبب طوایب تیر است که بدماغ میرود و موجب بوی بد بگردد و انف که اگر بر حنک میخورد تغییر
بوی دهان علاج تقیه بدماغ بحب مبرایج و غرغره بیکنجین در مینی خردنی که همین است چند مرتبه در سنبلی و قفل سعد
بهر مود و اوقایه دما و دوشک کافور مجموع یا تنه نام کوفته بر فیتله گذارند و مینی نمک آبی به فخر سوخته و مینی گذارند سنبلی مرواسک
بهر فیتله ندی بیشتر بخوبی از آن مینی چکانند بدان نیز غرغره کنند مینی لبول فخر اعرابی و اگر یافته نشود لبول شکر که بود چکانند
ان پنجم و ششم و فخر شمع مینی نایافتن جس روی شام سبب است که از غلط غلیظه در بدماغ حادث شده و آن چند
است نوع اول که از گوشت قاتی شود علاج او علاج لحم را بدفع دوم که از غلطی بود که در قدم است علاج تقیه
پایه جات غرغره و سوطا ب محقند و بدین مینی چکانند و دیگر از غلطی که پسمیده بود بدماغ میشود علاج گل گندم بکنجین و مرکب مینی
ن سر بخار با بون و بنفشه اکلیل الملک دشتن غذا که در دوا مینی و زعفران باشد گوشت کبوتر میل نمایند سیاه دانه مثل
در مینی روغن زیت آیمونه نمایند و دهان او پر آب سازند و مکناب پس را بزد چند قطره و مینی او چکانند و بهر میند تا نفس در
ن کشند آنقدر که امکان ارد و این را سه مرتبه سازند اگر سوزش دود شود روغن لایم که در گل در مینی چکانند اگر دم بر سر مریز به
شش در ر عاف یا چند نوع است نوع اول خون مینی که از کثرت دم نشو علامت اشتغال عروق و احتلا و مری
علاج قصد پیش از غلط قوت گذار که از جانب مجاز می بود و کثرت خون تغایق عرق کشیدن خون است مکناب غذا اندک در

شور بای مرغ قنوق آب غوره و انار و سماق و زرد که لیمون سازند سفر سرخ بهترین غذاهاست شیر را خوب شایان
شویا اندک قند میل نمایند جانوس گفته که بسیار کس را دیدم که با استنشاق آب مغز و خوردن آن در درمان در آب سرد عاف
و گرفتن بچ و برت در دهان فائده تمام دارد و اندک سرکه آب سرد در دهان بینی فائده دارد و دختر که کتان با آب سرد
و قند بچ سرد ساخته بر مقدم مرد و اشیا شافیهست که فوراً آب کشنیز عکس در بینی گذارند عرق منقش بر صندل و خطمی و امشیا دان
و گچ آب سرد و از طلا بریا فوخ و پیشانی نهند از نیم سوخته و کشنیز و غبار آسیا و کند و خون سیا و شان و صبر شنبلی
در بینی مسدود و ستهار و انفا و خیمیتین به بندند و حجامت مؤخر سر نمایند و مجسمه حکم بر جانی که خون از اطراف بینی آید
در میان شانه نیز فائده دارد و عصاره سرگین حمامه بر بینی چکانند نوع دوم که از تیزی خون شود علامت و آنست که اندک آید
رقيق و با حرارت حدت باشد علاج تسکین بخیوت نارد و غوره و رواج و آنچه نگویند در بینی چکانند پنجه تر فائده دارد
سختیان و بلغار سوخته طریق سوختن آنست که در کوزه نو گذارند و در آن بگل محکم سازند در زیر آتش گذارند یک شنب
نرم کرده در بینی گذارند نوع سوم کشاده شدن عروق شرایین که در زیر دماغ است علامت آنکه بعد از درد در سر شود
و چشم و رنگ خون مثل رنگ بیشه و عفران شقر رقيق و خون که از رنگهای درید و غلیظ و ابل سیاهی بیشتر بقلب مراع
مثل برسام و غوره و از مزه و سقطه میشود عاف لازم است اخاف فساد دماغ مثل دود و سنگه و سبات از زدن افی میانه
از و حجات بسیارند سبب آنکه عروق شرایین تشکک شده شده علاج بداروی سوزان که سرگ دماغ نماید کنند مثل لک
بسانند و اندک اندک چکانند یا فیتله اندک زاک بر و باشند بسیار ترموده در بینی نهند یا اندک نگار و کاغذ سوخته فائده عک
باب برگ بید یا آب فیتله را ساخته در بینی گذارند نوع چهارم خون بینی که در حالت بحران شود علامت آن است که در پتهای
بحران بود سزاوار آنست که آنرا بزدند و مگر محکم که افراط شود علاج بدین طریق نمایند مگر و کند و در نزد نرم کوفته فیتله بسره
در بینی نهند یا آنکه خون سیا و شان کنند و انور و صبر بر بر نرم کوفته فیتله از کتان بسره که تر ساخته داد و بر و بر نخته در بینی گذ
دیگر شنبلی و نقاشنه نرم کوفته مثل غبار در بینی نهند اگر سبب آن گرمی و تشویش و تشویش آن بود و ضربت عتاب شراب شمشاق
فصل هفتم در زکام و نزل اندرین هر دو علت از دماغ فرو آید یعنی صیان آنرا که بسوی بینی آید و منفذ بینی را بگوید زکام
و آنکه بجانب حلق رسد نزل گویند و این دو نوع است نوع اول که از گرمی مزاج دماغ شود علامت و عاف دیدن و گویا
بینی و سرخی در چشم حدت از دماغ آید و در وقت سوزش گیرد علاج فصد قیال اسهال مطبوع خیار شنبه صفت آن
بنفشه شمالی عتاب سپستان از هر یک لیست عددی پوست لیلیه خچرم گل سرخ شمالی و یزدانه نیرود آورده سی عدد در یک
کاسه آب بکشد و صاف نموده و مقرر قلوبه متقال شیر خشک پانزده شمال در آب دیه عکس و باز صاف نموده شیر گرم اختیار نماید
کشاکش که در و عتاب سپستان و تخم خمشه اش بکوفته جو نمایند یا باشد و ضربت بنفشه فیتله از دماغ فیتله برام و در و
بگلای میل نمایند و از غذا هم گرم و متقال بنفشه فیتله از دماغ فیتله برام و در و

در غایب از آنکه بر پشت تکلیف نمایند نوع دوم نزله دزکام که از گرمی نفس ماغ شود بسیار میباشد که گرمی جمیع بدن علائم آنست
 به علاج قصد که باغی باشد بکلین طبع و کفایت اگر او در شربت نشسته و نیلوفر غذا مرغ آب آن اگر او ماش منقش از
 ب جوز و ادویه که بخار آن بسوزد و اجتناب نمایند نوع سوم نزله مزاج سرد که از سردی که برودت فکلی که برودت بسته میشود و مسام و مس
 و بخار است و آنست که در هوای خنک در زمستان مرض میگیرد و علاج آنست که سردی مزاج گرم یا با جود رس زدن گذارند
 رت گن به سردی و سیاه دانه یا نیسون تفت داده در پیشانی دارند و از خوردن آب با حظه نمایند و بخیر میوز و پسیا و شان با دیام
 نیسون بچو شانند و یک سکه آب عسل و قند اختیار کنند و تخم گن تفت داده نرم کو قند با عسل آسمینه میل نمایند و شیر سبوس کنند
 به بار و عن بادام و عسل فائده دارد و غذا گوشت مرغ و اگر او عدس که در و تخم زردک پیاز و اسفناخ باشد و نبات شقال و
 اش چهار شقال کفایت چهار نیت میل نمایند و بخام و دیند آب گرم به سر ریزند و آب پیازی اگر بسیار و در تخم بود و قسط نمایند تا تسکین
 مع چهارم نزله که از سردی نفس ماغ شود و نفع نیاید و آنچه از غذا بد و سردی نیم چیزی نازل میگیرد و علامت او کالی کمال
 سردی و گرمی در آن نمک گرم گرم بر سر گذارند و سر بخار یا بونه و بنفشه که با یک شانه اند و مشک و عنبر بوی
 نقد عسل و تخم میل را با دانه آرد آن عسل ساخته میل نمایند اگر طبع قبض باشد گل گندم که با یک قبض بر طن نشود و قرض
 سب مبر اختیار نمایند و مشک و عنبر نسیم بوی نمایند و تخم بود و عنبر نیسون گاهی نمایند و غذای لطیف از آب خود
 شست مرغ و قهوه و غیره نمایند نوع پنجم زکام که از بخارات معشائو عطا او اندوه و رنگ مایل بزر و گرمی حلقه و آنچه از بینی
 بگرمی و سوزش و تشنگی در سردی علاج اسهال بمطبوخ خیارشنبه و قند بنفشه و آب انار و شیرین و غیره شفت بگلابل حل ساخته فائده
 رد و خرزه بگلابل کفایت یا خشخاش نیم باشد شربت پیستان سازند و سنگی در آتش گذارند تا نیک گرم شود بعد از آن سر که برود
 شیده بخار آنرا بدماغ کشند مع سیلان نماید و ماه را غلیظ سازد و اگر سبوس بسوزد که بخفته بر آتش گذارند یا برنگ و بخار آن بینی
 و و نزله را بر طن سازد و اگر سده شود از دماغ غلط نیاید و کفایت سردی و کافور و سوزانند و بینی از دماغ شست
 زکام که از بخار خون که در دماغ بود حادث گردد و علامت سرخی چشم و خیرینی بان رنگ مایل بسرخ و علاج فصد شقال و الا
 است اسهال طبیعت شربت بنفشه و شربت خشخاش صفت آن خشخاش نیم کوفته بهل شقال در یک سکه نیم آب شسته و در سبوس
 بچو شانند و بعضی بایده صافنوه قند شفتال بدخل نموده باز بچو شانند بقوم آید یک شق شربت با هفت قاشق آب میل
 نمایند و اگر زکام و نزله بسیار بشود این حب را در محل خواب اختیار نمایند صفت آن کبر اهر مغسول تر بدرب السوسن زهر کاک بپزند
 و قند نیمه دو دم و از شربت با غیرت عناب نیمه دارد نوع هفتم نزله دزکام که از بخارات بلغم بود و این سبوس است از انواع دیگر علا
 و اگرانی سردی و اسهال از خوردن و آشامیدن در دهان مزه نیاید و سیلان غلط غلیظ سپید از بینی علاج تخمین عسل غلیظ
 سبوس با عسل در و عن بادام طبع را بدین حب مهانند صفت آن بهر دم صطکی نیم گرم سبوسن دیا قند از هر یک شلث در مقل
 بعد از آن یک قس حب اند یک شربت بود و بخوری که زکام باز دارد و کند و سبوس سده و س قسط از هر یک بر سه با بون و قرض سازند

کافیون گیرند و مرکب بم آینه در دهن گیرند اسپغول سرکه بم آینه بردند ان مندر غذا سگ که در و غوره سماق و
 لیمو آب تر هندی آب رین بود سازند نوع دوم در دندان که از سوز مزاج مرد بود علامت آن است که به عقب
 دندان آب سرد شود و دیگر فتن اگر کم در دهن تسکین یابد علاج از آن گرم کرده تنگ کند و مضمضه بکشد که در دما قرصا و دم بود وین
 مال و صفت جو شامیده باشد نمایند و پنج دندان با قرصا و تخم بخیل و فلفل نرم گرفته مالند و پنج دندان باقی را بگوشت مرغ وانه
 آکو و نمک فته و غسل آینه در پنج دندان کنند اگر تسکین نیابد باهن داغ نمایند چند کشت شیر درخت بخیر گذارند و تخم بخیل مر یا
 که بعد از آن که سائر دندان بر و غش چرب کرده باشند گیرند و جوز بویا و رقی سدا غا بیدن بام با صندوب کبریا و کباب و پهل
 به دار و در طعام دیر وادیه گرم و عطران کنند نوع سوم در دندان که از غلبه خون شود علامت آن پنج دندان علاج
 حجامت سه لیمو ترش و طبع خیار شنبه و چیزهای خنک در دهن گرفتن چنانچه ندر کور شده و اندک کافیون و غش حل نموده با گلاب
 و آلوده بر پنج دندان گذارند و اسفیداج و اگر دقت آب تر هندی غوره و سماق نمایند نوع چهارم در دندان که
 از آلود علامت آن در دندان که پنج دندان با سائر علامت صفرا علاج تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله آب نار و قریح کمر و
 مدی در دهن سرکه گلاب چند نوبت گیرند و غش که در دندان که فور دما قرصا کوفته در پنج دندان گیرند چون حل شود با دیگر
 ان بمنه در و غن آلوده بر و گذارند و پنج دندان زو گذارند فایده داد و غذا فلیه سفالناخ و کدر و با شش فشر اگر کوفتن غوره
 تر هندی آب لیمون و مضمضه آب غلبه آب اسان الحمل آب کشنده تر سازند نوع پنجم در دندان که از ماده بلغم بود علامت
 است که چون آب بر و سرد و قوی گردد و سستی دندان سفیدی پنج آن علاج اسنان محک و مبرایاج و حب قویا واجب
 بخون و پنج دندان با یاراج مالند غرغره با یک میکاف شق و تخم کوفته شقالی یا پنج قاشق باب حل ساخته غرغره نمایند اگر
 که کوفته بکباب حل نموده در بینی چکانند مضمضه بانی که در و جوز مر و تخم بخیل با سرکه و غسل جو شامیده باشد نمایند فلفل و جوز و
 نسی و نیم جز و دما قرصا سوزج از هر یک ثلث جز و دم کوفته در دندان کنند مجرب نوع ششم در دندان که از زایل غلظ
 است در و فلفل زبانی بود دیگر علاج تنقیه بحب بنفشه و حب ایاج و شربت باریان اینسوی زیره از هر یک شقالی جو شامند
 به آب آنرا در دهن گیرند و دست بجزای گرم نمایند که سرخ بود نوع هفتم در دندان که بشیرکت معده باشد علامت آن که
 و تخم و در حالت صفرا جو زیاد شود علاج تنقیه معده بقا با حب ایاج یا حب مر و طریقل کشنیری با سنگین و گلشنه و غذا
 و نیم جزو آب در کشنده تر یا خشک و در بینی باشد و از بیری معده و امتلا اجتناب یبند و اگر در قوی شود کافیون
 دندان گذارند تا که رخ شود نوع هشتم در دندان که از و یعنی گرم که در دندان بود دما قرصا و کبریا شلین در دندان
 باشد علاج آنست که گند ناویر الیخ و تخم پازیر یک یک بر گیرند یا چرب بکشد و غلظت و دهن بر بخار آن دارند و
 دما و جز الیخ کوین و با موم آینه دهن بر بخار آن دارند گرم ادیردن آید و دیگر بزر الیخ و میع نرم کوفته بم آینه زده سازند
 بند یا بنوبه و سرنوبه بردند ان مندر نوع نهم در دندان که از حمت غلظت کوفتن الی بر پنج دندان سیده باشد علاج

ماقره حاد و فیون و کنه نرم که فته بخون ساد و شیر در دندان گذارند و الا داغ نمایند بریت یا آن

فصل دوم در فترس یعنی کدر شدن دندان این دو نوع است نوع اول از سبب خراج واقع میشود مثل خوردن چیز
ترش علاج گذاشتن دندان بر کباب گرم یا نمک زرد یا بزرده تخم مرغ و خاییدن بقله الحما و تخم بادام مقشر و مغز فندق فایده
و پنج دندان به نمک بیدن خاییدن ملک یا دندان بر نان گرم گذاشتن و دندان بر روغن گل یا روغن بلسان یا رو
سوسن چرب سازند و غرغره آب کاهه تمهید اگر ضرورت شود یا بجز آنکه درین غرغره گذارند نوع دوم کندی
که از خلط ترش که در سینه بود و افزاین دندان رسد علامت اجشاد ترش و حموضت بان شود علاج تمهید با
بنج ترش وقتی فایده دارد و حب القار و زردند و بیل و نمک یا بیدن خاییدن نفع دارد

فصل سوم در تغییر رنگ دندان و فترس یعنی شکای دندان و سبب بخارات فلیظ است که از موه قریب میشود و بریت
قرمیز گیرد اگر رنگ زرد است لیل صفرا و اگر سیاه بود علامت سودا و اگر سفیدی بود رنگ نچر بر پنج دندان بود علامت بله
تقیه سده به سهل هر یک از این اعطای و تقویت دندان بسبب دندان جلا در بین موجب کف دریا نمک
نخود و صند سوخته از هر یک از این بکیرند نرم کوفته و بخیه دندان را بشویند و لعل کشیند یا اختیار نمایند اگر رنگ دندان زرد بود
و صند و فطی یا سرکه یا زان که مضغه آب غلبه آنکه سرکه کرده باشند در دندان گذارند اگر رنگ آن سیاه بود و پنج
و اقیون و اشه و صند زرد فایز کوفته یا روغن گل یا زرد اگر رنگ سفید باشد و صند زرد فایز کوفته یا گل زرد یا چربی آینه
دندان را بیدان یا لند بکباب کلقتند و او مست یا بیدن شاخ بز کوبی شمع بر و سوخته با کف دیو پوست بلیله نرم کوفته
فصل چهارم در خورده شدن و سوراخ شدن و سوراخ شدن دندان این چهار نوع است نوع اول که از
سفن شود و در اکثر اوقات دندان سیاه گردد و بعد از آن خورده شود یا بریزد **علاج** فصد فغال در هر سال سه مرتبه اگر

حجامت نمایند و تقیه دماغ بجنب نشسته یا بجز فقل و غرغره آب اتارین و آب کاهه نماید و صندل و سعد نیم کوفته در دندان
مضمضه سرکه که در داس و گلدار و شنب جو خاییده باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقر قرحا یا بجز و قفل و قندار
که باشد نرم کوفته گذارند و قفل نرم کوفته سرکه که در سوراخ دندان گذارند و بریت و وایک در دندان متاکل گذارند و برایش
حلیت دوا دیگر که در دندان ربه باشد شیر شرم و ماذیرون نرم ساخته بقطران خمیر نموده بر دندان گذارند و وایک بر
متاکل گذارند و در داساکن گردد و بریزد و قفل بکشی یعنی تخم کرفس نرم نموده بقطران قطران و غنی است که از دخت عرق
ساخته بر دندان نمک سیاه دانه کوفته سرکه آینه بر دندان نهند و در استیکر یا اگر متاکل سوراخ اندک و بسو بان تراشه
گردن باقی از چند فده از نمایند بعد از آن بر روغن زیت آبی خوش مالند تا دیگر خورده نشود نوع دوم که از فساد و طوبت است و

علاج ترطیه بزاج و گذاشتن سپیده تخم مرغ و لعاب بقبول روغن نشسته با دهم که نمک بهم فایده دارد و دندان که کج و قلی
از فساد و تقیه نوع سوم که از سوراخ آمدن شود **علاج** اگر فترس یا نرم در دهان مثل تخم بیل و صندل خاییدن و مضغه یا بجز

عتد باشند میل نمایند نوع چهارم خورده شدن پاشیدن دندان که از گرمی و حرارت بود علامت او بکافور و گلاب و شکر قیون
 بلکه جوال و دوزی بر دغن زیت گرم نموده گذارند یا جوال و دوز سرخ ساخته در ماشوه گذارند و اگر درد دندان از خمر گرفته دایر نمایند
 مثل پنجم در تحریک سنان افتادن آن چنین نوع است نوع اول از جهت شستی کشادگی موضع دندان از
 رمی که در فکسل آنکه بسیار بسبب دیر و ضعف بدن ایشان میشود و این کمتر علاج باید دیگر بسبب کبر و خشکی حلاج میشود
 پنجم شایخ و پیران و این نوع علاج نمی باید نوع دوم و جمیع دندان افتادن دندان که از غلبه یوست و خشکی آنکه اگر سنگ بسیار کشیده و با قاف
 و سکه من کشیده علامت و دلاغری بدن و خشکی و مرجع بدن و غرضها و در نه نقصان و الم شود علاج ترطیب باج بدن مخصوصا دمل و
 و اشتره از شربت فواکه و سیب و صندل و تقویت بخورده ان از طبایع و کسر خ و عدس و کنار و دوساق و پوست نان و بلیا زرد و شنبلیله زرد
 و دونه در دندانها و نوع سوم که از ترطیب بود علامت او استرغای لثه دندان کلان و محل سخن گفتن فک میلان باج سرد و پنجم دندان
 حلاج و مضمضه باکی که در و شاه بلوط و کنار و دوا قیاقا جو شاییده باشد طلا گرم و سنونو کا باغن گرم بر نیمه جیب سسل فلفان و
 سازد و هندی سعد زهر یک با بر گیرند بر پنج دندان را بلند دیگر از جهت دم لثه و شستی دندان میشود علامت او شدت و دو جوان علاج حنفی فک
 است اسهال و گذار شستن اشیا می سرد قایلین شغل گنار و صندل و بلیا و ساق طبایع کسر خ نیم گرفته سنونو سازد نوع چهارم جیب دندان
 بجان گوشت نشسته و در دندان گوشت بخورده دندان علاج فقه حجام است اسهال و تناول مساقیه آب آینه این اجتناب طلو و اندک گوشت میل نمایند
 و در جرح و خون سیار شدن پنج سوسن که باز هر یک با بر گیرند زرد کوفته بکسر خ منصل طی مکرر پنج دندان گذارند و جمیع
 بسبب و مقطعه بسیار علاج بار و دلی قایلین نمایند فک و لثه است و شنبلی و گنار و ساق از بیداری حکم دندان را نگارند و
 یا با گشت هندی که اگر خواهند که دندان آسان کند شود پوست بهوت پوست و پوست و پوست و حنظل و عاقر قاقاز و زرد کوفته بکسر
 سوزن و پنجم بر بار یک ساعت پنج دندان گذارند تا سکه شود یا بکسر خ دندان نامید پنج دندان سست شود و سکه شود و دندان است

برنج دندان باشد سوختن کوفته در لته مانند دیگر آنکه اگر جراحت قدیمی بود و نقصان گوشت بجز دندان شده علاج آنست
که نصف تریال نمایند و اگر مانعی بود از فصد حجامت تقطیع بطور حلیله و غذا گوشت مرغ و بز غاله قق سماق یا بخیه یا زردک و آب انار
و اجتناب از حلو و گوشت اسب و موگاو و ماهی شیرین و غله قیون لته باشد صفت آن قاقیا ششقال زرنج سرخ
زرد و آب کثیف داده سوخته و شب تا صبح هر یک دردم همه نرم کوفته بسبب ترها سازند حبث به شدن گوشت که متعفن شود و بعد
دفع آن قدر دندان فاده کلی دارد و مضمضه بسبب که کند که لایق روی و در جوشانیده باشد و غن گل در لته دندان مانده بعد از آن که مضمضه
باشد و چون گوشت فسد آن دفع نشود بمرهم سفید از جیام دار سنگ علاج نمایند بعد از آن مضمضه بگل که در سماق و زرد و چون
پوست یا نارنجیه باشد نمایند تا لته محکم شود اگر بدو تسکین نیابد داغ نمایند و اگر قلیه دوی آن باقی مانده باشد کافور
پوست از جیام در دهان گیرند و صندل و سوسن و گل سرخ سنون نمایند دیگر آنکه در لته از رطوبت که در دهان جمع شده باشد علاج آن
نخل و سودایا سلیق یا اسفند قنقه یا لیمو زنگار گوشت اسب بر آرد و از زرد و خون دندان و گل سرخ از هر یک یک کوفته بر پا کنند و لیس و روغن بکاو
فصل سوم در سستی لته سبب چیزهای شیبین بسیار میل نمودن علامت آن بدن خون و اجابت که در علاج او تاخیر نمایند تا
بدان نگردد که دندان بیفتد علاج مضمضه سماق و گل سرخ که در کباب کرده باشند یا بسبب که در آب لایقون یا گلنار بخت باشد تا
یا ششابی یا آب سرکه بخواهند یا زرد و سول اندک در بسبب که آب پنجه مضمضه نمایند اگر سوزش ظاهر گردد در دهان بر دهن مصلی مضمضه
نمایند صفت آن روغن گلنار زرد و شقال مصلی کوفته و شقال آب نرم بچو شانند تا مصلی حل شود و بعد از آن بر در دندان
فاده دارد و از حبث نقطاع خون بین فاده دارد و شاه بلوط قحط گلنار که زرد سماق ششابی یا حبث س همه بگویند و بر لته پاش
سنون حبث لته دانه و کبوتر ناک سورخ و پوست پسته نرم کوفته سنون دیگری که زرد و کباب هر یک دردم گل ریشی یا بیل از هر یک
دو چینی نیم درم کوفته بر لته باشد ششابی و زرد و کوفته و بقدر یا عسل آید سنون از دندان را محکم سازد و دندان را سفید
سنون دیگر تخم گل و اگر نباشد گل بزرگ که زرد و ساج هندی اجز را برابر بگیرند کوفته استعمال نمایند

فصل چهارم در اسهال اسهال علامت آنست که گوشت لایق و صلابت بلندی آن علاج آنست که در لته قیون پاک ساز
پس از آن بن دو بر پا شد که زرد و عاقر قمار هر یک دردم بلبل زرد و شقال عطران گلنار یا بیلان زهر یک یک دردم گل ششابی
نوشادر کف دریا زهر یک نیم درم کافور ربع درم کوفته بخت بر پا شد و مضمضه بسبب که در عاقر قمار و زرد و عاقر قمار پاشند تا
و پر میز از حلو و خرماد و انجیر نیم درم و غذا مرغ و تیمود آب آن بخورد و بکوفته باشد قشقر اگر سازند و اگر غلیظ باشد قطع نمایند
از اعمال مستکام نیست نوع دیگر اندر تندی که دندان باستانی بر آید علاج آن است که فاک را یعنی موضع محل
دندان است بختی با زرد و جربا لند چون جربا بطور بی مرغ و خمر مرغ گوشت پنجه و مسکه و روغن بادام و زرد و حل
و شیر شتر اندر موضع دندان مانند نفع کلی داد و اگر در قوی بود و طفل مضطرب یا بیاگون رخسار بچو شانند و بار و غن
برنج دندان لند و آب عنب الثعلب غن بزنند و انگشت از آن جربا نیم درم هر دندان در فاک لند و نباید گذاشت که

فصل سوم در افتخار زبان بیرون آمدن آن از دهان از بسیاری خون میشود علاج فصل اول یا لیدن یا
و ترنج در یواج و اندام خوش طالعاب بسیار از در بر آید اگر در دسترس نماند نباید نکات کند در غذا ساق و آب رقیق
بلغم بزج میباشد علاج اسهال بحسب مبرایارح و مالیدن زبان بنگ سرکه یا فلفل اگر ماده بسیار غلیظ بود و بنمود
را بماند و غذا گوشت عصاره قلیه مطبوخه میل نمایند

فصل چهارم در صفدع و این عذراست که اندر زبان پدید آید صفدع را در خراسان ذوق گویند
بدین نام از بهر آن گویند که در سبزی رگما و رنگ شبیه بدوست صندل خلط غلیظ سوخته علاج فصل پنجم
بصعتر و ذوق نکات پوست اثار و در آخر بنوشاد زنج و اگر نیک نشود شق نمایند و این دستکاریست

فصل پنجم در بطلان ذوق فساد آن بحر شیر سده گرم و سرد گرم دمی یا به مثلاً از آن که ترش شیرین معلوم
اورطوبت فضیله است که بر مصب با نرم که بر زبان دهان است آمده و استدلال بطریق آنکه دهان مزه دارد معلوم نما
دهان تلخ است صفرا غالب و اگر شیرین بود خون و اگر ترش مزه است و اگر بنفشه است آب دهان می آید بلغم غلیظ
علاج استفراغ هر یک از اخلاط نمایند اگر خون غالب است و صفدع نمایند اگر بلغم غالب بود و جبلی یا ریح و اگر صفرا و دیگرها
و اگر سودا غالب شود مطبوخ آیتون و غرغره بکینین بلغم بکانه سرکه نکات در دل دیگر از جهت سده میشود علاج آنکه در دهان
اسهال خلط غلیظ و مضطرب نفس را که مضمین دیگر از جهت تفرق اتصال میشود علاج گفته اند جهت آنکه عصاره

فصل ششم در گریزی دهان از جهت درم زبان میشود علاج آن مذکور شد دیگر گریزی زبان از جهت حرارت است
علاج آنست که گردن پس گوش را با آب گرم بمالند و غن بادام و نیلوفر نیز شیر گرم بمالند و سرد گردن دهان گیرند
زبان از رطوبت غلیظه میشود علامت است سردی دهان بسیار رطوبت دهان علاج استفراغ خلط غلیظ و شره
و کفند غرغره از خردل کوفته بصل آب کانه سرکه چند روز بر نهار و چون زغره فارغ شود اندک نشاد و عاقر قرحا و فلفل
بر آب بکوبند و غرغره به نشاد و خردل و مویزج و صعتر و نکات هندی سیاه دانه و مرزنجوش در آب بکوبند و غرغره نمایند
در دهان گیرند جهت این علت ملک الانا جزو علت نصف و خشک در زیر زبان گیرند و مضطرب نفس که آب گرم حلاوت

فصل هفتم در قلاع و این جراتی است که دهان زبان میشود و این چند نوع است نوع اول که از خون بود
او سرخی و حرارت دهان و بسیار آید علاج فصل دهم یا حجامت اسهال و مضطرب بکباب که در ساق انداخته باشند
کشیز و عدس سرکه با عنب الثلب و گلسرخ و آب سنی جو شانه غرغره نمایند این قلاع اطفال شیرخوار را نیز انداخته حجامت
اطفال و مضطرب یا حجامت کشیز یا شمشاد اگر او را آب مرغ غذا سازند و در دهان غلظت باشد و ساق کشیز خشک
و تخم خرفه نیم کوفته بعد از آنکه دهان بر و غن بادام چرب ساخته باشند و مضطرب و سرکه فلفل در دهان و دیگر
طبا اثار هر یک بر وقت مقدار همه با یک نموده بپاشند نکات شش کانی و اندک نشاد و گفته اند با سرکه غرغره نمایند و اگر

یا آن بود اندک کافور مناسب یا طباشیر گسرخ و سماق و آملی و جیبت قلاع سرخ تخم گل یا گل سرخ و طباشیر نشاء مس
نه و کشنیز و سماق و برگ حنا و عاقر قرحا از هر یک بمیات یا قند مقدار مجبور و نرم کوفته در دهان اندر دهان نگا هر دو بعد از آن
سرکه و گلاب و عنقل و دهان گیرند نوع دوم قلاع صفراوی علامت از روی رنگ تلخی دهان سوزش زیادتی اندوه
جاسمان مطبوخ بلیله یا آب ترهند می شربت نموده غذای مرغ قنق سماق و زیرک آب غوره و تمر باقی علاج دوم
نوع آملی نافع بلیله صندل سفید تخم گل یا گل و کشنیز طباشیر نرم کوفته در دهان یا خشک در طفل بود صابون قلاع اتمام علاج
بند نوع سوم قلاع که از بلغم شود علامت و سفیدی رنگ دهان علان جنتیه بن بختیلاج و حب و غیره مضمضه بمرکه در دهان
بلیله عاقر قرحا و صندل جو شانه بپاشند یا در دهان یا نرم کوفته در دهان یا بپاشند در دهان یا بپاشند یا شبنمی و در دهان یا میران
اقاقیا و سماق هندی نرم کوفته بپاشند یا غسل نیز میخیزد در دهان اندک و غسل فایده دارد و قلاع یعنی یا سکنجبین یا آب گامه
گیرند اکلیل الملک لعاب تخم گشائی نمیر یا اندک و عن خیر و یا بختیلاج بپاشند و آنرا در دهان گیرند و راو علت و در آخر فایده دارد
و دهان اندک غذا قلیه مطبوخه اگر طفل بود در صندل را علاج نمایند نوع چهارم قلاع سوداوی سوخته و این بدترین قسم
است آنکه مفضی با کله میگردد و علامت سودا و بان المحدث ندرع علاج مطبوخ آیتودراول مغز سماق گاو طلا نمایند
و برگ حنا و اقاقیا و نج سوسنی و صندل و زعفران برابر کوفته در دهان یا بپاشند و مضمضه بمرکه که در دینیز با قلیه شل گزاف و اقاقیا و
و در صندل شانه بپاشند چند گشت بند و آملی گیرند و نوع پنجم عاقر قرحا از هر یک بمرکه کوفته بپاشند و آملی دیگر اقاقیا و سماق هندی
سنگینی بخندم عرقان بعد از سماق گل سرخ و کشنیز و گلنار و مورد و غروب آب بپاشند و صاف نموده غرغره سازند
و تخم در کله در دهان و این علمی است که صورت اورنگ جراحی است و در زمان اندک مواضع بسیار را از دهان میگیرند
بعد از ماده بوی بد دارد و سیب خلط غلیظ عفن لایع تیر علاج فصد سمانی مطبوخ آیتودراول مضمضه بمرکه و سماق و غروب
نقل فیون صفت آن سرخ زرد و سرخ و اقاقیا و در راج از هر یک تیره آبل رسیده برابر همه چند نوبت نرم کوبند
اشند و در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود باز کوفته بمرکه بپاشند چند نوبت زان خشک نموده قرص از صفت قرص
شیرین آگاه لته و امیه زرد و سرخ و آملی زرد از هر یک بنجد نرم زنگار و قلع طار و درم اقاقیا شبنم گلنار از هر یک
بپاشند و بمرکه میخیزد که صفت در آفتاب گذارند بعد از آن قرص را در خشک کنند مقدار بخودی کمتر سوده در دهان
مانند و بیکت عث بعد از آن و عن گل و گلاب در دهان گیرند

بعد در بسیاری لعاب زدهان در خواب بخند نوع است نوع اول کثرت کباب زجهت حرارت معده و رطوبت
است و قلت میل بطعام بسیاری لعاب غلامه جوع علاج فصد سلیق خوردن گاسنی و نمک هر نما چند روز
تا ز شیخ و گندم بریان کرده برابر نرم کوفته با و مقدار آن قند کوفته میل نمایند آب بی سیب غوره و انار مناسب
آب غوره و سیب سماق و آب ر نوع دوم بسیاری لعاب از رطوبت سرد بلغم که مده است شود و علا و ر فتن لعاب

غلظ از دهان علاج کفکند که در مصططی انیسون بود و اطفال و قبحین و شغال یا شش شغال قند کوفته هر بار اندکی سفید
سازند و مصططی کوبیده بجایند و غذا مرغ بریان و مطبخند اگر برین ترتیب نیک لشعوتی فرمایند بدن طریقه تربیه یزد ساخته
و آب آن یک کاسه باد و شغال غسل نمایند بیشتر از آن ایابج خوردند از آن آب خوب دهی نمایند و دوست بهل
و اطفال را که نمایند نوع سوم کثرت لعاب که از رطوبت طبع شود چنانچه اطفال و پیران یا میشود علامت دیگر
مرد که درت حواس علاج تنقید مرغ بحباب لقون و غره بکام که در و اندک غسل باشد غذا نمود آب و مطبخند و قلیه که در در این
(و در بحبیل باشد و اجتناب از ترشها و البان و فواکه نمایند)

فصل دوم در بخت یعنی بوی دهان و پنجند نوع است نوع اول که از حرارت میسر بود و علامت آنست که
سیل نمایند بوی بد ساکن گردد و چون بعد خالی شود زیاد گردد و دندان ها سیاه شود علاج ترتیب هندی او بخار او را و زو او
تر ساخته آب نر اسیل نمایند بهنج شک ساخته و شربت سکنجین با سبب اختیار نمایند اگر خون نالید و فصد نمایند و اسهال
شریشت ب سینه بانی و اورد و غذا مرغ قنق سماق و زردک سازند این جود دهان گیرند سبب خصل صندل سفید هر یک
و بلبل از هر یک سه درم پوست اترج شقالی طباشیر نمیدم کوفته بخت بآبی یا بسکر دگلاب حل نموده دهان گیرند نوع
بوی دهان که از بغم غفران معده شود علامت آنست که بخون غذا ساکن نشود و سستین آن بسیار تسکین نماید علاج تنقید بحباب
و غیر هندی آب بامی شوره دخول و غسل و گفتمان که شراب هفت یکبار یا کمتر خوردند یا شربت گل کر که مقوی تر بهد یا گاه
یا اطفال شوی یا باج یا در هفت شقالی و حب مبر نخمیل و در دهان گرفته اطفال مدامت نمایند از طعام که سرط
یا سفید مثل مایه شیر فواکه گوشت مرغ غره اجتناب نمایند آب کمتر خوردند و مطبخند و قلیه گوشت طیور و کفکند آب غسل و حباب
مصططه این حب فایده دارد و صفت آن قره اشنه نمک هندی هلیله قاقله اهر یک درم صبر بوزن همه کوفته حب زرد شمرتی
اختیار نمایند و بسیار خوردن تخم کرفس بود دهان بر طرف میسازد و حب ملا و ش قرقه و اکو و سعد و سبل و پوست اترج و مصططی از هر
و مشک و قرقفل و جوز بوا و کبابه و زنجبیل و سیل نرم کوفته موز دانه بیرون کرده بسیار بزره باز مقدار جوز می میل نمایند چندی که
گیرند فو قرقفل و خواجنا تا قرقه را از هر یک درم مشک را یکی کوفته بخت به شراب حب سازند یا بگلاب نوع سوم فساد نمود
میان دندان که بسبب رطوبت سعد که از سر مور می آید علامت آنست که اگر مضمضه کنند بختی ترش یا شور و رطوبت اترج به
و مع هذا تسکین نماید علاج تنقید مرغ بخیو یا باج و صبر غره بسکر دگلاب که در بزرگ مورد و گندنا جو شاییده باشند یا
و سعد و مشک بگلاب شاییده غره کینه مضمضه دیگر قرقفل بزره مصططی جوز بوا از هر یک درم نرم کوفته در قرقه کتان
و آب گلاب بخورند غره سازند و صاب و خام صندل سعد در دندان نالند گلاب جیبست و معور که در ارم از میان گوشت
خون آید علاج مضمضه بسکر دگلاب سماق نوع چهارم بوی دهان از فساد دندان نمودن آن میشود علاج کنند دندان
بخورده آمده از چرک مضمضه بسکر د قاشق و آب یک پیانه که در و قرقه و اکرماز و گلاب و بختان و سنو ها خوشبو که از صندل

وقد ساقی جو غایند باشد نمایند و هر روز دندانها را پاک سازند و غلظت را بر وزن چرب سبزه و دیگر بجمبت آفتی که دینی بود بوی باز دهان می آید علاج تنقیه دماغ و شستن بگل آب نیک سرکه

باب نهم در امراضی که عارض میشوند در حلق و اموات سبب علامت علاجات این مشتمل بر هفت فصل است

فصل اول در اورام اموات یعنی گوشت پاره که بر بالائشک کام بود عارض میگردد مراد از انواع ورم نوع اول ورم که از خون بود علامت او سرخی در اموات و استفراغ آن اندوه و الم در قفسی قم دازی یافتن در محلی که چیزی فرو برد علاج فصد فی الحال طبیعت بلفوسن خیار شنبه و ترنگین غره بر شانه توت یا رب ابلج یا گل آب سرکه یا آب بنیر یا دودغ گاؤ که در و انکه گفته خسته باشند اگر بدین نیک نشود و غره بگل آب است و دازد و سماق و حب الاس نماید کشاکش مروغن یا دام و شربت تاج و آب باراد و قمر سندی اگر قبض بود شربت لیمون آب بی و سیب گریط دم بود غذا گوشت مرغ که تنق یا رب آب بود نوع دوم ورم است که از صفرا بود علامت او خشکی دهان درد قوی علاج حقیقین طبیعت بمطبوخ خیار شنبه و ترنگین غره یا آب غناب الثقلب یا آب سنی و آب توت یا آب سیان الجمل و گل آب کشتیز لعلاب سیفول و لعلاب حم آبی و خیار شنبه و دهان گمر غره سازند و آب کشاکش بردغن یا دام و غیره خرفه و شرب خشخاش و غذا مرغ تنق آب سازند نوع سوم ورم بغمی علامت او دهم ورم و بدی رنگ قلت در علاج تنقیه بدن از بلغم و غره بشربت سنگین که در قفسین گفته حکمرده باشند یا انکه در انجور سی سوزدانه آن کرده بگوشتان در آب آن آب که نمونه نمایند یا قسط آب عمل اگر قوی تر خواهند اندک نشا و آب نمونه غره سازند و شربت بخور نمایند دهان برودارند غذا بخورند آب ویه گرم مناسب نوع چهارم ورم اموات که از سوز بود علامت او شعله بسودا علاج تنقیه بدن از غلط سوز بمطبوخ انیمون غره یا آب که بر شانه توت عاقر قرحا و علاج بر بدن بکشد و نمونه تمامی اموات ورم نداشته باشد جمبت آنکه ممکن نیست بریدن و محلی که اصل اموات ورم بود زیر که درین وقت است

بسیار متعور است و زمانی که سر اموات ورم نداشته باشد و بعد از فصد سهل بریدن و فایده گفته اند

فصل دوم در سقوط اموات یعنی سست شدن انقادون بخوردم علامت آنکه بیا بد ریضین را که گویند چیز بیعلقی خسته در طبع است هرگاه دهان بکشاید بان بیرون رود که اموات از تراست از انچه بوده و این نوع است

ع اول در جمبت حرارت طوبت بود علامت او حرارت اندوه علاج فصد باقی علاج که در ورم دومی مذکور شده نوع دوم ورم و اکثریت طوبت بود علامت او عدم حرارت بسیار آبلان علاج غره بمار العسل آب و فاد گل آب بشربت بنیر باشند انبار که بپزد و با فشرده باشد غره خودی فاده دارد و شربانی و شاخ بز کوهی سخته دانه کشا و در دهان سندی بگذارند بی کوفت بر اموات سندی یا بکنج بر در اموات گذارند طلا بر سینه سزا و از مغناط اقا قیاد و گل رنسی یا گل سر سوسن یا سریش فلول یا سکه یا تیکه در و سوزد و کشیز خشک جو غایند باشد نمونه نموده گذارند از جمبت انقادون اموات و دکلان و نشا و زهر یک بگیرند نرم نموده بکف بپزند که به سر اموات گذارند اگر اصل اموات یا ریکش نمونه اموات غلیظا بود سزا و از آن است که

و غیر بنی همان علل از فصل قبل در جماعت قین اگر احتمال تاخیر در خون نچید فواید که نیک بردارد و اگر احتمال تاخیر نداشته باشد قوت قوی بود خون آنقدر بردارد که بعضی نزدیک سدر حال نیک شود اگر قوت ضعیف بود خون اندک گیرند جهت آنکه مستوی قوت یا اتنار نفس بر میآید و اگر سبب حبس خون حیض بود یا استفراغ معتاد و فصد و حیاض است یا غلبه و غدا فایده مقام فصد گفته اند نزدیک ضعف قوت بعد از آن طبع را بآب که نرم سازند مطبوخ خیارشنبه باخته نرم جاست سرپاشش بر زرد قن کتف میانه شانه نمایند گاهی بر روی جاست انداختند و آب که با عدس مقشر خفته باشد میل نمایند و غرغره بسکه کلاب کبجین شربت عنب آب باقی که در دهن تخم کاهو تخم کاسنی جو شاییده باشند شربت هتوت نیز فایده دارد و اگر در قوی شد آب پوست جوز یا شیر یا تخم غرغره نمایند و اگر در دم ظاهر شود چاک نماید اگر چهار روز میل نشود غرغره بجزئی منصفه مثل آبلیمو و زردون کرده خیارشنبه و العسل و یا تخم کدو آب را بن حاکمده یا آنکه عدس مقشر و کسرخ و پنج سوسن را هر یک شش دانگ آب شاییده بسازند نموده غرغره سازند از جهت آنکه منصفه سازد و زردی یا تخم در شیر یا تخم غرغره سازند یا بشیر شکر دروغن بادم و مسکه شیر تر قوی تر خواهد بود تخم آب عسل حاکمده غرغره سازند اگر دم سرد بدو چک بپزند غرغره بسکه دروغن بادم شیرین نمایند و جهت پاک شود زردی تخم مرغ و شانه کثیر بر دهن بادم تخم غرغره نمایند اگر خشونت قوت شتی در دود بیا اسپغول و دوی دهن شسته بادم غرغره فایده دارد و اگر سرمد در رنگ تغییر پیدا کرده سفید شده نرم شسته بسکه شسته با آبی بزنند تا نرم شود و از فایده آنکه قبض بود مثل غرغره و ریوان و شانه هتوت آبی و سبب من غذا شیر سوسن بر دهن بادم و آتش سماق در شور با کس و عدس شش و اسفناخ و کشمش نیز باشد و خود آب آفر فایده دارد و نوع دوم خنای که در صفا بود و کلاب و تشکی اند و تلخی بان و خشکی لب است علل از فصل قبل طبیعت آب هندی آلوده را و آب این خیارشنبه در آب شعی که در عنب شاییده باشد فواید شربت شیرین زهره بسکه کلاب کبجین شربت هتوت آب سان الحبل و بر رقبه و غشک لاییدن فایده دارد و بعد از روز دوم و سوم غرغره بخین مثل آنچه در نوع دوم کوشید شیر خورده آب هندی وانه و لعاب اسفول بشیر بیت خنای شیل نمایند و مزاج که معده را خنای از آب شانه هتوت قرا قوت و لانه بپزند و دروغن بادم شیرین یا تخم بر گل گذارند از خارج و غذا عدس مقشر و دوغن فایده دارد و غرغره با آب الحبل و تاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و کلاب و تاشق و دروغن گل غم قاشق بادم تخم نمایند برین قسم سالانه در بزمید و ترطیب از نوع دوم سازند در نوع دوم میانه در تخمیل نمایند نوع سوم خنای که از تخم شانه کلاب تخم روغن و تخم سفیدی زد و کشتن آب دشواری چیزی بگلو فزاید و درونی شوری و بان علل از تقیه و ناخ بدین جهت تواند که حاد و غرغره آب کاه و عسل یا کبجین عسل و آب تخم و لیمو و زردی و عاقر قرحا و قلع و فواید شربت زرد آب دیان بادم تخم بشیر و کوفته و آینه نموده غرغره سازند و در آب شربت هتوت مخلوط سازند یا با کاه در انتها عاقر قرحا نیز ج و اگر علت صعب بود شیشه جاست کردن گذارند و بزنند یا آنکه عسل بیا در طلا سازند تا آنکه نموده زرد آب آن غرغره بسکه و عسل آب حل ساخته فایده دارد و خاکستر خطیف بر شیر یا تخم غرغره نمایند غذا شیر سوسن کنند یا تخم در قند نبات

در دماغه مندر است و خود آب روده تخم مرغ نیم تخم اختیار نمایند نوع چهارم خنق از سودا و علا او سلب است دم و کبود
علیل خشکی دهان ترشی حالتی شبیه تب در موضع دم علاج قصد باسلین و حقه متوسط و غرغره با بنج بدگوشه و در
بنجی بنجی تخم گمان با گل خیز طلا سازند و دواست حمام غذا بخورد آب غیره با بنج بدگوشه در نوع بلغمی اما خنق کلی است
که نتواند نگاه کرد بجا بنی قادر نباشد بر آنکه دهان کشاید وقتی که باشد از زوال تقار اما وقتیکه از زوال عضلات داخل بود علا
او کشاده ماندن دهان بیرون آمدن دهان علاج بفضله کین طبیعت حقه و فقره را بجای برون با لسی شبیه مثل لجام و گذاشته
قابل مثل معاش و مرد و اقا و مبر و سریش لعاب استبول بسیارند البتة فی الحلق در علق جوشش و ثبور میشود و بیشتر و مری
و گاهی این جوشش در قصبه ری میشود علامت در دوسوزش خصوصاً محلی که چیزی فرو می برد علاج قصد نمایند و مری
از نشاسته دار و کشیده باشد روغن بادام و از آب سرمنع نمایند چون بچته شود و جراحت گردد و بیوم روغن مرهم کا فور علا
و علیل را فرایند که اندک فرو بر باز رده تخم مرغ

فصل پنجم در علق در انچه بخلق چسبیده از زرد و غیره سبب خوردن آب شسته یا لکاده غیو علا او گرد آمدن خون و قیق
در دهان چسبیدن علق است علاج آفت که دهان را در برابر آفتاب نمایند چون معلوم گردد که علق رو شود و شک
هست از انچه قاشی گیرند و تحلیل نمایند در رفتن آن اگر زرد و در بود غرغره بجزونی که فین است سرکه چند نوبت نمایند
و حلیت یا سرکه دنگ یا آب پیاز یا سیاه دانه و این کو فته در علق یا شمشه اگر بد نیامیرون نیاید مریض را فرایند که بجا
و زمانی نیک مبر نماید چون نیک تشنه شود فرایند تا پاره تیغ نزد یک کتان گیرد و مضمضه آب سرکه چون نماید و
یا منقاش بگیرند و بعد از آن خون سیاه و شان فحاشه و گل ارغی در دهان باشد و اگر خون از علق می آید باشد گلنار و مساق
تا بخوبی خاند و غرغره سازند و گلنار و خون سیاه شان کند و نرم کو فته در دهان باشد اگر زرد و بزم معده چسبیده قی فرایند
که در دهنه ترکی و آب برگ شفتالو بود و او حلیله که در معده بود آنست که علیل را در حمام دارند بعد از آنکه غذا بسیر خورد و باشد
فرایند تا آب در دهان گیرد چون گرم شود باز عاده کند از جهت سردی آن بدنه ای آید از سودا

فصل ششم در انچه بخلق و مری چسبیده از شک از استخوان یا لقمه کتان غیو اما انچه بخلق چسبیده ظاهر بود بر زخم
و اگر ظاهر نبود یا این بود دست برگردانی پشت از زرد و جگر آب ده دهن چند نوبت اگر شک برون نیاید چند لقمه دار
بود اند دیکام فرستند و چند نوبت جرعه جرعه روغن بادام یا روغن گل یا بنج و غیره میل نمایند بعد از آن لقمه کتان خورند
که اگر برون آید غیو و الا اتی از آن غیر بسیارند و در علق فرستند بدان بیرون رند و اخیر را در آب بگو خاند و باد و شکله
و بدان غرغره نمایند دیگر آن کسی که آب علق او در آمده علاج او آنست که مراراً نشاید که ند و شکم او را بشویند برفق یا
بتام بیرون آید بعد از آن حریری از آرد نخود شیر بسیارند میل نمایند و خوردن شراب فائده گفته اند
فصل هفتم در سببه الصوت یعنی گرفتن آواز از فرد آمدن غزل بسیارند بخلق و قصبه شش را بچند نوع استخوان

مق می باشد علامت احتباس علیل بجزیری که نازل میشود بمحاق در شعی لذت و دغدغه و حلق علاج منع نزلات بیشتر بخاش
 از بخاشش عدس و گل سرخ از هر یک و شغال بجا نشاندن آب آن سازند دیگر بکجه اصفه و تکریمی خنجره می باشد اکثر در نهما عارض میگردد علاج
 بخت و حریره که از شیر و نشاسته و روغن بادام ساخته باشند شوبای مرغ که در داسفانخ و خبازی بود و دیگر بکجه اصفه که از برود
 شد علامت و آنست که در زیر بخت چیزهای مفر خور دن از جهت باد شمال غیر پیدا میشوند علاج آنست که حی سازند
 جیب پیوسته در دهان گیرند لعل فلفل و فلفل سبیل و زعفران و دانه های از هر یک و شغال منع عربی و شغال نبات نشسته زرده که در شغال
 در دهان گیرند آب آنرا فرو برند و دیگری کند عطران فلفل نرم کوفته حب از دیگر بکجه غلبه دارد و مغز بادام و آب صنوبر که با
 نان آرد از هر یک و درم انیسون بادام سیس صمغ عربی از هر یک درم فایزده درم نرم نموده مسکنند و غذا بخورند آب
 و تخم مرغ نیم بخت حریفه که از سیسوس گنم و عسل و روغن بادام یا از آرد و باقی یا از کتان ساخته باشند میل نمایند حی که از تخم او
 درم و صمغ عربی و بادام نشاسته و تخم کتان قندی یا نبات ساخته باشند اکثر اوقات اختیار نمایند در دهان نگذارند نوع دوم
 صوت که از سوز مزاج از جهت رطوبت که عارض میشود در حنجره قصبه که علامت آنست که صاحبین علت در شعی و شعی در علوی
 از تخم کتان نقلی معلوم نماید علاج غرغره با نمک در دهان و انیسون بادام سیس سوسن که با هر یک شغال بجا نشاندن شغال
 بکجه اندک که از تخم حنجره مخلوط نموده غرغره سازند و بخیل پرورده و کباب نمایند و از رصاف میسازد و شربت مالاهول و
 لعاب تخم کتان و زرد قاقچ سوسن که بکوفته با عسل و شغال بده قاشق آب حل کرده او و به اید و این غرغره سازند و موثر
 و نباتات متعلق سازند غذا بخورند آب قلیه خشک بکجه صوت از میس خشکی خنجره می باشد علامت و خوشنوت و در اکثر
 نت از بخار درد و می باشد علاج تنقیه شیر سیسوس با تخم کتان که با روغن بادام لعاب سیسول و قند فایده دارد و
 یا قند شور با مرغ فریده زرده تخم مرغ نیم بخت دیگر گرفتن آواز از جهت قیاد و تعب حرکت قوی می باشد حادث میشود و شغال
 در حنجره و قصبه شش علاج هم و آب نشسته زرده تخم مرغ نیم بخت شوبای مرغ و داسفانخ و حریره و سیسوس و از کجوری که بکوفته اند
 و تخم کتان را فنی که بکجه در دهان و نفس و سینه میشود و اسباب علالت آن شغال بکجه فصل
 اول در مرفه اندک که از جهت آفت قصبه بود و این چند نوع است نوع اول از جهت نزله که بومی یا عسل و علاج
 از نزلات بسینه و قصبه می آید نکه در خواهد شد دیگر مرفه اندک که از گرمی قصبه میشود که بسبب تب عارض شده علامت و
 اندر و تسکین یافتن از هوای سرد و آب خنک علاج قند قیاد و شربت که از عنایت سردیستان شعی عدد و بنفشه
 یا قند شعی شغال سازند و بخار روز میل نمایند و کثیرا و صمغ عربی که در دهان و بادام سیس و در دهان گیرند لعاب تخم کتان یا شربت
 یا شربت بنفشه غذا اگر در آب مرغ اسفانخ و اجتناب غذا های ترش از فریاد و کثرت کلام و از بخار درد و در حنجره
 و نوع دوم سعال که از جهت سردی می شود و اکثر حدش این مرفه و زمستان و علامت او ساکن شدن بخول حمام و گرم
 چیزهای گرم میل نمودن علاج شربت نیم بخت کباب و بنفشه و در پنج سوسن شغال بستان شعی عدد و در دهان میزن کرده عسل

بجوشانند و نقد شقی غیرین ساخته و از اختیار نمایند و حریره سوس گندم با عسل یا بقند شیرین کرده یا روغن بادام
و بکثیره و نفع آن و تخم کنان قند از هر یک شقال نرم کوفته یا هشت شقال قند حب ساخته در دهان گیرند و غذا گوشت
یا تخم آب یا گوشت کبک که در و دار چینی بود و پیسته و آنچیز خشک و طعم عسل یا مغز پیسته و شراب غیرین فائده دارد و اگر کثرت
و چیزهای بارد و بر سینه نایند نوع سوم سرفه که از سبب سردی رطوبت در قصبه و یا حنجره شود علامت افسیاری آب باران
و آواز و احساس خشونت علاج غرغره با بی که در و انیسون و بادیان عسل جوشانیده با خند و یا نند حریره سوس و حریره
با عسل و روغن بادام و غرغره با بکیر و روغن سوسن کمبود عسل جوشانیده باشد یا نند عسل پیسته و خوردن عسل سیاه دانه اگر
نشود با اصول و ضویر کبار یا پیسته یا قند و عسل و غذا تخم آب و مطبجات و گوشت کبوتر و کبک بدر و
فصل دوم در سعال سرفه حرکتی است که دفع می نماید طبیعت از طی الم از ریه و آنچیز متصل بدوست و این چند نوع
نوع اول سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش سبب آنکه ماکن بود و روغن گرم یا چیزها گرم خوردن و بکیر علامت
و اندوه در سینه و شش و تشنگی و ایدم میل به آب سرد و از راحت یافتن سرخی رونی خشکی حنجره و دنیا و تی سرفه از گرمی هوا
نفه با سلیق گداز خون یا دتی بود و مانع نباشد از نفه آب کشا حی یا نبات شربت بنفشه بر نیوجبت بنفشه دو شقال
بست عدد و پستان چیل عدد و سیاه دانه شقال تخم آبی دم دیک کاسه آب بجوشانند و بکیر شقال قند بقوم آورده و بخور
یک قاشق شربت با هفت قاشق آب حل کرده اختیار نمایند و لعوق خشک برین موجب خشک شدن سینه و هفت شقال
چهار شقال که سرفه شقال صمغ عربی دو شقال و نیم خشک شرا نیک کوفته یا پنج سوسن دیک یا لاله آب بجوشانند تا نصف بماند و
کثیر و صمغ عربی را نرم کوفته بلع آب سپغول یا زرده شقال نبات آینه اندک جوشن و بنف و نیم میل نمایند
قرص نیز فائده دارد و سوسن بنفشه خشک از هر یک شقال مغز تخم خیار تخم زرد هر یک دو شقال تر کبکین چهار شقال
به لعاب تخم آبی سپغول قرص سازند هر یک دو مغز بنفشه یا آب کشک جویا سوسن یا آن حله کرده اختیار نمایند و اگر
گرم با ماده دانی ماده تخم به نمودن شیر خشک تنها کدو زیر زبان گرفته اند و شام در و مقدار چهار شقال تا هفت شقال هم
یافته و نیم طبع را نرم ساخته تسکین حرارت کشکی نمود و دیگرین جب در دهان گیرند و سوسن چهار شقال نشاسته و کثیر و مغز
صمغ عربی و بنفشه از هر یک شقال نبات سفید هفت شقال نرم کوفته بلع آب یا حب یا حب یا کتان هر یک شقال با قلی
نگاه دارند اگر بپوست نالبت حقه نمایند یا آب کدو و نبات پستان جوشانیده باشند و در شقال روغن بادام انصاف
و لعوق لعاب فائده دارد و صفت آن لعاب سپغول آبی هر یک قاشق آب قیسرین و آبخار و آب فله هر یک
و نیم کثیر و صمغ عربی و مغز بادام مقطر از هر یک شقال قند فائده از هر یک شقال تخم ششک کوفته پنج سوسن
همه را لعوق سازند و اندک اندک در دهان گذارند و سینه را بدین بوم روغن با لند سوسن سفید یا روغن گل یا روغن باد
و خوردن انا شیرین فائده دارد و آب با قلی یا روغن بادام اسفناخ و اندک کدو و نبات و خود آب که در

گدو و اسفناخ بود و شک جوار و غن بادام و پاپیه مرغ و قتی که تب بنود اختیار نمایند حریره سبوس با قند و روغن
 اگر حرارت بنود زده تخم مرغ نیم برشته شیر شکر میل نمایند نوع دوم معال که از بروت سینه دشمن بود سبک است
 و سرد سبک گشته و چیزهای سرد میل نموده و اسفناخ مفطر نموده علا و احساس بسره سینه واذی یافتن از هوا سرد
 یافتن از هوا گرم و حمام و قلت عطش علاج کلقت عسلی آب بجزو زیت و اصل السوس جوشانیده و عوق گرم از بادام
 ان قید یافت داده و حله و حب صنوبر مغز پیسته و بادام و صمغ آو و فانیذ و کیترا و بدل آب عسل آب کرده خورند عسل و کیترا
 اده بالند که فلفل آینه عوق از جهت صیق النفس که از بردت بود حب صنوبر و درم مغز بادام تلخ متقشر و ازده درم
 بخور عسل بقدر راحت خوردن از خیر شک جوار و بادام گفته اند قطع سعال مزمن نمایند و عسل با آب نازجو شانه با بغا
 بر ز گوشت خرگوش و طیور و پیچ خود آب که از گوشت مرغ بود و آتش را گرد عسل حریره سبوس گندم که در وقت و
 بادام بود و گوشت گوسفند را قلیه گرم سازند و مغز پیسته و آنکه فلفل و آب بادیان تر بقند جوشانیده فائده دارد و قتر نفلی و
 سینه مانند ناطف از عسل در و مغز پیسته بود و اجتناب هوا کرد آب سرد چیزهای سرد نمایند نوع سوم سعال که از سبب
 شش بود و سعال آن است که در وقت حرکت یاده شود و در حالت گرمی شش گدازد از حجام و از چیزهای که رطوبت را فایده
 شش سرعت نبض علاج اگر تپید آب کشک در آمدن در آبرن شربت نبشته و آب سبغول آب خیار بجا آب قند و
 تب و غن بادام چرب زنده در سینه موم روغن باند در آب لعاب تخم آبی نگار در اندام چرب همان گیرند بر سوس و شقال
 از خیار تخم خرفه و صمغ عربی که از سبب شقال با عسل سبغول بسازند حجام فائده دارد و حریره سبوس و غن بادام و شیر بز که جو
 شد و گوشت مرغ قریب یا بچه گو سینه را باده که از قند پیچیده باشد بار و غن بادام ششخاش نوع چهارم سرفه که از رطوبت سینه
 و یا بچه فائده نشود ششخاش و پیچ ترا و گسانی را که رطوبت بر ایشان غالب بود علامت و کثرت چیزی آمدن سبب فائده
 و آب شترخره در سینه و چسبیدن بلغم حلق علاج تنقید آن از بلغم نفی اسهال بعد از پنج اگر استلا بود از بلغم و شربت فانی
 پیچ عدد و حله پنج شقال پیچ سوسن چار انتقال بر سیا و شان شقال پیچ سوسن فانیان تخم کرفس از هر یک شقالی بود فائده
 ششخاش یک چهار یک قند بقوام آورده هفت روز اختیار نمایند و یک لادن دوا سبب فلفل را و نود و پنج مغز
 پیچ بر بون هر یک شقال بزم کوفته با پهل شقال عسل پیچیده نموده شربت شقالی تا دو شقال بود و این حب در دهان
 سوس سبب شقال که دریا شقال بادام تلخ و درم حقیقت هم با عسل بسازند اگر سرفه از خواب منع نماید چنانچه شربت بزم
 سبب همان گیرند صفت آن میوه کند از هر یک شقالی افون بزم کوفته هر چی مقدار شاشی بسازند و غذا کباب قلیه
 و آب حمام گرم مرقه یا صفت پیش از طعام تخصیص قرائت الحان غنا فائده دارد و از شور با ع چرب
 فله نماید نوع پنجم سعال که از خلط غلیظه پیسته شده در ریه سبب نزله سرد و سبب ز فلفل است که از بخارات
 از معده بسوی سرفه و سینه آمده یا آنکه از جهت آفتاب از جهت غامه گرمی در و ماغ شود و بجهت ضعف ماغ

بسیار ریخته موجب سرنگردن و علامت آن است که بوقت بیدار شدن بود و بدشواری غلط از جنس غلط یا بیدار شدن و بیدار شدن
 بلغم در واحساس سردی و اگر رقیق بود و دالت میکند بر ابتداء رنج و اگر معتدل بود و دالت بر رنج دارد و اگر غلیظ بود
 و در روزهای سیاه و غیره باشد دالت بر عفونت دارد و در رنج علاج مطبوع و زوفا کی بر این موجب قاشق از
 عذیب پنجاه عدد در سیاه و دالت بر عفونت پنج سوسن چهار شقال پوست پنج بادیان شقال پنج سوسن کبود و شقال بکوشانه
 بشص شقال قند بقوام آرد یا بدو چهار یک ترکیب بر یک قاشق یا هفت قاشق آب حل نموده اختیار نمایند و اگر در سینه
 بود پنج سوسن پستان یک کف کیمونیک کرده بکوشانه آب مانده میل نمایند و در ترشیدن حل نمایند مقدار یک
 بادام افغانه فایده حرارت سینه تسکین نماید و خود نمکوفه در کشت اندکی و بادیان بکوشانه و از اسل نمایند صفت حی که
 از غلط غلط پاک کند و خرخره منق النفس فایده دارد بادیان با سوسن زهر که و شقال مغز بادام شقال قند و شقال قند
 هر یک شقال غم کوفته فایده یا نبات برابر مجموع کوفته بلع آب نیمه صفت حی دیگر عسل عظم
 انیون ثلث جزو نرم نموده حبند و یک حب یا دو حب آن گیرند علیل راحت سازد و منع سرخه شدید کند و استعمال
 که از رطوبت بود و شمی بسیار آید باشد انیون نیم کاه و و بر رطوبت انکه نفس را تنگ کند و ماده خام میماند و سینه
 و تخمیر فایده دارد و غذا گوشت مرغ یا گو سفند جوان آب کشک گندم یا اگر اقلید کربا و دیر گرم از در چینی و
 و از غلط فایده دارد و گوشت طیور برین مناسب است بدل آن شربت بنفشه و ما و العسل میل نمایند نوع
 اگر گرمی و سبوت صفرا در شش شود علامت عظم نفس و نفس حرارت سینه را بخت و در رنج و رنج فصد تسکین است
 تارنج و لوبان سفول و قند شربت بنفشه و هر آن آب کشک و لعاب بی و کیت و صمغ عربی و لعاب خیر و لعاب
 نبات ظاهرا اسهال صندل عرق بید مشک صمغ روغن روغن کبود بادام در سینه مایه دین و غذا آنچه در معال
 ند کوشیده است نوع مفهم سینه که از ماده سودا بود که در ریه بود علامت آنکه آنچه بید سینه سیاه کند و بزرگ سینه
 علاج حریره اسبوس گندم بقند یا عسل اسهال سودا و غذا نموده آب بگوشت مرغ یا گوشت گو سفند جوان باشد
 سینه که از ماده تیر که از سحر حلق و قصه یرمی آید علامت احسان دل چیزی که بخل و بخار نزل سینه و زود قدم رکام گرم که
 و سوزش اندوده و دغده الف مجاری آن در وقت انجمی آید و تیزی و اگر ماده اندک و سینه خفیف اگر ماده قوی
 و دیر بود و اگر دیر مانده شود بنجیر سسل میگردد و علامت این سرفه است که شب شدید و بوقت آب غلبه بود علاج شربت
 اختیار نمایند و غره بگل سرخه درم عدس سفید شقال خرنوب یک بک بک بک و شقال بکوشانه آب سینه فایده اگر غلبه
 و مافی باشد فصد نمایند و حقه نرم فایده دارد و شراب خور و بخواب قنار و دین این مطبوع اختیار نمایند و لعاب
 سسپان تل عدس موز دانه بیدون کرده چهل عدد بنفشه و شقال پنج سوسن شقال نیمه مد بکوشانه بقند
 باد و چار یک ترکیب بقوام آورده یک قاشق شربت هفت شقال آب یا مطبوع و زوفا بر این موجب فایده

ببست عدد پستان چس عدد انچه بازده عدد پنج سوسه شقال موزدانه پیرن کوه پنجاه عدد نقشه سر شقال کتر
 ابی از بر یک شقالی بگو شاند و به قند لقوام آرند و بعد از شربت بدو ساعت یا سه ساعت آب شویو دروغن بادام و فانیند
 اند اختیار نمایند و اگر در آب کشاکش عتاب سبستان باقی بگو شاند فائده مند است اگر طبع قبض بود این شربت میل نمایند
 است آن عتاب سبکی عدد نقشه دو شقال پستان سی عدد برگ کاذب این شقال پنج سوسه دو شقال دیکه آب
 شاند و صاف نموده مغز فوسه شربت شقال تر گلیس سبب شقال داخل نموده صافی ساخته اختیار نمایند لعوقی که درین صفت فائده
 و غیر تخم خیار و شقال مغز بادام سه شقال تخم خیزه شقال صمغ عربی کثیر انشاسته نرم کوفته و بعضی حل نموده قند یا نبات بعد زحمت
 به لعوق نمایند بخت میان صمغ عربی کثیر پنج سوسه از هر یک شقال نبات یا قند سه شقال نرم کوفته بشیر عورت یا بلبل تخم ابی اختیار
 کنند و بخت گرمی و خشونت سینه این ادویه سازد کثیر صمغ عربی حب ابی از هر یک شقال شش شقال نیم پنج سوسه دو شقال
 سینه یا نبات و دو شقال نرم کوفته حب سازد یا قرص بعد از آن اختیار نمایند آنچه نرزد را دفع می نمایند خوردن شش شقال سبب بخت فائده
 نیم گلاب به بینی داشته است شاق نمایند حلوا بر دروغن بادام و ناطف یا لوده فائده دارد و سر تراشیده بگل منی یا گل ختم آب
 ان الحبل الممتح بر ملا نمایند در سرد دروغن بید که در شش شاق به دست جو شاند به باشد بالند صفت دروغن مید آب برگ بید را
 دروغن کج بگو شاند تا آب دروغن بماند و باقی سندر و سوزن عرقان قند بسوزند و بینی بخار آن را نرزد و از حقیر آن دارد و دیگر
 است گرم نموده و سرکه بر ریخته پیش بینی دارند و غذا بریده بسوس کنند یا از آرد باقی شیر کشیده قوت ببلاد دفع نرزد و یاری بر آنکه
 ری بفرغت اطلق بر آید و دروغن بادام و قند اضافه نمایند عدد سبک و پنجه دروغن بادام یا اندک کثیر غذا سازند و زرد
 دروغن تخم بخت مای سفید بریان بر دروغن بادام دقیده که در شربای آن که دو اسفاناخ بود شربت نقشه آب آبلین و
 اوست با حمام و آب شیر گرم و غرغره و حب سال در بان گیر تا ماده را غلیظ سازد و از سیلان منع نماید داشته و نماید سرد را
 شند در حمام نوره بماند تا سرخ گردد و یا بخود و شربت بماند اگر بدین کفایت نشود قیقین با آب بجز آیمه گذارد تا آبله زنده
 به میانه سرد داغ نهد تا منجر تسل نشود و این علاج جمیع آنچه نازل میشود بسینه و چشم و سر و معده را نفع تمام دارد نوع پنجم سرد
 از غلط غلیظ سرد که از مزاج می آید علامت او تقدم زکام بار و غلط آنچه از طوق می آید و سپیدی سفری آن خصوصاً پیران را
 و صاف سنجی سرد که نازل میشود بسینه و شش اندک حرارت حدت تعدد و چهره سده در بینی علاج بر سرد تر آن گرم یا نرزد
 یا بکفایت آن گرم گذارد و سرکه بجا شرب کرد و آهن گرم یا سنگ گرم انداخته یا شند و دانه را بجا نبینی بوی سیاه و
 آید و انیسون قسط کوفته بر سرکه بکوبد به بندد و هر زمان پیش بینی دارند و غسل و شربت زد و اختیار نمایند و تخم کتان
 آید با غسل و اندک قفل همچون نموده فائده دارد و لعوق که بخت لعوق غرض غرض صفت لعوق که بخت آب که بخت
 به جز و غسل صاف کرده یک جز و پنج شاند با آتش نرم تا بقوام آید و در و کثیر صمغ عربی آیمه قدری قند یا نبات نیمه از آن
 اختیار نمایند و آنچه قطع سیلان تقویت سر میکند منبر سول سه درم تربد و درم رب السوس و درم حب فوده و دلویت اختیار

نمایند و حکام نزد بادام که ماده نفیج نیابد و منافق متعدد و سننها و پیاپی و جمیع مفصل او بند یا بروغن گرم یا انداختن خود و حریر
 سبوس و عسل و روغن بادام و آنچه در کام بارند که عمل نمایند و نوع دهم معال که از ماده بود و دود بود و سیبیه دریه آید
 او زیادتی سرزد و وقت استلاهی حده از طعام و قریب نزدیک سوره بنف و نقصان در وقت خلایا سده علاج تنقیه سده
 بقی اسهال و علاج سرفه شست و بنفشه و زود دیگر سرفه از جهت سده شش میشود علاج هر یک خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر سرفه که
 که از بلغم شده نمایند دیگر سرفه از جهت قرصه شش و سینه و ذات الحجب میشود علاج هر یک خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر سرفه که
 جهت ورم حلقوم و حجاب عاجز و جابیکه میان ل و شش است میشود و جهت م جاب و جهت شلرت که در حلق است سرفه
 میشود علاج شربت زود و بنفشه و لعوق رکیه و صغری و لعاب تخم آبی تخم خرد نبات فصد حجامت اسهال صفرا یا آب تمه
 و آلوده و شش شست مغز فلو من حریره سبوس گندم باروغن بادام و قند و لعاب تخم آبی و لعاب اسفول بقند یا نبات شیره
 ساخته با عرق گاو زبان اجتناب نمایند از خوردن آب سرد و از چیزهای ترش ملاحظه نمایند و زرده تخم مرغ تخم بخت شاسب است
 فصل سوم در ریه و این ملتی است که صاحب نفس متواتر زنده و مخصوص این است بسبب بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق
 خفته نزد اطباء یاد نفس شش در اثر این ریه اما انتصاب نفس است که صاحب نفس نتواند بفراغت از ریه و قصبه ریه خود را راند
 و غیر و سبب پس نماید تا مجاری نفس منفتح و گشاده گردد و این چند نوع است نوع اول بوی که از بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق
 منتهی ساخته علامت و نفس شدید بی درستی مانع و خیزنده و سینه و بلغم از گلو آمدن و سگی نفس خاصه و محل حرکت اگر بسرف
 بلغم بر نیاید و غیر میشود با سقا علاج استعمال دویه ملطف منفتح که بسیار گرم نباشد جهت افکند گردانی که بسیار گرم بود میسل
 نمایند ماده را به تحلیل خشک سازد و در ریه تحلیل یافته غلیظ باقی میماند پس مناسب است که دویه معتدل الحار را استعمال نمایند
 و نزد آتست که بخت علاج کنند و اگر او دیره و دیره شود در جوع بمرکب نماید از بلغم و منضج و محل است شربت فاسست
 یا این طبع و بنفشه و عناب و پیستان برگ گاو زبان بچشانند بقند اختیار نمایند اسهال بلغم به ترید فار یقون و فیتون تخم فلفل
 و یا با جیفه و فادتی تخم ترب و تخم سوسن و تخم شربت بشربت سنجبین شغال نمایند و قی بجزق ابیض در امراض سینه فایده دارد
 مخصوصا اگر آب ترب و آینه با سده بکب فار یقون اسهال نمایند صفت ان غالیقون سه دم رب السوسن سه دم ترب و فیدوم
 یا راج فیقه چهار دم تخم فلفل از روت از هر یک ری گرم کوفته مقدار دو نیم دم تا سه دم حب نموده اختیار نمایند و قنده حاده
 و جوب گرم در دهان گیرند فایده دارد و شش و باه فایده دارد و قینه خشک نمایند مقدار دو دم آب که در مویز جو شاییده
 باشد نفیج دارد و گوشت تیمور مرغ و شتی و باه و خرگوش یا خود بکوفته بچشمه نیل نمایند و شوریای مرغ پشرف است غذا خوبان
 و از حیوانی آب سفا فایده دارد و از غذای که از بلغم حاصل شود مثل شیرهای فواکه دیگر ملاحظه نمایند نوع دوم بوی که از امتلاهی سینه
 شش که از حجابات حاره که ازل بود حاصل شود علامت و عظم بنف و نفس برعت و از راعده و خفقان و شدت عطش علاج
 فصد با سلیق و تسکین حرارت شربت میوه صندل و شربت فواکه یا شربت بنفشه یا شیر خرفه یا آب که در حجابات امتلاهی پیستان

برگ کاؤزبان تخم خیر و تخم آبی بقند شیرین ساخته میل نمایند و از مفرح در شربت صندل اختیار نمایند استغفار با روغن و باج
 صندل بود فائده معد است اطراف را ببالند و در آب گرم کنارند و نقل به واسطی سرد و معتدل نمایند اگر آب گندم با سیستان فی
 اشوب با مرغ که در دماغش متشنج اگر او اسفانخ و کشنیز بود و تپید کند و غنا است نوع سوم ربوکه ماده غلیظ که مجاری نفس بود بجهت
 تشنجه سبک غذاها می نفع دارد و علامت عدم نقل سینه و سر و غیره در یوتی علت خوردن چیزهای بادناک علل ج تحلیل
 و تفتیح سده بر فرق آب ان شربت بروری بشربت بقیه آینه باج فیکر نفع دارد و در سینه سوم روغن از روغن سداب و روغن
 شند معجون ماده الصبوة و نوشادر فائده دارد و یک شقال اختیار نمایند جاؤ غیره غیره از هر کدام که باشد در می میل نمایند نوع چهارم
 که از سبب و خشکی آلات نفس بود علامت آن عدم نقل و عطش و تاریکی صورت هنرل بدن علل ج شربت بقیه غیره شکر آب ان رین آب
 لکات در شرب باس آن ش متشنج اگر او اسفانخ و کدو بار و روغن بادام و حریره سیوسن و روغن بادام و لوب اسفون و لوب تخم آبی
 سب کدو آب بهند و آنه و بقیه کوفته مجموع بر سینه طلائع نموم روغن از روغن بقیه سوم و گل خیر ساز بود سینه مانند و در
 رن که او بقیه خیار و تخم و نیلوفر ساخته باشد در آن غذا ش متشنج و اگر او اسفانخ و گوشت مرغ اگر تپید نوع پنجم ربوکه از برود
 که از جهت هوای سرد یا سبب آب سرد و اشیا سرد بر رویه غالب باشد و بیشتر این علت عارض میشود بمران را در رانند اندک
 و در آخر حکم میشود علامت آن حرارت در سینه نبود و عدم التهاب علل ج طبع حلیه صفت آن حلیه شقال متشنج و متقال
 ان شقال نه سبب جمل عروق بخوانند صاف نموده بقند شیرین ساخته هر روز جمل شقال اختیار نمایند سینه سرد و روغن بی گرم بالندن با
 سط و غیره غذا گوشت کبوتر و کبک فرود تخم مرغ نیم تخم دیگر ربوکه سبب حرارت که بر شش غالب میشود میا باشد علل ج او غیره
 دهند و دیگر از جهت استرخای عضلات صدر و ضعف حرارت غریزی ربوکه میا باشد علل ج فالج نمایند که نفس تنوا و از جهت سوم
 نمایا میشود علل ج او شربت برورد دهند دیگر ربوکه از جهت بحرانی امراض عاده میشود علل ج همان مرض نمایند دیگر سبب و طحال
 نمود علل ج شربت از پنج گرم که در فصل دوق کاؤزبان گیر و او اجبت باد و فضا می سینه میشود علل ج استسقامت است
 ع شش از انواع نفس نام میگذازند تفکس حجاب یعنی گشتن حجاب که در سینه در مرتبه که اضلاع میگویند میشود و تری که کتاب
 لجات خود آورده و یکس از اطباء ذکر این مرض نموده است که هما حجاب در سینه است و آنکه راه تواند رفت گفتا بر داشته فیکر
 میگذاشتی میکند نفس را یک چشم برده فیه تپ زدم در غایت تنیدی در نقل و خلل بجهت آنکه این غشا متصل بحجاب با غ است
 باین سبب و مزاج گرم خشک این غشا بریده و این حرارت موجب فتا و رطوبت و تفکس ایجاد شده علل ج شربت نوفا
 رق کاؤزبان عرق بید مشک گلاب عرق کاؤزبان تخم ریحان قند و شربت ساخته و انار شیرین و غذا گوشت مرغ
 سو با آبی که او کدو و اسفانخ و روغن بادام و تخم بکین هرگاه تپ سکنید حریره سیوسن تپ دیگر ربوکه از جهت
 اختلائی معده میا باشد علل ج حقیقه سده بحب ایاب کنند
 مل چهارم در ذات المریه یعنی در سینه در شش شود این چهار نوع است اول ذات المریه که از خون شود

علامت او تب داغی و تشنگی گری در سینه و درد و تپ در میان هر دو کتف و چرخ کردن در کتف نتواند که بر قفا خوا-
 رد و بر زبان طوبت نزع غلیظه در آخر افراسی سیاه دیا سرخ بود و سرفه کفک گاهی سفید گاهی رنگین و بعضی
 سوجی بدن و تشنگی و میل به آب خواهد بود و در دوزخ ساره سرخی مقدار رمی علاج فصد با سلیق فاعله وقتی که دم در
 ریه بود علامت آن است که معلوم میشود الم علیل را در تر قوه یعنی چیز گردن تلیمین طبیعت مطبوع خیار خنده و احساس الم در
 ناید میل از بنفشه و درم ساهکی بیخ شقال عتاب سبت عده وستان بی عده ونگو شفا و شقال گل سرخ شقال پریا
 و درم جو شانه شیر خشک پانزده شقال مغز فلووس مغز شقال در آب آن حل نموده میل نمایند و فصد لیس فاعله دارد و
 منظره شقال آب بپزند وانه یا آب سرد ملاحظه نمایند و غذا کنند آب کشک گندم بر روغن بادام و سریش شفا و درم و جلوه
 حرارت قوی بود آینه وانه و خیار و آب گندمی ششوی و بخیجین قه که بسیار ترش بود و اصلاح سینه هرگاه حرارت یا تب گرم
 که در روغن بادام یا روغن بنفشه و سوم سفید ساخته باشند سینه و اصلاح با لکه مغز حلق قلم گاو و جری مرغ اضافی نمایند عتاب خطی
 در طبیه ارد با قلم الکلیل الملک با بونه بتر ریح از اینها اضافی میتوان نمود در آخر مرغ و فصد آب میل نمایند نوع دوم که
 بود علامت او شدت ضیق النفس کثرت حرارت کمتر بود بسیار آبی بشان درنگ رو سفید تنبم و سرفه لیس فاعله بسره فاعله سفید
 علاج در ابتدا به گرم و چون چند روز گذرد و تب گریز شود علاج سرفه یعنی انقباض وقتی و اسهال و ماء و اصلاح غذا آ
 و کشک و کشک گندم و شیر سیوسن و عسل و روغن بادام و اگر طبع قطن بود مغز فلووس هفت شقالی در آبی که در بنفشه و در
 و جوینز دانه بر دیگر و پنجاه عدد جو شانه با شند علی نموده اختیار نمایند اگر طبع نرم بود شربت حب آملی و آب ریش
 نوع سوم ذات الریه که از جهت هم صلب بود علامت او ضیق النفس سعال خشک نفس احساس و بعضی ضیق النفس
 و اندک بر سردیام و لا بزرگ گفته اند علاج آب عسل رقیق و در دهن روغن بادام اندک اندک شیر تازه حمیره از آرد نخ
 یا از آرد گندم و جری مرغ و سوم روغن بلعاب حله و آب تخم کتان نمایند نوع چهارم ذات الریه که فصد بود و علامت او
 و التهاب حرارت غایت شدت علامت اسهال صفرا و تهر بندی و آلودی بخار و کلاب شیر خشک آب بن فاعله و
 شربت بنفشه و نیمه فو و کلاب گلفند آب سنی که در مغز فلووس شیر خشک یا ترنگین منکرده باشند فصد نمایند اگر امتلاخی
 بوده باشند سینه را بر روغن بادام یا روغن بنفشه یا سوم کافور یا لند

فصل پنجم در نفث الدم یعنی خون بسره بر آید این چند نوع است نوع اول در آنچه خون دهن آید
 آن است که بر آب دهن بر آید و در دهن جراحت تازه بود علاج مضمضه بگل آب سماق و روغن زردی و آب و آ
 نمایند و جراحت کند و خون سیاه و شان باشند دهن کلاب در و کزنا و دوا و بلوط جو شانه باشند نوع دوم در آنچه
 خون از لاله و تنگ علامت آن است که به تخم بیرون آید و غلبه خون خمره و معلوم بود علاج فصد ثقیل حجامت بر سر
 و دوشانه و غرغره آب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق با گل ریحی منهدل کلاب سرکه بر سر گذارند و گاهی سبب برین

که در آب تند بود فائده دارد و اگر تب بود گوشت خورند و از سیوه آبی سیب غلبه و حب آب من نمایند
 میل گویند اگر چه گفته اند علاج کتدر و اما آنچه این بنده در این مرفی ز معالجه تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی محکم
 نوع ششم بر آمدن خون که از سینه بود علامت دانست که بسرفه شدید بر آید و خون اندکی بدو با الم سینه بود
 علاج کف لثه دم که از ششش بود نمایند و بقرص نفت الدم و طلا بر سینه گذارند

فصل ششم در مسل یعنی جراحی که در ششش بود و این نوع است نوع اول قرحهیه که با تب و حرارت
 ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم یا زکام و نوازل بسیار یا سرفه شور که میماند شده علامت و حرارت و تب می باشد
 کجیم علامت اجابت نزدیک دل و زیاده شدن در محل خوردن غذا و غلط بدوی می چون آب گذارند به آب و دیان خلط خوا
 بر آید و مری خساره و لاغری بدن و گشتن ناخن ها و پاشیدن سودا اگر نصف غالب بود شکم در قد سر و اندام پهلوی میل بر نوا
 خوا شد و عطش و میل طعام نباشد اختلاف بطین اجابت سقوط قوت بر آمدن استخوان گلو و قوی که در آخر میل خون بر نوازد
 که چهار روز زیاده مملکت ندهد اگر خون آخر زیاده از مقعد در آید دلیل قرب موت بود و اگر در آخر این مرفی دم نشود
 شدن ممکن نیست علاج آن است که پیش از آنکه دم نماید رگها را سلیم کشاید بحد فیه امک اندک بخن بردارد تا خون از
 ششش جذب و بطراف را باند بستاند فائده دارد و اگر از نفث یعنی بودجا مملکت بند و حجت یا ک ساقش ششش این فائده دارد
 ایض شفا میسر شود با آب ان دم را بسوسن دم یک شربت بود که فیه سبخته میل نمایند اگر نصف بود این مطبوخ دهند
 ان خیار شربت که از جوب بیرون آورده باشند بعد از نیمه ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش
 می عدد در یک کاسه آب بگو مغانند و در بالای سبست ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش
 و ششش ان دفع نماید و غذا ششش جوب که در دایم جوب است و آبی بخته باشند اگر قوت قوی باشد حمله از آرد باقی آرد و سوسن
 بار و عن بادیم و عسل اختیار نمایند اگر تب تند بود در آب ششش سرطان بخته نمایند اگر تب ضعیف بود در آب ششش
 و حب آب سوسن و آب و پستان بگو مغانند اختیار نمایند جهت دفع نوازل ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش
 کند گوشت مرغ و گوشت فائده دارد و اگر طبع گرم و جوب لاس و غیره خرفه در آب و غذا سوسن جوب که در دایم جوب و ششش
 مطبوخ بر بنود هیچ چیز بهتر از شیر نیست اول شیر در جوب شیر بزرگ و جوبها تب خورند بهتر بود یا به عسل و اگر غذا زیاده اعتلاج
 مطبوخ و سوسن جوان حمام متدل فائده دارد و ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش
 جمار و تب و جیم را گرم مد خط نمایند صفت قرحی که در این فائده دارد و ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش ششش
 سوسن ان هر یک چهار دم غیر نشاسته از هر یک دو دم و کلسر خیار دم طباشیر سلطان سوسن از هر یک دو دم و قوی سوسن هر یک شش
 میل نمایند و اگر غلط غلیظی حرارت از ششش یا سینه ظاهر میگردد و علاج ششش فائده طلا و لطیف سینه و ششش ششش ششش
 و کند و بزنج بر آب بکشد که فیه حب نموده بسوزند و پیش بینی دارند نوع دوم در سل غیر تب و علامت و غلبه غلبه ششش ششش

حشریت زوفا و این مطبوخ فائده دارد و اخیر هفت عدد زوفا پنج شقال عنب سبستان از هر یک سی عدد پنج سوسن شقال
 و دانه بیرون کرده و میجوشانند و به قند چهل شقال یا تا نیکبین صد شقال تقویم آورند و هفت زینیل نماید و بره که از آرد گندم یا از
 بلبل یک جز و نشاسته سه جز و نیمه یا عسل و قند روغن بادام شیرین سیل نماید این معوق بسازند و شقال تخم کتان پنج شقال
 و دانه شقال صمغ عربی یک طار و هر یک دو شقال نرم کوفته بانی که در و نیم نشسته و شقال جو شانیده باشد یا بست شقال قند یا نبات
 یا سازند و هر زمان اندکی در دهان گیرند کمیوسات غلیظ را نفی دارد و از یزید و یه محققه ملا سازند و بر و شقال مرا قاقیا از هر یک
 شقالی جو زهره شقال سندروس سدوم بروغن بودیا روغن گل ساخته بر سینه گذارند و آب که به سبیل میجوشانند بسیار
 مفید در ذات البجذبه در در پهلوی این رمی بود و غشا و سبطن بینی پرده اندرون را صلاح ریایا و حجاب ساکن
 است و تنب لازم از جهت نزدیکی دل در دریا سوزش و زیر دانه پهلوی از جهت صلابت این غشا و تنگی نفس از جهت فشردن
 آبرغش و سرفه و بغض شش را می بخند نوع است نوع اول ذات البجذبه که از خون بود علامت او سرخی روی و عظم نفخ
 نفس سرخی انچه بر می آید نزد انچه در دم علاج قصه با سلیق و منزه او آن است که در روز اول قصه نمایند یا روز دوم
 زوفا را گرفتن ماه بعد از قصه تبیین طبیعت بدن مطبوخ بنفشه برگ گا و زیان زهر یک شقال پنج سوسن تخم زیزان یک
 شقال عنب ابیخارا از هر یک بست عدد سبستان سی عدد قلو س خیال شنبه در دم شیر خشک ویزه شقال دو یه را بجوشانند
 بآن شیر خشک مغز قلو س حل نموده اختیار نمایند این مطبوخ فائده دارد و اخیر عدد عنب سبستان بست عدد
 سوسن شقال جو شانیده یا نیمه بنفشه پرورده اختیار نمایند یا اندکی روغن بادام و منزه او آن است که چند روز این مطبوخ را
 بنوشند و اگر مریض خشک بود در چهارم تب تسکین یا بدین سیاه و شان پنج سوسن کبوتر هر یک در دم در مطبوخ انفا نه نمایند و
 این معوق بطرا حکیم در فصول آورده که هر که را طبع نرم بود ذات البجذبه است اگر یه مریضهای ملتهب نشود و در این اثر بنفشه
 تب میلو فر و آب کشک جو پیش از نه قصه اسمال منزه او آن است که سیل نمایند جهت آنکه معده و روده را نمیکند و روده
 را بار میزد و نواحی آن میشود و بعد از استقراغ فائده دارد و بعد از چهارم بدل آب شربت بنفشه و میلو فر معروق باب
 آب سرد مطلقا نخورد و انچه تسکین عطش نماید آب هندوانه یا شیر خرفه و آب خیار و شربت تخم کتان و عنب سبیل نمایند
 است نشود و جهت آنکه محدثات دفع میشود و نمیکند که چیزی بر آید از بلغم و منزه او آن است که چیزی زنند که باسانی بلغم
 موجب نفخ گردد و مثل سکه یا قند و عسل شربت زوفا و این مطبوخ فائده دارد و عنب سبستان و اخیر عدد و
 شان و شقال تخم زیزه و شقال جو کشک کرده پنج شقال جو شانیده یا نیمه بنفشه پرورده یا نیمه بنفشه یا نیمه بنفشه
 پسند و از اختیار نمایند و اگر انچه بیرون می آید غلیظ و بی رحمت بیرون می آید تب و پنج سوسن کبوتر و شقال تخم حلیم پنج
 این مطبوخ انفا نه نمایند این معوق بدین در سوسن کبوتر و مغز بادام مقشر تخم بادیا و صمغ عربی از هر یک
 یزد و کوفته نیمه با عسل گت گرفته بسازند و روغن بادام انفا نه نمایند شربتی شقالی تا دو شقال و شربت زوفا یا شربت

یا همچنان میل نمایند آرد باقی باقیه سفر بادام و عسل فائده دارد و سوم روغن بادام و سوم بسازند بعد از آن
 و سفر ظم گاو و لعاب تخم آبی و لعاب تخم کنان در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کثیر بود بدین روغن بادام و روغن سوم
 از حبس سازند و اگر حرارت قوی بود بدین تخم کنان قی بلور و گل سفید صندل سازند و اگر روانک بود و روان آب گرم
 روغن گل اندکی گرم تر و منع الم گذارند و اگر کسوف تشویش به کثیر و تر بکینین و محبوب سعال در دیان گیرند و اگر تیرید
 میل نمایند و سوزن را نفی بادام شیرین اگر اسهال بود شربت حب الاس اگر در پهلوی درمی یا شری ظاهر گردد و چون
 گذارند در روغن کینه و گذارند یا عصاره از انجیر و فین هم نرم کرده گذارند تا براحت گشته نیک شود و علیل را در حمام آرد و بر
 آب سرد کثیر بزند و اطراف و آب گرم ببالند در جدا حریره ماو الشیعه بقد روغن بادام و بعد از آن گندم شکسته
 کرده با مرغ نیمه و ماش پخته اگر غذا قوی تر خواهند مای سفید که از آب قوی گرفته باشند و مسکه و قند بنان بی نان
 فائده دارد و پاک کننده است بر نفخ و بر آمدن چیزی از بلغم از گلو و مرغ یا اسفاناج و زرده تخم مرغ و تخم کدو
 بنود حریره از آب گرم و کربنج سازند و روغن بادام اختار نمایند و مرغ و دودم ذات الحجب از صفر بود و علا او شدت
 وحدت تب سوزش زردی انچه بر آید سرعت بطن شکسته و خشکی شدت تب در هر دو روز در میان بدستور غلبه
 در ابتدا از دست که مخا می در و بود و تلین طبیعت با این خفیف مثل مطبوخ زو فاد حقه نرم که از حطی و بنفشه و خباز
 اکلیل الملک از هر یک ششالی و ستارگی و سبفانج از هر یک ششالی و کشک جو و تخم حله و غار خشک کوفته از هر یک
 بد و سه کاسه آب بجوشانند تا نصف بماند و ترا قوت پنج ششالی و شیر خشک پانزده ششالی یا تر بکینین نسبت ششالی و
 هفت ششالی ملکه در روغن بادام و ششالی یاروغن کاوه هفت ششالی اضافه نموده بجهار قوت اختیار نمایند تسکین
 تخم آبی و تخم سفول و آب بهند و اند نمایند در پهلوی روغن بنفشه و آب حی العالم ببالند غذا مقشرا عدد ششالی
 بروغن بادام اگر نتوانی غالب بود شربت ششالی و بعد از آن که تسکین یافته حمام فائده دارد و غذا مرغ و ششالی
 اگر او نخود نیم کوفته واجب است که از حرارت عینف چیزهای گرم و از دود و جاع احتیاب نمایند تا نیک
 آنکه اگر من مملک است نوع سوم در ذات الحجب که از بلغم شود علامت او در گردان سفیدی انچه از گلو آید تب
 سوزش و التهاب این اسل انواع بود علامت حقه حاد و شربت زو فاد این مطبوخ عناب پستان از هر یک سی عدد
 و دودم و انجیر هفت عدد و زریب و انیسون کده سی عدد و پنج سوسن و ششالی قند ششالی شربت یا خه بجهار روز
 و غذا حریره از آرد جواری یا از آرد گندم با روغن بادام شیرین و عسل فائده نیمه نمایند و بعد از آن شور بای مرغ که
 بچند روشت و شربت نخود نیم کوفته و شیر حله شیر از آرد باقی سازند و در پهلوی روغن بادام و سوم هم نیمه ببالند و
 علیل را در آرد و بر موضع الم جلوه هفت ششالی و خاکستر کربش ششالی نرم ساخته و زدن ششالی بجز بی مرغ
 با روغن گل گذارند و یا این مواد گذارند یا بوال اکلیل الملک یا با روغن کوفته و نیمه بروغن گل یا روغن یا همین بر موضع

سوزش و شدت عطش و ساکن شدن هوا و سرد و بیشتر از آب خوردن بود و گاهی تب بود و گاهی بغیر تب علاج
 اگر مایع نباشد قوت وقت مناسب است و شربت میمون یا نج و شربت سیب مندل و فواکه و مربی سیب
 و شرف خرفه اگر طبیعت بد و نرم بود و اگر قهض بود پس غالب آب تر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین بگلآب آینه شده و اگر در
 قریب کافور صفت آن طباطبائی و مغز تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گل سرخ و مندل سفید از هر یک شقالی نیم کافور
 نرم ساخته بر ب سیب قرصا نمایند و هر روز یک شقال اختیار نمایند آب سیب اگر فصد نتواند نمود و حیامت نماید میان شانه
 دهند از آب تر هندی آلو بخارا و گلاب شریف خیار و خیار و اغثال اینها اگر تب بود و اگر تب نبود بمطبوخ بلیله زد و با مقویات
 و یا بجای فیکر و اگر ضعف غالب بود مجال سهل نداشته باشد حقنه نرم و شربت آب تر هندی یا شربت بغشته و نیلوفر و آب
 فائده دارد و اگر تب نباشد لبن تن شیر گاؤ و شیر بز و دوغ گاؤ که روغن آن گرفته باشند در و طباطبائی باشد و
 در از و قوت باشد حرارت آن کم سازد کشیده خشک دم طباطبائی گل سرخ از هر یک در دم کافور بمقدار سه جز و نرم کوه
 سیب میل نمایند یا شربت میمون یا بدوغ گاؤ و اگر حرارت اندک بود این سفوف فائده دارد و گل سرخ و طباطبائی و هر یک
 بسد و مر و اید با سفوف و کبریا از هر یک نیم شقال کافور ربع مثقال کوفته بمزق بید مشک گلاب و آب شربت مندل نیم شقال
 نمایند و در موضع خوش هوا ببرد که در دبر گمر آب پاشیده باشد خنرل سازد و بر سینه مندل بگلآب سوده آب آبی که
 و آرد جو گلاب و سوم روغن زرد و روغن گل و روغن بادام سوم که آب خیار و آب فوکه گلاب مندل کافور آینه شده باشد
 و پیر این بمندل و گلاب عرق بید مشک آلوده بپوشانند و آب زرد و روغن بادام سوم و آب سبونی گل رستی و طباطبائی و وقت آب میل
 و اگر حرارت قوی باشد و بیم آن بود که در دم بشیر پیدا شود و محتاج میشود بخیمری سکنجبین یک جز و سفوف ربع دم کاهو
 جو و مشک و عطران از هر یک جو نرم نموده بر ب سیب یا شربت مندل اختیار نمایند اگر تب بود غذا کشک جو باشد
 که و آب زرد و غوره و میمون اگر تنبلی در مرغ که با آب و میمون غوره و قی ساخته در آب آن گرا و خود و اسفناخ و کدو
 معده ضعیف بود قاعله که با به با پوست اترج در آب که از گوشت بز غاله و مرغ و کبکیده ساخته باشند آینه نمایند و
 و سیب میل نمایند نان بگلآب شربت مندل فواکه فائده دارد و اگر بعضی ضعیف میشود بفرمایند تا در آب شیر گرم در آید و به
 مسکه یا روغن بادام کالید اجتناب بیدار خوابی و غضب تعجب و عصب و درج دوم و جمیع آنچه موجب است باشد ملاحظه نماید
 نوع دوم در سوزش مزاج سرد که عارض شود در دل علامت صفه نفی بطول و ضعف نفی نفی میمون و سرد ملین و قوت
 کالی و علامات قی شویخی علاج شربت میبه که در و مشک و قنفل و کبکیده و قاعله جو شانیده باشد و سینه
 نار دین روغن بابونه و گل چرب سبانه و دوا المسک حلو و گوارش مصطکی و مغز یا قوتی که مال به گرمی بود این مجنون
 آن نفاس کمر یا از هر یک سه مثقال بسد و پیر از هر یک دو شقال قنفل و در دم همه را کوفته بشربت فواکه یا عمل اس
 شربت مثقالی ماء العسل بر نیموج بسازند و عسل و جز و گلاب یک جز و شربت گلاب عسل به با بپوشانند و آب نرم و

پس نفلی و سبیل و عود از هر یک تنقالی و عفران نیم شقال نرم در لخته کتان بسته در درون و گذارند در دروس که میل نمایند تنقالی
شقال شاید این غذا در سینه گذارند سبیل و قسط و اهل و سعد و ارچینی قرقرن شلرب آب سیب آب بی نرم نموده گذارند و
روغن سینه گذارند غذا بخود آب بگوشت کبک مرغ و کبوتر و عصا نیک در دوا چینی زیره و عفران باشد علوی غفران
روغن و خشکای گرم و از طعمه در آب ملاحظه نمایند نوع سوم سو مزاج که از تبوست در دل شود علایم اولی غری
و یخوایی و صلابت بنفش و سرخ خشک علایم دوم گرم و از طعمه در آب ملاحظه نمایند اگر تب آب کشاکش باروغن
کم که در وقت باشد لعاب تخم آبی و لعاب پیغول و عرق گاو زبان و قند تخم ریحان غریب نمایند و قلیه که در مسغان خ میل نمایند
سینه را بموم روغن که در لعاب آبی بود با لعاب اگر تب نبود شیر فائده کلی دارد و حریر از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند
بزن در آینه علاج تب نمایند نوع چهارم سو مزاج رطب که عارض شود در دل علایم اولین بنفش اختلاف و غریب
الایات و غریب الایات آن علایم تقلیل غلایم شربت سیکنجین عسل و شربت تار و پودینه و اگر در دایان بسیار جمع میشود استفراغ
آب ایاب و فقر و حب مبر حمام فائده دارد و اگر با کوفته و شربت سیب و غلایم غذا بخود آب و گوشت بریان سازند
در دم در او رام که عارض میشود در دل و پیرد های ادرم و رموی دوم صفراوی در نفس دل قاتل است حال جیت
سبب شرف خود احتمال این دم ندارد و در دم سرد و صلب در خونند زاست که در جبهه دل واقع است یکروز جمال
یک غلاف غلاف نشود مدتی هملت مید باز چنان جالینوس گفته اما علایم دم صفراوی و رموی آن است که در ابتدا
ف عجیب بنفش بود و اندوه در بدن خنده متاد و نواحی سینه و خفقان نقل تمد و در حوالی صدر و غشی متواتر و سردی
پس از آن موت علایم دم صلب غشی متواتر و سقوط قوت و موت نجات علایم دم حار هر چند نقل و خطیر است
خفقان عظیم و التهاب شدید ظاهر گردد و درگ با سلیق کفایند سینه را بر یخ یا یخ و کافور و صندل و آب کشینه در در
در جبهه جبهه آب برت و یخ دهند و درگ شربان زدن فائده دارد و دیگر سده در دل شود علایم اختلاف بنفش و
قوت تمد علایم فصد نمایند از دست چپ و دیگر تفرق اتصال بنده راحت است خصوصاً در جانب چپ که ساعت
هلاک میسازد و اگر حرارت در تجویفات بود در یکروز یا در روز هلاک میسازد

السموم و خفقان یعنی طبعیدن دل و اسباب علماست علاجات آن ششمتل است بر چند نوع نوع اول خفقان که
مزانج گرم بی ماده در دل شود علانج آن است که مسکن او را در سوزانند بنگ بید گلاب و صندل و روغن بن بلیه بنوشند
بینه صندل که گلاب عرق بید مشک سوده باشد و لند و دود گاو که بدین صفت ساخته دهند گل رنی خفقان کشیز خشک
کشیز کمر با زهر یک بخورم کافور چهار جو نرم کوفته بسترند و زدودن که روغن زرا گرفته باشد آینه اختیار نمایند و سبزه
صندل فائده دارد و عرق گاو زبان عرق بید مشک مقدار یکدم روغن آب سیب سرد چند روز نفع دارد و دود
گل گلاب آب کشیز و آب سیب پیش بینی دارند و این قرص هست خفقان که از حرارت باشد فائده دارد و سود

[illegible]

بند اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین نیمه شربت سبب منحل جهت خفقان که از ضعف دل بود یا عرق بید مشک
از زبان فائده دارد و زرباد و برگ گاو زبان درونج عقری از هر یک شقال یکم و فته بختلث یا شربت شربت فواکه در آب می
توبت هر یک شقال را بحد و وسط و آخره احتیاج نماید که آب شیرین داشته باشد فائده دارد و فواکه گشت مرع و طهور
بیا اینها در علاج مایه نولیا مناسب است نوع شش در خفقان که از فواکه حس دل ناواری رنج و بختلث و فواکه گشت مرع و طهور
لیت یا دریا حاره و بیشتر این احوال کسانی را شود که تاثیر القلاک نفسانی از غضب یا غم یا زح و غیره گردد در زخاره ایشان
رج تقویت دل با دو به قله از سفرج یا قوتی و غیره مقدار نیم شقال نسان شود و اگر فته یا شربت فواکه یا میوئل نماید چند دقیقه فعل
نموده یا بختلث خفقان غیر تازه هر نه احتیاج نماید منحل و غیر بوی نماند چیزهای خوشبوی که گشته و عود و غالیه باشد و و تاک
فغان که از بخارات گرم و سرد بود علاج آن نمایند نوع هفتم در خفقان که از بسیاری خون که بقصد دفع شده حادث شود
سبب تدبیر محالفت که در خوردن و آشامیدن موجب کمی خون گشته علاج اکستاشن نمود با غده یغل و الحام و زرده تخم مرغ
ک مثلث که معرق بید مشک عرق گاو زبان گلاب آینه باشد دیگر خفقان بحیث خلط بد که در معده بود میشود علاج
به معده بقی اسهال و اندک است که خفقان بسبب تهوع یعنی صفرا بسیار که قی نموده در عقب من میشود علاج شربت نار
زین و کشک جو که در دقت باشد قدر دو دم و اگر تند بخورند بدل آن آب که با دانه آن کوفه باشد قیق سازند و فته
به منحل دکا فواکه آینه بر سینه گذارند دیگر خفقان بمشاکت ریخه یا خد علامت از آن است که گما اور خفقان عارض شده باشد
در رطوبت در شش علاج رجو با تقویت دل نوع هشتم در خفقان که بمشاکت است جهت آنکه در کمرها و حیات متولد
با شد علامت آن عذاب بان دفع در دو در معده علاج قتل که کما و حیات فوازه با دو به و تقویت بدانیه کور شده
خفقان بحیث درد قوی که با فراطوید میشود علاج تسکین در دو تقویت دل دیگر خفقان بحیث بسبور و منموم می باشد
رج ازاله سبب آنچه در علاج هرگز نه مذکور خواهد شد انشا الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشاکت جمیع بدن میشود
چنانچه در حیات و جراحتها از جهت توجه مواد که بدل در معده علاج تپ نمایند

سج چهارم در غشی یعنی معطل شدن قوت حس و حرکت بواسطه ضعف دل سبب آن چیزی بود مودی که بدل سیر چنانچه در پرتما
ت و از گویند هوام زهرناک از خوردن زهر یا و از رسیدن بخارات پرتما و خفقان رنج یا بوی بد یا کویف و جهت غم
از از لذت مفرط مثل لذت جماع و از جهت جمع معده که وجع الفواد گویند میشود علل این غشی مری اطرا و ضعف نفس و
دی نوع فراط حکیم گفته که هر کس که غشی بسیار بود بدین ظاهر باشد یعنی خواهد رفت علاج در وقت توبت آب سرد در آب
خوشا زمند و گلاب خمر مشک پیش بینی دارند و طعام لطیف که در دوفران باشد و دوا و المسک مفرح یا قوتی و
بخت فواکه آب سبب مایه نولیا حراف حرکت فواکه در غیر توبت سبب معلوم نمایند و علاج آن مشغول شوند و بدانکه غشی
سبب علاج آن مشکل گفته اند علامت غشی مصعب آن است که چشم نتواند بخشد و اگر رنگی صاف جلی بن غشی که بود گردد

و سرگردن میل پس نایند و نتواند مرخو و نجا داشت علامت بد است بگرختن سبب فی قلب بگوشت گوشل میشود
 بجا و امراض عاده که دیر مانده شده علامت او آنکه در معده و سینه و زیره نقل و حالی غبشی معلوم ناید و در چشم بسیار
 در پشت و در چشم ظاهر باشد علاج آن ترک یافتن طلا بر سینه از گلاب صندل غیره دیگر منعقد در دل یعنی شوره شدن
 در معده ظاهر شود علامت او اکثر لعاب آن حساس آنکه در دل شوره و در پیشانی شود اندک علاج استفرغ غلط شود
 دل خود در تریاق دیگر نقش این علتی است که میاید انسان که گویا در دل و نقشه گردد و سبب غشی بود و عادت میگوید کسی که
 صفراوی مد دراز بوده و رطوبت بسیار رفع شده دیگر ذوق دل این مرضی است که احساس میکند انسان که گویا دل او از
 بقدرت بیرون می آید و از خواص لائیلین آنکه هرگاه منفع گردد دل رنگ علیل تیره میکند حسب غلط سوختن علاج در
 با سلیق و تنقیه بدن و اصلاح غذا دیگر احتیاط رطوبت بر دل این علت قتی که ظاهر میگردد و صاحب خیال میکند که دل او
 میکند سبب رطوبت بر دل و این علت بشارکت فم معده بود علاج در یافتن استفرغ و طلاهای گرم بر سینه گذاردن بر سینه
 کله رخ و عطرن با آب رنجبو و غصب شده کلی داد و دیگر مذهب این علتی است که صاحب گمان می برد که دل او کشیده میشود
 و سبب غشی است که در معایق جگر حاصل شده و در دل حس کشیدن اندک طلا یا بد شکل کسی است که غشی کرده باشد و از او
 مرض تنقیه بدن استفرغ غذای لطیف و مداومت بگلاب عرق بید شاکر شربت صندل

باب دوازدهم در امراضی که عارض میشود در مری و این مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در سوء مزاج مری و این چند نوع است نوع اول سوء مزاج از گرمی مری بود علامت او عطش
 اندوه و نفخ خوردن آب سرد علاج شیر خرقه شربت تخم انیسون و لعاب تخم آبی جرم جرم میل خالص جهت آنکه
 بمورد و به نفع میباشد و در میان گفت با صندل گلاب سبزه و آب حی العالم و آب هو و آب کشنه گذاردن و بموم روغن
 مالیدن غذای شور با میوه سماق و آب غده سازد نوع دوم سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامت او عدم
 آب این معاش بسیار رطوبت علاج تنقیه معده از رطوبت خوردن گلشنه که در مصطکی انیسون بود و بهای از روغن اطرا
 خاییدن مصطکی و قرض گوشت عصاره و یک یک یان کرده باب کانه زیره و کربا و غیره نوع سوم سوء مزاج با درد در معده
 قلت عطش نفخ خوردن آب گرم علاج آب عمل و شلت و آبی کرد و مصطکی و انیسون و جوشانده باشد غذا خود آب باده
 و گوشت کبوتر نوع چهارم سوء مزاج که از یبوست در مری شود علامت خشکی دهان یبوست ثقل علاج شربت نشسته و نیلوا
 تخم آبی و انیسون و خوردن شیر لانه بقدر شور با میوه تخم مرغ تخم بخت موم روغن و میانه طانه و سینه مال
 و چربی بطور مرغ و سکه حریره که از او گندم روغن با و ام بخت باشد میل نمایند

فصل دوم در اورام مری و این دو نوع است نوع اول ورم که از گرمی بود علامات او درد شدید در میان
 اندوه و تپش تشنگی و بد شوادی چیزی فرو بردن و هرگاه مرگند تب تسکین یابد علاج فصد کل و شیر خرقه در

اهتوت که در آب گسی حله کرده باشند در میان کتفها منحل و گلاب گرم در تحلیل یا بنفشه فلوس من شده بآب اندک روغن
 ام بد و بنفشه سیل نمایند و در میان شانه و کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی که در وانگه غن باشد گذارند و اگر سرد تر و غنی
 بجزعه فائده دارد و هر چه از آرد گندم و نشاسته و روغن بادام و قند سازند و از آشیا گرم احتراز نمایند نوع دوم گرمی که
 بری بود علامت عدم حرارت عطش و قفل بد شواری چیزی فرو بردن علاج آب غسل و بنفشه و بنفشه چرب کردن میان کتفها و
 زیت و زنیق و بابونه و بخود آب که در و کربن شبت بود و زیرو کردیا

مسلم سوم در تفرق اتصال که حادث شود بمری و این دو نوع است نوع اول که از استلا عی قی بود
 است و بقی خون بر آمدن بعد از کثرت طعام و شرب تمام دیگر سبب جراحت که حادث گردد و در علامت تقدم جراحت در دور
 وضع جراحت یا مال از خلط تیر شود علامت او نیز بدین شدید در موضع تفرق علاج منع غری نشاسته و گل رنی نرم کرده
 و آب بخورند و غذا زوده تخم مرغ نیم پخت علاج نفثه لدم نمایند نوع دوم در تفرق اتصال که از ضربیه یا سقطه
 شود علاج نفثه لدم باید کرد

مسلم چهارم در امراضی که عارض شود بمری الطباق لری یعنی بر خوردن چنانچه در حال خواندن است از امتناع
 شدن چیزی ببلغم علاج خواندن دیگر سبب سود مزاج حمری است از آنکه چیزی بگنجد تواند فرو برد و اگر فرو بردند
 و حرارت بود آب منقوع داد و اگر بدودت بود ماء اصل نفع بود و اگر از رطوبت بود کثرت آب بنان علاج تبدیل مزاج
 آب در غره آب گندم غسل و قی در میان کتف سوم روغن طلا گذارند و دیگر جراحت مری سبب جو شش در او رام
 طلا گرم معده و غیره بود علامت در و در قتی که چیزی فرو برد از نوعی مثل آن علاج آب کثیر و منع غری در روغن
 لعوقی سازند و هر زمان در دهان میگرفته باشند و مری بیض بکافور زوده تخم مرغ و سفیده و مصل ساخته باشند نهند

باب سیزدهم در امراض معدة مشتمل بر سبت او یک فصل

مسلم اول در سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات علامات آن اینچند نوع است نوع اول
 مزاج گرم در معده که هیچ یک از علامات سبب آن نبوده باشد علامت جشار و عطانی و حرارت اندوه و خشکی بان فاسد شدن
 طبیعت در معده علاج شربت لیونابنج و شیر خرد آب غوره و آب بنان اگر حرارت قوی بود قرص کافور ربکی که آب
 کرده باشند هفت قرص کافوری طباشیر منحل ابض مخم خیار مخم فرخه از هر یک و شغال گل سرخ چاشغال
 ربع شغال زرک گل رنی از هر یک پنج شغال کوفته باب آبی قرص سازند و هر یک مقدار شغالی کمی بدو و گاو و کی بود
 به آب غوره و کی دیگر آب لیونابنج و آرد و زرد گیر سیل نمایند بدین ترتیب گرمی معده و تب تشنگی را ساکن سازد و معده را
 از کاسر رخ و آب کشنده و کاهو و آب سرکه اگر ضرورت شود اندک فواید از اسه که در آب غوره طلا سازند فواید که
 بر آن قی بخور و لیونابنج را کرده باشند گوشت بز غاله بزه شور با آن اگر کشنده و جرب آبی لمر و در خیار فائده کلی در دفع دوم

سود مزاج باردی ناده علامت او ضعف هضم و در گشتن طعام از معده و لاغری بدن و قرار نفع بخوردن میزبای گرم علما
 کدو و بادیان و می تخم کرفس بود و همچنین می تخم زعفران و صفت آن معطلی کل مرغ از هر یک و شقال کبر با و پودینه خشک و
 هر یک شقالی و نیم نرم کوفته قرص سازند مقدار می و یکی را بمیند یا شربت قو که اختیار نمایند و جوارش مکنی و جوارش
 فائده دارد و اگر در سردی و هوای خنک بسیار گشته تریاق گیر و زن در می میل نمایند و در المسکین بیه طریقی غذا شود با
 و خورد آب گوشت کبک و عصا فیر این غذا معده را قوت میدهد گوشت مرغ غریب یا گوشت گوسفند جوانی آب آن بخورد
 و در میخی و قرفل و تخم فلفل و کشمش خشک فیره و بر معده مسهل و قرقه و دود و قرفل و صفت آن هر یک شقال زعفران
 نرم کوفته بشربت یا آب طلا سازند و بر معده و روفن معطلی و سوسن و لادن نوع سوم و سود مزاج گرم خشک که ناده معده را
 اقلی و همان و برین آن در مغز باقی و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی و غشایان و در شش و بان و در کدو و علما حتی
 سنگین و آب گرم و بعد از آن شربت میو و آب نارین و آب غوره شربت سیب اسهال بمطبوخ بیلان نزد یا بمطبوخ یا
 یا تمر بنده و آلو بخارا و اگر ناده در جرم معده قرار گرفته علامت او آن است که دل بهم بر آید و اتم باشد یا براج فیر و هضم کند و
 حکیم گفته که اگر خواهند که معده را از اخلاط گرم که در جرم معده در آید پاک سازند فستقین و می و شقال و کلسر شقال یک
 بجوشانند و آب آن بقیه فیرین ساخته نیم شقال عبود و حلکده و دهنده و اگر از جهت حرارت جگر معده ناده علامت او
 فقیان ساکن شود ساعتی پس از آن عود کند علاج فصدط اسهال یا جبین یا سفوف مسهل یا حبیب مبرک و در معده شود
 یا آب آبلبن معصور و تقویت معده بمیه و گلکند که آب لیمو ساخته باشند نمایند فیر مرغ فتن آب غوره و آب لیمو و قنق
 بسکین و میخی یا گلکند که در مساق طباشیر و زعفران و جبت قوت جگر نده ساخته باشند اختیار نمایند نوع چهارم و سود
 که ناده بلغم شود علامت او فقیان و در طعام هضم شود و آب فتن از بان و کثرت خواب علما شربت اسهال و اسهال
 و آب بادیان و کرفس بعد از آن قی یا آب شربت و همچنین اسهال یا براج فیر و در صفت آن تر سبفید نیم شقال
 و انگلی غاریون نیم درم و تخمیل و انگلی حبب بلسان عود و بلسان ارغینی و عرقان مسهل و قرفل از هر یک نیم دانگ یا آب کرفس
 نموده اختیار نمایند و در بدایین و درم و تخمیل نیم درم کن یا نوده درم شربتی سرد بود معده را ببلایه عربی و بقرص و در و
 پودینه و گلکند که از بادیان و می معطلی ساخته باشند و قنق و اسهال معده بمجون مکنی و جوارش عود و عین
 سرفحل اگر اسهال بود نمایند و غاییدن معطلی ناده دارد و این سفوف نفع کلی دارد و کل مرغ و درم قنق درم زیره نیم
 از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی نیم درم تادری بود و غذا اعصاب فیر بایان و گوشت مرغ و کبوتر و مثلث جبت قو
 فائده دارد نوع پنجم سود مزاج که ناده سودا بود علامت او بسیاری میل بسوی طعام با وجود ضعف هضم و کثرت
 و سوزش معده و تر شش و ادهان و برین آن سودا احیا و در شش و عظم سیر علما ج تنقیه معده از سودا البقی و آب
 شربت و ترب بشربت سنگین اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ انیسون حبب غار لقون یا حبب انیسون و در او است جا

خود آب و گوشت مرغ آب ساق آب اندازد و خود نیم کوفت سازند

عمل دوم در اورام معدده و این چند نوع است نوع اول در دم مسوی که نام او قنمونیاد و معدده گویند که با او
تیز و حرارت فائده در معدده ظهور در دم و سرخی زبان خشونت شدت عطش و سقوط ششوت سردی طراوت یا دره
ای در معدده علاج فصد آب نارین اگر طبیعت قبض بود و انگور شفا و شقال تخم کاسنی نیکوفته شقالی تر سیدی شقال
المرخ در دم بچو نشانند و در آب مغز قلوب من هفت شقال شیر خشک و زده شقال حل کرده میل نمایند و قرص بلای شیر آب
در دم بود و در تسکین یابد با ش قشر غذا سازند و بلای آب نارین و آلو میل نمایند و بر معدده بنفشه و عنب الثعلب
و جو آب ساق الحبل گذارند و نماد از اکلیل الملک با بونه و گل سرخ و سبیل دهنند نرم کوفته با گل آب معدده شیر گرم کنند
و نوشک فالت بود آب هندیانه و اگر قبض بود بکفته نرم سازند و جابز نیست در دم معدده سبیل و منقوی قوی آب تمر سیدی
و بوی بخار اختیار نمایند و رب آب در آب نارین اگر طبع نرم بود شربت لیمو یک دم مصطکی یک دم عودانیسون در دم کوفته
نقده یا بگل آب چهار روز اختیار نمایند و دم معدده را فائده کلی دارد نوع دوم در دم صفراوی علامت او تب تیز و زنده
سنگی کرب در علاج فصد اندک خون بردارند و سبیل صفرا بشار شربت فقهه مکفند و گل آب خورند و عرق کاسنی
و بی مشک عرق گا و زبان فائده دارد نوع سوم در دم بلی که در معدده بود و علا او تب نیم و کثرت آب بان و سقوط
بوت نفخ در معدده بغیر صلابت علاج آن است که در اول عرق بادیان و گل آب کرب در دهن بادام در دم با یک گل
و تمام میل نمایند و تریاق فاروق و تریاق رابعه فائده دارد و بگل آب با الاصول اختیار نمایند و روغن کل در روغن مصطکی
معدده مانده ضا و جهت دفع در دم معدده مصطکی در دم اکلیل الملک هفت درم پنج خطی علی بابونه شربت تخم کتان از هر یک یک
نقده عنبر لاون مرده یک شش درم صحرار درم زعفران سه درم مقل کتیه کند و سنبلین از هر یک یک درم نیم مرغ مغز قلم گا و درم یک
زده شقال دم هفت شقال صفرا و زعفران بگل آب حل نمایند و جری مرغ مغز قلم گا و و سوم بر روغن سوسن یا روغن کل
نقده و باقی ادویه با نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معدده گذارند و معدده را بر روغن سبیل
و دین چرب سازند و اگر در دم تحلیل نباید سبیل بر فرق بحسب مبر که در و قنمونیای بشوی باشد اختیار نمایند و غذا اگر
پ نباشد شورمای مرغ که در و جقند رو کرب با شد و بدل آب سبیل نمایند نوع چهارم در دم صلب و او
است و صلابت فکرهای فاسد و خشکی چشم علاج شربت ما الاصول بادیان تخم کربس فیتون از هر یک اشتقالی بچو نشانند
نقده شیرین ساخته چند روز غذا و است و اگر قبض طبیعت بود مغز قلوب من هفت شقال حل نمایند و روغن بادام شقالی باری
نقده اختیار نمایند و این ادویه را بر معدده گذارند و بنفشه و پنج شقال گل سرخ سبیل سعد از هر یک شقال مصطکی و شقال تخم بلبل
شقال نرم کوفته بلعاب تخم کتان بسیارند و بر معدده گذارند و مزاج آن است که گاهی بچو نای حمل و گاهی بچو نای بلین و دین بلین
در روغن تخم گا و غیره آینه نمایند تا حمل گردد و اگر دیر مانده شود در دم قرص سبیل فائده دارد و این نماد بر معدده گذارند و شقال

ان را که دریای گشته مسافرا باشد عللاج در حال غشی آب بر سر پاشند بوی خوش مثل عود و عنبر و گلاب منهدل در پیش بینی
 و این دارو بر معده گذاردن بکسر صفح مفتشال سبیل مشغال معطی خود از هر یک که مشغال بشرب یا گلاب یا ساند و غذا
 لقمه میل نمایند نوع دوم جوهر بقری که از بلغم شود و فاسد ساد و مزاج معده را غلا و آنکه اعتنا بهم کرده و غشی و ثقل معده
 استقران بلغم و سفین معده و این قسم عالی از اشغال نبود زیرا که با استفراغ حاجت دو گسترگی اعتنا و غشی باغ استفراغ گردد
 سوم از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید بر جمیع بدن پیا شد عللاجی و غشی طبیعت سقوط قوت غشی در وقت
 عللاج در حال غشی معلوم است بعد از آن غذا بای هر مثل آب میب آبی و شربت زرد که شربت لیون نارنج جوهر لوانج و غوره
 که به رخ خنک کرده باشند

نهم در شهوت کلی یعنی در قیادتی و آرزوی طعام و کولات بود چنانکه از طبع کلاب آید و این چند نوع است نوع اول
 که از غلاوه امض که در معده بود عللاجی و شرب قوت عطش و حرمت آنچه طعام میل نمایند بقی برای و بعد از آن میل طعام
 العللاج تقیه معده یا باج فیقر یا بحب مجرند کثرت غذا مرغ فربه شود بای چرب که در و داروهای گرم بود و گوشت
 بط و تخم کوفی که لین طبیعت بود جوهری نوع دوم جوهر کلی که سودا بر معده از سیریز و عللاجی و کزیدن شدید بر معده
 است خوردن در کثرت بر العللاج فصد یا سلیق یا اسلم بعد از آن مهال سودا بطبوخ افیتون یا الاصول و معجون افیتون
 پس زکاده و سیریز و اینها را بر معده گذارند باند بجمو بهفت مشغال بر سیا و خان و مخ مشغال نرم کوفته بکباب گذارند و گوشت
 بزره و مرغ فربه که دشواری آن در صحنی و غولخان عود باشد نوع سوم جوهر کلی که از استفراغ بسیار یا سنگی طول یا
 سید و چنانچه باغ را می شود عللاجی و لغزیدن و ضعف قوت غشی عللاج غذا ای قوی مثل کله و یا بچه و گوشت گوسفند
 زده و سماق و شربت لیون و شربت فواکه و آب نارین دیگر از حرارت مفراط که در معده بود جوهر کلی میشود عللاجی و غشی و تلخی
 العللاج ربها و قابض مثل رب انی و رب میب غوره و انار و قلیخار و زرده تخم مرغ نیم پخت و تمام معده بگلند
 سرخ و منهدل و جوهرش سفر جاد الطیف و تقیه معده بقیه لاده و در غنها بر معده مانند کشل روغن

ششم در ورم و فساد شهوت غم میل اطعمه رویه مثل شهوت گل و انکشت و غ و انقیداج و غیره و اگر این طبیعت
 را در ابتداءی حمل میشود و این دو نوع است نوع اول که از غلا بلغم که در معده بود عللاج قی تخم خبث و
 تخم سو سن شربت بکعبین اگر قوی تر خواهند جوز الحی اذنا فایند و بعد از قی این دارو میل نمایند شاه بلوط مشغال میوزان
 مرده و مشغال میسون و مشغال پوست بلبل و بلبله و اما از هر یک که مشغال نرم کوفته بعسل سه مقدار و بیه بسیار زنده
 انتقال اختیار نمایند و اسهال بحب مجرند انا و نمایند شهوت لین اختیار بطرف میسازد و بعد از هفت این دارو میل نمایند
 نار و کبابیز از از هر یک یک بجز و قند مقدار سه نرم کوفته مقدار مشغال خوردند و بعد از آن مثلث دارو اعسل
 و دارو با عسل فایندن پس از طعام و پیش از طعام فایند و در و معده با شربت آبی و میب مجونا که مقوی

معده بود قوت و هضم غذا مرغ و خجور آب و دارچینی و زیره سازند و کباب گوشت کبوتر مرغ که بر و قفل بزاد و دارچینی یا
 باشند میل نمایند و بهت و مویز و کشمش غیره نقل نمایند و مزاج آنست که در علاج این مرقع بهترین دهنبت آنکه خوردن این
 مرقع تمام بدن را فاسد میسازد و بجز استقیا میشود و قوت و هضم فساد شصت طعام که از خلط تیز و شور در معده میشود علامت است
 غلبه و تلخی زبان و شوری علاج تنقیه معده یعنی مسکین و آب گرم چند کرب اسهال یا باج فیکر و تقویت بهت بشریت سید
 و سبانه خوردن دو به گرم نمایند و اگر اینحال نماند باید را شود قی و اسهال نمایند بهت آنکه موجب آن میشود که بچه خطا کرده و در
 معده بقرص و قشریت سید آب اند نمایند و این سفوف بدهند زیره کربانی و انیسون از هر یک دو درم معده
 دشتی و باغی از هر یک یک شقالی بلبله و بلبله و آمله از هر یک دو شقال مقدار مجموع قند کوفته شترتی دو درم به
 و غذا مرغ فرب آب غوره و آب انار در شوری بای آن نفع و اسهال رخ و از فوکه آبی و سکنجبین
 فصل هفتم در وجع فوادی در معده و این را وجع فوادی گویند بهت آنکه نزدیک بدل است اکثر مردم در ودا
 علامت است که دوا و غشی غده و سردی اطراف کرب اندوه علاج سکنجبین و آب گرم و اسهال آب تر سردی و آلوک
 و گلاب شربت بزوری و شربت دینار و حقه نرم نمایند و غذا مرغ و آب آن خورد و بکوفته و سفوف انیسون و زیره
 سنبل دارچینی زنجبیل گل سرخ تخم کاسنی از هر یک شقالی ریو معده و درم قند مقدار بهت کوفته هر روز درم
 فصل هشتم در عطش و این چند نوع است نوع اول تشنگی که از سوء مزاج گرم و از بهت است علامت تشنگی آن
 اندوه علاج سکنجبین شربت لیون شیر خرد آب غوره و آب انار در آب تر سردی و آب انار و اگر بهت غالب بود با
 و آب کشکاب یا شربت نارنج بلبله و سکنجبین و لعاب تخم کبوتر بهت بکوفته و آب انار شربین میل نمایند قی و سبانه مغز تخم
 بلورنگ تخم خرفه از هر یک دو درم صمغ عربی کیز شفاست طباشیر صندل سفید از هر یک یک درم کافور ربع درم و بهت آب خرفه و آب
 گلزارند با آب کوبیده حبه خشک شده و چون گرم شود بر دارند و باز خشک نموده گذارند و گلاب صندل بار و عن بادام باد
 بهت هضم تسکین عطش نمایند و دیگر از آنچه تسکین که از غلبه بهت است شده نماید این است مغز تخم خیارین کیز صمغ عربی از
 حب نموده در زیر زبان گیرند و آب امرو و عینی یک سرفه آب ساق که بگلزارند ساخته باشند نصف آن صاف نموده بخور
 و بقند بقوام آورند تا تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفناخ و کشکاب جو بکوفته گو سپند جوان گوشت مرغ و
 ترهندی آبی بجا و اساق و آب هندی وانه در کف نموده دارد و فوکه و یا قوت در و بان گرفتن عطش را بطور میازد و لور
 از صمغ اجماع معده ریز و عطش شود و علامت دوزخ و تلخی زبان قی تلخ و اندوه و غفغان علاج قی بهت لیون نارنج و شیر خرفه
 بار و دیگر تشنگی از لیون شور غلیظ و حبه میشود و این را عطش کاذب میگویند علامت تشنگی آن قی لیون و غفغان کرب تسکین
 جوابه یعنی علاج کباب گرم و سکنجبین اسهال بحب ایاخ و خوردن آب بادیان آب گرم میگرداند و لیون را و عطش را
 و غذا گوشت مرغ انباریان کرد و خجور آب نوع سوم تشنگی که از گرمی معده و دل و شمش میباشند علامت او حرارت این اعضا و

عطش بهای سرد بیشتر از آنکه آب سرد خورد و علاج آن آنست که در هوا منع خوش هوا منزل سازند و بزوجه صندل و گلاب با کافور
 و آب چند دانه و آب خیار و شیریت صندل و خمریت سیدوب او المسک باک و فلفل با بعضی رقیق که در آب گلاب و آستخینه یا تسکین
 میدهد و اگر سبب تنگی حرارت آفتاب یا آتش دلهای گرم بود یا با باد آکب سرد دهند و در غشک بر سر بریزند و در دانه بان بکشد و سر
 سی زرد و آلوکیرند و دیگر سبب خوردن غلبه شربته غذا یا گرمی مثل سر پیاز و آدب یا طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی و غیره
 از عارض میگردد علاج آن شربته اغذیه سرد و اگر خون غالبی فصد نمایند و در غ و شیر و خرده نانکده دارد و دیگر بکوبد از استغفار و دوا و سل
 بنوعی و علامت تنگی بان علاج شربت لیون نارنج و آب غوره لعاب تخم آبی لعاب سیفول یا لادن اعصار و غین بادام بود اجرام و دیگر
 بهجت دن برن در نج عارض نمیشود و روح و خون مجوده شده و میگرد و حاصل در دو گرمی موجب تنگی میشود و جهت دیگر
 خبث دن برن و تنگی مری در معده میشود و موجب کثافت بلغم و رطوبات که معده از او ایدایا بد موجب است گشت تشنگی
 میگردد یا آنکه مری قوی از خوردن نج عارض گشته چون مری عارضی زایل گردد و سبب گرمی معده گشته عطش پیدا میشود
 علاج شربت کبجین و جرمه عاب گرم و زنجبیل پرورده و دانه و پسته بر در ده شربت لیون
 ان در عطشی و قوی و تهر و غشی حالتی باشد معده را که بان حالت اقباض حرکتی کند و تهر و حرکت معده بود و چیزی
 ن دفع نشود و قوی حرکت معده بود بدفع چیزی از طریق دهن این چند نوع است نوع اول تنگی از ماده غلظت گرم
 بود عارض گردد و علامت تشنگی تنگی دهن دانه و دانه و گزین معده علاج تنگی شربت کبجین آب گرم و بعد از تنگی شربت نارنج و
 آب غوره و اسهال یا یارنج فیه که در مجموع شوی باشد یا شربت گل بکر که مقوی بصره محمود بود بعد از آن موجب
 از آنکه آب سرد و آب آبی و قند یا شربت زرد که گاهی سفوف از سماق و خوره خشک است که طباشیر پوست پسته تهر یک
 و مقدار مجموع و یک دم طباشیر تا دو دم آب نار ترش یا سیب ترش منع قی نماید و در غ و بر بان که آب غوره
 را نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت تبهن بود قنده نرم یا بشانه که از خطمی و پوره و قند ساخته باشد و اگر ماده دیر مانده شده علا
 مت که دانه در معده اید یا باشد علاج آن است که گل ترش و طباشیر یا آب سیب یا تخمه میل نمایند یا طباشیر ربی یا آب سیب
 انه آثار و اگر از آنان که در تنور بریان کرده باشند یا تخمه میل نمایند و رب آبی یا شربت نار و پودینه دفع قی و غثان
 و مجرب بر شکم زدینان نهند اگر بدین نفع نشود تخمه دیگر برسانه کتھا گذارند و پودینه جلیه نمایند که بنوائی بدین طریقه که
 ساخته بر قی آنرا حرکت دهند اطراف دست دیا را نرم ببالند و اگر شربت نار و پودینه و آب سیب است و امثال این
 سکین قی نشود تنقیه بدن بطبوخ بلیل یا فصد یا سلیق نمایند شربت بدین طریقه سازند آب انار یا میخوش یک کاسه بکنند
 ال بود یک سته آب را بگیرند و خود قام و مصطکی کوفته از هر یک شقالی انچه نموده هر روز پنج شقال اختیار نمایند
 و دیگر گل ترش سماق تهر یک پنج گرم مشک و انگلی نرم کوفته با آب ترش یا آب سیب نمایند غذای شور یا میخوش و پودینه
 یک سماق کوفته مثل بنار و آب سیب نوع دوم تنگی که از بلغم بود علامت او شوری نفع و قرار و کثرت آب بان

علاج تی تخم ترب شبت و سکنجبین با عسل بجای سکنجبین از مدتی با گرم و عسل و روغن سیاه ند و تنقیه ماده با باراج فی قفرا
باراج و تقویت معده بشربت انار و بودیند هلیلج مراد و زنجبیل در ده یا جوارش عشر دوا المسک و شربت قابض دوا و
کنند بادام که تنقیه ماده نگردد باشد اجتناب از غذای غلیظ که از ویلغ حاصل شود مثل فواکه و شیرینند و زده دریا صند
غذای هر صبح الفصم که از گوشت مرغ و تیه و کبک است و زنجبیل و هلیلج و قاقا و داجینی و قرفل زهر که ام با مجموع آنچه مصله
در شوربا آمیخته نمایند و اگر طبیعت قفس بود و پوست غالب بود و قفنه و شفا فائده دارد نوع مسوم که از ده سواد
او ترشی آن بیرون آمدن سود که از زمین بخوشد و گشتن و یک افشود علاج آن است که بقمعه ماده را با اسفل میل
بر موی اکیلل الملک است و مورد نرم نموده بشرب آمیخته گذارند و پنج چیز در دفع تی بهتر از قرص یلاد است شبت صفه
تخم کرفس انیسون انیسونی از هر یک دو مثقال سیلیمه مثقال قلف مثقالی چند بیدستر افیون از هر یک پنج مثقال عسل مقدار پنجه قرص
شربت می مثقالی بود و غذا گوشت مرغ بریان کرده و مطبوخ سازند و دیگر تی بسبب فساد غذا و کمیت و کیفیت یا آنکه بغیر ترتیب
علاج تنقیه معده و خوردن آب شیر گرم و روغن گل در نازند بر شکم دهل و باقره گذارند و یا بهاد و سترار و روغن زیت عربی
خام فائده دارد و جوارش سفر علی مقدار یک تم میل نمایند نوع چهارم در تی که در بکران بود و این تی غریب است اما تی خوب
که با ساج بر آید و یا غلبه باشد و تی بد است که بسیار بود و رنگ از زنگاری یا کراتی بود و زیار کاس تی دلالت بر غلط بد دارد
تی بکران در معده معده در فتن آن فانیان پنجوای علاج حرارت معده را در زنب خمریت نیلو فر تسکین دهند و در
احتمال خمریت انار و بودیند دهند و دیگر تی بسبب گرم معده میشود علاج آن است که باد و دیگر که مذکور خواهد شد و علاج اول
و باید اصحاب معده منیف اغشی تی ماضی میگردد علاج خمریت نیلو خایندن مصطکی نوع پنجم در تی که خون بر آید از معده و از
و از قفله و از سر می باشد سلب قهر درین اعتنا و کشاده شدن رنگی بود و بخت خمریه یا فزاد زون یا امتدادل شحمه یا طوطی
ساخته حوق را از بخت احمل که از خون پر شده یا از سبب آنکه او به گرم بسیار خورده شدن خون گرم گشته یا بخت یا بخت نخون
مثل جگر و سپردتی که خون بینی واقع شده روان گردد و بعد به مرتبه که مشور بان نداشته باشد علامت آنکه خون از معده بود
کمتر بود و اگر از تم معده بود در دزیده تر شود و علامت آنکه از کبد و سپردست عدم دود و بیشتر این علت درین اعتنا گردد
است که خون سیاه از سپرد دفع میشود بعد و تی میکند بی اطم و دیگر دمای علاج خمریت انجبار و فصد یا سلیق پنجمه و فله و کاه
خون گیرند و قرص کربا صفت آن شفاش سفید و مصطکی زهر با از هر یک مثقال و عفران نیم مثقال صمغ عربی و گل
از هر یک مثقالی ترم کوفته قرص سازند خمرتی دم میل نمایند یا آب لسان الحمل یا بشیر و خرفه و آب و دیواج آب لسان
و طبافیر فائده دارد و این دوا بسیار مکنار واد و گل سرخ کربا صمغ عربی گل رمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال
دم کوفته خمرتی نیم دم بود یا آب لسان الحمل و آنچه خون آمد تی را بسیار نفع دارد بسن اطاعت بود و قرص طبافیر و گلزار و
خوردن دیگر بخت دفع خون آمدن بسیار قاقا و تخم گل و گل غنوم و گلزار و افیون و زهر الزنج و صمغ عربی اجزا را بر خمریت

مذا بسیار میل نمایند بر معده گر آن گردد و قوت باضمه و عاجز آید و نیک است نشود و اگر اندک بود و معده محترق گردد و چنانچه غذا
میست در معده گرم و اما آنچه در کیفیت پوشش زرد و تخم مرغ و شسل در معده گرم بدستی که ناسد گشته بسبب غایت است و اما آنکه در
پوشش گوشت گاو و کما و نان فطیر آنها فاسد میشوند از جهت آنکه غلیظ و در گذشتن از معده مثل شیره زرد و شفتالو و غیره
بماز و فاسد میشوند و معده و اما آنکه بجهت ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارد غذا را می غلیظ را بر غذای لطیف پس دوم هم
پیش از هضم اول دیگر را آنچه غذا را فاسد می سازد بی ترتیبی غذاست مثل آنکه مقدم دارد بر عده الا انعام را بر لطیفه الا انعام
پس خام می نماید مثل آنی که بر بالای توخت خربزه واقع شود و از آنچه غذا را فاسد می سازد و حرکت قوی است بعد از طعام مثل آنکه
سوارای قوی و حرکات عنیف فساد هضم ام الامراض در ششیده دارد و است علاج اگر این علتها کثرت غذا واقع شده قی
مید بآب شربت تخم ترب شربت سکجین بعد از آن که گفته شد مصلحت اختیار نمایند و جواریش کونی و قرص عود فائده دارد و در لواط
را در آب سرد گذاردن حرارت متوجه باطن شود و غذای لطیف از مرغ و تیر و کبک و عصا فیر سر که عرق بود و مین و شلست
سایر میل نمایند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا واقع شده متقیه معده بقی و اسهال نمایند و اگر اسهال نمایند آنی که در عود و مسخ
مصلحتی و قدری قند بود میل نمایند و آب بی و آب سیب میل نمایند و اگر از سوء ترتیب واقع گفته سکجین سی چون شکران
و بلعز تنقیه فرمایند بر باضت پوشش حمام و اگر بر معده بریزد و غذا گوشت مرغ فربه باب غوره میل نمایند
سازد و از دهم در هر هفته این حرکت مواد فاسد نیز هضم بود که از بدن باز گردد و بعضی شدت افعه بقی و اسهال منفع گردد
ه باشد که قی نیاید اما از غشای خالی نباشد از تغییر طعام و فساد آن بعضی میا باشد و بسیار است که افراط اسهال مرتبه میرسد که بعضی
قط میگذرد و اطراف سرد میشود و باید که طبیب ترسد و ترک علاج نکنند و این چند نوع است نوع اول در
نه که از صفرا شود علامت او آنکه کرب فشیان و تشنگی قی تلخ و در معده و سردی اطراف بود و علاج آن است که بد نمایند
په باقی مانده قی اسهال رفع گردد و قی باب گرم و شربت سکجین و حباب بردار و میل نمایند که در معده لدی گزندگی باشد
اسهال عنیف قی قوی بود بسیار از سبب آنست که اندک محموله باب ترسندی و اکو بخار یا آب گسپی دهند و معده تمام فائده
و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد چنانچه در بعضی اثر ضعف ظاهر بود شربت سبب اسهال بابی و شربت اثار بود و مین
قی و اسهال نمایند و طلاء از صندل و گلزار و گسرخ و زکتاب بی ایخته بر معده گذارند و آب لیمو و شربت او و قی میناید و مقدار
بر طبایع یا آب ترش آمیخته بجز فوسل میناید دفع اسهال قی و تشنگی می نماید و آنچه تجربه شده گذشتن اطراف و آب سرد
شستن خرقه باب برت یا بر سر و ساختن بر معده و فائده دارد و اگر ضعف غالب بود و آب انار یک سماق با نان و اما در لواط
تخم مرغ یا یک کت گوشت بز فائده است و بر معده و صندل و اندک زعفران با سازند و غذا گوشت مرغ قی سماق و آب گاو
و سازند و حیل نمایند که بجز آب رود و از صندل و کباب و آب کشیر و تخم سازند و در شش تبی دارند و اگر اسهال بود غذا از کبرنج
درین پختن گوشت بجز قی سماق سازند و حمام فائده تمام دارد و اطراف را بالیدن و شستن قی یا آنکه اگر از مینو بر کوب و آب س

بکم نمونه خمر قند و تر ساخته پنج یا برت در ساخته بر پایی گذارند و اگر قی و اسهال تسکین با برنج پخته برده گذارند بر نه اگر تشنج در دست و پا
نظاره گردد و خمر و روغن بادام و اگر کم تر ساخته بر نه گذارند نوع دوم در پیغمه که از فساد برودت و بلغم بود و علائم آب و فن و خیار
و بی مزگی دهان علان است که اینسون و عود و مصطکی و زیره را بچوبطاند و آب در امیل نمایند قی با آب و بر سر سبک عین علی حیا
در روز فائده کله دارد و یا با برنج فمقرا و حبس بدینا سبب و شربت میوه این قرص حبس قی و اسهال سازند کبابه تر نفل اسینل عود و
ازادیه هر یک یکته فال از افیون نیم شقال همه را نرم کوفته با آب اسپغول قرص سازند هر یک نیم شقال یکی را اختیار نمایند و اگر
قرص سازند صفت آن کند و پنج شقال کبابه قاقله کبار و صغارا زهر یک شقال کافور دانگی شش نیم دانگ قرص دم بلوط
تخم آبی بسازند شربت می در می بود و اطراف را بر بندند و معده و بند هارا بر عفران و مشک عود نرم ساخته با آب آبی نمونه باند و فای
و آب شست کبوتر و آهوک در وادیه گرم کرده باشند مثل ارجینی و عفران و فلفل و زیره نمایند و جلد و اصل و علان پیغمه که
خوردن غذا و خواب و فن و بجماد و خوردن جوارش حبس لروان جوارش سفر جلی و حبس سفر جلی و اندک شراب شربت اند و دست
و یا بر روغن سوسن یا با عود جوارش حبس پیغمه فائده تمام دارد و پوست بپزند و بپزند چنانچه شقال عود و شقال مشک لنگی نرم ساخته
بست شقال مسک آینه شربت می و شقال بود نوع سوم در پیغمه که از فساد برودت سودا بود و علائم آن تقدم خمره بسیار می نفع دارد
و در زمانه پیش شکم در شیمی دهان علان تنقیه معده بمطبوخ افیتون قی با آب گرم و عسل در معده روغن مصطکی باند قرص عود
فائده دارد و اگر در قوی و لذی بود و معده تخم اسپغول در صلاب که با آب تنقیه و باشند دفع گردید معده و غلطی که موجب آن بود
در قی نماید و اگر معلوم نماید که غذای معده فاسد گشته آب مسک اختیار نموده قی نماید و این قرص سازند تر نفل و کبابه زهر یک یکدرم سبنا
مصطکی از هر یک یکدرم عود و سدری چهار درم قند مقدار مجموع و معجون کوسه نفع دارد

فصل سیزدهم در برب یعنی آنکه شکم دایم نرم بود و این علتی است که در مایه شود و لام است لاغری و این چند نوع است
نوع اول شکم روان که این جهت بسته معده دردی و تری آن بود و علائم آنکه شکم جشارش علان معده را از برود
و اندرون گرم سازند از بیرون مثل روغن مصطکی و روغن سوسن و این طما معده و کند و زرد گلنار و جود سرد و قاقیا حرکم
بشراب آینه گذارند و از و زردن جوارش خور می سفوف حبس لروان و این و ما خوبانی و کند و گلنار از هر یک یکدرم بمیوه
که باندان و کوفته باشند بسازند شربت می و شقال تا سه شقال بود و اندک از قاقیا کوفته شربت حبس الاس یا شراب میل نماید
صفت آن سفوف حبس لروان مصطکی زیره گرمائی از هر یک شقال حبس آن پنج شقال شاه بلوط و شقال عود و دم ساق هفت
شقال نرم کوفته و شربت می شقال بود و فکله ریخ با جادوس بر می گو سفوف تنق ساق و جادوسینی و خوشنجان و زخمیل با و دیه گرم لازم دارند و علائم
که فتمه تخم کرفس و پودینه و زرش اندازند نوع دوم در برب که از ماست معده و منفع مسکه شود علائم است و بیرون آمدن طما
از معده زرد و چمنان که خورده و هیچ تغییری در ظاهر نشده علان جوارش خربوب با جوارش کندر رب آبی یا سفوف حبس لروان
صفت جوارش خربوب زیره گرمائی بسر کرده و دو شقال ساق پنج شقال حبس لروان بلوط از هر یک دو شقال کثیر از خمره

دیگر باید که مجسمه بر سر زدن تا سودا بجمد از زیر دهن نوع ششم در زیر از رطوبت بلغم از دماغ و از ضعف قوت است که مجسمه
و فاسد میماند و غذای و اگر دیر مانده شود خنجر شود و فساد معده علامت است ادا که بعد از خواب چند مجلس بیاورد بعد از آن تسکین بخورد
و فساد دماغ و این علامت هم در نزاله حار و دم در نزاله باره میشود و فرق میان آنکه از گرمی بود قلت خواب تشنگی بسیار و تلخی دهان
این صفرا با برادر حرارت مغز و علامت است آنکه از بلغم بود شوری در دهان و ضد آنکه از سردی بود علامت است تهیة معده و کتب صبر و خراج بلغم
بخی صبر نمودن بر عطش و بالیدن سر خمر قدر شست شکستن بلعابون طلائع نمون تقوین خنجر و غرغره آب سسل که در کوبا و سنبلی و عفران و عشا
باشند و از ک شکست اضافه سازند دیگر زهره لگا و از سرکه آیمخته بر سر اندازد یک ساعت بگذارد و بعد از آن بشویند آب چند و سرکه
ندیدند از آنکه سر را تراشیده باشند از قوی میسر است و غشکی آب دین در سر انداختن و غش چند بسیر و در غش فرغون و
سر باییدن فائده دارد و هم بر حر و حصف و زهر یک بر کوفته آب سلق آیمخته بر سر طلاء سازند و کندش کوفته در پیشانی و از بر تاعا
باید و سیاه دانه لطف داده بر لثه پارین بسته در پیشانی و از غده و کندش سوخته بنی بر دو آن دارند و غرغره آب کباب یا بنجین
شود و بعد از این آب آیمخته غرغره نمایند و فدا عصاره فیروزه بریان ساخته نمایند معده را بسفوفات مثل شاه بلوط و کرا و ز و نو
و دانه انار و امثال اینها قوت دهند و دیگر در نه صفرا که نازل میشود از دماغ بجمد میباشند علامت از فصد و حجامت طلاء از
و اقا قیا و گل سرخ و پوست خشخاش کوفته بر سر گذارند و اگر شیان ناشیا و حصف درین طلاء اضافه کرده بگلاب سیاه اندازی
غرغره بعد من مفید و کشنده و گلاب بزند و معده را قوت بر آب آیمخته و سیب بهند و اگر ترش باشد غلغره که در و انادانه کوفته
و تقیه معده بمطبوخ بلبلر نمایند و غرغره بعد من تنخه شقال در آب سوسن شقال و گیسرخ و دودم بچشانند شربت بنجین
آیمخته با سرکه مخمور و نموده بگلاب غرغره سازند و منع نزاله شربت خشخاش نمایند شربت سنبلی سفوفات سسل نمایند در وقت
اسهال این طلاء بجمد گذارند لایق و اقا قیا و صندل از هر یک دو شقال سماق حبس از هر یک چهار شقال ماز و آب
کوفته آب آبی یا گلاب گذارند نوع هفت در زیر که از جمیع بدن ماده بمجوده بزند و علامت او احتیاج است به این احساس علیل
چیز از بدن بمجود می بزند و علامت از زده تخم مرغ نیم بخت سماق اندک ماز و حبس من گلنار و دانه انار نرم کوفته
اختیار نمایند منع داده می کنند از شستن معده و اگر طبیعت قوی باشد ماده بخود دفع می نماید بگذارد تا سودا فاسد را دفع
و از آنچه منع داده می نماید از زخمین بجمد کاسنی را بر سر که بخوشانند اگر فاسد یا بنج آیمخته در آب یا با قلی را نیمه در آب در که
بجمه است و اگر بعد از اسهال مساک طبیعت بود و ضعیف بوده باشد احتیاج است بر گوشت عصاره فیروزه نوع هشت
در زیر که بعد از داده میسمل شود علامت از خوردن دوا می سهل علامت اگر حرارت بود اسپغول لطف داده بار و غش و از
چرب نموده دم تخم زوف لطف داده خمر زده تخم ریحان از هر یک چند صمغ عربی و گل زعفرانی از هر یک چهار شقال تخم انار
و کوبند و گل زعفرانی و صمغ عربی را بکوبند و آیمخته نموده بر آب آیمخته شقال در شام و صبح اختیار نمایند و خدا آتش و
و بخوره و دود و خشک ساخته و ساعت طبیعت را قبض کند و اگر بیخوش بود و با باشد حقه بر و غش گل و کلا و دودن سیاه

دیگر ذرب از بی ترتیبی غذا شود مثل خوردن شیر بلا ی غذا یا خوردن آب سرد بلا ی طعام یا حرکت صیف و دیگر ذرب از تحلیل و امتلا ی بدن میشود علاج تقلیل غذا و ریاضت مالیدن سفوف زبادیان دمی و احوال مصلحتی سازند تا نفخ بشکند و نذنا عرق یزد دیگر ذرب غلظه که نام گذاشته اند در البطن یعنی آمدن شکم باد و اسهال علامت او آن است که اول در در موضع درازان شکم آید و سخت حاصل آید و شناخته میشود نوع خلط از آنچه باسهال داد در می آید اگر بطریقه غیب یعنی روزی در می آید بر نمی آید و کفله بود و اگر بدستور راجع بود از سودا بود و اگر به نوبت بود از رطوبت و از بلغم بود و اگر درازا را حدی معلوم بلکه در و دائم داشتند در بعضی اوقات بود علامت او آنست که خون فاسد باشد علاج تمقیه بدن از خلط فاسد بعد از تقویت حشا و دیگر ذرب بسبب بحران در وقتی که طبیعت مواد موزی فاسد را بجمعه دفع نماید علامت او آنست که در بحران حیا در همه حشا و نفخ و قرا در معده و تشا و تب و عطش حشا آنست که نفخ دفع شود از دبا و عتاق آنست که بخارات نام طعام در دقت تقصیر مضم طبیعت آرد دفع نماید مثل نفخ از غضلات فلین ظاهر گردد و دخی آنست که بخارات نفخ در عقلات غیره باشد انواع حشا و نفخ مذکور دیگر دو نوع اول حشا و نفخ که از سردی مزاج و ضعف حرارت عزیزی بود هرگاه در ده گری سردی غالب بود آنچه غذا برسد موجب نفخ گردد علاج تقویت معده بگلقدن و شربت از باریان شغال گلسترخ دو دام و تخم کرفس زهر یکدم پوست بنجادیان روی دودم تخم و شقایق پریاوشان انگور شفا از هر یکد و شغال بخوشانند و فال قند سه روز میل نمایند دیگر شاکه از غذای بسیار که رطوبت بر و غالب موجب نفخ میگردد علاج آنست که غذا نذ آنچه میل نمایند ریج المضم بود و مطبخ مرغ و حمام فائده دارد و بخود آب که در زیره و دارچینی بود نوع دوم حشا که بلغم شود و نفخ گردد علاج اسهال بکب و بوجون خمر یا آن تقویت معده بگلقدن که در و مصلحتی بادیان دمی بود سفوفی که نفخ معده را دفع فی انیسون تخم کرفس زهر یکدم زرد باد بر باز تر نفل زهر یکدم همه را نرم کوفته بد و وزن آن قند یا نبات آمیخته نمایند شربتی نادر و متقال اختیار نمایند و بعد از آن کباب عرق بادیان فائده دارد و اگر کما و العسل سفوف میل نمایند و ابود نوع سوم اگر می معده و صفای می حاصل گردد علامت او حشا و سوخته و تشنگی و اندوه علاج تمقیه معده بمطبوخ بلیله و شربت گل کمر و پندی و آونخا و آب زین اگر اندوه قوی بود شیر خرفه آب غوره یا لیمو و غذا مرغ سماق و غوره دیگر از سودا میشود علاج مطبوخ انیسون که در و انیسون و زیره و بادیان تخم کرفس و تخم کاسنی اصنافه نمایند فائده دارد

چنانچه در هم در انقلاب معده تشیه کرده یا آنکه به معده از زیر بیابا برگشته حبت تا که فعل معده آن است بر چیزی دیگر که عکس آن شود انقلاب گفتن بحبت این است و آنچه دفع نماید به تمام مضم بود و سبب آن سبب بخش در روده و آب که انداخته شاعشری یعنی برابر و از ده انگشت صاحب بود تا روده صاعقه هرگاه غذا بدین و دها رسد مضم نایافته بواسطه ای فده و این روده با بگرد و لدی پیدا نماید و این غذا که مضم یافته تا معده آید معده او را که روده دارد باز بطریق فم دفع نماید

و فرق میان این علت ها و سبب است که آنچه را میلا و سبب برآید بومی تا که بود جهت آنکه در روده دقاق کثافت بسیار بود
 تریبیت میو شربت انار بودینه که در روده مصلی دکنده میخوردند و باقی علاج آن است که در هیچ غذا و خواهر نشاء
فصل شانزدهم در کرب قلل معده علامت آنست که علیل با این کرب غلیظ میخوردند و شکم دقاق کثافتی که در روده
 انتقال نماید و گاهی غشیان بود علاج تنقیه معده بشربت میو و شربت نارنج و غیره و خرد آب ریختنی فائده کلی
فصل هفدهم در اختلاج معده گاهی در معده حرکت اختلاجی میشود و اگر این حرکت معده با جزاء اعلی بود خفقا
 میشود جهت شاکل کثافت بسبب معده و این اختلاج از خلط بارد میشود علاج تنقیه معده بقوی اسهال و دیگر سبب گرم
 اختلاج عارض میگردد و در وقتیکه مغز بر روده ریخته و طبع قهقن بود علامت در روده و در غده در معده علاج شکم را بجا
 نرم سازند و قتل دیدان و اخراج کر مما نمایند

فصل هیزدهم در حرقت معده یعنی سوزش که بعد حادث گردد از خوردن غذای خام مثل نان فطیر فواکه خام
 اینها از معده زود میگذرد و علاج قوی اسهال نمایند یا بیکد و تخم شبت ترچ شاییده و سبب میخوردند و غذای میسبب
 اختیار نمایند دیگر سوزش معده بسبب آنکه رطوبت خام در معده بسته شده میباشد علاج رگ اسیم کشایند شربت
 بزوری و لیلیه و آبله بر روده اختیار نمایند

فصل نوزدهم در حکاک معده و دغنه غلظت سبب این غلظت میز بود که موجب حکم معده گشته چنانچه موجب سبب
 ترشح از بعضی اعضا چنانچه زلزله بر میزد و موجب حکم میگردد و در بینی علاج تنقیه معده بمطبوخ شاهتره یا شاهتره را
 و آب پیچیده و دیگرین حکم از خوشش و در سطح معده ظاهر گردد و میباشد علامت آنست که در روده معده کثافتی که در روده کثافت
فصل بیستم در استرخای معده و تهاطل نسج او است معده بسبب آنست که معده خود شست شده باشد یا
 او شست گشته علاج این هر دو قسم علاج قهقن و استرخاست اما تهاطل الیاف جرم معده که جهت مزبور در بسیار یا از سبب
 اسهال قوی موجب نفع جمیع افعال معده که قوت جاذبه ماسکه و فائده دافعه باشد شود علامت آن است که طعام هضم نشد و در
 بصورت بیرون آید و گاهی چنان باشد که بد و او حقیقه بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج نزار جهت آنکه لغت معده تمام
 و قوت نازده علاج این خال از شدت و کلفت نیست جهت آنکه لا علاج نگفته اند

فصل بیست و یکم در تشنج معده گاهی در معده تشنج از استلا و شکم فتن بسیار سبب اسهال همچنانکه سایر اعضا را میشد
 و عضله عارض میگردد تشنج علاج آنست که شربت بزوری بپزند و بپزند که در و بادیان و می مصلی بوده باشد و گاهی تشنج
 و عرق اگر فائده دارد باقی علاج تشنج نمایند

باب چهاردهم در امراض کبد و علامات علاجات آن مشتمل است بر هفت فصل
فصل اول در سوزن مزاج جلگه که معده باشد یا غیره و این تشنج نوع است نوع اول در سوزن مزاج گرم که در جلگه بود علامت

و التهاب در زیر ترسیف در جانب راست تشنگی که بخوردن آب طبع شود و در شقی زبان در وی و بی سرعت
 حرارت غالب بود خون را می سوزاند و موجب بیخوابی و غلبه جرب حرارت میگردد و نقل مثل در شراب یا زرد آب
 مسقط شمشاد است بر ضعف جگر میگردد نقل سیاه دلائل عفونت که میگردد می باشد نقل ششک خسته بر ته که حرارت می سوزاند
 و این هنگام نقل مثل در در قلاب بود علل جرب های در مثل قسرت میوه آب را بن قسرت سلیمین پس قبول و اگر حرارت
 جربت زرد قسرت را برین قسرت کافور آب که در آب میهند دانه آب ره در سحر میل نمایند و بعد از آن آب کشک
 تخم کاسنی در زرد بخت باشد بر پیماید و سده جگر میکشاید اگر سده نم نمایند جربت بزوری اختیار نمایند و دیگر جربت
 سحر کرده آب جو که در و سرطان نری بخت باشد خوردن شیر خورده با طبا شیر خورده دارد و آب تر مندی و آب و بخار
 دینار و آب سنی که در و مغز فلو سحر کرده باشد آب سنی در جربت جگر نفع کلی دارد و اگر از حرارت با سنجین اگر از
 بود با مثلث این صواب بر جگر گذاردند گسرخ چهار مثقال و صد لیر مثقال کافور اندک کوفته خرد لک با نیمه گذارند و دیگر این طلا
 در صد لیر گسرخ انهر یک مثقال و نقل شیان ما فیما از هر یک دم کافور نیم دانگ آب عدس یک دانگ سرکه و اگر جو
 بر جگر طلا نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت بز غله و طعمی که در و قسرت بود هم ضرر دارد و اگر زرد آب نازک که جگر
 در نوع دوم سوزان جربتی داده علامت فساد رنگ در قیاس و جبه میل و رنگ سیاهی و تیرگی و سفیدی زبان لب با
 جربت از اما اصول سازند بر و عن بلوم و گلشن که در و بادیان می بود و جوارش و جوبن گرم میل نمایند و قسرت ریوند
 گرم مناسب است صفت قسرت ریوند از مزاج جگر مرد باشد در رنگ سفید و ارتفاع و پشت چشم و اطراف بعد از
 در از نافع است قتی که در بر شفا می بود سبیل و سطلی و اسنتین و انیسون بادیان از هر یک دو دم ریوند چینی
 سازند از هر یک مقدار مثقالی یکی را سنجین عسل و هند و این صواب بر جگر نهند سبیل و سطلی و زعفران و مرکب مرا
 حل سازند و باقی او و پیدا کوفته نیم آینه گذارند و قسرت اسنتین سازند صفت آن اسنتین و انیسون بادیان
 بر برابر بگیرند و قسرت سازند شربت مثقالی بود در وقت خواب یا گلشن و جگر گرگ یک دانگ باد و دانگ
 بر دم گلشن چند روز میل نمایند گفته اند جگر آب را نفع کلی است در جیب علت که یک درم نایک مثقال آب کاسنی
 نند و با بونه الکلیل الملک و مرز توحش را بجو شاند و آب آن را بر جگر ریوند و نقل آن صندل و سبیل آینه طلا سازند
 عربی باغ مثقال قند اخلاط سرد با سال و ادویه و در آن می آرد و سده را سکشاید و غذا بگوشت مرغ و کبک
 سافرو مطعم که در و در چینی و نقل و زیر پا خرد و حلوا که از عسل و روغن بادام بار و عن جوزیاد و عن زیت
 در غذا آب که ممتنع سازند و مویر بسته جگر را فایده دارد و از آن نمایند خوردن آب بسیار خصوصاً اگر سرد باشد
 روزی بان دارد دیگر سوز مزاج رطب بی ماده علامت او تهیج روی و چشم بسیاری آب بان دزمی طبیعت علل مزاج
 طبعی و بادیان روی و دریا غلظت تمام بر نهار و شراب که مثلث فایده دارد و دیگر حرارت از سوز مزاج خشک بی ماده

در بگرم علامت اول اغری بدن و خشکی دهان و تشنگی و صلابت در من و علامت سردی بر طبع غریبت و دوا ای انار شیرین هندوانه
و لعاب تخم آبی و لعاب اسپنول و شیر و گوشت زغال دیره و علاج بعلال مرض شوخ و مسکه و عرق بید مشک
و کلاب گاو زبان و زنگنه در علاج این مرض هر که میجویشد بدق افراط نکند در چیزهای رطوبت متصفی میگردد بسوء القیه
نوع سوم در سوء مزاج گرم تر بی ماده که در کبد شود علامت آن نقل بدن و رنگی مایل بسرخ یا تهیج و نفخ علاج
باسلیق و تریت عنباب کبجین و تریت یواج و لیمون طبیعت آب گلی سنی آب عنباب ثعلب خیار شنبه آب آفتاب
سوء مزاج اجابت گرمی خشکی جگر میشود علامت او تشنگی دهان و زبان تشنگی زردی رنگ علاج تبرید و تریت بشیر
شیر عورت لبن آن و آب کشک جوهر و عن بادام و آب هندوانه و لعاب آب اسپنول بقند و آتش که دوا سفاناخ و
تخم مرغ یا سفیده و اختیار نمایند نوع چهارم در سوء مزاج گرم از خون فاسد جگر شود علامت او گرمی جلد شیرین
و گرانی اعضا علاج فصد نمایند و یا جامه غذای نکرده زده داشتن فایده دارد و آب یاقوت بلور خلیل و آینه
آب کاج مقداره پنجاه درم با دو درم ایاج فیلقه اختیار نمایند و طریق صغیر فایده دارد نوع پنجم در سوء مزاج گرم و خشک
صفرا در جگر شود علامت او گرمی و تشنگی و تلخی دهان زردی رنگ علاج اسهال صفرا بمطبوخ بلبله یا آب ترشندی آو
تخم کاسنی و آب چمن جیل دم و از صفوف سودم هر روز زیاده سازند تا هفت روز صفت صفوف بلبله زرد ده
مفسول گیسرخ طباشیر زهر یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان بسم شربت سردم و اگر گرمی قوی بود دروغ باقر طباشیر
و شربت حب الاس نوع ششم در سوء مزاج سرد تر که از ماده بلغم در جگر شود علامت او صامیت تنگ سردی و خلط
قاروره و غلظ آن علاج اسهال بلغم یا ایاج یا جگر صبر یا آنکه در وقت خواب بیل چمن یا نیند یا راج فیلقه و دم غا
و دم کت مفسول دانگ ریوند چینی دم نیسول نقل زهر یک نیم درم کوفته بر سازند و در وقت خواب فرو برند یک
بود تمام و مطبوخ بلبله فایده دارد و ماء الاصول گوشت مرغ و عصاره گوشت بریان و شلش معجون ماده الحیمه و
صفیرا کبیر و بانه در دفع ماده نمایند چرا که معجزه بول میشود نوع هفتم در سوء مزاج سرد و خشک جگر که از ماده سودا
او تشنگی و اغری بدن و ترس و اندوه و فکر باری سوء مزاج اسهال صفرا یا حب اقیون یا

سرد و تریت ماء الاصول

فصل دوم در اورام کبد و این چند نوع است نوع اول در اورام گرم از خون در جگر علامت او تشنگی
و اندوه و دم محسوس و سخا روی زبان سرخ و خشک گرم قوی بود و نواق و سردی اطراف و اگر دم از جانب
تیمزاری سوخته و گرانی و حبس بول و غثیان درد قوی زیاده از آنکه دم در جانب محب بود و فلور دم هلالی سیا
کبد و ذات الجنه اول او سرد و ضیق النفس بود علاج فصد با سلیق یا اکحل بچند دفعه در دوع بگذارد بسیار جود
و دم را صلب میسازد و محلل نیز فر دارد و پس ولی آن است که در ابتدا فصد نمایند و تاخیر جانز ندرند و یارا

بترند و آب میوه که قبض دارند بخورند مثل آب سیب و هب آنکه قابض همان عروق را تنگ می سازد و میریزد و صفرا و دم
 یاده میشود و اگر دم در جانب مقعر بود چنانکه در ارکانند پس بکامه مسهل فائده دارد و اگر دم در جانب محدب بود مدروهند
 طبیعت را قبض نگذارند چرا که موجب یاقی الم میشود و این آب غلبه شکلی که سنی در آب الحبل یا سکبجین یا چهار روز در
 اندازان ازین آبها مغز فلوین مفت شتال و از پنج قاشق ازین آب حل ساخته میل نمایند آب خرفه یا ترنگین که در چند قطره
 روغن بادام و هب قوت جگر و این سفوف جهت تلین طبیعت هند هلیلند و در پنج شتال تخم کاسنی و تخم شتوت و مغز تخم خیارین
 یک شتال یک سفوف ریوند از هر یک دم محموده نیم دم شترتی و دم در آب تخم خرفه که در اختیار شنبه کارده باشد اگر دم در مقعر
 او و مفت شتال مغز خیار شنبه را با آب یا چقدر حل ساخته دهند و اگر دم در محدب محسوس بود این سفوف بدهند تخم
 بیارین و مغز تخم خرفه از هر یک پنج دم زدک چهار شتال ریوند شتالی شترتی و دم تا سه دم با آب بادیان یا آب کاسنی
 و شش بوعلی گفته که مکره میدارم هلیلند و در این مرض هر که غلط رقیق را ببرد می آرد و غلیظ باقی می ماند و راجه این هب دهند
 آب کاسنی و آب کشنیزه تر و تراشته که با آب غلبه شکلی که در قوی کوفته باشند و برگ زرک با گلایه صندلین و آب
 سنان الحبل در غنک و دم و بعد از چهار روز با بونه دگل خیره و اکلیل الملک و جو اضافه نمایند و بعد انحطاط از قابض کم سازند
 و الحبل اضافه نمایند و بسترین ضامین ست آبی یا آرد جو و گلایه یا آب آبی را بچوشانند و با صندل و روغن گل و مصطفی با بونه
 اکلیل الملک تخم حلیه سازند و حقه نمایند که با علت سهال بود این قرض هند تخم حاضر و طباشیر و گل سرخ و زرک از هر یک
 پنج دم زدک ریوند از هر یک دم زعفران میدرم و فقه قرض سازند یک شتالی برب ریواج یا زرک یا انار اختیار نمایند یک را
 و غذای آن در ابتدا کشاکش جو و گاهی حریره گندم میل نمایند و آبی بچوشانند یا گل سرخ طلا سازند و چون دم تسکین
 یابد آتش غوره و اگر ضعف شود مرغ باب غوره و انار و چیزی سرد کنند و در دم صلب شود و منجربا مستقا نگردد نوع دوم
 دم صفراوی در کبد علامت او زردی و در زبان شدت اندوه و تشنگی و عسرت نفق زردی بول و سیاهی زبان در آخر علاج
 اسهال صفرا بطبوخ سرد مفتوح سر شده را و شربت بنفشه نیلوفر و شربت سکبجین و قمر حندی آب پیز یا اندک بنفشه و آب غلبه شکلی
 و بعد از هفت روز خیار شنبه و آب بلبل یا آب کرفس و اگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محموده در سکبجین یا شربت بنفشه
 حل ساخته میل نمایند حقه فائده دارد و اگر التهاب اندوه بسیار بود آب کاسنی یا سکبجین یا سنان الحبل با صندل و اگر ضرورت شود
 اندک کافور و چون تب مل شود گوشت مرغ غنیاق مناسب نوع سوم در دم بلغمی که در جگر بود علامت او سفیدی زبان
 و زردی و قلت عطش و رقت دم و سفیدی بول علامت استقرخ بحقه حاد و آبی و چرب یا یقون برین وجه است غیر یکدم دغم
 غار یقون دم چرب نیز در محل خواب شب میل نمایند صبح مطبوخ هلیلند یا بلبل یا سنی یا سکبجین یا سنان الحبل یا صندل و اگر ضرورت شود
 پیوری و اما الاصول اختیار نمایند شتال زعفران از هر یک یک و روغن سنبل حله ده بر جگر گذارند و غذا خود آب بگوشت مرغ
 اگر تب نبود ضعف بود نوع چهارم در دم سوداوی صلب که در جگر بود علامت آنست که در جگر است پیوری صلب بود و در زبان

و تب نبود رنگ فاسد سازد بدن لاغر گردد علل تنقید بدن بملبوخ آفتیون و شربت سکببین بزودی حقه معتدل این شربت
 فائده دارد و نیز دانه بیرون کرده سی دم انجیر خشک پانزده عدد عناب بیست عدد پوست بجز کفش سبدم بادیان انیسون از هر یک
 پنج درم تخم حلیله از خشک هر یک پنج درم بوجوشانند و تا پنجاه شقال قند بقوم آورند یک قاشق شربت آب حمل ساخته بر وزن بادام دا
 مخلوط نموده اختیار نمایند بعد از آن حب ابرج و یا غار قیون یا تمک هند می انیسون آب کاسنی یا آب عناب شعل ساخته میل
 نمایند و ظاهر جری مرغ و مغز تخم گاو گاو در و سبیل و صندل کوفته آیمخته باخند نمایند و با انجبین یا سکببین هند و اگر حرارت نباشد
 مقدار یک پیاله با این سفوف که مذکور میگردد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک سه شقال تخم کفش انیسون و بادیان از هر یک
 یک شقال کوفته شربت و شقال یا هفت شقال قند و این چهار بر یکدیگر اندازند و مصلی کوفته و میخیزد و باده و با بونه و بنفشه اکلیل اللله
 و مبرید بط و روشن بگردید و کوفته و با روغن آیمخته بر یکدیگر اندازند و آب گوشت تیو که یک ساندن نوع پنجم در رمی که عادت
 گردد بر یک از مزه و سطر علامت او کوفته می که از آن مر شود علل فصد نمایند و شربت از گل رمی یا لعاب بملبول سازند
 در یونجه شقی دوفه مثقالی دو و از چینی و رمی زم کوفته شربت بنفشه اختیار نمایند صفت دوامی دیگر ریوند گلزار
 خون سیاه و شان شب یانی از هر یک از مثقالی برب آبی میل نمایند و دوائی که شیخ ابو علی تجربه کرده ریوند چینی و گل از رمی
 حب لاس این ضد فائده دارد و عدد و زعفران و قلع و قلع و مصلی و سبیل از هر یک برابری بگردند و غن موسن یا روغن
 آیمخته بر یکدیگر اندازند و دیگر دم عضلات که رشک است بسیار است که اشتباه میان دم او دم جگر میشود فرق میان دم کبد و دم
 عضلات آنست که دم کبد هلالی محسوس کمتر شود از دم عضلات و اگر دم عضلات گردد در او بار یک بود و دم کبد گاهی
 ظاهر نشود مخصوصا اگر در جانب کبد که متعرج میگردد بود علل مثل علل دم کبد در اول فصد و اسهال و چیره روع
 بعد از آن طلای حمل آنچه در دم کبد مذکور شده نوع شش ششم و سیکه کبد بیشتر پیدا شدن سیکه از شش ششم گرم که در کبد
 عارضی بود چنانکه صلب است اکثر از عقوبت دم بار بود علامت دم از سه کبدون نیست یا تحلیل می یابد آنکه حج میگردد و سیکه
 میشود یا آنکه صلب میگردد علامت تحلیل آنست که اعراض دم بر طرقت گردد و در بعضی نکاشود و علامت صلابت آن است
 که محسوس شود چیره محکم با صلابت و علامت حج در و تب و تشعیر و جگر که گرم و خفگی حاصل آید یا بطریق استفراغ جگر
 ریخته هر گردد و گاهی بطریق شانه و گرده دفع شود و اگر دم در مجرب کبد بود و سیکه از روده اکثر دفع گردد علل فصد جاست و
 طبعین طبیعت طبعی رادع و شربت بزرگی کلاب کلقت علامت آنکه داده حج شد معی نمایند در نفخ آن ازاد و یه طبعی اگر
 نفخ یا فته در سر کرده بجای مثل در و در بار و سهل میل نمایند اگر بجا نباشد و گروه در و در بار و می در شل غیر تخم خیارین
 و غیره در دهند و بعد از آن که مراد متعرج است هر روز ما العسل یا شربت قند از کلاب سکببین و بعد از یک ساعت دوائی
 که گوشت بر و یاند صفت آن مصلی تخم کاسنی گل رمی از هر یک شقال کندر و خون سیا و شان و گل سرخ و طبای شیر از هر یک
 دو مثقال نیم کوفته پیچیده که اثر بکدر ساندن مثل کاسنی و کفش یا سکببین یا العسل مقدار دو درم اختیار نمایند و طلای

قابض بر حلقه گذارند و غذا زرده تخم مرغ و مرغ نمایند

فصل سوم در بیان سده کبد سب سده تنگی رگها و باریکی عروق بود در اصل خلقت بسیار است که سبب غلظت او
اول غذای غلیظ لزوج و حرکت بعد از طعام و حمام و خوردن شراب عقاب طعام و بسیار است که سبب سده خوردن آبهای بید مشهور
ضعف قوت دافعه این چند نوع است نوع اول سده که حادث گردد در کبد از ماده غلیظه لزوج علامت گرانگی در کبد بی درد
سده در جانب مجرب بود بول اندک در بقیق و اگر در جانب مقعر بود بر از بسیار و سفید و بزرگتر خون در بدن صاحب سده کم بود
تنگی مائل برودی مثل کسی که یرقان شده و بسیار است که ضیق النفس بود از حبست مشتاکت کبد با اعضا نفس علامت اگر سده
بجانب مجرب بود در دای مدور دهند و اگر حرارت گرمی غالب در رات سرد مثل آب سنی یا آب انار لعل سبک و شیرین است سبک
دری صفت سبک بکین سده بکشاید پوست بچ کرفش تخم خرفه و تخم خیار و تخم فلفل و تخم زهر یک بر آب بر گیرند و در سکه گلاب
سب بچوشانند و بقتد قوام آورده میل نمایند و آب کرفش و آب ترب کلسنی از آنها آید سبک بکین بادیان بر خورن اگر سردی غالب
است از تخم کرفش و انیسون و بادیان سبک بکین سبکی اختیار نمایند **صفت آن** ما الاصول بادیان پوست بچ کمر زهر یک
و شقال انیسون تخم کرفش هر یک و شقال گلسرخ تخم حابریسیا و شان از هر یک سه مثقال سوزدانه بیرون کرده بچاه
انجیر و عدد بچوشانند و بقتل و شقال و قن بقیق و از عدد قن و انیسون قرص ملک و دانه که فائده دارد و غذا آب بخورد و اگر قوت
ضعیف بود گوشت مرغ و گوسفند جوان و مسل بعد از نفع ماده و مناسب آن است که سبک خفیف هندی برین موجب اراج فقر از دم
بقون سفاج از هر یک نیمدم انیسون و انگ حبث بیکر اراج فقر شقالی ریوند نکند علی زهر یک نیمدم **صفت مطبوخ**
سده بکشاید در طبوبات نع نماید بلیله سیاه و پوست بلیله کالی از هر یک سه مثقال فسنین و کشوث انیسون و زردا و دانه سفاج بکین
هر یک و شقال زریب متقی بچاه عدد عناب پستان از هر یک بست عدد بچوشانند و بیهوده شقال شیر خشک اختیار نمایند
راج فقر و ناریقون بعد از آن اختیار نمایند اگر مطبوخ انیسون هندی و آب جین فائده دارد و بعد از آن عمل مسل و
ون که مقوی بکیر بود مثل خطیان و دوا و اگر کم داین معجون نفع دارد پوست بچ کلسنی و انیسون زهر یک سه مثقال فسنین و انیسون
ریوند و دم مطبوخ زهر یک شقالی عرفان دم نرم کوفته غسل برون ادریه هر روز شقالی میل نمایند و غذا گوشت عصاره
دار دو ضاع برین موجب سازند که ردا شق و انیسون و زعفران بروغن زردین یا روغن گل و جری مرغ و بلط سازند
بلکه گذارند نوع دوم در سده که از اشیاء قابض حادث شود علاج اداکن است که خیر بای مرطب هندی مثل شیر و شکر
یزه بروغن بادام و مشور بای مرغ فربه تقلید که دوانا دهند و اندک دیگر سده از حبست ضیق رگهای کبدی با خند خیر بای
مفتح و شیرین برودی که در و ریوند باشد و حبب ریوند دهند -

اصل چهارم در صغر کبد در بعضی آدمیان حکایتشان خرد می باشد علامت گرانگی و نفخ و باد بسیار و لاغری بدن و کوبی انگشتان
ال خلقت و ضعف در قوای بدن علامت از کم تخم مرغ تخم بخت گوشت مرغ و بزرگ کبک شیرین زردی ما الاصول اراج فقر

فصل پنجم در نفخ و باد کبد در پرده های او بخارات جمع میشود و موجب باد و نفخ میگردد و از جهت سبکی از جهت بسیار کار که از غذای غلیظ که قوت با نفهمه در عاجز گشته و موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست گذارند بر او حادث گردد علامت آنکه در پرده های کبد نفخ است احساس تند و کثیر بعد از هضم طعام و چون دست اندازند از پیچری محل برنگد از تحلیله علاج آنست که شربت وینار و مدوامت بر گلاب عرق کاسنی بادیان نمایند معجون ریوند و حمام بر نهارد و ماییدن بر اعتدال و وادیک شرب گفته اند که هر نهارد عرق کاسنی باشد آب کمتر میل نمایند و خرقة گرم در زن گرم و نمک گرم گذارند اگر در ویل بجانب دهنه دار و سینه بعد از آن محل و اگر کشش بحجاب شراسیف دارد و مایل بجانب پس او علاج بشربت بزوی و غیره تخم خیارین اختیار نماید

فصل ششم در ضعف کبد علامت او قلت شهوت و محافت بدن و برادر شیر آب گوشت تازه که کشیده باشد رنگ صلب مائل بزردی و سفیدی و گاهی مائل بکبودی و در دزم و تهج در روی و چشم و علامت ضعف حاذق کثرت براز و سفیدی لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و قلت رنگ آنهارا تا به دست و بر بعضی اوقات تورخ یا استه بر قان زرد یا سیاه و در بعضی جرب حله قوبا و ضعف کبد چند نوع است نوع اول ضعف جگر که بمشاکت معده بود و علامت نمایند که قلندر و مصطکی و اینسون باشد بگلایه عرق کاسنی میل نمایند دیگر ضعف کبد بمشاکت سینه و آلات نفس مزاجه بوده او آن است که رنگ بر قان داشته باشد و سوء نفس سرد خشک علاج سینه بشربت نهفته علاج آنکه رنگ زرد باشد علاج بر قان نمایند شربت سکینین در می میل نمایند دیگر ضعف جگر که بمشاکت کرده میباشد جهت آنکه مایه نامی تواند کشید ازین ج ضعف در کبد عارض میشود و رنگ بشره بسوء القینه و با استسقا و سیدار و علاج آن است که در کلیه اگر خدا خواسته باشد نمز گردانند الله تعالی نوع دوم در ضعف کبد که بمشاکت لحم بود علامت آنکه هرگاه حیفن بسته شود یا با فراط خون آید و ضرر او میرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از سردی و رطوبت یا از جهت سوء موافق میباشد پس ازین جهت مزاج او آنست که علاج با دار نمایند مثل عرق اناسمان بمیزان سیخوش و میوز دانه اگر نمجایند فائده دارد و اگر در جگر خون فاسد بود دفعه نمایند و اگر سوءاد دیگر اسهال بمجرایقون نمایند بر نیمو جربایقون دم ریوند نیم دم نبات دم حب ساخته میل نمایند صفت و الوالی که جگر پاک سازد کشتن سول در ریوند چینی از هر یک دم بادیان و فستقین در می از هر یک در می تخم کاسنی و کشتن از هر یک پنجدر تخم کرفس چهار دم قرص با سفوف سازند شربت و در دم و اگر ضعف جگر بسبب جرب است بود و این کمتر میباشد آبی و سیدام و انار سیخوش خوردند و اگر سده بود آب کاسنی و شربت سکینین و غذا خود آب گوشت مرغ و گو سفند جوان در آب کشتن در چینی اندکی در عرق فائده دارد و اگر ضعف جگر بسبب قوت با نفهمه بود تریاق را به سنجینا میل نمایند و این علاج بر جگر گذارند و صبر و گلنا هر یک در دم پوست انار چهار دم لادن و مورد از هر یک دم نرم کوفته بگلایه آمیخته طلا سازند و در طعام میوز بادیان که و انار کوفته و دار چینی و سبیل دانه و جوز بو او مصطکی و سعد خواه طلا سازند خواه بیا شانسند نفع تمام تر دارد و دیگر ضعف جگر که در شغل در چینی عرق انار و قیاقین کار بندند که جهت جگر و معده و نبات و فستقین مصطکی و کسر خ باب مورد و سبیل دانه و قیاقین

ت مرغ تیر و آب غوره دیگر نصف ماسکه بید عللاج آنست که جوارش جو زری بر آب یا میسبیل نایب نود ویه قنایق زیاد
 نود ویه گرم کته سازند و صنداز غوره و زیره آب سیب گزارند دیگر نصف قوت گرفته بگر عللاج با جین سبیل بلبلای پروده
 سیل و گوشت سبک زده تخم مرغ نیم تخم زرد غذا و چینی و فلفل زنجبیل اندازند کسی اگر دم با سرده و بگر باشد چینی می بین
 شتاب نمایند بی توتی غذا و او خال طعام و خوردن آب سرد هر نماز عقرب و در حمام و عقرب بیرون او بعد از تعجب
 یافتن می شود سردی بسیار بگر را و سبب مستقیم میگرد و این برودت عارض می شود از تمام بگر زرد
 این معقم در قیام کبیر این چند نوع است نوع اول در قیام کبیر نام گذاشته اند و اسهال از جهت غاستن یعنی تسهیل
 سم لازم کویا باشد یعنی سبب و دلیل است که منقبض و باغسالی بود و سبب انقبض کبیر است حرارت میگرد و از استلا می
 از خون نام میگذارند و در سغلا ریای کبیری معنی و منظور یاد رفت یونان چراست است علمای اطباء اطلاق کرده اند
 ال موسوی سبب استلا می خون است که مختل شده است در عات یا خون حیض قطع عفن و شل دست و پا و این خون در بگر
 در سبب نقل کبیر شده و دفع نموده خون را بسوی روده علامت آنست که خون غنی مقدار کثیر بیرون آید و باوقات
 بود و احساس نماید یعنی بگری و اطمینان قوی کبیر نباشد علامت صحیح و پیش از آن کبیری بود در اول مرغ خال آب گوشت بود
 بوده گردد و چیزی غلیظ آمدن که در شبیه بگری در شبیه بگری آن زیاد شود و آنچه از جراحت بود خون
 آید و با قراط نبود عللاج آن است که خون را بی حال نه بدهند و جسن کنند و گوی که نصف شود او را بجمعی دیگر میل دهند
 صحیح متولد گردد و دفعه اول فایده کمی دارد بعد از آن قویان دهند و در ابتدا اگر تب و در بعضی را از غذا منع نمایند که از
 خورد و قرص کبریا بر سبکی و شربت انجیر و اگر جراحت بود بشیره خمره و فینا سبب است طباشیر گل ارمنی و گل ختموم فایده دارد و
 این طین صفت آن گل زمینی طباشیر صغری لغت داده و حب الاس زهر که شغال خون سیاوشان کنند از هر یک شقال شری
 و تاد و شقال شربت حب الاس غلیظ نمایند و گاهی اسهالی کبیری خون پوشش در فرب بسیار باشد آنرا بوی بد و کفالت گمان
 که خلط سوداوی است و این اسهالی گرم مزاج و کسیکه در سفر تشنگی نگه یافته باشد میشود علالت چنانچه با سر
 شربت خمره و خشخاش و کشکاب جو آب سرد هر نماز نفع کمی دارد و صندل و گلاب بگر گزارند نوع دوم در قیام
 کبیری سبب سوختن خون در کبیر تاج او است احتراق خلط بسیار باشد اسهال صغیری و گاهی بگر سوخته میگرد و بول زدن
 طایره گوشت سیاه می افتد و فرق میان سیاه که از خلط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آن است که آنچه از خلط
 سیاه و غلیظ بود و آنچه از سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد ندارد علامت بول گرمی بگر نباشد علامت صحیح و پیش علالت چنانچه
 سبب زارت بشیره خمره و انجیر و قرص کافور و قرص طباشیر گذاشتن صندل و گلاب در این اسهال تبدر و بگر بسیار است
 و غری و نشاسته آفت داده بر پایه کپور غذا و گریخ و حریره سازند بگری کویا نشسته که از یک شال صغری نشاسته کشیده
 که خمره بشیره با دانه لغت داده اختیار نمایند نوع سوم در قیام صغری غلیظ و سردی و بگر سوزش و صغری غلیظ و بول و بول و بول

دگر فائده کلی دارد دیگر سوزان گرم در در پسر ز علامت او تهل در جانب چپ سستی بر بدن علاج مرکب نمایند سوزان
و سوزان رطب مغر و شربت بروردی و طلاء که مذکور شده دیگر سوزان گرم خشک در پسر ز علامت او تهل طبع گرمی
با و یا با مصفا فی قانده و شربت عطش علاج مرکب است سوزان گرم خشک مغر و نمایند پذیرای سوزان و شربت
گازران و سیغول و تخم ریحان سازند و طلاء تراشیده که و یا ورق و صلب نقاب یا ورق و حای العالم و سیغول نمایند
سوزان سرد و خشک در پسر ز علامت او صلب طلاء و طلاء سوزان شربت بروردی و پوست خج که و یا قیقین طلاء فائده
بجسل فائده کلی دارد

خود در ورم پسر ز اکثر در طحال صلب میباشد حریت آنکه خون غلیظ بدمی آید و این چند نوع است نوع اول
ورم سوزی علامت او در جانب پسر ز حریت و انتهاب و تهل و شنگی و تب ششای ریح علاج قند با سلیق از دست
انگ جبل اللداع یا رنگ سلیم و بعد از آن اسهال مطبوخ هلیله صفت آن پوست هلیله یا شقال خاتره شقال پوست
ساز و در هر یک شقال تمر هندی بیست تخم کاسنی نیکو کوفته کشوف از هر یک گرم بخوبی شانه و شیششت سینده شقال
ده احتیاج نمایند و یا با ریح فقر و غار قیقین حبث لخته پیش از مطبوخ اختیار نمایند و شربت تخم کرفس و صلب انگیب از هر یک
بیست تخم کبر در ورم بخوبی شانه و بقد شربین کرده و سیل نمایند قمر صبا شیر قمر بنارین بحلاب که از بنفشه و انیسون
سرخ و پوست خج کبر سازند فائده دارد و آب تمر هندی شیر خورده اسهال مغر و طوی نمایند در پسر ز طلاء از آرد جو و گسرخ
خ آب حای العالم آب عنیب گداخته غذا گوشت تیره که آب مرغ سازند نوع دوم در ورم صفراوی پسر ز علامت
تب گرمی تب مله غلبه و سی زبان چشم شرب قان خود علاج اسهال صفرا آب تمر هندی یا آلو بخارا و شربت سیجین
در قمر لیون که در و غار قیقین باشد یا آب پیسیر آب کاسنی اختیار نمایند و در ورم تخم خرفه یا سرکه تحلیل ورم سیل که میست
سرفوفت نوع حبت سوزان گرم در پسر ز آنکه تخم خرفه یا سرکه تحلیل ورم سیل که میست
با غیر خوب مندل نمید تخم کاسنی چهار درم او ویدانم کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک حصه هفت از شربت
آب کاسنی اختیار نمایند طلاء های بار و بر پسر ز گدازند نوع سوم در ورم بلغمی در پسر ز علامت او زیادتى در طحال
رود و سفیدی بان ردی چشم علاج اسهال بلغمی قو قایا و حقه و مطبوخ هلیله که در و ترید و غار قیقین انفا فائده
از تنقیه شربت سیجین و یا الاصول فائده دارد و صفات قمر صبا یا ساهار در ورم قنطاریق و سبیل و شق از
پاشق را بر سر محل نموده باقی او ویه کوفته نیمه با شق آمیزند شربت دوم و اگر در فی وجوب اگر ترش شود و آتش زان
ند پسر ز را بگذارد و تجربه شده و خج بکلی گفته که تجربه نموده پرسیا و شان ذوقای خشک تخم خجنا خشک جزا بر
درم و سیجین و از آنجا طحال را پاک نماید و پوست خج کبر قیقین برابری کند کوفته بجسل معجون از شربت دوم و درم
نیمین و قمر کبر شربت سیجین و افتیونی بسفاج و پوست خج کبر تنها یا مجموع سیل نمایند و خج سوسن که بود

آید سفید بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قوی پنج حادث گردد و قوی نباشد علاج شربت بزوری و فلو من خیار غنیمت بار الا صوم
 حقه فایز دارد دیگر بر قان زرد حادث از قوی میشود بسبب آنکه راهی که صفرا برود میریزد بسته شده علامت این پیدا می
 قوی پنج علاج اول علاج قوی عمل آنجا نفع تمام دارد و دیگر قان از ضعف جرم همراه یا کشیدن صفرا میشود علامت این شش قوی
 صفراوی علاج اول شربت بزوری نمایند قوی پنج در قان که اگر می خشکی در کبد شود علامت تشنگی و تلو جان در سفید
 چشم زردی و لاعنی بدن و از او به علامت در وقت سست بود علاج سکنجین خیره خرم کاسی گلار آب ترسند می فلو من
 و قرص کافور حرارت قوی بود و قرص زرد صفت آن زرد بیدانه و خیار و گل سرخ از هر یک سدوم تخم کاسی تخم
 و کاهود که در خرفه و سفید از هر یک درم ترس سازند هر یک مقدار درم و اگر حرارت بسیار قوی بود و کاهود و سفید و ا
 باب نار و آب کاسی یا سکنجین بعد از چهار ساعت آب کشاک جود و صفرا بر کاهود و گلار آب کاهود سازد یا طلای
 مرد و جو و غیره و برگ خرفه و محلات گل سرخ و سفید و گلار آب ندر که نماید و غذا گوشت بزغال یا مرغ یا آب بخورد و آب قوی
 غوره و آب تارا اختیار نمایند دیگر بر قان حادث نمی شود و از درم گرم در جگر علامت این در جانب راست علاج در
 کبد نمایند و از سده کبد میشود علاج دفع سده نمایند قوی شش در قان که حادث از سده شود که از تعفن اخلاط در اعصاب
 و جهت سبب حیوان زهر دارد از جهت شرب دواست علامت از یکبار از سبب گزیدن حیوان اند و مرغی روی
 تشنگی بوی دهان علاج صفرا با سلیق یا کحل تا بکشند هر از نوا می دل و غیره تا بر آید و نشود بدن اسهال یا بطبوخ یا
 یا آب بیزد سفوف هیند از آب غلبه و آب کاسی یا خیار شرب و آب نار و آب سنبول قوی کافور نفع دارد و آب
 بار و عن بادام قوی و تلین طبیعت بشیر خشک شیر خرفه با طبا غیر غذا مرغ آب غوره قوی اعظم در قان که حادث شود از
 سو و مزاج و جمیع بدن بیدار و زردی را در کاهود صفرا علامت او گریه لمس بدن و لاعنی و جوشش و آنداد حکم در بدن
 بول و بوزنگین و بسیار تشنگی و قاتل شهوت و میل رنگ روی گندم گون و تیره امل اسوداد و جوش طبیعت سفیدی
 زبان و گاهی تب اگر حرارت غالب بود و صفرا سوز در ناک می آید میاید و زردی که مخلوط با سو بود علاج اگر گاه بود
 صفرا نمایند و اسهال صفرا بطبوخ یا کاهود و چهار شربت و شربت های سرد و قوی شربت سیب صندل و چهار عرق با تخم زنجار
 و قند شربت سازند و شربت نیمه بزوری و آب انار این فایده دارد که شک جود و در سرطان نرسد به نجره باشد آب هند و
 و آب که در زیر بر تشنگی کرده باشند در آب تخم کاسی و لعاب سنبول بیشتر باشد آب نار و شربت نایج و حمام و آب زن
 حرارت که در دبا در ناک که در و بنفشه و خیار و گل سرخ و گل نیلوفر و جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام و روغن
 نیلوفر و بدن بماند و دیگر قان که زانند و مسام بدن میشود بسبب آنکه در هوا سگرم گشته و گرد و بخار در سفر و خلعت
 علاج حمام و در آن دلازن که در و بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیره و جوشانیده باشند و شستن بدن با آب
 که در و بخود و سوس گندم نخته باشند دیگر بر قان بسبب شدت گرمی هوا میشود علامت اوتی مراری و تشنگی و از این قان

[illegible]

و دیگر قان سیاه از طحال بیاید و بر قان سیاه در بطن طحال می شود و دیگر بر قان سیاه از شدت سردی کبد می شود
 و جهت آنکه خون در رگها در بسته شده و سیاه گشته و دیگر بر قان اسود از حرارت کبد و تمامی بدن اگر بود خون را به
 و در تمامی بدن برانگنده نموده موجب سودا گردد و از بر قان زرد و سیاه علاج هر دو فصد است از هر دو و در سیاه
 هر فصدی سه روز فاصله باشد و این سه روز پس از فصد سیاه از در چهار شقال بلیله سیاه چکوفته شقال مسنین پوست
 پوست کرفش پوست چکاسنی پوست خیار دایان از هر یک شقال کوخار است عدد و هر بندی باز ده شقال فیمون
 و دو شقال بجز خفا و جینا سحر رسم است هفت شقال مغز فلو سن باز ده شقال خیر ششت حل سخته گرم سحر خفا و از هر یک یکم یا
 و نیم درم غار یقون و واکلی محموده مغشوی اختیار نمایند بعد از آن آب پیس شربت بزوری و آب ترب و آب گودا
 برگ بید و آب عنبل مثل آب کاسنی و آب درق کبر از هر یک مقداری بگیرند و بچشانند و صاف نموده ده
 مغز فلو سن در و هر یک ده اختیار نمایند اگر سودا بیشتر بود علاج طحال نمایند و اگر حرارت بود اکثر علاج بجز خفا و جینا
 که حرارت بجز را تسکین دهد مثل شیر تخم کاسنی و آب تارین شربت نیمه و تارین و در رگ میل نمایند
فصل دوم در سوءالغذیه و استسقا ضعف مزاج بجز را سوءالغذیه گویند و مقدمه استسقا و علل آنست
 که رنگ رود بدن چرومی و بی طعمی شود و تبخ اطراف و روی چمن در شکم نفخ و قراقرق و سستی بدن و گاهی تیراج
 در لب علاج شربت بزوری و اگر مغز غلیظ بود یا ریح فیرا چند دفعه دهند و اگر غلظت ریح بود استقراغ بحسب سحر خفا
 و بسقراغ و غار یقون و سقمونیام بحسب قوت ماده دهند و مندر آن است که تفریق ماده را دفع نمایند و سقمونیام
 و از در و مندر آن است که در سملاد و ریخته شود و مثل غود و مصطکی و سنبل جهت قوت ماده اندازند و بعد از استقرا
 و از روی منفع و در بول و در اعتیاد طایین در باب فصد خون بر نهند و اگر آنکه خون چمن و بواسیر بسته باشد
 فزونی شود فصد نمایند و در آنست که خون طمات طمات طمات فصد منسب خفیف خل یا بجز فقا و طبع ایتو
 و استنبت بعد از آن اندک خون بردارند و همچون ملاک و هندی مثل تریاق کبیر و در بطوس و زاء الکرم و دوا المسک
 انشالی بنهاد و قتی که سود مزاج سحر کرد و در سوءالغذیه و بجز استسقا و بجز شربت اعرا ل یا بول زیاد و گلی یا دودانک سکنج
 فصد در گفته اند اختیار نمایند اگر کفر یا غلبه بلیله زرد و مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کبک و کوسفند جوان و خا
 آب در چینی و مصطکی و قراقرق و غار یقون و جینا یا گوشت اختیار نمایند و از میوه انار و میوه قانده دارد و بر بجز سکنج و سب
 و در چینی و بول و زراوند و ریح بگللاب طلا سازند و در و عن مصطکی و سبب و شربت عود و از آب کبک باشد و خورد
 و در میان استسقا استسقا و فصد آب خواستن بود و در اصطلاح اطباء مرضی استسقا می گویند ماده غریبه یا در کدو
 در آید و موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی زتی و طبعی لحمی استسقا که در جمیع اعضا و روم بود و استسقا و
 استسقا که از تنوع آب در احشایان برده که در امعاء شکم و غیره واقع گردد و سبب روم شود و این بدترین اقسام استسقا

غلیظ و سرد و آب سرد ملا حظ نمایند و اگر از آب چاره نباشد و صبر نتواند نمود کوزه که با شوره او در غایت
 از آن آب خورند نوع دوم در استسقا و طبعی که از سود مزاج گرم بود و علامت او شدت عطش و مضمی بول وقتی زرد
 و تشنگی و لاغری بدن علاج بهمال صغیر و بطبوخ هلیله و شربت گل گرد و شیر شتر با شکر و آب کاسنی و شربت بنفشه نماید و اگر سرد
 زرد و فافله دارد و در دست شربت بزوری ز آب گسی نمین و آب یکدرد و انگور شفا جو شانه بندد باشد شربت بد
 نماید و نذ گوشت مرغ یا گوشت بید جوان در آب آن نخود نیم شکسته فتق سماق و آب انار بسیار فایده دارد و اگر اطراف و
 بر غده اکتفا نمایند نوع سوم در استسقا از قی که از سود مزاج سرد شود و در کبد علامت او اگرانی در شکم و چون در سرد
 زرد و از آب آید و درم در اطراف و پشت چشم و گاهی در فک و خصبه چون سنگ گرم و سرد و تشنگی نفس این علامتی است
 عام میان استسقا از قی که از حرارت بردت بود اما آنچه مخصوص است که از بردت است عدم تشنگی و سفیدی
 بول و احساس بسردی علاج اول تقصیر بدن از فضول و رطوبات و تقطیل غذا و صبر تشنگی از اعظم علاج است پس هر
 برقی وقتی دارد و از کشتن مسام و عروق در این وقت عطشه آوردن شربت سکنجبین که در آب پودینه باشد و سکنجبین
 آب ترب و بول شتر و آب کاسنی و استغفار و حب غار یقون صفت آن غار یقون چهار درم ریوند درم و نیم
 هفت درم غمر قتی درم بود تا درم و این حسب فایده کلی دارد و فیتون صبر از هر یک نیم درم غار یقون چهار درم سکنجبین
 محمود و درم مصطفی نیمون از هر یک درم شربت درم استعمال نماید و استعمال شیان و مقدورین مرض زاده از
 نفع دارد خاصه و قتی که ضعیف بود شیر شتر و تریاق فایده دارد و ادویه که او را بول نمایند برین موجب از مد مصلحت
 سبب شغال فلفل و زنجبیل و مسداز هر یک مثقالی قند مقدار نیمه در غایت نرمی بگویند تا اثر آن زود بگذرد و بعد از
 شور با سه مرغ و جلوسه آفتاب آنچه مذکور شده از و خول جامد تنور بر وجهه که در استسقا و طبعی مذکور شده که از
 بود و بر شکم نهادن و بگریه که مذکور شده در مریین بزرگ بول می باشد و از آنچه نفع دارد و نظرون و نمک هر دو
 بر شکم پاشند و روغن نار و روغن نمک اند و سبب استسقا اگر درم صلب کن بود اندک و از خلاصی متصور است
 آنکه اگر زاده با استفراغ کم سازند باز آب عبود کنند و علیل هلاک گردد و دنان خشک بوق گاو دیان آب دیان و آ
 گرس و جانی بجهت انان میل نمایند و آب نخود و روغن نیم و روغن بسته و روغن بادام نفع تمام دارد نوع چهارم
 در استسقا از قی که از حرارت بود علامت او تشنگی بسیار و زردی روک و چشم و زردی بول و مریخی
 در مجاری بول علاج مرکب علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نماید شربت سکنجبین بزور و عرق کاه
 عرق بادیان و آب عنب الشعلب که در و خیار شنبه عک کرده باشند و آب عنب الشعلب با گنج محل نموده یا سفید
 خیار شنبه یا تخم افشار نمایند و اسهال دائم فرزند دارد و بعضی اظهار آب که سبب استسقا از قی گشته بطبوخ هلیله
 تمر زندی و آب شتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که اگر می باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنجبین

است در استسقا که از بروز دست بود در روزی که سهل خوردند واجب است که از غذا و آب منع نمایند و در روز بعد
بست قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب صندل فواکه و شربت زردک لیمو ربانی و قرص زرک فائده دارد و
فرموده که عورتی را دیدم که استسقا داشت ضعف بروی غالب مستولی شده بود تا بسیار خوردن بی مشورت غلامی
بسیار کس است که بخوردن آب در قریب ازین مرض غلامی یافته اند و این فیکر آنگاه و تراب شربت سیب کجین
را درست آن درین مرض کرده اند نفع کلی لاحظه نموده اند تا ماده مستحکم نشود مناسب آن است که شربت شربند همچون
بصفت آن بلیله زرد منقی کلان بخورم در غار لیقون سه درم پنج سوسن کبود و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز تخم
سوسن از هر یک دو درم نرم کوفته پس وزن او دیر عسل یا قند بسیارند شربت دو درم بود دیگر این قرص نفع
دارد از یون مدبر در هر دو درم گل سرخ رب سوسن از هر یک شش درم قرص نموده شربت دو درم بمقدار او قند یا نبات
ق ماز یون تخم او از اقوی او دیر است در دفع اواء صفرا و کرمک شغال با عسل نماید اگر نصف وزن ماز یون
نفع پوست بیرون بپسند از جهت دفع مضرت و معجون بعد از مخلوط سازند شاید درم از پنج سوسن کبود کوفته شربت سیب کجین
غلا مرغ یا گوشت تمهت قق زرک یا سرکه بسیارند و سرکه تشنگی مستقی التسلین بدیده را بکشاید و استسقا و گرم
در نوع پنجم در استسقا زنی که از درم کبد بود علامت و سرفه بغیر نفث یا بانفت اندک تشنگی نفس را مساک
نفس تو اثر و صلاکیت و بول اندک مرغ در اکثر اوقات درم در جانب راست احیاناً ظاهر گردد و در سبب
سهال طویل از جهت آنکه صید بروده میریزد و موجب نرمی ملین میگردد علاج او علاج درم کبد و بتدریج مزاج
نخین آب کاسنی و شیر تخم خیارین و گلاب که حرارت بود شیر و خرفه بقد گل سرخ و غافث کشوت نرم کوفته
از بند بقد یا نبات مقدار او آب انار یا طباطبائی زرک سیب کجین بزوری و اگر قبض بود مغز قلوب بکباب اندک
در غذا گوشت مرغ و تیره و سالن آب انار سازند و استسقا و مجب ایارج و حب سیب و آب کرم و انیسون تخم
نمیده باشند و معطلی فائده دارد و آب کرمه بخورند و استسقا و مجب ایارج و حب سیب و آب کرم و انیسون تخم
علامت و آن است که هرگاه دست شکم زنند آواز شکم طبل آید و نان برآمد باشد از بسیار صلاکت سیرز
نفراغ یا یارج فیکر و صلاکت و سهال و در آن نمایند که اگر با فراطر سد موجب است سبب تشنگی میگردد و حب سیب و تخم
است آنکه با دو نفع دفع نماید بعد از استسقا و جوارش برده و آب بادیان و انیسون با الاصول و معجون اگر معجون
و غاییدن کند و معطلی زیره نماید صفت شیاف سیب کجین و زیره و کرمیاد و درق سداب از هر یک دو جزو
اینده شیاف سازند و بر شکم کوب و سوسن در وزن گرم کرده گذارند و مجرای تشنگی گذارند و دست شربت سیب کجین و
بادیان نمایند و گوشت مرغ و کباب که با دو گرم تخم یا شند میل نمایند و نان خشک که در دمایسون و تخم کرمس باشد
در غذا نفع داشته باشد بخورند نوع هفتم در استسقای طبعی که اگر گرمی کبد و سرکه و سوره شود غذا را نباید خورد

ضمیم یافته باشد و صدید رقیق بود و وقت گذشتن در رود با علاج فصد اسهال صفا و کشکک که در روغن بادام دودش
ریش که در و طباخیر گل سرخ از هر یک یک دم کوفته دود را از آهن چند نوبت داس کند با سنگ یک آب تیسر یا بد بزد
بسیار خن و آب سمائی ضمیر بدین آب بپوشانند تا نصف بماند و آب را بدو آویخته یا اندک کند میل نماید آب و طباخیر و تخم
گل سرخ در هند و اگر ترشها نتواند خورد سفوف طباخیر یا رب آبی فائده دار و صفت آن طباخیر صغری گل سرخی
زهر کاک بر گیرند و نرم بگویند شربت لیویا حبیب س که شقال و تخم اسپغول میل نمایند و غذا از جاور پس شش شفته داده
بغیر روغن گل اختیار نمایند غذا گوشت مرغ و یا بچه سمائی آب حبیب س آب حبیب س از این چند گذارند و طباخیر آرد جو و گلاب و گل سرخ
معدن دل پوست انار از هر یک قدر سه نرم کوفته به آب سید س آب حبیب س از این سه سازند و شکر گذارند و سوم روغن از روغن
بادام و روغن گل و سوم بسیار اند و در شکم مانند اگر ماده بسیار بود و با سمائی قوی تواند کردنی نمایند و نیمه ساله دروش نیز با سفوفین
میل نمایند صفت آن طباخیر می گل محوم و طباخیر که با گل سرخ از هر یک یک کوفته یا شربت قوی و شقال بود نوع دوم
در رقیق معالجه از شور خارج بود علامت دانست که بیابا علیل و غده دلدی احتیاج پذیرد نفخ نایافته و غیره صغریه خلاف نوع
اول یا در دگا به بالاسه ناف و زیر ناف در پهلو با علاج فصد تسکین جوارش بشیر خرفه دلا از صد گل سرخ آب
سینبائی سازد در موضع خوش هوا سازن شوند نوع سوم در رقیق معالجه از رطوبات فاسد باشد علامت بیرون شدن طوبات
ی طعام غیر منظم و این اسهال از فم معده دروده باشد بسیار شود و بخت قوی صغریه اسهال که علامت علاج دانست که در اسهال
معده مذکور شده تقویه یا با رب قیفا و حب صغری قوی نماید و اگر قوت ممکن بود شربت آستینین ملکی و سید جوارش شربت برب
و شربت حب آس این طباخیر شکر هند صفت آن سعد شقال حب آس هفت دم ماز و سه شقال تخم کوفس و شقال
و زعفران شقال شسته چهار شقال لعل طکی شقال همه را نرم کوفته برب آبی یا آب سید یا گلاب بسیارند و شربت فواکه
فائده دارد اگر نتواند غذا مرغ گلاب کرده یا گوشت عصفایر گوشت کبکاف و ده تخم مرغ در غذا از روغن زیتون و فلفل
و سماق و زردک نمایند اگر اسهال قوی بود جاورس از زرد شکر بچه بزرگ سازند و آرد آب و خرفه حب آس در
تخم برب را بر کوفته شربت لیویا شربت حب آس یک شقال اختیار نمایند و اگر سنگی و تشنگی نفع کلی دارد و با قانی رسد اگر بپوشانند
و میل نمایند شکر بر بند نوع چهارم در رقیق که از رطوبات مستی معاشود علامت دانست که رطوبات طعام مخلوط بنوع علاج قوی
بنا بر شربت حب آس و رب بچه که در داند که شاه بلوط کوفته یا شکر در گردنات اندک که روغن اند نوع پنجم در رقیق معالجه از
خلط صفراوی شود علامت آنکه طعام خلط صفراوی بیرون آید رنگ از رویا بگوید و تیره بود علاج تنقیه بدن از
خلط صفراوی بمشال بلبله از رو آب آتارین معصوم به تیج خشک نموده و قرص گلاب و سفوف مقلیا تا مقدار سه شقال بر رب آبی اگر
اطم قوی بود این ترکیب بسیارند گلاب و ماز و تخم زعفران و اسفغول شفته داده و گل سرخی و خرفه شربت می طباخیر از هر یک برابر
از غیره بر مجموع استخوان میوز از ربه مجموع در می اسپغول و تخم زعفران را بر کوبیده یا رب بی مقدار و شقال اختیار نمایند و

[illegible]

فصل دوم در اسهال خون و تسخیم تحقیق ذکر کرده شده بسیاری از انواع اسهال موسمی غیر موسمی را مراض معده و جگر و زلق امعاء اکنون آنچه باقی مانده اسهال نفسانکه خواه خون باشد یا با و بلغم و دیم و می نامند و دستسار یا خون که از روده می آید چند نوع است نوع اول اسهال صرف خون بسبب نکه مرگ کشوده شده و خون بی هیچ آمیزه از ادویاتی که بداند که هر خون که می آید از کدام موضع اگر از امعاء از جهت ضعف کبد است مثل آب گوشت بود بعد از آن یا ده میزد و بیون می آید چیزی فلفله شبیه بدرد می شراب تمیها شد یا و بلغم خراطی بیرون می آید پوست جراوه یا ثفل می باشد مراد را دارد در حد و زیاده و زعود میکند و این نوع است بواسطه بد از بلغم می آید و آنچه زود بود و یکبار بسیار رطوبت قطع نیکو در دفرات ندارد که بعد از دور و زعود نماید یا بلغم میباشد و گاهی بسبب اسهال از امعاء خون روان میشود مثل تخم مغفل و غیره و این سبب اگر در امعاء بود علامت آن گشت که غلط یا خون آید پس از آن غلط آید همچون و نباشد با و علامت بواسیر از دور و متقطع ثقل و فشارش یا در امعاء قاق بود علامت آن گشت که غلط یا خون آید کفناک و رقیق یا یاریج و قرص بود علامت و دستسار یا کبره بود علامت قصه نایب اگر قوت و خون بسیار بود و آب آبی و رب سیب در یوان و شربت حب لاس و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو و شربت حب لاس فایده دارد و دستسار و تخم این است اسپنول تخم و تخم خرفه تخم و دستسار تخم محل تخم حاص تخم و تخم کتان از هر یک دو درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی

انهر یک چهار دم کتر دم تخمها را بجوشانند و نشاء صمغ عربی ادویه را سوای اسپنول آمیزند شربت می شود بود بشریت
 حاکم من تدبیر غذا آن است که او را منع نمایند یک روز یا دو روز و سه روز قوت او را نگاه دارند با الهم گوشت که از دست
 نفخ مرغ و اگر قناعت نتواند کرد که مرغ یا بایچه گوشت بپزند که برو صمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تهو که یک بریان کرده اند
 او را در که بر آب انار در یواج و ساق و زرک باشد و مزوار آن است که دوا می بخورد استعمال نمایند مثل انبوه حبت که در
 نظر کلی است مگر جهت ضرورت صواب و استعمال او در شیان بهتر است از آنکه در دوا بود و به تحصیل کسی که نفس ضعیف
 بود و اگر ضرورت کلی بود ایون یا چند سید ستر و عرفان بخورند پس از آنکه در خوردن گل منی برین مرغ مقداری نمید و شربت
 سبک من شربت انجبار نفع عظیم دارد صفت حب مجرب پوست انار که ناز و دو گل منی از هر یک برابر شربت بود و در دم
 شربت دیگر ناز و دو که ناز و دو ایون از هر یک حب مجرب با صمغ عربی شربت مثل شقال و از مجربات پیچ مرغ گوشت
 است ثلث دم از دانگی نمایند آخر رسانند و از انچه مساک سما می نماید برگرد اشتن مجرب شکم است چهار ساعت
 از آنکه اگر الم در روده بالا بود حقه نمایند صفت آن گلزار و گل سرخ و شاه بلوط از هر یک دو مثقال در ج مشغول
 مگو فته چادر ساقش از هر یک صفت شقال در یک کاسه آب بجوشانند گل ارمنی شقال و خون سیا و شان فاسق بود
 هر یک دم زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل سفید این مجموع عمل نمایند و حقه از آب انار و این ادویه که
 در منی خون سیا و شان است نفع دارد که در روغن کبجد و زرده تخم مرغ باشد نوع دوم اسهال دم که از جهت
 یخ و بیش و خراشیدن سطح امعاء بود و این انواع است نوع اول از ماده مغز بود که نازل میگردد و با معا علامت
 بزردی بول و تلخی دهان و تشنگی آمدن خلط صفرا و خون اسهال صفراوی در مدت یک هفته منقرض میشود و اگر این نوع
 امعاء علیا بود علامت آن است که در نزدیکی است بود و انچه بیرون آید از خون و لزوجات یخنده به براز بود
 و تشنگی اگر صبح در روده پائین بود علامت او در پائین دیر نای خون و بلغم پیش از براز و اندک آیمختگی با براز
 شته باشد و اگر در روده وسط بود علامت آن خون و اگر در انتها بود علامت او بیرون چشم روده و اگر پائین
 شست پاره بیرون آید و علامت میکند بر آنکه روده جراحت گشته و اگر چیزه شبیه بدروی تریب بیرون آید و علامت
 ندر بر پاک اسهال دم که بعد از اسهال صفراوی بود و یاد در پیش بود بر آفت معان نشان داد و این بد است
 رج آن است که نظر کنند از اعضا و ریه که در دماه باشد تنقیه نمایند اگر ضعیف بود قوت دهند و ان تقویت
 غ بشمولات نمایند اگر مود خواهند مثل صندل و بادرنگه و اگر گرم خواهند مثل شک جبر پیش بینی دارند و بعد از ان
 بت دل نمایند بشریت سیب صندل و فواکه بمفرعات یا قوی قوت نمایند و از غذا منع نمایند که موجب ضعیف
 لوط قوت گردد و بعد از ان مراعات جگر نمایند چرا که بیشتر این مرغ ضعیف گردد و مزاج او واقع میشود
 ایت حال معده نمایند حبت آنکه هرگاه معده قوی بود خلط فاسد در می متولد نشود و اگر خلطی بود در معده

بقی اسهال دفع نمایند یا نیم ملائم بود بسیار است که بسبب شفا ترک علاج بدو فاصله درین مرض حفظه قوت اعصاب
تخصیص قوت معده در دوده بخیری که از غذا باشد کثیر القوت مثل الارجم در دوده تخم مرغ تخم بخت منور آن است
باد و بقیه این مثل گلنار و خرزوب حبس و کرم مار و غیره گرفته در خرزوب بند و باب آبی یا سیب یا آب بکوشانه
با آن لعاب تخم آبی و اسفند اضافه نمایند و اندک اندک خوردند و آوا خوش ساز ملائم حکایات نفیر و نظر در بساط
جوهر زنجبیل یا خوش صورت تاثیر عجیب دارد درین مرض اگر سبب سبج باقی بود اول استفراغ بخیزد یا کمی خفیف مثل خیار
آب گاسنی و آب غلبه اندک و عفون بلیه زرد و بعد از آن باقی شربت میوه سفوف متعینا و در ابتدا که از سبج
گرد چهاردم صمغ عربی نیم گرفته در آب مرو زرد تا بقیام غسل آید و در امیل نمایند اگر در معده عارض شود تخم ریحا
و اسفند و تخم روت و تخم درازهر یک می گیرند و باب گرم لت کنند مقدار یک شقالی روغن گل بدو آیمخته اختیار نمایند
در دود جینی زرد اسهال اموی و سبج معانیستی عجیب و این کمینه بکرات تجربه نموده فائده کلی دارد و نیمدم ریوند
باب اسهال ابلج آب سیب شش بدوغ و غیره این دارغ کرده یا سفوف لین صفت آن بزرقطو تافت دا
تخم بیان از هر یک نیمدم صمغ عربی شش است و تف داده از هر یک دوم اگر اختیار بزیاری توت بود اندک فیور
بزرالبع اضافه نمایند شربت دوم بود و اگر آب بود در صمغ عربی گل اسی بود در بابی با باغشیر اگر تشنگی
شیر و تخم خرفه آب لسان الحن بر آب سیب غلا کریم یا با و س قشیر بخوری کرده بر بخت سیل نمایند فتق سماق و زردک سا
و اگر حرارت نبود گوشت مرغ نیم کباب نیمه و نان باب غوره و مطلق گوشت سبج و خون شکم ضرر دارد و اگر گناجا
گوشت طیور سبک پایچه بر باب غوره و ریواج و آب لیون نمایند و اگر بخیش روده سفلی بود حقه که از برنج و جو گشته
کرده از هر یک هفت شقال بخوشانند تا یک کاسه تا نفیض بماند از سفیده درم و از روغن گل دودرم و از کاغذ
این م بر دوده تخم مرغ کشته عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود آب لسان الحن و لعاب اسفند که در دودرم حبس
دودرم تخم خنثی مثل کوفته باشد حقه نمایند نوع سوم در سبج که از دوده لغیم شور واقع گردد در دودرم یک کاسه
سبج گردد و از بلغم بزرگ که سبج معانیستی بود بسبب سبج منشو و ملائم است اکثر بیاض و قرمز در دودرم و بسیار اسه
که بقیه کام و فوا از این واقع گردد علاج شربت از بلیه سیاه مویه و خیار شنبه و شربت بزوری و حقه و خربزه
در آب لاس و اگر قراقرق و نفخ و مغش و همیشه بود قرص گلنار دهند زیره کرمانی و کرویاد کشیز و شاه بلوط همه با سرکه
ترسانند و خشک کرده و بریان نموده باب سماق یا لعاب اسفند مقدار یک شقال اختیار نمایند و خ
باد و س قشیر و شاه بلوط و دیرنج باد و زرد تخم مرغ و شقال روغن گل و گل ارمنی و اسفند و کاغذ
و حین سیاه و شان از هر یک درم نیم گرفته و اگر در دودرم سبج بسیار بود مقدار نیم خود را فیون
نیمه دودرم سبج چربی بزرقطو سازند و اگر اختیار دارد بود از دودرم سوخته که با دودرم سبج و ش

بیرون آید چرک بود و اگر آن استعمال آن لضع شدید پیدا آید بر دهن کل حفته نمایند و اگر لضع نشود باز اعاده سازند اگر چرک
 اول مخدري دهند و این عمل نمایند و در عقب حفته گل رنی و صغری و ششمره خرفه فائده دارد
 فصل سوم در زحیر داین حرکت از روده مستقیم بود جهت دفع بر از انتظار آید بیرون آید اگر چیزی اندک از طویات
 مخلوط بخوابد نافع داین چند نوع است نوع اول زحیر که از طویات شود این که بر روده مستقیم گذرد و کل نماید دفع بر از
 او بیرون آید و طویات هسان ملغم و اندک خون و فنج و قراقر و علت عطش و سوزش مقدس علاج شربت حب لاس که
 ربحان و مر و اسفول از روف باشد و مثلث فائده دارد و این سفوف فائده دارد و چهارم غرض مشوی و در متقال جوانی دوم
 نیم دوم هم در نرم کوفته بآب شیر گرم میل نمایند و اگر تقاضا غلبه باشد چیزی نیاید و الم تمام بود و اگر دگر با چیزی نرم و ریز
 و دو نمایند و سرفه بر بخار آن دارند باین طریق که ته طغاری سوراخ سازد بر بالای آن نشیند تا او در بالا رود و دیگر
 و قیصوم و بنفشه گل سرخ و اکلیل الما که مرز خوش و برگ کرنه و شربت بچوشانند و آب آن نشینند و سحر و بادیان
 از هر یک متقال نرم کوفته یک شانه روز و آب تر سازند و آب نه البشربت بمیرا مثلث اختیار نمایند و شبات زحیر
 فائده دارد و صفت آن کنند و در دوز عقرا ن و شبت از هر یک برابر کوفته و تخینه بوقت حاجت یک شبات بردارند
 سفره شراب که یک باب حب لاس روغن نار وین بار وین یا بونه آمیخته باشند طلا نمایند و کجام هر هزار روزه غذا عصاره
 و بونیز که بر بیان کرده با تخم کوفته و اگر او مثال آن نمایند نوع دوم زحیر که از ماده صفراوی نیز حاصل شود علامت او سرد
 خلط صفراوی و سوزش مقدس یا حرارت و در روشنی و خون با خراط و راحت یا فنج و آب سرد علاج منع از تناول غذا
 شبانه روز این علاج انواع زیر است و اسفول بر دهن کل دیار و دهن با دام یا ربی یا بغیر یا ختم را نمایند و اگر شربت
 کشک کش آب شیره از ارگن که حب لاس یا ن و کل رنی در دحل کرده باشند و آب بی یا طباشیر آب خرفه یا طباشیر
 و اگر شیش بسیار بود و حرارت غلبه باشد حفته بآب لسان کحل و کل رنی و اسفید لاج و عصاره تخم عسلی آبخشند و ز
 مرغ و اندک سرکه صفت جمول زرد تخم مرغ را بر دهن کل آمیخته بگردانند و پنجه آلوده فستید ساخته بر از
 شبات بگیرند و روز عقرا ن و حفضن و صغری از هر یک برابر بونیز و جزو شافه ساخته بردارند و استنجای آب که در
 حلال لاس و کلنا و خرفه شافه باشد نمایند و عدس و سماق و عنب الثعلب بچوشانند و در آب دور آید و در
 گل سرخ هر ده کوفته بر دهن کل آمیخته بشکر طلا سازند و بر سفره اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض تسکین باید غذا گوشت
 آب آن که کج یا اگر ایا جادرس فتن سماق سازند نوع سوم زحیر که از دوزم گرم عارض گردد و در روده مستقیم و خیال میکند که در
 تقایب بسته شده و هر یک از آنها نمیکند علامت او درد و ثقل در اسفل علاج فصد با سلیق و اگر باغی باشد حجامت نما
 دست فائده دارد و طلا آب آنگو شفا و روغن گل اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید آب کاسنی و کافور نما
 صفت طلای نافع بنفشه و نیلوفر و ورق کلنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسفول از هر یک قدر

سرد آب انار می خوش میل نمایند اگر طبع قبض بود آب انار شیرین و قند مانند ک دغن بادام و آب کشکد بر دغن گل و بادام
 اسپندول و تخم ریحان و تخم زوف و طباشیر و شیر خشک یا شربت لیمو یا بشیر و خرفه و شربت زردک اندک دغن گل بهترین معالج
 است و طباشیر و گل ارغنی بر آب بی نفع دارد و غذا اگر بچش بسیار نباشد مرغ بساق یا زردک یا آب نازنین سازند نوع سرد
 و زخم که از غلط شور بود رفته بود در صامت او خروج بلغم در بر از و گردیدن مقدار علاج تنقیه اما بجهت که در شیرید و بسفاج و
 و پستان باشد بجل یا بچ و شیر خشک یا آب نازنین و در انگشت در گردنات اندک نوع چهارم و زخم که از بلغم غلط
 روده مرکب شده عارض گردد علامت آنست که زخم در موضع واحد بیرون آمدن بلغم نوع یا باز و اگر دست بر موضع انگشت
 سرد بود علاج تنقیه روده یعنی با بجل یا بچ یا با آب نازنین یا با یون بچید باشد میل نمایند و حخته نفع دارد و گفته
 که در مصطکی و انیسون و بادیان و عود باشد همچون سنجریاد حب قاقیا صفت آن مصطکی در تخمیل و نقل و در حبیبی
 و یا رشتک زهر کین است بر مقدار و درم و از محمود و درم همه را کوفته حب سازند مقدار و این یک حب و نوبت شکم می آر
 مخض را تسکین میدهد و خوردن این حب هر نه روز و بر بالای طعام فائده دارد و غذا شور بای مرغ پیر و شور بای عصاره
 و نقل و قشر نقل زیزید و در حبیبی و گوشت خا رشت بریان کرده در ربی و بطنی را فائده دارد و یک درم از حب بلبلان
 بان نیم کوفته آب گرم در شام و صبح هفت در ربی و بطنی و این حب نفع دارد صفت آن جوانی درم حب بلبلان
 سرد درم نرم کوفته آب گرم بر بای نیم نقل اختیار نمایند و یک درم مخض بسبب بل خشک که در لیمو بسته شده میشود و علی
 شرب و در مسهل و حقه دیگر مخض بخت گرم حیات و حب لقرع میشود علاج آن مذکور خواهد شد اگر خدا توفیق بفرستد
 ششم و در قروح و انواع و اسباب علامات و علاجات آن و این مرض است که در روده قولون بیشتر واقع میشود و در شوا
 چیزی بیرون می آید و این نوع حقیقی است و بعضی واقعی است و بعضی عرضی اما ذاتیه هفت نوع است نوع اول
 قولنج که از بلغم غلیظ لزج زجاجی مختلط قلیل که بالغ شود از خروج روده اعو یا بر ساخته بعد از آن قولون بر میساند و دروا
 در یکی بوده علامت او سردی اطراف و اسافل و در ثابت و سقوط ششوت طعام و احساس و در و بمر تری که گویا بچولام دروا
 میکنند روده را بسته شدن آنفع که مطلقا با بیرون نیاید از جهت غلظت کیموس و لفع در شکم و میل بچیزهای ترش و شور و
 پشت و ساق از سبب متلاهی عضلات و عطش غلبه حره قاروره و مطنه نشود که حرارت است جهت آنکه در قولنج
 غذا قاروره را سرخ میسازد و گاهی شته میشود و در قولنج بدر منصف فرق آنست که در موضع لفع بچیزهای ترش و شور و شکم
 نرم بود و خاصه محلی که آب گرم میل نمایند و در قولنج قلیل بود و در و گرده از موضع او تجاوز نمیکند و برای در و او اندکی میل بچیز
 میدارد و در قولنج غلیظ و کثرتش بسوی بالا و بجانب است بیشتر اوقات دردی عظیم در و در گرده است لالی جسته آب
 یا نکه بول در و بکشد نمی آید در یک لای و بول اومی باشد و هر گاه قه کند و تسکین می یابد بخلاف در و قولنج
 ادا باطلاق طبیعت راحت می یابد و در و در گرده باطلاق طبیعت راحت نمی یابد و گاهی مشته میشود

النج بوج و در درجم و در و کبد و در و معده و در و دیکه بخت و دیدان یعنی کرم معده واقع میشود و فرق میان اینها ظاهر است
 و در آن عضو و مقدار و در و وسایل اعراض بسیار است که قولنج منتقل میگردد و با قلع و بیدر و مغال و در و پشت و به سبب
 در و محل قولنج بداده را بجزکت می آرد و بر یک شق بدن میریزد و حدوث میگردد و با قلع یا با کباب پشت و بند بامیر و در و
 است و در و بند با ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد و بواسیر و بالیخ و بواسیر و استسقا بسبب و ش و سوء مزاج کبد و قولنج از غصه
 نفس و دیگر گفته اند میگردد مثل علت و با که از لیدی بیدری منتقل میشود و علاج آنست که بشیاف و حقنه شکم را بیاورد چنانکه
 می سسل با دم که سده و راه نکشایند بدن مبتدئ گرداند که با ظاهر و ادای سسل بناوق و انزروت از بالا برده آرد و نیاید
 هندی او موجب الم و خطر عظیم بود و صفت ششیاف که قولنج را بکشاید و در و پشت استسکین و بد پوره انزروت جان و شتر
 مثل صابون از تخمیل نمک هندی سداب تخم سپند محموده اجزا برابر بگیرند و شافه سازند ششیاف و دیگر کرم خنجر و خنجر
 سم و دوز و برگ سداب با دیان سنار کی بنفشه از هر یک سه جزو نرم کوفته بشکریاق و قروت شافه سازند مقدار چهار انگشت
 حقنه گفته اند مقدار شش انگشت و بوقت حاجت یکی را بر و در و صفت حقنه که در بن قولنج نفع کلی دارد و زیره کرانی تخم کتان
 و تخم حله و تخم معصفه بکوفته از هر یک پنج مثقال تخم ده عدد و در و سداب سنار کی و سفاغ نی کوفته از هر یک سه مثقال
 و بستان از هر یک سی عدد و پنج سوسن گل خیم و خبازی از هر یک چهار مثقال تخم شبت و با دیان نی کوفته از هر یک ده
 مال برگ چغندر دانه سبوس گندم کنی در و کاسه نیم آب بپوشانند تا غصه بماند صاف نموده و با شیر نیم در و
 سبوسه و انگلی و نمک می دو شقال آب گامه یک قاشق شیر خشک بمیزد و مثقال یا نه پنجین سی مثقال در آب و وصل
 گفته روغن بادام و دو مثقال روغن کافور و مثقال اضاف نموده بر و برفت قاشق شیر گرم عمل نمایند و اگر وری و در و ده تخم
 ملل او دوی قوی عمل نمایند و دیگر از این قولنج یعنی وری را بطرف میکند در حال آنست که تخم مثقال بوره یا نمک سبب یا آب
 بپزند و اگر نب یا برفت مثقال روغن گاو و با چار مثقال روغن بادام اسپخته شیر گرم عمل نمایند و اگر قاشق آب گامه بدین اجزا
 از قولنج را فائده دارد و حقنه معتدل آب گامه بپزند و برفت قاشق روغن گنجد یا روغن گل دو قاشق بوره دو مثقال بکشد یک
 حقن قزقر و پنج مثقال قند پنج مثقال عمل و اگر قولنج قوی نبوده فائده دارد و اگر غلیظان نبود این حیل نمایند مثقال
 پنج نیم درم حب ساخته میل نمایند و صفت حب و دیگر قولنج را نشسته و پنج مثقال محموده مثقالی ناک درم مقل مثقال انیسون گل سرخ
 سبب نموده وری تا در و دم اختیار نمایند محموده و انگلی در خود آب با گلاب حل کرده نفع دارد و اگر و قوی نیم باک بود
 این حاجت تخمیر فائده کلی دارد و در و عطران و دو مثقال فلفل و بنر النج از هر یک چهار مثقال غیون سه مثقال سنبل و تخم
 از هر یک ده درم سافج هندی و سلیخه و عاقر قرحا و حب بلسان و خرفیون از هر یک ده درم زرباد و در و پنج عقری از هر یک
 هال دارد و با کوفته و بنفشه با سله زن آن غسل سازند ششتری درم بود و بکشد نیم درم مناسبت و دو معجون نفع کلی گفته اند
 ن شربزاران و معجون تمری و سفره بلی و سحر نیا و این معجون که مذکور میگردد و فلفل و زعفران و تخمیل نیر و سداب و لاجان قزقر

هر يك درم سقمونيا مفتقد مسل صاف نموده چهل گرم چنانچه ستم است عيسا زنده شترى نيم درم تا درمى ميل نمايند بوقت صبح
 که قوليخ را بر طرف نمايند شونيز و موزيز از هر يك ربعى بگيرند نرم كوفته بگره گاه آيمخته بزناف طلا سازند و مخلوطى ديگر شونيز
 و موزيز و ترمس حب لغار از هر يك ابر بگيرند و بزره گاه و بزناف طلا سازند و جادرس يا تخم فرفس و جوانى حليكم سخته و در
 گذارند و بزناف نيند و ماليدن شكم بر رغن شبت در رغن خردل فائده دارد و تخم صيص که رغن فرفيون و چند بريدتر باند که از
 فرفيون آيمخته نمايند و حمام فائده دارد و يا بزنان در آيند که در کرب و بايون و نقشه و قيسوم و شبت و سداخ شانه باشد
 آيزن و کما و بسيار ميشن از لنگه طبعيت نرم شود و قهر دارد و شربت ماء الاصول و عرق باوباء و کتاب شور باونخوا که از گوشه
 خردس بپزند يا گوشت کبک و عصاره يا گوشت کوسغند جوان که در دوا چغنى و تخم زير و بسفلاج و بوبونه باشد سازند و
 آب گلبه و فحين فائده دارد و باطعام و يا از بعد طعام جيره آب گاه منده است و شيره سوس و کوس و جوانى و کريار شونيز با ش
 بر رغن زرد فائده و در حرکت بعد از طعام و سوارى با اعتدال و قيل غذا فائده دارد و آب تخم زرد و ببل آب سدا و مسل
 ميل نمايند نوع دوم در قوليخ که از باوبامى غليظه که طبقات رود با بسته شده بجهت بسيار تلخ آب سرد و بسيارى
 بقول فواکه مثل کشري و تلور و خيار و غيره واقع که در علامت او مقدم نفخ و قراخ خوردن طعام که بسيار سرد و بوققل در
 گلابى در قولى گلابى ساکن گردد و اگر دست ببرد گذارند يا چيزى گرم بگيرند نرم شود و تسكين ابد و باوباء با قراخ و قحلال در دوا
 سلامت تربودان آنکه شكم ورم دارد علامت روات بدنى قوليخ قى و عرق سرد و سردى دست و پا و از شبت در دوا
 روى خون ميل بياهن بنمايند و اگر منجر لغواق و گزاز و اختلاف عقل گشته اين اسهال ملک است علاج بنشانه و حقه شكم
 نرم سازند و درين قوليخ در حقه کاسرت نفخ اندازند و حقه برين موجب سازند سنا و کى پنج مثقال بونه و قلو يون شبت باده
 نيكوفته تخم فرفس سداب از هر يك مثقال غنا بستان از هر يك بسته اند و بزره عدده خاشاک نيكوفته تخم فرفس
 و انگور شفا و خبازى و گل خيره از هر يك حبه مثقال در دوا کاسه آب بخوشانند و صاف نموده شير شبت بزره مثقال و مفر فوس
 دو مثقال قطره و پنج مثقال و جادو شير مثقال و چند بريد شتر نميدم در آب دويه جل ساخته رغن زيت بار و رغن باوم
 از هر کدام که باشد شير مثقال و در رغن گاو پنج مثقال صاف نموده هر بار زيفت تا شوق شير گرم عمل نمايند با دار و در آب بگند
 مزاج آنکه گرم کند حقه که در قوليخ را تسكين دهد سداب پنج مثقال بزره الخ و در مثقال چند بريد شتر و انگي تا دوا و انگي
 و انگي با شير مثقال رغن زيت بار و رغن گاو و ريگ سه آب بخوشانند و صاف نموده بد و نوبت عمل نمايند و صفت حقه
 که قوليخ را فائده دارد سداب پنج مثقال زير و جوانى و بوزه از هر يك برابر بگيرند نرم كوفته بگيرند بوسل سخته براشوره حقه مالند
 و چند نوبت در اندرون فرستند يا بزره و شت بريد و بسته اندرون فرستند و بزره از حقه شرت را بگشند و اخيره بريدون
 آيد صفت شيشاني که در در اسکين بد خواب دارد و ماده را نفخ دهد و در زنده بريد شتر و در قحطان و سکنج و فانيون از
 هر يك ابر بگيرند و شاف سازند و ضمادات و کمادات بر طراقيه که در رغن اول مذکور شده فائده دارد و گداختن تخم زير و شير

بطبی وارد و در راسکین میدهد و بگوید مسلح حکایتی که در نوع اول مذکور شد و همچون حب لغار و جوارش کنند و
 بنوارش بچندان دین مرض فائده دارد و اگر با قوی غشایان بود و حب لغار راحت و اگر در صعب و قلبی مقلد
 بخود یا بیشتر اختیار نمایند صفت مطبوخی که قوی ریجی را فائده دارد و زیر کمرانی کرد و با وخیل انیسون باویان
 گرم کرفس انگور شفا دگر سرخ از هر یک سه مثقال بچشانند و صاف ساخته در پاشند و غسل حل نموده روغن بادام و دوم
 انداخته میل نمایند و در بادام گرم میسازد و اگر باین ادویه پوست مرغ کرفس پوست بخی باویان اضافه سازند شاید حمام هزار
 دفعه دارد و آب زن بر بنویسد فائده دارد و صفت آن انیسون زیره و شنبلیله و صغیر و مرزنجوش خنبدیدستر و بنفشه و بادام
 بچشانند و حلل و آب زن در آید و اگر از این پس آب در شانه گاو گذارند و بر نان غلیل نهند و بجای که گرم بود و زنان و از شکم
 روغن شنبلیله و آب زن و اگر فروغ و عاقر قرحا و قسط و جندبیدستر نرم ساخته و بکوبند و بنمایند آخته نمایند شاید صفت
 او غشی که در شکم نالد و با بریشان سازد روغن سیاه دم خنبدیدستر و دوم فروغ و دم و صواب است که در بر علت
 بقتاب نمایند اکثر طعم و خورند آب شیرین مرض فائده دارد و جفت آنکه با ورمی شکم و تشنگی نمی آرد و گفته
 در برترین غذا با شوربای عصافیر با شوربای خروس سیر که در و انیسون باویان و شنبلیله و فلفل مسیر و کرد و با باشد
 میل آب گفته اند اگر شراب بقیق سفید کنند بتفاریق اندک اندک مقدار صفت مثقال میل نمایند فائده دارد و بجلد است
 در لایه کتان خشک شاید و غالی که بر نان گذارند فائده مند است و بیکر فروغ ریجی از سودا که ریخته شود در معاد
 بقیق کشته علامت او خشی دهان و تشنگی شکم غیر در علاج تنقیه بدن بطبیخ افیتون نوع سوم که از دم و کوب
 و تشکر و دو تنگ ساز و مکان را و منع نماید خروج فلفل با ورم علامت او تشنگی و بر آمدن رگها و حرکت آن در و در
 و با ورم اعضا مثل کبد و کلیه سپرد مثانه و اگر در عظیم بود منقذ بول را تنگ میسازد و حبس بل شود و در می طران
 موزش و درون علاج آنست که تقبیل نمایند در علاج این افسر که اگر تاخیر نمایند مخیر بشود با بلاد اسباب مناسب است که
 بون خاصد باشد فص با سلیم با اکل نمایند از دست راست اندک اندک بچند دفعه بخورند و قصد صاف نمایند اگر
 بول بود و شربت هر روز از آب غلب الشفت آب گامی و آب کبکج و آب ناریا مغز فلوک که در روغن بادام شیرین
 غنیه باشند و در قانون گفته که نیم سیال ازین اشیا که مذکور شده باشد دم مغز فلوک و دوم روغن بادام دفع قوی بنمایند
 که مذکور شده در نوع اول فائده دارد و جلاب زیتقشه و مثقال عناب پستان از هر یک بست عدد باویان و
 بون و تخم کرفس و کسرخ از هر یک مثقالی در یک سده آب بچشانند و بقند شیرین ساخته چند روز میسل نمایند و اگر قبض
 نباشد و در آب بن ادویه پانزده مثقال شیر خشک و یکدانه محموه حل نموده میل نمایند و اگر بناوق و کمره باین
 علامه نمایند غل دار و در ورم صندلین بگلایه آخته بر شکم نهند و بعد از آن این ضماد گذارند بنفشه و گل خرم و کلیل الملک
 و نه بار روغن بنفشه با دام طلا سازند و اگر روغن بنفشه با دام نباشد و گل کبکج یا روغن گاو شاید که شیر گرم آخته

گذارد و شوربای مرغ و گوشت گوسفند جوان در آب آن خود آب بزنند و بیکر قوچ از جبهت دوم صفر اوی شود و علامت
اندوه و سوزش و تشنگی و درد در موضع شکم و نفی و بان علاج حقنه بشربت بنوری و شربت بنفشه و شربت گل طبرزد آرد
تر سندی بخت آمیخته و گندم و گلاب بمرق بادیان باقی علاج ورم دموی و دیگر ورم بملخی را چون می باشد گاهی علامت
اوستی و سوزش و نفی علاج حقنه و همچون ترید و این بطریق یک هفته تا دو هفته اختیار نمایند تا بیکر یا نوزده عدد مویزدان بپزند که سه ده
بنفشه ششقال بادیان بیک هفته و دو شقال انگور شفا ششقال تخم خیر و انیسون تخم کرفس از هر یک شقال بپوشانند و به قند چوب
شقال لغوام آورده هر روز یک قاشق شربت با هفت قاشق آب یا پنج شقال مغز فلووس یکدرم روغن باو ام اختیار نمایند
و این ضرر او که از کلیل الملک هفت شقال و قصبوم چهار شقال و شربت پنج شقال نرم کوفته با جری بلوط و کوبان شتر طلا سر
و دیگر ورم صلب بخیل یا ماده سودا و بو و علامات او تشنگی و نفی و درد و تشنگی علاج حقنه که از جری بلوط روغن ما و و یکا سرفه
و ششستن از آئین مطبخ اقیهون و شوربای چرب قوچ چهارم در قوچ که از جبهت گرمی بهره که روده را گرم
و آنچه درد باشد بختگر و در دفع خروج که در علامات او تشنگی و تشنگی و بان و سوزش بول و درد و شدید و تپک می علی
فصد گرمی نباشد و حقنه و شیا و بنفشه و اسهال تر سندی آب آلو یا ابانک محو ده که به آب مغز فلووس مل نرم
باشد یا آب گسی و انگلی محو ده میل نمایند و مطبخ ایلید زرداگر بدین بود به تسکین نیاید با قوس بنفشه صفت آرد
بنفشه خشک ورم ترید هفت ورم محو ده ورم رب اسوس سه درم کثیر و صطکی از هر یک م ده قرص سازند یک
بجلا با شربت بنفشه اختیار نمایند و همچون بنفشه و همچون خیار شنبه برین موجب ترید سفید موجب پوست تراش
بر روغن باو ام چرب خسته بست ورم بنفشه خشک ورم کثیر می در سبب س از هر یک سه درم بادیان انیسون و صطکی
و درم محو ده ششوی بخیر ورم عمل خیار شنبه پنجاه درم روغن باو ام یا نوزده درم کوفته و بنفشه و بنفشه ششقال آید
نمایند شربت پیچ شقال تا هفت شقال اختیار نمایند غذای ششقال و اسفناخ و تخم نیم شکسته با روغن باو ام داند که
و یا یک قانده دارد و در حمام در آید و غذای گرم و شربت بنوری میل نمایند قوس بنفشه و در قوچ التوا
و نفی تا قوچ التوا آنت که روده که در آخر روده و قاف است از موضع خود گرفته و سبب او حرکت باو ام
که در روده باشد علامت حدوث آنت که چیز گران برداشته باشد یا از جای جسته یا گشتی گرفته یا بجز
ضرر به و سقط و غیره واقع شده و بر اثر آن قوچ شده و بیشترین کس را قوچ عادت نبود علاج آنت که علیا
نماید و برقی شکم فاسد او را بالندارده هموار گردد و بر وضع طبیعت آید و اگر اصلاح نیابد او را به پشت تکیه دهند
و چاکر کس دست و پای او را بگیرند و درازند تا پشت او دو تو شود و شکم او در قعر افتد او را بدان شکل زهر جانی
تار و ده او بموضع خود رود و شوربای چرب دهند و اگر در باقی ماند مقدار درمی سبب نده بشویند و بشور
چرب میل نمایند و حکم و خاصه از بالا نیز بر برقی بالند تا سبب بپزدن آید و بعد از آن شوربای چرب میل نما

بقیه قدم بفرمایید که بر فتن رود اما قوی فتنه آنست که روده کیسه خایه فرو آید و هرگاه دست برده نمیشود مخرج
 علاج او علاج قنق در روده را بموضع او بنزد و شانه و حقه فائده دارد و شکم او را بر فتن بر وزن قسط بالمد و لا
 کرکن است و بایست او اگر فتنه بنایخه مذکور شد کیناستد و موضع قنق را حکم به بنزد و او دویه قابض گذارند و علاج قنق
 بعد آمد الشار الدقهالی نوع ششم در قوی که حادث گرد و از ضعف روده قولون علامت او آنکه بر از بیرون آن نیاید مگر
 استعمال شافیه یا حقه علاج ایا رج فیقره و طبع سلیمه و در اجنبی و زنا و جود زبوا و سبیل داشته و تخم از فتن روغن بادام میوه
 زرد و شر و دیوس و روغن نار دین و روغن بابونه و سوس بالمد و اندک شراب فائده دارد و غذای دایه اجتناب از
 الا و حرش و قابض و آب سرد نمایند نوع هفتم در قوی که حادث گرد و از جبهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت
 استعمال خیرهای سرد از غذا و شربت و تناول مخدرات و از عارض مثل طلا یا علامت او آنست که بشافیه شکم نیاید و در
 کیناستد و دفع در شکم بود علاج اسهال با بارج بو غازی و طبع سلیمه و چون بلاد و سفر نیا و زنا و کیناستد و دفع در شکم
 و حقه دفع کلی دارد و طلا بر شکم و خاصه گذارند و غذا شور برای خصایف و کیناستد و شراب کینه اندک گفته اند
 و دارد نوع هشتم در قوی که فتنه و سبب این نوع فتنه است که خشک شده و بیش بنی که گفته و از جبهت است که علاج
 طعام یا از گری بر روده یا از کثرت بول یا از جبهت کثرت حرارت هوا یا از جبهت دیدان و گرم معده که رطوبت را بخورد و
 بل خشک میشود یا از جبهت آنکه سده شده است در منفذی که صغیر بدان از مراد بر روده سیریز علامت او قوی فتنه
 و الم بر تبه که گویا روده فتن میگردد و اما اینچنین فتن طعام شود علامت او طعام خشک مثل ذره و جادوشم بزنج و غیره
 و جلاب از بنفشه و پیستان و بادبان یا ده شقال قند سیر روز میل نمایند و حب ایا رج یا کیناستد شقال حبش و عسل
 میل نمایند اگر در دوائی بود تخم کتان و تخم طبر و تخم خرد و از هر یک سه شقال بچوشاند و آب از ابغریه فاسه هشت شقال
 نموده با قنده شقال اختیار نمایند و شور با سه گوشت سرخ خرب و حقه فائده دارد و شافیه از ابوره و کیناستد و بنفشه
 الم محمود و شکر و قرا قروت سازند و شربت بنفشه و آب که در و انجیر چوشانیده باشند و پیش از طعام سه روز
 تخم مرغ فائده مند است دیگر از جبهت قلت طعام قوی میشود علاج تنقیه اسهال از قنق و غذای حب
 آب کلقند و گلاب و دیگر از جبهت گری روده قوی عارض میگردد علامت او شدت عطش و التبا و رطوبت فتن بر از
 قنق علاج تنقیه روده از قنق و تبدیل مزاج باب فو که و شربت بنفشه با عاب به بول و شربت نیرودی بنفشه و شقال
 و چهار شقال و بادبان شقال و اگر شفافه شقال بچوشاند و آب از ابغریه هشت بنفشه شقال و مغز فلوس مفت
 و روغن بادام در میل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب و شربت میل نمایند و غذا شور برای مرغ
 و قنق از جبهت بیس امعا میشود علاج حقه حب نعاب و از سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جبهت شافیه
 فتنه در روده باشد علاج خرب بنفشه یا تخم ریحان و سپنول و قنق کلج و جلابی که در و انجیر و مغز فلوس حل نموده باشد

و غذا مرغ و غیره سازند و دیگر قویخ بسبب گرمی هوا و قبح ریاضت و کثرت عرق بشود و علاج راحت و در جای معتدل منزل
 و در بدن سوم روغن گل و روغن آسرو روغن آبی بدین نوع که آب هر دو با روغن گل بچوبشاند تا آب برود و روغن با
 ماندن روغن با موم گذاشته در بدن بالند و دیگر قویخ از جهت گرم محده و کدو دانه میباشد علاج آنست که یک درم
 قرصی نیمه درم حب النیل و درم و نیم برنگ کابلی کوفته بجز مایا مویر کوفته اختیار نمایند و آب کامه هر چهار فامده دارد و دیگر
 بجهت آنکه سده شده است در منفذی که صغرا از زیره برده میریزد علامت او آنکه برار سفید و قویخ شکم و ظاهر بود
 یرقان علاج شربت بزوری و شراب دارد و به منفع که مذکور شده در علاج یرقان و فحش و آنکه فامده دارد و تمام
 انواع قویخ ذاتیه اما قویخ عرضی انواع است نوع اول آنکه قویخ بشارکت ورم شانه عارض شود و علامت او آنکه
 بول صلابت و پیالدم در عانه علاج ورم شانه نمایند نوع دوم آنکه قویخ حادث گردد و بشارکت ورم گردیده علامت او الم در
 و احتباس بول و اگر مشاهده نماید طبیب که بول قیق و در ورسوب و ریگ هست مقنه نمایند و ذکر کرده شده است بفرق میان
 و میان ورم گردیده و میان قویخ و دیگر بشارکت ورم کبد و طحال و جواب قویخ عارض میگردد و علاج آن قسام نمایند نوع
 در قویخ که حادث گردد بشارکت ورم علامت او احتباس حقیق عدم محل یعنی حامله نشود و علاج ورم رحم نمایند و سیاه
 انشاء الله تعالی نوع چهارم در قویخ عرضی ایلا دس است و معنی ایلا دس رب الرحم و این بدترین قسام قویخ است و آن
 است که از مظلومی یا بنده فامده و فیکه زبل و گندگی نماید قوی و بوی بد از احشاء او و از بدن او نیز قوی بد ظاهر باشد و
 سده ایست که در روده و قاق واقع شده و بسبب اسهال و سوزن گرم و خشک یا سرد و خشک یا مادی و یا ورم و ریح که منف
 ثعالی بانگ نموده و در طبقات اسهالته شده و آن قویخ یا التواء را بسبب حرکت ضعیف او از خوردن آب سرد که بفر
 میل نمایند و از جهت او و دیگر گرم و طعام سرد قافض که در روستی بود و گاهی قویخ منتقل میگردد با ایلا دس علامت او
 که در دور بالای ناف بود و از پائین الیه چیزی درون نیاید و بجهت فامده بسیار نیاید و لازم است تنوع و قویخ بفرقی
 بود و الم زبل و دو و حب القرع و جشاء و عرق بسیار بوی ناک و کرب و خشکی و نجوایی و تب و جود سردی اطراف
 بسبب صغرا شده و می محرقه و غلبه عطش و قویخ و مان و براندختن صغرا و اگر از جهت کثرت خون واقع شد تب مطبقة
 و امتلائی عروق و شیرینی دمان و اگر الم بسبب بغم و قویخ شده دمان بجز و یا شوری و اگر از جهت سودا واقع گشته و
 مزه و در و خفیف و اگر از سبب ورم بار و یا اسهال و مزاج گرم یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء و دمان عارض
 قویخ الا دس علاج حقنه است در جمیع انواع الا دس پیش از خوردن دوا می سعمل بدین دوطریق که سعمل حقنه
 یا نموده و اگر ورم عارض بود فصد یا سلیق نمایند بلکه صواب آنست که در ابتداء این علت فصد نمایند و اگر ورم بود
 واجب است و اگر ورم نبود بسبب شدت در ویم است که ورم شود از اغراض الا دس آنست که از جمیع بدن بول
 از جهت آنکه خلط بد در تمام بدن پراگنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط رومی منتشر گردد واجب میگردد و فصد

تمام بر موضع الم از ورق عنب الثعلب خطمی در جو و با بونه و کلیل الملک سهر از نیم کوفته بر روغن بنفشه با دام بار روغن گل
سنت طلا نمایند و اگر شفا نشد شغال کاکج و لبلبا زهر یک دو شغال یک شاند و در آب آن هفت شغال مفرط پس
الحاکمه با یک شغال روغن بادام و ده درم قند اختیار نمایند و باقی علاج قویع و رمی نمایند و اگر از جهت ورم و فاسخ
آن قویع علاج سبک سبک و حب و حبس شغال بشناید که مذکور شده و اما الاصول بار روغن سیدانچر و یا ابرج فیقر الفع دارد و دیگر در
از حرارت باشد همچون کوفی بشرت پودینه و شیر که آهین تاب کرده باشد و با نذک محموده با صبر و معجون راحت بر نمویج
سنگ و قرق و زنجبیل و فلفل و دار فلفل جزو البوا از هر یک پنج شغال محموده چهار شغال برب آبی یا قند یا حسل تا وزن
رویه بسیارند شربتی و شغال اختیار نمایند و در آبرن که در و با بونه و کلیل الملک و برگ کرب و شدت و بنفشه خطمی
بیخ سوسن سبوز شنبلیله و آینه و اگر سبب دوا می خورم شده باشد قویع علاج شرب آب شیر گرم بار روغن بادام
تا آنوقت که قرآر فائده دارد و دوا البی برین کلیل از آن طبع از نیم سازند

مسئل هشتم در دیدن یعنی که ماکه سبب طوبت بلغمی که متعفن شده در امعا حادث میگردد و انواع او سه است نوع اول
همای در از کیمیا می نمایند و تولد او در روده دقاق میباشد و کمی یاد میشود و علامات او ضعف نفس و بی اطمان
سرخ خشک کابی و سرخی چشم گاهی و در محل دیگر یا کدورت لون و صمیر بر آسان در خواب و زردی رنگ روی و بیاری
و دمان و خشکی لبها در صباغ و سرعت بغض قلت بر از خشکی طبع و خیدن درد و دغدغه در معده و استفراغ لطن چنانچه
استقامت شود و احساس حرکت او در محل گرسنگی و از حرکت او حالتی شبیه لعج و سوء خلق و کرده و اشتیاق طعام خواب پریشان
الاج بیرون آوردن کشتن او بنظر این که سه روز بیانی شیر بر یک پیا را یا شیر گاومیل نمایند و در روز چهارم رنگ کابی منقشه
شغال در منتهی شغال فکروانه بیرون کرده و عدد و مغز جو سه شغال نرم کوفته در محل خواب بیل نمایند و اگر غلیل بود در قیارد
و دارد حقیقه نمایند این ضاویر معده که از نرساق و قاقا و گل غنوم بشراب آینه طلا نمایند و اگر عمل نکند و دارد و در قیاس
و بر شکم منقش بادام تلخ و قنبیل و گرد ترس و کرب سکه طلا سازند و دوا می دیگر در منتهی ترکی و صبر و قسط و سیاه دانند
شغال نرم کوفته با آب برگ شفا لور براف طلا سازند و دوا می دیگر مشک طر شنبلیله کاکوفی است سه شغال در منتهی ترکی
بهر و سنین و سیاه لور یکد و شغال سبک که کنه و آب برگ شفا لور براف طلا نمایند و ادویه که اگر حیات در روده مرده
سنگ بیرون آوردن شغال از منی رنگ کابی و قنبیل و ترید و غالیقون و اصل مجموع یا تمام با عمل با آب کاه و شربت سبک
بهر تازه و از جمله آنچه که ممانعت میکند و بیرون می آرد روغن زیت اتفاق است و اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب است
بهر و شغل آب کاسنی و حنظل و خوردن کرفس شاد بخت و مغزوب با شل و کشمش خشک سه روز بهر روز شغال با شل
ریت سبک بیرون خوردن آب برگ شفا لور و پوست درخت شاد بخت و پوست درخت نار در شرب بیخ آنرا جو شاند و آب آنرا
نمایند گرم معده را کشد و بیرون آورد و سماق با در آب بالند و آب آنرا میل نمایند و در امیک شغل غنوم بشراب کاه

گفته اند کرم معده را دفع نمایند اگر چند روز از این خشک فرامیسل نمایند و بعد از آن دوا اختیار نمایند فستق بومی شج قسط بزنگ کابی
 طبله زرد و سیاه و آله از هر یک سه مثقال ترس و نخود سیاه از هر یک مثقال غافث چهار مثقال شش و شش طرایش سه مثقال
 دو مثقال همه را نرم کوفته بسوزن کل عمل بخیز نمایند شربتی سه مثقال تا چهار مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن دوا صبح
 تا نیک گرسنه گردد و صفت دوا می بجز در منه ترکی و بزنگ کابی از هر یک در می بجز یا بمو بز کوفته بهر فرامیسل نمایند طبله زرد
 پیشتر خورده باشند و در شب نیمی اگر مقدار یک مثقال ایاچ فنیقرا اختیار نمایند عاز سترغ چهار درم آبکاهه نفع کلی دار
 حقه که نفع دار و مزاج گرم را پوست درخت شامبوت و پوست انار غرض یک شبانه روز و زرد آب گذارند و بعد از آن دوا
 تنور کنند تا بخت گردد و صاف ساخته آب برگ شفا لوبه و آینه نموده و دماشق عمل نمایند بعد از آن آب ادویه صاف نموده
 نمایند فامه دار و صفت حقه که فامه دار در مطوب مزاج را سیاه دانه ترس یا بونه از هر یک چند گرم فستق بومی فنیقرا
 همه را بچوشانند و یک کاسه آب با نصفه با نذ صاف نموده آبکاهه در وزن زیت یا لفظ سیاه آینه عمل نمایند و شش طرایش
 سه مثقال بچوشانند و در آب آن تریاق کبریا عمل ساخته و قسط و شنج ارنی از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر شکم طلائه نمایند و سیاه
 آب برگ شفا لوبه را گذارند و غذا مطبوخ و فله بودیه گرم و آبکاهه و زیت فنیقرا کرد و یا دوا نام تلخ و چون نفع دار و دوا آب و شور و
 آب گرم را دفع نمایند و اکتساب از غذائی که از دهنم شورش نشود و نیزه و نظیر و غذا از چرب غلیظ نمایند و پیش از غذا آبکاهه و
 فامه دار دوا نوع دوم در میان عراض یعنی کرمکارب القرع میگویند و در روده غلط می باشد علامت او بسیار
 میل طعام و بیرون آمدن او از ثقل مثل دانه کدو و از علامات او است که در حام گرم در آید و مبر نماید کبدن او گرم گردد
 بر و غالب گردد و بعد از آن پاره از پنج بر شکم طبله گذارند و بالند اگر ظاهر گردد و بالای ناف او بماند و حرکتی گرم و از آن
 و اگر در زیر ناف معلوم شود و نموده بماند و دانه است علاج اخراج و قتل او بدو و باسه که مذکور شده و او ده
 که بجهت حب القرع اختیار نمایند باید که قویتر باشد بر نموجب بزنگ کابی سه مثقال در منه ترکی مثقال جالینوس و در منه
 نیم درم فنیقرا درم همه را کوفته سه روز پیش از میل نمایند و در وقتیکه او پیشتر خوانند اختیار نمودن اهل کباب یا نمایند
 که آب آن بگلور و بعد از آن دوا را میسل نمایند و غذائی را بچوبورند و آبکاهه بهر نهار نفع دار و نوع سوم در کرم جرج
 بدو که در سر که و چین می باشد و در روده مستقیم میشود علامت او که دوا در روده در مقدار و بیرون آمدن با ثقل علاج حقه
 و فقیله که روده را پاک سازد و این کرم صبیان را بسیار واقع میشود و اگر مردم کلان را بود دیر نیک نشود و نزار و است که
 علاج نمایند که اگر او بزرگ مانده شود و علاج آن شکل است روغن زیت یا روغن دانه زرد و آله یا روغن دانه شفا لوبه یا آبکاهه
 صبیان فستق یا آب برگ شفا لوبه بر نینه آوده ساخته در مقدار انداخته نمایند و از جاذبه نفع دارد و فقیله بزره و گاو یا به لفظ سیاه با فضا
 بر دارند و آب پویند و آب برگ شفا لوبه یا بچوبورند و در مقدار انداخته نمایند و اگر سیاه داد و با بونه و ترس بچوشانند و آبکاهه
 و لفظ غلط نامیده حقه نمایند و شافه از قطر آن چشم حقل سیاه دانه نرم کوفته یا صبر که فقیله آوده ساخته بردارند و او

مصبیان در منه ترکی و سیاه دانیم کوفته بردارند و از غذای رطب غلیظ اختیاب نمایند

بسیار دهم در امراضی که عارض میشود در مقعد و سبب علامات و علامات آن مثل است بر چند فصل
 فصل اول در بواسیر مقیم میشود بدو نوع نوع اول در شرات و جوشش زواید که بر سر گمار مقعد بود و عارض میگردد این
 است و زواید بعضی آرمیان را در منی و بعضی را در رحم و این جوشش هفت شکل میشود اول آنست که در سفره نفخی بود و چیزی
 ترش نکند و اذی نرساند و دم آنکه شاخها بیخ دارد و نام میگردد از مدخلی سوم میباشد در لبان دانه آلوده می نامند آن را
 چهارم در و شایه این قسم اتنی خوانند پنجم صغیر و حکم شایه عارض خود نام میگردد و اولی ششم میباشد در از نو صعب
 به دانه خرماتین را ترمی گویند هفتم مشابه توت و می نامند این شکل را توتی و هر یک از این قسم میباشد باقیه یعنی سوزش و
 سوزن و آب خون میرود و در اندک کند یا آنکه در و نداد یا آنکه به سوراخ بود که از چیزی ترش نماید این زواید که بر سر مقعد
 را و اول بسیار دارد یا آنکه سر و بلند می بل بزیاید داخل اندرون مقعد یا به بیرون مقعد داده و بدترین جمیع قسم شکست
 از آن تنبی بعد از آن آنچه بلند بود و سر و اول بزیاید پس داشته باشد و گاهی حبس بول شود و موجب درد و شایه گردد
 و یب خون سوراخی که از اذویه و اشربه و اغذیه گرم متولد شود و موجب صفر گشته خون را گرم سازد یا از مقدار غلیظ مثل
 است گا و است آب و یاد بختان و عارض کرب و غیره خون متولد گردد و از اسباب این مرض آنست که بر سر جای متوقف خصوصاً
 که بر و صاحب این علت نشسته باشد و استعمال صبر در تابستان و چله زمستان موجب سوزش مقعد است و انحراف در چله گرم
 به بواسی متعفن و از بسیاری خوردن شیر و تر و ماهی شور و فواکه میشود و علامت آنکه از خون صفراوی شود است که با سوزش درد
 میدهد و بالذات بود و علامت آنکه از خون غلیظ است ظیدن و ثقل بیشتر بود و لذع اندکی علاج آنست که منع نمایند از غذاهای غلیظ
 در و اگر خون را غلبه بود مقصد با سلیق نمایند بعد از آن مطبوخ طبله اختیار نمایند و بعد از اسهال با طبله پرورده آله و اطبل
 به بر نیوجب طبله کالی و آنکه و طبله از هر یک و در مقل از رقی می در همه را به زن آن غسل بسازند شربت شکر و آب و فیتا نمایند
 در و دیو این مرهم فایده دارد و چون و چربی بطور وغن زر و گا و و سفید از زر به رازم کوفته مرهم ساخته بر سفره گذارند که
 که در و در مرهم تسکین دهد کند تا روبرو غن گا و یا روغن جوز خسته نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد بنهند و او خوب تر مقل ابرو غن گمان
 و یا خسته در و آن نرم نموده مرهم بسازند و یا زبر وغن گا و بخت است بر مقعد گذارند در و آن تسکین دهد ختم کند یا پوست بخت که بر سیاه
 بند و کند و را شنج و مقل از رازم بگزیند و نرم کوفته قرص سازند و یکی از آن بسوزند و در دآن سر سفره بپارند و اگر خواهند که
 ده گرد و از واده بیرون کید تا در تسکین یابد در آب گرم دارند طلیل را و روغن وانه زر و آلو و شفتا و ببالند با روغن کتان
 یا نرم کشته و مقصد صاف و باقی نمایند و بسیار است که بسبب این نقد خون روان میگردد و اگر خون روان نشود و اندک بشیر آب
 آلوده بردارند یا زیره گا و یا آب بخور مرهم بردارند بواسیر کشاید و مجرب است صفت شانه شخم خنظل سه درم صغیر با دام
 در نرم کوفته شانه سازند و در پنچ ساعتی خنجانند و در یک شانه دیدان را بمطبوخ آفتیمون پاک سازند و آب کنند و قاشق

[illegible]

بپوست علاج شور بای چربی شربت بنفشه و نیلوفر و گلکند و گلاب مرهم مناسب بکشد شقاق از جهت بواسیر استلا
مقعد که از خون بود از کثرت شکم رفتن میشود و بمرهم کافوری و قزل و روغن شفتالو مالند

فصل پنجم در حکم مقعد و این دو نوع است نوع اول که از جهت گرم و کد و دانه شود و کد کور شده علامات و علامات آن
این طکه و قیحه مقدّمه بواسیر بود عارض میگردد علامات او سوزش علاج فصد با سلیق یا اجامت بر ماین رگین استمال
افتیمون و مالیدن روغن زرد آلو که در وقت خلکیده باشند و فقیله از شب یامانی و زوفا بچربی بطور ساخته بردارند نوع دوم
اخلاط بوقیه میشود علاج تنقیه بدن از اخلاط و مالیدن مقعد بر روغن گل و سرکه نفع دارد که بجای ارمان بار روغن شفتالو یا صبیر شرا
آینه بهوم و روغن گل یا روغن دانه زرد آلو طلا نمایند

فصل ششم در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است نوع اول که حادث گردد و بسبب گرم مذکور شده علامات آن علاج
که در اندرون اگر زوفا نیل و راد آب گرم و آبی که در و ما زو و گلنار و شاه بلوط و مرکب جوشانیده باشد تنجی نماید
و قزل انما گرفته مثل مرهم کشته خد نمایند بر مقعد و این ذر و ریاضند سفید راج رصاص گلنار و ما زو و سرکه شکابی و اقا قیا
هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار بر مقعد باشند اول بر روغن گل چرب سازند و بکوبند و در شرابی که در و عارض کل و عارض شقاق
جوشانیده باشند فایده دارد و اگر مزاج سرد بود و در چینی و شاه بلوط و مرزنجوش و ما زو و زهره در شراب کنت ترما زدنیک شب
صاف نموده در آن نشینند و در سر سفره روغن دانه زرد آلو و شفتالو ببالند و اگر درم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باز درون
بنفشه و گل خیز و بابونه جوشانند و آب انرا بر مقعد ریزند و موم روغن از روغن بابونه و شبت سازند و قابضات باشد
نوع دوم سترخا مقعد که بغیر درم بود علامات او آنکه هرگاه دست بر و نهند اندرون رود علاج آنست که سر مقعد بر روغن گل
بعد از آن سفید و گلنار و ما زو و شبت سرمره و پوست انار و صندل سوخته و بویه التیس و اقا قیا مثل غبار کوفته بر مقعد باشند و
ببندند و در آبی که در و قابضات جوشانیده باشند در آید و بر روغن قسط و بابونه که در و فزیون چند بیدستر خلکده و عسل
و اگر مقعد بیرون آمده و جهت بود زرد آلو و گل سرخ و ساق از هر یک و شغال مرد و درم نرم کوفته بر و باشند و بشرباب بشویند
و بجای او بپزند و بپزند و روغن شفتالو ببالند

فصل هفتم در سترخا و شرح که ثقل و باد بغیر از راده بیرون آید و این دو نوع است نوع اول سبب آفتی که بعضی مقعد رسیده
علامت او آنکه بعقب ضرب یا مسقط یا قطع نامور بفته واقع شود لا علاج که گفته اند نوع دوم سترخا که حادث گردد از جهت
سردی و غلبه مقعد علامات او آنست که اندک اندک عارض گردد و رطوبت و سردی مزاج بود علاج فالج نمایند و روغن
گرم ببالند و در آبی که در و سبل و قسط و مرده زو جوشانیده باشند در آید و بشویند

باب نوزدهم در امراض کرده و شتل است چپ فصل

فصل اول در سترخا که در این چند نوع است نوع اول در سترخا که گرم بوده در کرده سبب او ریاضت مفرط واده

سر گرم علامت او سرخی بول یا زردی آن د بوی ناک مرست برخواستن بول د قاذو باشد بر جفت بول و احساس گرمی موضع
 به و بر بالای بول روغن زیتون که اختن چربی کرده و تپکی می دهد گاه حرارت غالب گردد و نیاز به شستن علاج آنست که با آب
 سرد و ترش شربت صندل و نیلوفرو شیر خورده و انتخاب چیز سرد و غلظت کم خیارین آب سرد و خیار و زردی زده ناشی غلظت
 است نهادن از اسپنون آرد و آب کشیده و اندک سرکه در روغن گل حقه آب خیارین آب بقلعه الحما و غلبه شتاب و غلظت و
 آتش خوره و اسفناخ و عدس نوع دوم در سود مزاج سرد در کرده بسبب خوردن آب سرد و بسیاری شربت آردید سرد
 ن نمودن علامت و بیاض بول سفیدی ناک می در زردی در نظر فتور در جماع علاج گلخانه علی و کلایب آب شیر گرم
 خارق و پسته کوفته و حب غصه و بادام بشکر و چون کمی در روغن آینه گرم مثل روغن قسط و جوز که در و فربون عسل که باشد اگر
 بخت قبض بود شربت تر بگین و دار المسک مفرح فائده دارد و غذا اسفیدار ج گوشت بریان و تخم و گوشت کبوتر
 و عافیر بادیه گرم نوع سوم در سود مزاج گرم که از غلبه صفرا و خون شود علامت غلبه خون نفوذ و حرمت نواحی پشت در گردن
 علاج فصد با سلیق اگر داده صفرا بود علامت اسهال و زردی قاروره و تشنگی علاج اسهال صفرا و حقه و شربت نفثه
 آب زین بنفشه و مغز فلوین یک سود مزاج کرده از جهت بلغم شود علامت نفوذ در نواحی پشت علاج قی و حب قی یا با و حقه
 از قوی بلغمی مذکوره و بالیدن و دفع فربون غیره و غذا نخورد آب که از گوشت کبوتر و عافیر و غیره بادیه گرم باشد
 سبب گرم در لاغری کرده سبب گرمی کرده بسیاری جماع و بسیار خوردن چیز با و دارد با که بول بسیار آید علامت
 نیست که مکرر و پشت سرد باشد و گرمی که شود چشم ضعیف گردد و در د بول نگاه نتوان داشت علاج آنست
 زنده و پسته و بادام و شمشاد و تخم کوفته و این نمایان نیز نموده و بادام و تخم و اندک کشنیز و خوشان نرم کوفته با کرده
 سفند و پسته و پیر مرغ سود دارد حقه از گوشت کبوتر و بچه روغن و زنبیر که در غذا هر یک با پخته و گرم مرغ و تخم پسته
 و علو که تخم شمشاد و مغز تخم خیار و خرپزه و غذا با که کرده را فرب سازد باید که مایه به شکل باشد
 عمل سوم در ضعف کرده و علامت علاج آن سبب ضعیفی کرده بسیاری جماع و پیاده رفتن اسب دندان فزون
 اودت و بر خاستن و شستن بسیار و زخمها و علامت دانکه بول غسانی بود مثل بی گوشت تازه در دشت باشد
 و رطوبتی غلیظ داشته باشد اگر دمانی نگاه دارند و سبب که در سر لای چون گفت دریا پیر آید علاج رگ با سلیق و
 دی کار بزدی بدهند که این هر دو علت بیماری بول می آرد و سبب بچ و دیش میگردد و شربت بیوش شربت فواکه سبب
 در آب زین ریوان و قرص طباقیر قرص گنار فائده دارد و نمادی که بر کرده پشت اندک گسرخ صندل سفید خربوب
 و صابون از هر یک در پوست امار و شاه بلو ما در دو و شربت از هر یک چهار دم نرم کوفته آب است نود تریا تر سبب آینه
 و طلا کنند و بر کرده پشت نماد دیگر در مردان پوست آب سبب گسرخ و خربوب بخور مانند و آب آن نشینند و کردن جمیع
 نافع دارد و غلظت و می فارسی بیشتر شربت نفع کلی دارد گوشت کبوتر و تخم مرغ و گوشت کبوتر و تخم جویان خوردن

و مغز قلوب و عسل و در آن زن گرد و بایونه و اکلیل المکات شش ارمنی شنبه جو شاییده باشد آینه حقه نماید و اگر لول
 یسط بود چند شب محل خواب یکدم ایارج فیکر اختیار نماید و بعد از آن چهار تا شق آب گرم و اگر کفایت نکند بن مس
 نازند جوای و زیره از هر یک نیمدم مسطحی درم و میرود درم یا آب در بخوبی یا گلاب مل نمایند بر آن از رسوب ماده درم
 یک سانه و صنداز بایونه و حب غار و مرزنجوش آب گرم نمایند و غذا نخورند آب گوشت طیور بریان کرده در دیر بدین در کسری
 باشد نوع چهارم در درم صلب دایره کرده بسبب خطائی که در علاج واقع شده علامت از نقل شد یک کبودی
 بسبب سده و سیارست که عارض میگردد و استفاده است و نقل و بسیار است که پشت خمی نماید و صاحب قاعده است
 است ایستد علاج مطبوخ انیمون و شربت بنفشه نیار شنبه حقه فایده دارد اگر باغی نماید شصدها سلیق نماید
 بر قوت ضعیف بود آب بنه سیکنجین انیمونی و اطریفل کبر صنداز بر پشت از تخم کتان و صلبه بایونه و شنبه و خیر و نمایند و شک جو
 بر قوت خشناس و شربت بنفشه هند و روغن پیر مرغ و روغن مغز قلعه گاویا مقل حله کرده در آب گرم و غذا شیر و سبوس و روغن دافم اگر
 حرارت بسیار نبود مسکه و عسل و غذا نخورند آب قرص کاکج با سفوف و بزور که نموده شده و قلیه سفافخ فایده دارد
 اسل و فتم در قروح کرده سبب از تفرق افعال مثل مر در غلط نیز سوخته یا بخت عصب که جراحت یا آنکه سرگشته شده
 آن روان گشته علامت او در پشت و کرده و خون چرب بول و فرق میان آنکه حرکت از کرده است یا نه اعضاء عالمیه
 است که اگر اعضاء بعید بود و غلط به بول را اگر از کرده بود تمیز یا رسوب تا قار و در دور نایت کرده تا از او باو گاهی در
 فقیر و غالیج و تشنگی و فرق میان آنکه جراحت در گوشت کرده بود یا در بره اگر در عشا بود در قوی و سوزش اگر جراحت
 در پشت کرده است و اکثر سوزش اندک فرق میان قروح کرده مثانه آنست که در قروح کرده سلسل بدون انیمون است و
 سرخ بود در قروح مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است علاج قصد با سلیق از جانب آمد اگر در هر دو جانب
 بود فکند هر دو دست فایده تنقیه قرحه بدین مطبوخ نماین بوست پنج کرفس پنج بادیان و خرد بادیان بخوشانند و عسل
 نمایند و این سفوف فایده دارد و تخم کرفس بادیان انیمون و زردکان هر یک دو درم کند چهار درم شربتی دو درم یا بوست
 آب عسل و غذا گوشت کبوتر و تیر و عصاره فیروز اگر تب بود شیر و تخم خیارین تخم کتان با عسل کوفته یا بمثلت یا اندک
 برفس نفع دارد و اگر چرب بسته گردید پیش از نقاد آن زن لازم از خار خشک بایونه و پیر سیاهوشان و خبازی باشد در آن غذا اگر
 قوی بود در سفوف جهت تخمیز بر زالیج و تفاح و انیسون آینه حقه نماید و در آن بزور بوست خشناس و صنداز نماید
 حاصل شیا و امیض که در رندند کور شده بشیر حوت سوده چکانند و اکم و خشک بمالند و اگر احتیاج شود به متفرغ است و
 و دشیاف فایده دارد و دین اتن شیر لیس قرح را نیک است و دو مسکن و گفته ماند با دای سوانق اگر سیل نمایند
 و مناسب بود با دایه و در قروح را به بعضی مغزیات مثل کثیر و صمغ عربی و نشاسته و پودر و مثل شیر و خیارین و اقراص
 و رانیک است یا مثل قرص کاکج برین موجب گل ارمنی و صمغ عربی و کند و روغن سیاهوشان تخم خشناس

و مغز بادام در آب سوسن نشاسته و کثیر از هر یک نیم گرم تخم کرفس افیون از هر یک نیم گرم کاج هفت درم همه را بکوبند
و بپايند آبی بسازند هر یک دو درم شربت بی یک قرص بود یا شربت بنفشه

فصل هشتم در جرب گرد و فوسفور آن اسباب بی آنست که چیزها که خون را گرم نماید یا مولد صفرا و غلظت شود و بواسطه
منوذه باشند علامت آنکه بشره که در گرده است درد و سوزش اگر در مجاری بول بود یا در محل آمدن درد و سوزش
و بعد از آمدن تسکین درد اگر تعجیل نمایند در علاج آن بزودی نیک بود و اگر اهلالت نمایند به شوازی علاج پذیر
علامت جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم بود در مجاری قضیب بود حکم در اصل قضیب و غایه کشان علاج
نقصه با سلیق یا حجامت بر موضع گرده و حقنه دهنه در هر سه روز نمایند و بعد از آن شربت از گلاب یا زرد در اعلیل نماید
بر وزن بادام چکانند و خود آب جرب کش سماق غوره و بنادق بزور یا گل ارمنی در آب چشمه شور و گوگرد آب آینه
و اندکی میل نمایند و آب بن داغ فائده دارد

فصل نهم در زیابیطلس علامت این مرض آنست که آب را چنانچه برایشانند در زمان اندک بیرون میدهد و نسبت این مرض بشرب
نسبت زرقی الا سبب است بمعه که هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این نوع است نوع اول
که از سوزن گرم گرده که میکشد آب از مکر و جگر از اسهال و اسهال سارقه از سحره آب میجوید و تشنگی بدین سبب غالب میشود این کشید
آب که اندر نهادن از یکدیگر میکشند یعنی یونان زیابیطلس گویند یعنی دو لایب بدین علت که آتش تن گدازش تولد کند علامت
او بول در مجاری سوزش شبیه آب علاج نقصه با سلیق و اگر گرده گرم بود و تشنگی جود شربت لیمو و آب انار غوره
در صرب طباخیر در صرب کافور و شیر و تخم خیار بن با اسفول در آب بی و شیر و خرفه و اقرا فیض یا بیطلس برنج و حب طباخیر آب
سکون تخم خرفه تخم کاهوز از هر یک بمقدار تخم حماض کشیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه
شقال کافور نیم درم نرم کوفته به آب انار ترش یا بخرفه سازند هر یک بمقدار شقال و یکی را بشربت بنفشه یا خرفه اختیار نماید
و صندل از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جوهر ب سیب آبی برگزیده گذارد و خرفه بگلاب سرد آینه یا خرفه یا اقاقیا برگزیده
و سفوف زیابیطلس نیست صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک شقال سماق بخم شقال نشاسته و کثیر از تخم کاهوز و خرفه
صندل سفید از هر یک شقال شربت بی دو درم آب انار ترش یا گلاب یا شربت لیمو و غذا آتش سماق یا آب انار
و غوره و چیزهای مرطاب بعضی از نوع دوم زیابیطلس که سبب دست که مستولی شده بر بدن یا برگزیده از جهت سرد
آب سرد و غیره علامت او عدم حرارت تشنگی علاج تقیه بدن و حقنه لیمو و گلاب و عسل گلاب آب شیر گرم در غلظت
در گرده و پشت مالیدن در آب چشمه شور و آب آمدن و مجموعهای گرم مثل شتر و لیمو و اسکاب بول صفت آن
منور شاه ملوط سعد و خوجان قرقره از هر یک بر بگزیند و عسل آینه نموده شربت در شقال غذا گوشت عصاره بطنه و قلبه
خشتک از گوشت لیمو

فصل دوم در بول لدم داین چند نوع است نوع اول که اکثرش دم دپاره شدن نکشاده شدن بگنجشک نمید
 یزنی بد دارند واقع گردد علامت استمکای عروق یزنی آمدن نفی خون بسیار علانج نفی شربت انجمار و نماد از گل ریشی
 و صفت و اقا قیاد در بستر که گلاب تو نفع کلی دارد و قرص کبریا حبت دفع بول خون در جمیع اقسام فایده دارد و صفت
 کبریا با چغندر صمغ عربی جوز گلنار بحیثه الیقین از هر یک دم و نیم کند و دم تخم کرفس فیون از هر یک دم قرص سازند هر یک
 را در شقای و یکی را اختیار نمایند و در اعلیل آب سرد و گلاب لبا پس بول کچا نیم شاخ گاو و گوزن سوخته با شیر خنجر
 شمار در اعلیل چکانند نیز فایده مند است نوع دوم در بول لدم که اکثرش جماع یا اکثرش طوبیت یا بسبب نفوذ
 لی کرده یا بسبب تبیست معیضن و آن گردد علامت آنگاه یاد در حوالی گردد بود اگر خون از گرده بود بسیار آید گاهی مثل طلحه
 است جگر و دیم و الم در بر دندان پهل و پشت اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و الم در تنی گاه در کشان بود علانج قصد
 بنق از هر دو دست و منع از غذا و از ادویه در و غذا آتش سماق یا انار و غوره و پانچ و زرد و تخم مرغ و دیگر خون در مجاری بول
 میشود و علامت و علل بول و احسان ثقل و آلات بول و تمدد علانج نیز بایز خوش آب مخلوط یا شقای از غار لیون
 دلی از هر یک کرفس یا سلغین نیز یکی یک مثقال کرد یا آب کرفس سب با سان دو دم یا آب گرم و شربت
 لیمون نیز یکی دو دم مجاری بول را پاک میسازد و حقه که آنکه با چغندر اندک یا دین صمغ عربی و گل ریشی ناین بر گرده
 اقا قیاد گلنار و سماق نمند و شیر تازه خوردند و روغن مسوسن و یا سمن بر گرده مالند
 یا زرد هم در حصاة گرده سبب فانی سنگ گردد حرارت خارج از اعتدال است بسبب فانی سنگ که خط غلیظ از لوز
 و طوبیت در دجبت کمتر گردد و خط غلیظ تخم شود اگر گاده کم بود یک گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد و علامت سنگ گرده
 در پشت قطن چنان نماید که چیزی از دینچه است خاصه اگر در روی تکیه کند هرگاه اسما از ثقل متلی گردد در موضع
 دید بیاید و صفائی بول در سوب و سیسری و زردی مندر بود سنگ گرده زرد و خضید که جانب گرده بود روی داد پیدا شود
 سی آن جانب دین حذر دین در سنگ گرده بزرگ و قونج متشابه شود فرق نیست که در قونج بنسط گردد و سبب بالادرا
 است میل کند و در گرده بیک لازم بود در جانب پشت اندکی مائل و صاحب قونج بر فلاد سعه خفت یا بد و
 پ گرده شدت شیر انگس که طفل شیر او میل نماید اگر صفادی بود احتش و طفل را گرم بسازد و سنگ گرده پیدا
 اگر بغم غلیظ بود بول متعقد میگردد و حرارت گرده سنگ حصاة ظاهر میگردد علانج تنفیذ بدن بقی و اسهال اگر خون
 بود قصد نمایند اگر حرارت بسیار بود سسل قوی نه به طبع را نرم دارند تا ماده میل بر دوده نایه حمام و آبن نفع دارد و آب
 حمام در بیمار ایستاد منع تولد سنگ گرده میکند و بر بصر ابریشم خواب زنوند که گرده اگر کم میسازد بلکه بر بستر کتان
 نمایند و چیزهای سرد گرم مثل تخم کرفس یا دین افیسون و صمغ و شیر و در مثل تخم خیارین و خشک دهند و اندک
 در معتدل مثل پسیا و شان و فو که رد تا سوزند و فربه پس سبب مزاج در مثل انجالی و اندک هند چون انجلی

بیرون آیند و در غنثت نبغشته در مجاری موافق مائید گویند که از باندی بریزد که اگر حصات بیرون یابد و اگر در مجاری با
بلعها با حصه نمایند و مجرب بود موصی که زیر آن باشد گذاردند تا با غلج کشیده شود و در غنثت با دم و فلووس شایسته نبغشت شقایق
و لعلها و در غنما و در جگانه و دست مانند تا بیرون آید اگر در غلبه کند بر شفا دهند از اثر به سنجین که از سر که گریخته اند
آب شرب یا بیض طبع یا طبع خلق بسیار از حصات شوری بول خلاصی اوده صفت طبعی خطا طبعی است
که او را پاک سازند و در دیگر اندازند و بر و غنثت با دم بچینه سازند و آب کرفس و ریزند و کشند و دایمی بخورند و اگر در ریزند
تفقیه بدن فائده کلی دارد و از آنجا که معاینه بریزد و سیل نمایند و بر باقی درین منافع دارد

باب بیستم در امراض مثانه و آن شامل است بر چند فصل

فصل اول در امراض مثانه و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از خون یا مزه یا سقطه یا حصه
از گرد در آمدن مثانه و موجب الم گشتن مثانه است و در دشدید و تب تشنگی و مری طراوت نفع عانه و اگر در دم عظیم بود جوس بول
اتفاق خاصه و عانه و اگر در دم عظیم بود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر بول در مدت کم متغیر گردد و مملکت است علاج فصل بیست
بقدر قوت اگر در دم نماید از ابتدا اگر الم کشاید و مثانه ملین یا رادع گذارد چرا که عضو عصبانی است اسفندانه یا صوف
بر و غنثت گرم نگذارند و نبغشته و گل خیزد و با بونه و آرد جود آب عنب الثعلب یا عذریک نبغشته و تخم کتان آرد باطلی شملت
سازند و مثانه و مثانه بچینه آب چند بید سزد و او المسک بولم و غنثت نمایند و آب زن که در دجله و تخم کتان و با بونه و آرد
و سنبلیله جو شاییده باشند و بعد از فصل آب عنب الثعلب در دم مغز فلووس حل نموده باشند و حقیق ملین فائده دارد و در مجرب
تفصیل عا یا سنبول بشیر عورت چکانند و آب کشکک یا مغز فلووس تسکین دهد و آرد را نفی می نماید و مثانه
دام بر و غنثت نبغشته با نیک و در غنثت با بونه بماند و شیر تخم خیارین و خرفه بشیر است نبغشته غذا گوشت مرغ و ماش مقشر و ساقا
نوع دوم در دم مثانه که از مایه صفرا حادث گردد علامت آن در دشدید و عطش و تب علاج قصد و حقیق ملین و ضماد
روادع و از جود امثال آب گور شفا و تراشه که و آب کاسنی و آب حمی عالم و منده لین و مایه و بعد از آن حمل از با بونه
اکسیر الکلی غیر افغانه سازند و اگر در قوی بود مخدرات استعمال نمایند از کاه و آفون تا دانه ای و جفران نیمه انگ و در غنثت با
طلا نمایند با خرفه آوده بر دارند اگر بول محتبس بود تخم خیارین و آب که در دهنده و تخم خرفه نرم سوخته یک مثقال سفوف
فائده مند است از خشتخاش نبغشته و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور خلاص سوم در دم مثانه
که حادث گردد از مایه بلغم که از خون طلب بود علامت او ثقل در مثانه و بد شوری بیرون آمدن بول و صفت در ساق
علاج آن در حقه عاده شستن آبی که در مزه بخورند نام و با بونه و در ق غار و غیره جو شاییده باشند و شربت بزور
و در مدت آب غسل و آب خیار شنبه و اگر بد شوری بول بیرون آید تخم کرفس یا مغز تخم خربزه و در با سوس و قنده
شقایق هر روز سفوف سازند و بعد از آن شربت سنجین یا جلاب نبغشته آب شیر گرم در مجرای تفصیل و غر

و به محل چکانند غذا مرغ بریان نوع چهارم در دم صلب نشانه علامت او بدشواری بیرون بر آمدن بول باز
 رج شربت بزوری بد زشت بر سیاوشان یا مغز فلبوس در غن بادم و آیزن فائده دارد و نماد برگه گدازند چنانچه در دم جگر
 اذکور شد نوع پنجم در افتخار نشانه و این شایه درم است هر چند که درم نیست حدوث او زیاد های که متولد از طوبت
 علاج شربت مالا اصول باندک در غن بیلک بخیر و اجتناب از انچه ریاح متولد گردد و نافع عانه را بر در غن موسن یا در غن
 بابونه که در و چند بید ستر و حلیت غایبه حکم ده باشند بهالند آب سداب یا مشک نیز بماند و نماد از سداب و پودینه و شبت
 بد بید ستر سازند و پوست خربزه خشک و اگر بول بدشواری آید اندکی نرم کوفته بقدر نفع دارد و در
 و از این دگر بطوبت غالب بود و متواتر فائده دارد و از ترایق و سبغینا و مشرد و فلبوس و انچه میل نمایند
 اول در قروح نشانه سبب صحیح یعنی جراحت از خلع مراری یا آبی می کشند شود و درم بیرون یا بیجهت سنگریز
 نشانه بر دگر در دیش گرد و علامت او سوزش بول و بیرون آمدن پرکت شیا مثل سبوس علاج شربت فغشته و
 انچه یا شربت خشتا ش و اجتناب از تنادلات تیرد شور و بسیار ترش شیرین و اجزاکات قوی غذا خود آید شیر فائده دارد
 راضی آلات بول خصوصاً بشراب سیب آب غسل ادریه در میل نمایند و در احلیل چکانند اگر بریم بسیار بود و خاکستری
 خاکستری بلوط یا درینه ترکی در آب حرکت دهند و یک نشانه رو بگذارد و صمان نموده از آن آب دو قطره در
 چکانند اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت یا در غن بادم و در غن گل فائده دارد و اسپغول بر در غن گل و شیر حمار و شیر بز
 نفع دارد و شربت حب آب غوره و ماء الحوم و آب کشک که میل نمایند و شیا ف ایمن در احلیل چکانند
 سوم در جرب نشانه علامت او سوزش بول در در قوی یا مکره و سبب مثل سبوس لا غری بدان گاهی با بول
 مثل لعاب گاهی خون بر آید علاج شربت مالا اصول و آب کشک و فغشته و سلیق و حجامت پشت و بند و شیر
 تخم حینارین بشربت خشتا ش و فغشته و تاجوق بزور بچای را حلیل لعاب تخم آبی و شیر عورت در در غن بادم و
 نیکو ف و شیا ف ایمن چکانند گاهی تو نمایند و آب غسل و شیر تخم حینارین و طبع حلیه و سبب فائده دارد غذا
 و آب چرب هر سه گوشت مرغ تخم مرغ نیم پخت و برنج و شیر و شکر و مرغ و کشک کنند و در در غن بادم و فغشته

نفع دارد

تپا در بسته شدن خون در نشانه سبب بی اسقط و غیره علامت او سردی اطراف و غیره و نفع سرد
 علاج شربت سکنجین بزوری آب غسل یا خاکستر چوب انچه در زیر پای خوکش مقدار انگلی آب شبت خشک
 اند یا آب نخود سیاه یا خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب انچه و بدل آن شربت سکنجین بزوری آب نیمخته و بعد از طعام
 ماده و آب ترب بودینه هر دو بخوشا نند در آب در آیند در حمام زمان طولیل توقف نمایند تا عرق بسیار آید
 یا بر در غن بابونه و در غن ترب شبت و غیره چرب سازند و آید که در سداب جو شایه با شند شیر گرم بر شانه نریزند

و غذا نخورد آسباده در دهنی در آب مرغ در دشت او و به سنگ نشانه دین رسول نماید

فصل پنجم در درم ثانه در این چند نوع است نوع اول که از سبب یخ باشد ثانه شود بحسب خوردن غذای باذن علامت بود در ثانه علاج شربت بزور می سکین و شربت اما الاصول بر وزن بیلخیر در ثانه روغن سرداب که فریون و چند بیدستر حکم کرده باشند بمانند در احلیل چکانند و ضاها و سرداب و پودر سینه و شربت و خباز می نیزه و غذا می گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند بطبخه سازند و شراب کهنه گفته اند و مثلث فائده دارد دیگر در درم ثانه حسب درم او می باشد و از جهت قروح آن از سبب جرب ثانه در می شود دیگر در درم ثانه بطریق بحر آن که در از راه ثانه میسر اند علاج آنست که در دشت اما دانه نایند نوع دوم در درم ثانه که از سبب مزاج گرم بود علاج آن در درم موضع ثانه و تشنگی کردن بول مجاری را و زردی آن علاج شیر خرفه شیر خورده از تخم خیار بن شربت از خنثا شش نهادن بر بدن شربت با آب که در شربت سکین فائده دارد و ضاها سرداب می العالم آب که شفا داری که در و بنفشه و نیلوفر و تخم خرفه و عنب الثعلب جو شانیده باشند در آینه در ثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و در احلیل چکانند غذا قلیه سفاناخ و زرد خرفه و تخم مرغ با آب یا قلیه خیار و از غذای گرم اجتناب نمایند نوع سوم درم مزاج ثانه که از جهت سردی شود سبب آن خوردن شراب و ادویه سرد و غیره بود علامت سفیدی بول و علاج گافند عسل اطریفل صندل و تر یا ق خوردن در دشت انجیر و سوز فائده دارد و روغن سوسن و روغن زرد گندم فریون در ثانه فائده آب شیر گرم ریختن بر ثانه و در آینه که در با بونه و قیصر و کلیم الملک مرزنجوش و بنفشه جو شانیده باشند غذا نخود آب بطبخه گوشت کبوتر بجه سیل نمایند

فصل ششم در سنگ ریثانه این عانی است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم فری در گرده افتد مردم الاغری را در ثانه واقع گردد و عورت را سنگ ثانه افتد و سبب تولد سنگ در جماله بطون ازج است که از طعام غلیظ تولد کند علامت دانگ بول سفید و رقیق در صامی بود در سوب کسترگون یا سفید در سوب گوده زرد یا سرخ و فرق این است که هرگاه که در گرده و بنفشه را ن بود پس ساکن شود نشان آن بود که سنگ بنفشه فرو آید و سنگ ثانه در دکنه گراگانه بنفشه ثانه افتد بول را باز دارد و خداوند سنگ ثانه پیوسته و تقصیب خویش می برد علاج ثانه همان طریقه علاج سنگ گرده نمایند اما ادویه قوی کار دارند مثل تر یا ق کبیر شتر و بطون منجمون شبت که سنگ در گانه ثانه بریزد صفت روغن عقرب که فائده دارد در خایه مانند و در احلیل چکانند در مقعد بردارند زرد اند حرج و جنطیانا و سعد بوسنج بکزاره ادویه بکینند گفته یک رطل روغن بادام تلخ بر درخت یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نمود و عقرب هفته در گذارند و بافتاب نهند پس صاف نمایند بعد از آن استعمال نمایند و اگر بزرگ

فاله گشته و خون او خشک نموده در حمام میل نمایند نفع کلی گفته اند و خاکستر عقرب مقدار نیم دانگ تا
 یک دانگ آب راسن یا بدین آب صفت آن بر سیاه و نشان سردم بخوانند آب آن اختیار نمایند
 نفع خاکستر عقرب که سنگ بریزند عقرب را در دیگ آهنی سرپوشیده در تنوری که بسیار گرم نبود
 شش ساعت گذارند بعد از آن بیرون آرند و بکار برند زجاج سوخته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر زجاج
 خسته یا کندش دوم و ذریع نیم درم بشرب یا آب ترب میل نمایند و خولجان سیاه اندازهر یک در سه
 سل یا آب ترب یا آب گرم فائده دارد و اگر سردی غالب بود شافیه یا حقه بر دغن ناردین یا لفظ سفید یا آب
 ار یا آب ر و دغن عقرب یا آب بادیان آب چقد ر نمایند حتی که سنگ گریخته باشد بریزند حب بلبلان تخم ترب
 مست یک کبر بادام تلخ و الباقی را در دغ و سعد و سبیل فردا تا دواش و مر و سکنج و مغز تخم خرپزه و مقل و قفل و سلین
 سل و زرا دند در حرج و حیطیا تا دوا سازون و دیگر اجزا برابر نرم کوفته بر دغن بلسان یا ر و دغن نبشته و آب شربت
 رم بود و این شربت نفع دارد و تخم کرفس بادیان و بر سیاه و نشان را بخوانند و به قند میل نمایند و آب خشک و شش
 و بادام و حبل لیه و آب بادیان و آب ترب و آب کرفس و آب نخود سیاه یا آب پودینه بری فائده داره
 باقی علاج از حصاة کلی جویند

سبب مضم در سوزش بول این چند نوع است نوع اول سوزش بول که سبب گزیدن یا بجهت جراحت
 آب مثانه آگه شده شود علاج او آنست که مذکور شد نوع دوم سوزش بول که سبب صحت بولیت شود علالت
 می مزاج و قاروره رنگین استعمل دویه اندیگرم علاج اگر بول بسیار رنگین بود سفی آب کشاکش جو نفع
 بیق اگر واقعی نباشد یا حجامت بر پشت شربت نبشته یا عاب اسپغول و بنادق بزور یا شربت ششخا آب
 دغ و دغن بادام در محل خواب دغ و دغن گل بادوم اسپغول تخم کمان آب انارین و شربت کاکج
 کلی دارد و از چیزهای شور و ترش نیز اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفناخ گوشت مرغ و زرد
 رخ و فالوده از نشاسته در دغن بادام تخم ششخا در خلیل شیا فایض بشیر عورت حله ده بار دغن گل بادام
 نمایند چنانکه صفت بنادق بزور تخم نیارین تخم که و تخم خرپزه تخم ششخا آب ازهر یک نیم درم نشاسته
 رب سوسن ازهر یک سه مثقال بزور البیج مثقال تخم خرپزه کندر صغ عربی طن سیاه و نشان ازهر یک شش مثقال
 قندم گل امی در دغ شربت شحال تا در دغ میل نمایند و اهتمام نمایند علاج سوزش بول که اگر دیر مانده بود و خمر
 ح مثانه و قروح خلیل میشود دوا می دیگر مغز تخم خرپزه و مغز تخم نیارین و تخم که و مغز بادام شیرین مقش
 و نشاسته در رب سوسن دگل ر منی و ششخا همه را نرم کرده مقدار دو مثقال بشرب است نبشته میل
 در غذا گوشت مرغ و نخود آب گوشت بزغاله اگر دغ نیم بود اندکی انیون بزور البیج مخلوط نمایند

بادویه که مذکور شد

فصل ششم در احتیاس بول آنرا عسر گویند یعنی گرفتگی دشواری بول و این چند نوع است نوع اول دشواری بول که از جهت استرخای عضله که فاسد است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را می شوار و پیشاب بیرون می آید علامت او آنست که صاحب بول گدازد هرگاه دست بر مثانه او گذارند بے حرکت بول بیرون می آید **علاج** آنست که بجهت گرمی بول مثل سنجیدگی در باق کثیر معجون ماده الحیوة و مشرد و بطوس یا آنکه در جیبی مسدود و مسدود و قفل و بز باز هر یک برابر گیرند و بمسل سازند یا نیکو فقه نموده بجهت مثانه و آب آنرا با استیسی میل نمایند بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بر وزن نار دین در وزن قسط بمالند و اگر چند بیدستر و فرنیو دین روغن آمیزه نفع کلی دارد نوع دوم در احتیاس بول که از جهت گوشت زیادتی که در مجرای بول شده علامت او آنست که بعد از قروح واقع شود و شعله در مثانه دور عانه دردی بود **علاج** آنست که در آبرن در آئیند و ضماد های ملین از نفقه و غیره و با بونچه بکری مرغ و بول گذارند و روغن بمالند و دیگر دشواری بول جهت ورم کرده و مثانه و پشت و بسته شدن خون و چرک در مجاری بول بول اسطه یا دغلیظ در مثانه مسر بول میشود کاسرت نفع و گلخانه و کلاب نفع دارد نوع سوم در دشواری بول که از جهت غلط مزاج که چسبید در مجاری بول که از مثانه به قنطیری می آید و موجب سده میگردد علامت او آنست که غذا ای مزاج مثل پلچک و غیره خورده باشد و در راحت اوقات گذارند و بول کم رنگ خام بود **علاج** آنرا در حقیقت و شربت بزوری خوردن به نفع و در آن در آبرن شستنی و روغن مالیدن و در احلیل چکانیدن و سنگدان مرغ خشاک کرده شفا لے با یکدیرم نمک اندکی آب گرم یا شیر حار میل نمایند و ضماد که در بسته شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب گرم و آب ترب بر وزن بادام اگر در آبرن میل نمایند فائده آن بیشتر است و روغن قسط و روغن مغرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فائده کلی دارد و مجرب است و دیگر بسبب غلط عا و لذی در مجاری بول حادث میشود و موجب حبس بول میگردد علامت او تند بیزهای گرم و سوزخی بول سوزش در احلیل و اگر بر دردمر نمایند بول بیرون آید **علاج** شربت از لبهای سرد و کشاکش جو و شیرین تخم خیار و بنی اسپنول نوع چهارم در دشواری بول که از جهت حبس آب مثانه شده و ضعیف ساخته قوت دافعه را و نام میگذارد این را سوت قوت علامت او حبس بول بقدری از جهت کثرت شغل و غیره **علاج** شربت بزوری و بیرون آوردن بول با آنکه در گوگرد آب و آبرن در آئیند و ضماد های ملین بر مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و از مجلس کابرو آنچه موجب حبس بول شود منع نمایند و دیگر حبس بول از جهت ثبور و قروح که در مجاری بول واقع می شود **علاج** آنست که در احلیل چیزهای که خنذر نماید و الم بر طرف سازد و چکانند

علاج پنجم در دشواری بول که از ضرب کبرشت و مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت زانو ها و مثانه زایل
 شود و اندکی از خلاصی یا جند علاج فصد یا سلیق و تریاق کبیر و مغز و دیوس استعمال قانا طیر و قاطر آن است
 بجا که چیز بر سر وجود گذارند و سر او گیرند بهن و دم بکشند تا آب بیش که بسته شده ببردن آید
 راستی که در دبا بونه و نفقه و اکل الی الملک پودینه و شیخ و گل مادران و سوس گندم جو شانیده باشند
 آیند و موضع ضرب را علاج نمایند در غنما بمانند نوع ششم در مس بول که از جهت حرارت شد چنانچه
 پاهای گرم و غیره میشود علامت او حدت بول و التها ببول اندک بیدون نیاید و اگر بسیار بود یا سانی بیرون
 علاج تدبیر طبع و غن نفقه و غن خشاک آبن از نفقه و غیره دبا بونه سازند و آب گرم بر
 نه ریزند و دیگر مس بول او تشنج مثانه میشود علاج تشنج نمایند و دیگر سبب آنکه خصیه بالا رفته دشواری بول میشود
 علاج آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نوع هفتم در دشواری بول که از جهت مثانه سبب منفعت او نشود
 و مخرج سرد علامت او آنست که محسوس نشود دیگر بیدون بول علاج تنه نمایند اگر در بدن استلا بود و بر مثانه
 من یا سین و سوس و زکس و عرفان در غن بلسان بالعد و فماد های خوشبو گذارند و تریاق کبیر و سوسنیاد
 بول ماده الحیوة و ما الاصول بر و غن بیدار و دیگر دشواری بول از جهت درم مثانه درم و روده مستقیم
 یا مع غلیظ میباشد علاج مدرات بول این معجون دهند و ج و سلخه و سعد و دارچینی و حب بلسان راسن و
 لسان و بلادر و شراب استین پودینه و نسون و کر دیا و تخم کرفس و جانی و تخم زردک و تخم خلغم و تخم و سیاه از هر یک
 یک گریه و بلسان آب عمل بسازند شربتی و درم بود و اگر سرطان سوخته و درم بسل میل نمایند بول را
 و مغز تخم کدو و خرزبه با قنده درم میل نمایند و آبن که در و برگ که رب الفحوان جو شانیده باشند در آیند
 از معصب گردد و در حلال آب نمک نوره چکانند و دوالی که بول را بر انداخته خرزبه ده درم تخم کرفس و تخم
 اس و درم قندوزن مجموع شربت و در شغال پیش از طعام و یک شغال بعد از و ساعت میل نمایند
 و خود آب که در و در دک و شلغم و پیاد باشد و اشیا که شکم به بند و مغل حب لاس و آبی و بادام و حب انغز
 و خیار و کاهو فایده دارد

نهم در تقطیر بول این دو نوع است نوع اول در تقطیر بول که از جهت حدت مجاری سوزش شود
 است او سوزش در رمی بول و هر لحظه بر طاعتن از کثرت جماع و اندیه اودی و گرم و تعب ریاضت بیشتر جوانان
 زمان گرم و کسیکه مزاج گرم داشته باشد واقع گردد علاج شیر و خمر و شیر و تخم خیار و بی ماسک البول سرد
 است و نفقه و شربت خشتخاش باب غوره و آب کدو و بلبل شیر و اسپنون با دق فایده دارد و حمام دعوی نفع
 و غذا گوشت مرغ آب تارین ساق نوع دوم در تقطیر بول که از جهت ضعف جرم مثانه و رمی مزاج و ضعف

قوت ماسک شود علامت او بیرون آمدن بول سفیدی سوزش گلبه با اختیار بیرون آید علاج مجوهای گرم مثل
 کبر و بنجر یا و اندک شاه بلوط یا کندر و حب آس و زهره هر یک برابر نرم کوفته هر روز دو درم میل نمایند و ماسک بلوط
 گرم نفع دارد **صفت آن** شاه بلوط پوست شقال کندر یا زده شقال کشنیر خشک گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک
 هفت مثقال و دو درم صباح و دو درم شام اختیار نمایند ماسک بلوط و دیگر شاه بلوط و کندر از هر یک و دو درم سعد و خر
 و خولجان و راسن و کرم یا زهره یک برابر نرم کوفته بقدر نیمه هر روز شقال سفوف سازد و شونیز و تخم سداب فانه
 دارد و روغن بیدارنجیر خوردن و مالیدن فائده دارد و موی سیاهی بر روغن نیمه بر روغن بادام حل ساخته و راه حل چکاندن
 ویر دارد و روغن جوز فائده سندست و نخود آب که در داد و به گرم باشد و سیر و پیاز کندن و روغن و اطفال کبر صغیر
 سنجینا نفع کلی دارد و گلبه تقطیر البول از جهت حبس بول اگر بود علاج عسل بول نماید

فصل در سلس البول و بول مرشاش و این چند نوع است نوع اول سلس البول که بغیر اراده از جهت
 سردی مثانه و سستی عضله بود علامت او سفیدی بول بیرون آمدن و بیخار و دهی سوزش علاج او به گرم مثل کندر
 سعد و خولجان از هر یک و مثقال یکبرند با فود شقال عسل یک نیمه شربتی ده شقال بود و اطفال کبر صغیر و ماسک البول که
صفت آن شاه بلوط و سعد و دو خولجان و خر و راسن از هر یک یک برابر بول و عسل و بر بقی بسازند شربتی سعد
 صبح و سه درم شام میل نمایند و شراب ثلث گفته اند فائده دارد و آب نخورند تا ممکن بود و مجوهای گرم و همچون بول
 در سلس البول نفع دارد و حبه الخضر و سوز و کج و مقشور و گوشت رو باه میان شود و این علت را در و پشت را بخامصیت
 فائده سندست از علقه و حبه و تخم شنبلیله و جزو از تخم کرفس یک نیمه شربتی شقال فائده دارد و آب سرد و مغز خرگوش یا
 کمره و شراب مجرب است قی و آب و آن آب دیا که شور بود و زیره کوفته خوردن طلا کردن روغن بابونه و شبنم
 و سوسن که در و مشک حل نموده باشند و شاه بلوط و مصطکی و سعد و هلیله سیاه بقدر سفوف سازند و غذا گوشت بریان
 ساخته و بطبخ نوع دوم سلس البول که از جهت زوال فقرات که در برابر مثانه است نقطه گردد یا باطالت مثانه
 گردد از این سبب قاهر باشد بر ضبط بول علامت او بالا بر آمدن فقرات یعنی مریه پشت علاج این عسرتی دارد فقرات
 بجای ادبیر و طلاهای قابض گذارند و دیگر سلس البول اکثر شرب شراب و به بد میشود علاج منع آنها نمایند
 ماسک البول میل نمایند و دیگر بخت هم احتشاک از جهت لکه مثانه و درم سلس البول میشود علاج آنست که فیه درم نماید و غده
 محلل مانند یک سبب حرارت مزاج سلس البول واقع میگردد و علامت او مزاج و پیازی گرم صمغ بول علاج و طبع صغیر که از
 محلل رنی طباشیر و کلنار و تخم خر و تخم کاهو ساخته باشند کشنیر را در سرکه گذارند و دلف داده شاه بلوط و کبر و سعد مقشور از هر یک و دو درم
 قندهار شقال سفوف زنده آنا بول در فرش سبب استرخای عضله مثانه است بیشترین مرض کودکان از جهت رطوبت
 مزاج ایشان واقع گردد و علاج آنست که از خواب بیدار سازند با سست و گلبه عسل از این فواید میل نمایند زیره کندر

الاس از هر یک پنج مثقال تا چهل مثقال بسازند شربت می و در دم دمازوی کبود کوفته با تخم ریحان میل نمایند علاج
ع اول از سلسله البول در عاتر و غش و سوسن بان که در و شکاف فریون آمیخته باشند بمالند و عدد و مصطکی مخورن شراب
کنند و مثلث اندکی گفته اند فائده دارد و قلیه خشک و مطبوخ و منع از طعام شبت خوردن آب

سل یا در هم در بول لدم و این چند نوع است نوع اول که از جهت کشاده شدن گی از کرده یا شق شدن عروق
شود علامت آنست که اگر انتفاخ بود اندک اندک یزد و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضرب بر کرده و از خوردن
بازیز و طعام گرم واقع گردد علاج قصه یا سلیق و فصد صاف و شربت عناب کشید و خشک شربت خنثا شرب و بواج و کافور و
رین نفت لدم میل نمایند و در ظاهره و غده مجریدارند و اگر بسبب حرمت دم بود علاج ذیابیطس نمایند و صفا و از گل رینی و
بیا و صندل و گل سرخ و حی العالم نمایند و آب سرد بر مثانه ریزند نوع دوم در بول لدم که از ضعف کرده و ضعف
بود علامت آنست که بول غشالی بود بسیار آب گشت که شسته باشند آنچه از ضعف کرده بود سفید رنگ غلیظ
ضعف کبد بود یا لالی بسرخی و رقیق بود و مشابه بخون علاج آنست که در ضعف کرده مذکوره و دیگر بول لدم از
تورده شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت آنست که اندک اندک یزد و بوی داک یا چرک بود علاج قروح
تمایزند و گل رینی و قرح کافور فائده دارد و بولی که بسبب کشادن عروق بود خون صرت آید و همچنین بر آید باشد
در اعضا عالم و آفت شود و خونی که از خارج شده آید اندک بود و خونی که از خارج کرده آید بسیار بود و در همه
اقسام کند و گل رینی و قرح لباشیر فائده دارد و باقی علاج قروح مشابه کرده نمایند

باب سبت و یکم در امراض قضیب و خصیه است برین سه عمل

الاول در نقصان باده یا سبت که طبیعی است همه افراع حیوان از جهت بقا و نوع برین سبب قضیب است
از اعضا و ریش و شمارند پس اعضا ریش حیوان است ل و دماغ و جگر و قضیب و معده است بقا و شخصی بقوت آن می شود و دیگر
هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد در قوت جماعت ضعیفی پیدا آید و این چند نوع است نوع اول
باده که از ضعف بدن قلت غذا شود علامت آنست که بوی رنگ و لایخی بدن علاج تقویت بدن زیاد و قوت غذا و قوت
ساز و قوتها می فریبت ترک جماع چند گاه تا بقوت آید و گوشت گوشت پنهان جوان تر شلست گفته اند نفع
کیاب گوشت مرغ فربه زرده تخم مرغ و هر لیس که در آری صینی و خولجان و زنجبیل و فلفل بقدر قوت آنکه خارج
و بخون بسوب نفع کلی دارد نوع دوم در نقصان باده از جهت بیوست که غالب بود بر آلات منی علامت آنست
منی نزدیک بیرون آمدن غلظ منی نفع از حمام غذای مطب مثل گوشت مرغ و بره و زرده تخم مرغ و تخم و آب
دای ترنگین بگیرند یک نشه شیر گاو در و شستمال ترنگین ملکه و بچه شاننده تا غلیظ شود و بخورد میل نمایند
فائده دارد و این حقنه بسازند که گوشت و باره و ذینه و کشاک کنند هم و جو نخود و برنج از هر یک قدری و لای

کند و در تنور گدازد یک شانه روز تا ملر شود و دروغن کجند و دروغن جواز هر یک شقال افغانه نمایند اول با حقیقه
عمل نمایند بعد از آن این حقیقه نموده بخواب روند تا یک هفته مداومت نموده در هر سه روز یک نوبت دوشی که حقیقه
صحبت ندارند بسرور و لهو و بمداومت کام مشغول نمایند و دروغن بنفشه بادام و گل که در رسوم حکمرانه باشند
استعمال نمایند و از فکر و تعب جناب نمایند نوع سوم در نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که غالب بود
بر آلات منی علامت اولت منی بدشواری بیرون آمدن آن نفع از گرمی صغیر تقصیب و خفیه در هوای گرم قادر باشد
جمیع علاجات در غنیمیل پرورده همچون حلیت طیب بسل بسازند و کیشقال یک یا سه شربیل نمایند
همچون لبوب نفع کلی دارد و منی را زیاد میسازد و صفت آن سبز بادام دند قنای و سیل و صغیر و جمیع اینها در غنیمیل
هر یک جزو غنیمیل و از فلفل و نار مشک و خفیه و شعلت و خولجان از هر یک ثلث جزو فانی و غسل مقدار آنکه بد و بسیار در تنور
دو شقال و آب و غسل بخوشانند و دوی گرم بد و آئینه می نمایند غیر گدازه یا کتله در جینی نرم کوفته در دم بد و آئینه
یک ساعت بگذرانند و بچند و اخیار نمایند یک هفته مداومت نمایند و جمیع گرم مثل تریاق کبیر و نوشاد و غدا
بزره گاو آئینه و پوره در وجود مالند و جربی گاو و مرغ و پنج نرگس عاقر قمار و خردل دم کوفته در و فلفل یا با بونه مل ساخته
و پیشر نفع کلی دارد و تقصیب قوی میسازد و دروغن زریق و شقال بگرد و در دو شقال سوم حل کرده در مرغ فلفل
و در مرغ عاقر قمارم سوده مغل غبار کرده بر دهن آئینه و دانگی مشک فنان نموده بر تقصیب مالند یا فلفل و تنبا
بر دهن زریق آئینه مالند و وجود بیدستر و از فلفل و پوره و حلیت مفرد یا مجموع بر دهن آئینه در خاصه و قطن کشایان
و تقصیب خایه مقعد بمالند نمردم از حلیت یا پنج زرده مرغ نیمخت کلی فاکه دار و در فاقیه بد و جینی که با خولجان
و بخواب بدید گرم و عصاف و کبیر و خردل و غدا که ملخ است باه را بید کرده و سه صفت باشد کثرت غذا و تولد ریا و گرمی که
ملازم هر منی بود و از خولجان هر صفت ملخ و خردل و فلفل و جزو با قلی و گوشت گوسپند جوان و شراب اندک ثلث و دو
غذا و خولجان و در جینی و پیاز لازم داند نوع چهارم در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب بر آلات
منی علامت غلط منی و زردی آن بیرون آمدن بسوئلیت و منظم خفیه و گدازه و پوره بر تقصیب علاجات شیر
خرد و دروغ و شیر اسب گاو و بز با نرگسین و گوشت گوسفند و بز قاله با سفان و خفیه و گوشت مرغ و مغز سر و قطن
زرد که در دگر عربی و شقال قلمی در شیر را بخوشانند و اندکی غنیمیل بد و آئینه میل نمایند و خفیه را بر دهن بنفشه بادام
چرب یا زرد و اجتناب نمایند از غذا و دوا و عاقر قمار و غنیمیل و صغیر و جمیع اینها در غنیمیل
بر آلات منی علامت کثرت منی ملخ و منیون بر جمیع و در حمام و در حمامی و طبع در حالت مستی تقصیب است
در و مزاج آب خوردن علاجات شربت کیمین بزرگی فانی که در و عود و جوشانیده باشند میل نمایند دوا یا نافع خشک
مری بد و دم غنیمیل عاقر قمار از هر یک قند بر آب مجموع غنیمیل شقالی غذا گوشت مرغ و عصافیر گفته اند هر که مداومت

بر گوشت عصاره و بدل آب شیر میل نماید مزی اوزیاده شود و الغاظ نیک آید و در آن گرمی بر دهنی قسط که در فریون سعد حکایت
 خود بر قنصیب بماند و طلا که در دو چند بیدستر و فریون و شیطی طرح و عاقر قرواق و قنصل و سعد و اهل دوار قنصل از هر یک
 نرم کوفته بشراب یا بگل آب ایمنه بر قنصیب بماند دیگر بوره شقای نرم کوفته و بشیر آینه شب گذارند و در
 مشک نموده باز سه کاو و غسل ملکه و وقت حاجت و حوالی او بماند و آنچه بای مطرب بر نیز نمایند و نوع و ششم در
 آن باه که زبردست میس شود علاج مرکب نمایند از معاین و طلا با دانه و دانه دیگر از جهت
 در طوبت تباید و دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان یاه میشود و از حرارت و بیش نیز اگر بود علاج اقسام
 در و روغن فریون که در دو چند بیدستر و عاقر قرواق آینه باشد و قنصیب حوالی او بماند نوع هفتم در نقصان باه که از
 حرکت و سکون میشود و علامت و غلطی و کثرت آن علاج ایمنه می زنگرم سازد شل زنجیل مربی و معجون و قنصل
 گرم و شافیه از مغز تخم معصف و جری بطو عاقر قرواق این حقنه کرده را گرم سازد و با دوا و اسبیر را نفع دارد
 و در روغن حبه الخضر قنصیب کند تا دهن جلد تخم کتان بکوفته و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجم و عدد بادیان
 قنصل تخم شبت سه مثقال با دویه را بچون نشانند و روغن آنها را بدو آینه نمایند و مقدار دو مثقال مسهل مسر زوبت
 آیند و غذا های گرم با همیه اختیار نمایند دیگر نقصان باه از جهت آن که حرکت جماع نموده باشند و علامت و شافیه و
 شسته باشند علاج آنست که کتاب الفیه غیره که در آن باب نوشته اند مطالعه نمایند و کایات که در آن
 گفته اند بخوانند و بر قنصیب و غنما و طلا که مذکور شده بمانند نوع هشتم نقصان باه که از جهت زهد یا از سبب
 بجماع یا بقتضای او یا از جهت مردمی که اعتقاد کرده که محرک اند یا او را بسته اند و رجولیت و قدرت او در
 مانده علامت و نقصان حرارت در جمیع بدن و لین بنض علاج تقویت دل دیدن بهما جین مغز یا قوی که دل
 ت دهد و نشاط تمام آرد و خلقان دو سوا اس را از آن کند صفت آن مردانید تا سفته بمصل یا قوی بسلب از هر یک
 مال قنصل مثقال همین سفید و سرخ کباب و سافج هندی از هر یک سه مثقال و روغن عقری و پوست پیون پسته و
 در زرد باد از هر یک چهار دم و خولجان خضیه الثعلب پنج دم زعفران مثقال مشک بیدرم و ررق لقره
 هر یک مثقالی جوهر سنگ ساق سوده و باقی دویه را نرم کوفته بشریت فکده و لیست و پنجاه مثقال بقند
 از هر یک صد و سی مثقال بسازد شرفتی مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و این معجون نیز فائده دارد و حیرت انگسرخ
 بان از هر یک پنج دم تخم خرفه سه دم همین خضیه الثعلب مثقال و خولجان و تخم خرفه تخم شلغم از هر یک
 نیم یا دو لیست مثقال قند و غسل بسازد شربت سه دم بود و روغن آنها و دویه که مقرر شده بر قنصیب
 و گوشت مرغ و گوشت گوسفند و کباب مطبوخ با دویه با همیه فائده دارد و از معجون های شرف و لبطو
 مسک نوشته اند و دویه با همیه نیست شقای قنصل در جینی مره سقنقور و سان العصاره نیز زنجیل

تخم خربزه فلفل عسل بلاد خرم پياز مغز کنجد شک مغز جلفوره مغز بادام مغز فندق خشخاش سفید خفیه الثعلب اگر دوجو بجان
 کرفس کوی مجوع یا مفرد آنچه خواهند اختیار نمایند به تخفیف خفیه الثعلب و بجان که تجربه نموده شده بدون آن کند آید
 نمایند بهر شب قبل از جماع شقایق میل نمایند و نوع فم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت
 شود علامت از خفقان ضعف دل تشنگی و قلت شهوت جماع و بطور انتشار تخفیف و فلفل و قلت التذوق جماع علاج
 بدن از خلط فاسد تقویت قلب بمغز و دواء المسک و معجون مسک اگر معتدل یا بد اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب نماید
 طریق بسیارند و شرب کنه گفته اند با عرق فامده دارد و اندکی بسیار با دوا خوش مشغول دارند اگر از فکر فاسد نشسته و دارند
 غذا با لطیف میل نمایند از غذا غلیظ بهر نمایند بهتر است و دیگر نقصان باه از ضعف که بشود علامت و قلت منی و ضعف
 شهوت جماع علاج تقویت بکر نمایند و دویه اغذیه که منی را زیاده میازد اختیار نمایند و دیگر نقصان باه از
 معده و ضعف کرده میباشد علاج تقویت کرده و تقویت معده بادویه که مذکور شده نمایند یا با فامده دارد و نور
 و بهر نقصان باه که از جهت ضعف مرغ بود علامت و کورت حواس عدم شهوت جماع و استرخا و قسب و عدم اشتها
 اگر ضعف از برودت مرغ بود عدم قدرت صاحب جماع در هوای سرد و در اجزای سرد یا بد اگر از جهت طوبت مزاج نقصان
 بود علامت و غلبه رطوبت قادر نباشد صاحب جماع به جماع و حس ام و در حالت منی اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر
 صاحب جماع در هوای گرم و در ریاضا اگر مرد اگر نقصان از جهت بی هویت و علامت و بخواهی و خشکی چشمها و بینی و سردی
 جماع و دفع از طبایع علاج بتدیل مزاج یا بخمید بود نمایند جارباده و یا بنسب اگر ماده بود استقرار نمایند اگر خون
 بود و نمیدانند و اگر صفرا غالب بود و طبع غالب و قوی یا دایم فقر و انحطاط و غرغره و بجزای خوشبو مثل سفید
 کلاب و غیره مشک و دوا باقی علاج امر مرغ نمایند و نوع یا زرد بوم در استرخای آن ضعف قسب و قله
 نفخ بود در اسافل بدن علامت سلامت بدن و اعتنا و عدم نفخ و کثرت منی قوت انتشار در محل جوع و ازاد و دیگر
 علاج معجون دانه الحیوة و شیر در حینی دویه گرم یا هیزه زرد و تخم مرغ دیگر استرخای آنست از ضعف بدن از جهت
 اسهال جماع میشود علامت و تقلص عضود لاغری قسب علاج آب گرم بر روی زرد و سفید و زرد طلا سازد و فریون عا
 طلا نمایند دیگر استرخای آنست جهت بدت عصبانی قسب و چیزی از جنس قلع بود علامت و منی رقیق بود و با سا
 بیرون آید و بی اشتها و ضعف لاغری کم حس حرکت گردید مانند لاف شود علاج آن شکالی دارد علاج قلع نمایند
 حب سبیل و قهقه فامده دارد و در دغنها ی گرم کرد و فلفل و جنید و ستر و فریون و شیطرح بندی حاکمه باشد
 و اگر طوبت غالب بود اهل و معده در فلفل و اگر جویز سرد و اشتها بیافتا نموده در قسب بامد

فصل دوم در سرعت انزال و اسباب علل انزال و علاجات این چند نوع است اول که حرارت گرم در اکثر
 منی غلبه خون علامت اعتدال قوام و کثرت منی قوت که تناسل علاج جماع بسیار فامده دارد و تقابیل طعم و کثرت شرب و قه

نارینه شربت کنگبین و آب انارین آب غوره و شربت نارنج و لیمو میل نمایند نوع دوم سرعت انزال که از ضعف قوت است که
سبب طوبیت مری شود علامت آنی بسیار و سفید رقیق بیرون آید با غوطه علاج تنقیه بدن از طوبیت قوی اسهال
یا دویه گرم قابض مثل ارفیل کبر و صندل و چون خست احدید و ناف عانه را بر غش آید و کس قسطا طرب سازند و غذا قلیه
شک و مطبوعه بار چینی و معتد زیره و شهدانه را بچوشانند بول میل نمایند و یک مرتبه انزال بسبب حرارت حدت مری میشود
لامت اوگزیدن در وقت بیرون آمدن زردی آن علاج شیره خرفه و شربت لیمو و کنگبین با غوطه های ترو و دیگران
ضعف اعضای ریه که اگر بود در نقصان باه علاج آن مذکور شده

فصل سوم در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود علامت آن تند رستی توانایی باشد و تعفی نیار و این شهوت
توانایی شکست و این چند نوع است نوع اول که از امتلای بدن کثرت خون مری و علامت آن قلت ضعف بر کثرت
و اختتام و قوت بدن و حرمت لون علاج فصد قلیل غذا و میل نمودن آب غش و سماق و زرد که در جوانی و شربت
سوزنا را بچ بپزند از طبک کشنیز تر و برگ بید و و طعام کشنیز را بن اشیا کثرت شهوت حدت مری را تسکین میدهد
یک مرتبه کثرت شهوت از حدت مری حرارت را میبافد علامت آن سوزش بول خصوصاً در محل که مری آید علاج شربت نیلوفر
سیر و تخم خرفه و شربت عناب و تخم ترش و آمدن آب سرد خواب بر کتان و دیگر بسبب کثرت از طوبیت میشود
علاج دویه گرم که مری را کم سازد مثل کونی و بودینه و سداب معتد و در چینی و دیگر کثرت شهوت از حدت مری را تسکین میدهد
به مری بود میشود هم چنانکه عارض میگردد و عوارض را که در تخم رخم علامت آنکه هرگاه جماع کند میل زیاد میشود
این فصد اسهال داده عارض میل متبوع ایلید و انتمون زرد آب سرد آمدن فائده دارد نوع دوم در کثرت شهوت که از
نفع و قراقر که از خلط سوداوی که موجب شدت الفاظ بود علامت آن تناول چیزهای منفی در مزاج سودا و علاج
نفع بسبب حرارت شده چیزهای سرد مثل هندوانه و کاهو و بنده اگر بسبب طوبیت حرارت ضعف شده او دویه محففت
محلل یا ع مثل سنجینا و حب نارنج نفع دارد و اگر از کثرت سودا بود استوار سودا نمایند

فصل چهارم در درونی نندی و کثرت اشتها در درونی طوبیتی بود که روان میگردد در ابتدای شهوت جماع
دی سیلان و بیرون آمدن و نیز از ده این چند نوع است نوع اول که حادث گردد کثرت مری از قلت جماع و کثرت
اول چیزها که مری از او حاصل گردد علامت آن کثرت مری در وقت جماع علاج فصد قلیل غذا که مری را کم سازد میل نمایند
در درونی نندی از حدت مری باشد علامت آن حساسیت حدت و در محل خروج و حرمت بول علاج شربت سرد و زرد که در جوانی
و کاهو و گلنار و کاسنی و نیار و کشنیز و نیلوفر و دیگر مری نندی حادث میگردد از اسهالی و عید مری سردی مزاج و ضعف قوت است که
در وقت مری انزال بی غوطه علاج دوا که مری را کم سازد مثل سعد و بودینه و شویزه و زیره و شهدانه و بچ و گلنار و سداب
و چون کونی و دیگر از شنج و هند و عصفه را روان میگردد مری از حدت مری نندی نفع دارد علاج شنج نمایند در غنما و عاده قلیه

بماند دیگر از کرده که چربی را که اختلاز کثرت جماع میشود علامت ضعف گرفته از جماع چیز بسیار آمدن این علامت بدست
 و ضعف قوت میسازد علاج ضعف کرده نمایند و چون لبوب نفع کلی دارد نوع دوم که حادث گردد از گفت و شنید و فکر
 در جماع علامت او آنست که اعضای منی بجز حرکت آید اگر ضعف بود تدوی در تقصیب هر گردد اگر قوی و موجب نزال گردد علاج
 معجون دانه الجویوه و لبوب یا لیدن در عنق و فیهون در تقصیب تقویت قوت اسکه و حکایات و حدیث آن مکر نمایند دیگر بیلان
 منی که گاهی حادث میگردد زنان را علاجی که مذکور شده نمایند این دو آب بقیق که بعد از بول پیردن می آید و در دوسه
 میگویند نفع دارد و تخم سداب تخم فنجکشت و گلنار از هر یک برابر شربت دوم شربت سیلنجین و شمشاد بخیل بریان کرده میل مانع
 ندی و دوسه بود دیگر احتلام سبب او مثل اسباب در منی است علاج او آنست که مصلح اسرینج یا اسرینج
 بر پشت بپزند و بر معاذی کرده و خواب بر فرش کتان و برگ بیدگل سرخ و پنج فنجکشت و امثال اینها روند و اجتناب
 نمایند از خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرمی گرفته و شربت این گردد و خون در درج
 را مدوی کنند

فصل پنجم در فیهوس و یونانی اسم معنی بود قائم الذکر که اهل روم و روسی بدو تعبیرند و بعضی گفته اند که نام
 شیطان است و بعضی گفته اند صورتی بود حمام که از شیطان سیاه بود که قائم الذکر بدست خود گرفته و بر بدن اسم نام
 و این الفاظ تقصیب بے شهوت جماع بود یا با شهوت و از دیگر در و کشیده بواسطه شدت صلابت مانع از
 میشود در عنق رحم در منی آید و رحم را فزری رساند و این را دوا اگر کنند درم پیدا میکند و سببش مثل مثار کثرت
 بدماغ و دل موجب هلاکت گردد و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از رنج فیلط در مجاری و
 و اهنای جماع بود علامت او آنکه متولد در تقصیب است که غوطه و اختلاج بود و علامت آنکه در عروق مجاری بود
 آنست که با غوطه اختلاج نماید علاج جقه در تقویت بدن خوردن ادویه که بازو نفع را دور نمایند مثل تخم سداب و تخم
 کرفس و صندل و تخم رشاد از مجموع یا بعضی مقدار و درم به آب سیل میل نمایند و تقصیب منهای گرم مثل عنق یا سمن و سوسن
 و غیره نمایند این ادوا با بعد از استفراغ مناسب است که نمایند و اگر صاحب یمن طبع او دیر و متعادل کشیده خشک و زایل و گلنار
 و حب لرمانی عدد سن تخم خرفه و تخم کاهو و کاسنی خورد منع تولد ریا می نماید ذکر را بر دهن گل آبی سنی و آب گاهو و کشمش تر و زنده
 و کافور و انیسون طلا نموده افراط نمایند که موجب نماند حرکت تقصیب نکر دو غذا مرغ و آب غوره و نان بچه و ساق
 سازند و دیگر سنجی ذکر از خلط غلیظ میشود علاج تنقیه بدن بدوی سهل است که در من از غذا سوسله بلغم و لیدن تقصیب
 بر دهن خرد و کشمش بآبیکرد و بنفشه و غیره و نخل و جو نمایند باشد لغز دوم در الفاظ تقصیب را از بسیاری منی بود
 دارد عیسبب ترک جماع آمدن حادث گردد علاج اگر حرارت و حرمت بود فصد ملایق خوردن مبرات مثل کشکج
 و شیر خرفه و آب انارین و باد رنگ خیار و سیلنجین و شربت بنفشه و حصنه باب جو و در عنق بنفشه و کافور و شیر خرفه و آب تیلوف

مجموعه بر قفسیه گذارند و زلو گذاشتن نفع دارد و دیگر عارض میشود خصیه را درم سپیدانکه زبده شل که در سینه عوارض است هر یک در علاج
 و دیگری است بجز اینهای مندرج در شل فیون بخواب کشید و زیرگی سرباب کشید و اسفیدان و پوختنی اشنگرد آسیاب با آب بپوشید
فصل هشتم در در خصیه و قفسیه و این چند نوع است نوع اول که از سو مزاج گرم بود و علائم حرارت و التهاب و علائم
 آب کشید و کاه بود کاسنی آب غلبه اشک فیون اگر در دوسوزش قوی بود کافور و افیون نفع دارد و در سردی و غذاها ی سرد
 میل نمایند دیگر سبب معوی مزاج حادث میگردد در خصیه قفسیه علاج ج چیزهای گرم شل و غنن بید بخور که در چند سید
 حاکمه باشند و گشت و بخیل در این غذا نموده آب دیگر از باد غلیظ این در دوار غنن شود و علامت و انتقال در واد موشه
 به نوعی تدر علاج عطای گرم محل شل با بونه و اکلیل الماک بودینه و سداب و غنهای گرم که در و چند سید ستر حاکمه باشد
 شل و غنن یا سمن و سوسن سداب نوع دوم در در خصیه قفسیه از بیه یا سقظه شود علاج فصد و تسلیط طبع و طلا
 مرد و رادع غیر قابل شل بنفشه و خطی و نیلوفر که در و کرنف غلبه اشک

فصل نهم در ارتفاع خصیه یعنی بالا رفتن خصیه از جفت است و در وقت ضعف غالب میگردد و بالا بیه و سوسنی از
 بدست وادی بول بیرون آید و موجب دردها و بغایتی که حادث میشود تقطیر ببول گاهی بسبب بیرون راجی میشود و گاهی در آن
 امر عارض صادر گردد علامت نزدیکی موت گفته اند و لا علاج لا ما علاج اصحار غنن فیون و مزاجش با بونه و حله و اکلیل الماک
 بصل طلا نمایند و در دست حمام آبرن که در و با بونه و تخم کنان اکلیل الماک و سوسن و خنایه با خنایه و ادویه با بونه غذا فایده دارد
فصل دهم در دوالی صفین و در دوالی صفین از صفین جلد خصیه بود گاهی باد و نفخ از جفت سواد غلیظ در عروق و ظاهر شود
 بیشتر از این علامت دوالی در خصیه چپ از ضعف نقصان حرارت عروق و آنکه سواد بد و ریزد علاج دوالی که در
 میشود نمایند و قه و مضاد با سمل ملین بکار برند

فصل یازدهم در استرخای صفین بسیار باشد که پوست خایه ترخی شود و فرد آویزد و بوقت بول نگاه باید داشت
 که بر زمین بنشیند و گاه باشد که آن پوست زیر پای آمده محل بر خاستن بگشاید و کند علاج طلاهای سرد و مضاد باقی
 گذارند مثل ماز و آس و گلستر و عدس و کرمان و دگلنار و شاه بلوط

فصل دوازدهم در قروح ذکر در خصیه حوالی آن ریشتهای این جایگاه پس شود و اگر قروح ساعیه بین میوه شتر آن
 گرم داز عرق تر بود بدین سبب و عفونت پذیرد علاج اگر ریش تازه بود صبر در سنگ و اقلیمای ششون شرباب تو حیر
 و مر و اید و که در سوخته و تخم سوخته و شاف و گلنار مضاد کنند یا مرهم یاز و ریزد اگر دیر مانده باشد بکند روکا غرض
 و پوست درخت صنوبر سوخته و علاج نمایند و این مرهم فایده دارد و کند خون سیاه و شان مراد و کند و متقال صبر در سنگ آنکه
 از هر یک در مرهم سوز و در غنن گل یا زده متقال سوم و متقال اگر از جنس آنکه بود فیون با خاکستر سوسنی در سوخته و صبر کنند
 سیاه و شان از زردت نرم کوفته بر دپاشند و اگر جراحه اندرون قفسیه بود از قبیل آنچه را و ل مذکور شده از آن بکار آید

فصل سیزدهم در خارش قضیب و خفیه سبب آن ماده تیز بود که بدان جاف و آید علاج فصد با سلیس و محتاج
ساقا و زانو با دو دایه سسل و منع از غذا های گرم تر و شکر و شیر غوره و ساقی لیون فائده دارد و طلا بسکه بر غلغل و ایک
اشیا و آب کرفس نمایند آب گرم بشوین بعد از آن خمیده تخم بالند و اگر خارش بسیار بود بر اینها حجامت کنند و گویند
و بدین ادویه طلا سازند و اشیا و اقا قیا از هر یک یک گرم نو شاد در ربع گرم صبر و نیم پیران انگلی انسان بر این جمیع نرم کوفته و غلغل
بر هم سازند هر روز در حمام بسکه در روغن گل در و انداخته و مویز حک کرده باشند و عین بعد از آن حمام بپفیده تخم طلا ساز
فصل چهاردهم در شقاق قضیب علاج مثل علاج شقاق قحط نمایند و از اقلیمیا و تو تیا و حجامت کینایوم و روغن گل
هر هم سازند در زرد تخم مرغ و روغن گل هر دو را سنگ فائده دارد

فصل پانزدهم در اعوجاج قضیب سبب آن دست که عارض می شود قضیب علاج کفند گلاب بنفشه لطیف
قضیب بخیزی نرم کنند از چربی مرغ و سفر قلم گاو و سم و چربی بطاخم چرب بند بایک رو با بونه و اکلیل ملکات بنفشه
جوشانیده باشند تخم قرض قضیب بشوین و چند نوبت

فصل شانزدهم در تالیل و بشور قضیب نواحی و شود علاج تالیل فائده و طلا زبوره خرق خاکستر جویند نمایند و ساقا
و سکه بچرب بطاخم طلا نمایند و اگر نیک نشد قطع نمایند و هر روز رنگار و زانج باشند

فصل هفدهم در سده که در مجری قضیب از جهت نفور طلاست و سوزن و زهر شور و آن علاج فصد با سلیس
و شربت بنفشه با آب پیچون شیر خورده و قیاری شیر و تخم خربزه خشک و شکر و طلا و اسفند و روغن بنفشه با و ام قضیب بند و در اسفند
اشیا و عین ایوبی بشوین و روغن گل با دم حل نموده چکانند و اگر در مجری بول سوزش محدث و فصد نمایند و دیگر سده در قضیب بند
غلظت اگر بود طلاست و شورای بول علاج کفند گلاب بنفشه و ادویه مرده و طلا و اسفند و روغن بنفشه با و ام قضیب بند و در اسفند
با عسل و روغن بنفشه چکانند و اگر در مجری سده و با بونه بنفشه جوشانیده باشند قضیب بند و دیگر سده از شل نول اگر بود علاج اگر

نول نیک در شسته شود صبر و گل و سفید از بر حل نموده چکانند سده را بکشاید اگر در قوی فصد نمایند اگر نانی بود حجامت نفع دارد
فصل هیجدهم در فتق و قبله قحطی است معروف گاهی در حوالی ثانیات افتد زیر با فرو تر از فتق گویند هرگاه در شقاق و صفاتی معنی

است اندر و بی شکم از آن مجری گوشتی بنیان کشاده شود طبعی خوش شایا عمل با رگ از ریه صمغی یا از حجامت یا با غلیظ افرو
از این کشاکی از بیمه که ترب حامت بارده و فروید و دیگر نشین سده از قبله الاما گویند اگر ماده فروید از قبله الریح گویند و
فرد آید قبله الماء گویند و قبله را کرده و فرو گویند و باشد که ماده غلیظ فروید و غلیظ تر گردد از قرحی گویند فتق لا بد فتق المانی

مان را بسیار افتد و حادث میگردد و قحط صبا از جهت کثرت طبعی این فتق قبله انواع است نوع اول قبله الاما و طلا
و آنست که اندک نیک پیدا گردد و با سالی بجای خود و در و در قحطیه به پشت تکمیه نماید چون سنت گذارند بعسرت بجای می آید و تر و تر
زنا و گاهی مثل درد توخ فظا هر گونه طلاست شربت است که بعسرت بجای می آید و بی تر از طلاست هر دو آنست که بر فم عمل از طلاست

در دوز بر دارند و آنکه این بخور زیر رحم بسوزند زنج شریخ و مر جوزا سوزند و سید حسبا لغا صغما را بشرب حل نموده باقی آلوده را بدو بخت
 بزان بخور بسانند فرجه که عیب دیاری دهنده است بر حبل عفران حماما و سنبلی الاکل الملک انهر یک دم شاد بخور هندی
 یا انهر یک چهار دم چوبی مرغ یا بلط یا بز آن مقدار که تسخیر گردد و یا زرده تخم مرغ بریان کرده در عن نار دین با بود فرج بخت
 ز پاک شدن جنین بر دارند بعد از آن صحبت گیرند تا حاصل شود باذن الله تعالی غایب و عن بلسان انهر بر دارند بچه شود
 المسک بعد از آن سبیل نمایند فرجه که قبل اگر مر ساد مسک چندید ستر از هر یک برابر یا بشیم شتر آینه بر دارند یا رس
 ده است فرجه که یک مبر است بر حبل چندید ستر و سید و قسط دم و در جاد شیر و فلفل و شک در عفران بنفشه شرب سازند
 ارند یا فرجه سازند و انچه یاری میدهد جهت حمل زهره شیر یا زهره گرگ یا زهره خرگوش که امکا باشد مقدار ربع دم بر عن
 سین یا بنیر یا بنیر گوش مقدار انگلی زیت کند بعد از پاک شدن از میض بر دارند و آنکه تخم منقل را در آب انچه شاد قبل را بدان بشویند
 در دارد و حق که گرم نفع دارد و نمک آتش بر رحم گذازند و غذا قلیه مطبوخ که در دودیه گرم باشد زرده تخم مرغ نیم بخت که بر دود تخم
 بره باشد نوع دوم در سود و مزاج گرم که غالب بود بر رحم دینی را فاسد زرد و بسوزد و عکلا و لاغری زردی رنگ و غلظ و
 خون علان شربت فواکه سیب صندل و بید شربت بنفشه و ششاسن غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان و قلیه که واسفان
 بچه بر مرغ و بلط که از دودیه مذکوره شده بر دارند نوع سوم از جهت بیوست که غالب بود بر رحم دینی را خشک فاسد سازد و انچه در
 تخم و قلیه که در علامت لاغری بدن و خشکی فرج دائم علان شربت اندر و رطب مثل خود آب که در واسفان بخ بود و شیر تازه
 شربت کوفه و بنفشه و ملاوت حمام و ماییدن روغن که در بادام و چربی بلط و مرغ و فرجه که مغز بل مغز بر آهن سوز مرغ از
 که سوزد و بشیر بخور عاب تخم انی بساند نوع چهارم که بسبب طوبیت که غالب بود بر رحم قوت باشد که رطوبت سازد و در ملاستی
 در دینی توقف نماید و برین که علامت دانست که از رحم رطوبت دائم آید و اگر مل گیرد و ساقط شود تا سه ماه زیاده قرانگیر
 شربت تقیه بدن از بلغم و یا با جاش استعمال غذا و دودیه گرم و فرجه از تخم منقل انزروت و مر در عفران دعود و
 ساق یا بشیم و غسل آینه بر دارند و حق که از دودیه خوشبوی مثل کافور و صندل و سنبلی و یلیند و دیگر بخت سازند از
 سلسه سودا دینی و بلغم صفراوی که در رحم حاصل گردد میشود فاسد بسیار مزاج رحم دینی با علامت ادیر و لن بدن طوبیت
 یا زرد یا تیره رنگ علان شربت تقیه و قلیه شربت حمه شانه یا حقنه و نماد قلیه نوع پنجم در عقر و اسقاط بچه که حادث گردد
 در رحم است پس عامل سگر و در میان جنین میان آنچه متعلق بعروق است و بدو چسبیده است عکلا و باد و نفخ دائمی و
 تن از غذای نفاس و اسقاط و پیش زان که کلان شود و در وقت جماعت آواز باد که از مقعد بیرون آید علان شربت
 اول و جمیع انچه نفخ را دفع نماید مثل گلاب و عرق بادیان و گلشنه غیره صفت جوارش که ادراد دفع نماید زرنباد و در پنج
 هیل قاقا تر نفل حوانی بخیل تخم کرفس هر یک در دم زیره مدبر در سر که چندید ستر نیم نیم کوفه برابر مجموع قند آینه
 مال بود یا آب شیر گرم نوع ششم شش شش یا سبب بیانی بچه نشود علامت او نفخ و کلاسه غلظت زیاده از مقدار

و نادی یا فتن از جهت قبضه دایمی که در شکم بود تنگی فرج و اگر حامله گردد از جهت تنگی کان جنین چون کلان شود یافتن کلان
 بدن را لاغر سازد و بقصد استقرار نجیب اسهال از بطور خفیه و غیره و قهقهه واد و تقلیل غلظت و انقباض معده چون کمونی مباد
 نمایند و مجنون که با غلبه طبیعت غریب سست تنه بدنی را غری بدن و دیگر از جهت حرارت زیاد و در وقت طبع ای طوبی و از غلبه
 که بزرگ سنی مرد و حاد است و در واقع آنکه بجهت شود و دیگر در علاج مزاج را با اثر در غذیه مناسب است و آنرا در دفع معده که جفا
 نشود و از جهت آنکه در قفسیت لایسوی خفیه بود از جهت کولای را با اولیای گرمی بیرون آید به نهایت جمیع سست علایم است
 و اگر در اول راست نگویند میل به دراز کشیدن مطلق بود و اگر نمی پیران آید بالایی هم بپایز و دیگر در علاج آنست که آن با
 یکدیگر ای طبعی چربی مرط و لطیف و مغز قلم کا و غیره بر میندازد راست و دیگر سبب میل به گرمی که از جهت سست باصلیات یا
 مثل تولبول بر آمده باشد که در سست معده فم هم بود و وضع کند سنی را از رسیدن بر هم علایم است و باطل است علاج او را سست
 نمایند و گاهی در رحم از مخافات سست میل نمایند و درین وقت سنی در رحم نیز و یا آنکه فم رحم منقبض شود و علایم آنست که در وقت
 جماع حامله یا بدوایه ایشان سست میل در اطمن است که از صلابت یا از استقامت عروق یا از جهت عروق الیای تنه و غیره علل
 هستند و این حققت از اینجهت میاید و جمله مغز هم کجاست و تنگی کان یا و فتن که در قبل مرد و حاد است و در مجرای مرغ و بطور غلبه برده یا از جهت
 از ورق کربنجته یا چربی بدن و مرغ و روشن کجاست که در وقت بارداری در تمام قلمه دارد و اگر طوبیت با غلبه شد استقرار نجیب را
 و دایه باید که با نگشت که بوم و روشن قلمه یا کجاست که در رحم از مخافات سست میل نمایند و درین وقت سنی در رحم نیز و یا آنکه فم رحم منقبض شود و علایم آنست که در وقت
 یا از جهت حرکت خفیه که در فم بر جستن اجزای تنه میاید و در وقت بارداری در تمام قلمه دارد و اگر طوبیت با غلبه شد استقرار نجیب را
 یا خوف یا بخت الم بدنی مثل تب یا جوع شده یا استقرار خلط که بسبب تنگی در بدن یا لطیف هم میشود و موجب سست
 میگردد و از اکثرت جماع و بسیار بحام در آمدن موجب گرمی دل میگردد و جنین در حرکت می آید و می افتد علاج حفظ غلظت
 اسباب سوختن کلی و فصدل و غیره و بوی خوش که در باران در پیشش در جامعیت جمل شود

فصل دوم در علایم میل و فرقی میان فرج و تنگی آن و قهقهه بعد از جماع و قات شهوت
 جماع و در طرف شدن تنه و سیاهی سر سینه و گودت بیاض چشم و غلیظ میل به چربی یا بد مثل گل انگشت غیره علایم
 و اگر خوبی رنگان و صفا و خفیه حرکت سرخی سر سینه و احساس حرکت جنین در جانب راست و پستان راست کلان است
 از پستان چپ بود و حدت حرکت جنین بول را نیز بود در اکثر اوقات بر آمدن شکم اشتیاقی به چربی یا لطیف علایم
 انقباض ساجیه لون و بطور حرکت احساس حرکت جنین در جانب چپ سیاهی سر پستان پستان چپ کلان تر از راست
 و قاروره سفید و اگر احوال عدم بر آمدن شکم اشتیاقی حامله یا شایه ریشگی و غیره اشتیاقی کاذب یا علایم است
 بر آنکه عمل انقباض شده و بطور حکیم گوید که اگر شکم شسته باشد که در حامله سست عمل را با سنج آمیزه مقدار اشتیاق در وقت
 خواب بماند اگر منقض در نماند و در شود حامله است دیگر و در فرماید که بخور عود یا غیره از چیزهای خوشبو نمایند و بوی درین

باید حاصله است و اگر بوی آن بیاید حایه نیست و اگر دانه سیرتر دارند همین حکم دارد از جمله حمل که خواهند معلوم نمایند که
 نرسیده یا انقضی است که زراوند را بگویند و بسل خیر نموده بصوف بکوبد بر دارند و هر صبح بر نهار و تا میان روز و چیزی میل
 اگر در دهان خود مزه شیرین یا بد سیرست و اگر مزه دهان تلخ بود دختر و اگر در دهان ظاهر نشود طعم پس بیحاله است
 سل سوم در تنبیر حیالی یعنی زن که بچه دارد واجب است که منع نمایند از حستن بعد از جماع و او امتلا غلبه و خفوت
 خوردن اشیا که در اطمت کند و از فصد و شرب سسل تلمت چهار ماه و بعد از آن اگر ضرورت شود و می تواند بود چیزی را
 انداز جواز شات مثل کوفی و غیره و اگر حامله از غشیان بود قی فرمایند لثیمت و تخم ترب اگر آسان می تواند قی کردن بعد از آن
 است معتدل فرمایند مثل سواری اندک مقویات معده و سکنت قی دهند مثل شربت نار و پودینه و شربت نار و لیمو و آب
 می که در و قطعه از عود و جوارش عود و سرکه و پیاز و فحش غشیان را تسکین میدهد و دای نافع قریفل و قسط و جویو
 الی و سگ قاقله عود دهند ای اجزا را برابر بگیرند و بقتل با عسل بر زن او و بیهوشند و اگر بر آب الی یا سیب ندی را
 بسیار مقدار یک مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و گاهی حادثه میشود و حقیقان حامله را از خلطی که در معده بود از
 آن اگر کم در یافت معتدل بر طرقت میشود و اگر خون طست آید علاج نمایند بخلوس و طبخ عدس پوست انار ترش و گلاب و
 بوط و جرم انار بر عاده طلا سازند از آنکه کوفته باشند و اگر خون بسیار آید قرض که باد سائر آنچه در افراط طست اگر خواسته
 است مذکور شود علاج نمایند اگر قدمای دورم نمایند میوه های کوفته بکسر که طلا نمایند و حقیق در آب قی کرنه بر عمل نمود
 سازند و مبر صندل و فلفل نرم کوفته بآب غلبه طلا کردن نفه دارد و فاکتس بودی با سرکه نیز گذارند و اگر وقت دلالت
 است سرفرمایند که در حمام داغ زن که در کرب حله شبست تخم کتان جو شامیه باشند را نیز در شکم و پشت و عن مشد
 بسیارند و چیزی جرب و حلوا و قند بر و عن بادام فاکره دارد گفته اند که حامله را در ماه نهم بر دوسم و دهن بادام
 دهند و غذای ترش و غلیظ نخورد و بی درد و زحمت فرزند آورد در نهایت پاکیزگی در دهان ظاهر گردد و پشت بکوبد
 بروغن شبست غیر برساند و کندش کوفته در پیش بینی گذارند تا عطسه آید و شور بای مرغ فرجی مرغ و بط و حله و قریخته
 بادام شیرین بر دهن و نوبت یا سه نوبت اختیار نمایند تا موجب قی نگردد و یک مثقال غلیظ در شرب حل کرده گفته اند که چهار مثقال از پودینه
 سیرترم کوفته و نیمه شربت بقیه با خود آب میل نمایند و آن آسان گردد و در حال جمع بقا العیس دست چپ گرفته و بستر که
 است بر سر زانوی راست لیسن بجا صیت آسانی فرزند شده اند میشود اما بیرون آوردن چنین مستمکنندش را کوفته یا عطر
 بینی دارند تا عطسه آید و بخورد و ماز و جادو شیر و کرنب بر هرگاه و شیر نموده قرض با سازند و بر روی آتش یکی را گذارند
 بسوزد و دیگری بر آتش بچرخند و در زیر تزاری که سوراخ کرده باشند زن فرج خود را بر آن سوراخ نهند تا ده آن
 چنین بدهد بیرون آید و دای دیگر قطران خود سداب تخم غزال از هر یک یک گرم کوفته و فرج سازند و بر دهان چنین ساقط
 دیگر و قتی که بزیاید و خون روان گردد آن خون را نفاس گویند و مدت او در ذکر و انشی مختلف بود و ذکر بازده و

تا سی روز بود و مدت نفاس آنی سخی پنجه ز تا چهل روز بود اگر زدن را بد و بعد از آن نفاس نیاید بیست که امر حق است
 طست شود مگر در آن ضعیف و قلیل آمد بود که نرسد یا اندک نرسد و آن کبر و ضعیف و معینی فائده دارد و اگر بعد از
 در درج بود شربت مایه الاصول دشواری کشک بود بخور به سم اسب و استرنا نمید با سه
 فصل چهارم در رجای غار من میشود در احوالی خنید با حوال جلی از اعتبار طست و تغییر رنگ و سقوط شهوت
 فم رحم و انتقال پستان و بسیار است که احساس میکند در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون است بروند و مجانب است
 حرکت نمایند بسیار است که تا آخر عمر میماند و علاج نمی یابد و گاهی پنجه را استقامت میگرد و در بعضی اوقات وی مثل زاید
 و از دیاره گوشت با طوبات فصولات جدا میشود با بسیار دفع میگرد و یا هیچ چیز ظاهر نشود فرق میان این علت و حمل است
 درین علت شکم با صلابت بود و سستی است و یا بیابا باشد حرکت مثل حرکت جنین بلکه گاه است بر شکم نمید انتقال و موی
 نمایان است که پنجه خود حرکت نمایند این چند نوع است نوع اول در جاکه از اخلاط بسیار که در رحم پنجه نشود و اگر نمی نواحی
 فصد با سلیق و صفای اگر حرارت استلای خون بود بعد از آن استقراغ بدن بخت آب و حبش و حبش و سلیق و فصد با سلیق و اخلاط را نش
 مایه الاصول نفی و فصد با سلیق و یارج که با سلیق نمایند بعد از استقراغ قرض طایفه را با سلیق نفی و در گذردن دوم اهل بایک
 آب که فصد می نمایند با سلیق و چیز دیگر را در خوردن و او اگر کم با سلیق بزدی در تریا قریه فائده دارد و دالی که اسقاط شهوت دشواری
 و او در حین فائده میدهد این سه نوع در جاد و غیر از هر یک برابر شرتی و دوم باب کرفس باب بادیان اختیار نمایند و مقدار
 از تخم کرفس یا تنگ و آن زن بردارد جنین بیرون آورد خواه زنده خواه مرده و اگر بزور دم زن او در رحم و جلی را نش
 حشر مفرد یا مرکب کوفته بخورد و در ذکر خود قطران طلا کند و صحبت گیر جنین نده یا مرده بیرون آورد و شافیه صفت دشواری
 زاید آن اخراج جنین خواه مرده خواه زنده هر یکی و جاد و غیره و خرب از هر یک با سلیق و بزره گاه و بسازند و بردارند غذا بخورد
 برار چینی سازند دیگر رجا و دم صلب که عارض میشود رحم یا فم رحم را علامت علاج او ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی نوع دوم
 رجا که از باد غلیظ که در رحم بسته میشود علامت و انتقال و تمرد و علامت استقفاطی طلی علاج شربت بزور مایه الاصول
 که سرت نفع از مضاد و مجون حقه شاذه علاج استقفاطی طلی نوع ریخی غذا بخورد آب با بازیر گرم و مطبخ از گوشت مرغ یا
 فصل پنجم در سیلان بسیار می طست انواع و اسباب علامات و علاجات آن نوع اول بسیاری حیض که از
 علامت استلای بدن در و در سخی هر دو بر آمدن عروق استلای آن می باشد بدن یا سیلان و قوی رنگ بحال خود تغییر
 و عارض میگردد کسی را که در تمام و فراغت بوده باشد و خفت در بدن از سیلان طست علاج است که قطع نمایند مگر وقتی که
 و نصف در بدن تغییر رنگ نشود و درین حال فصد با سلیق اگر طبیب ماهر بود جرأت نماید اگر قوت باشد و استقامت یابد و
 بر زیر سینه نهند و قرض که با بر نیمو جب بسازند و کثیرا و نشاسته و صغ عربی و مغز تخم خیارین از هر یک دم کنند و ده هم اقیای
 از هر یک دم زخم کوفته آب لسان الحمل بسازند و شرتی شقایق بشیر خرفه یا شربت انجیر میل نمایند و در این شاذه که حیض با باز

بوجب سرکه گلاب و شکرانی و تکرار و باز و کند و اقا قیاب را بر یکدیگر بسازند و بردارند و در آن کوته بخوانند و بخورند و آن کوته سرکه
 میخچه بردارند نفع دارد و غذا آتش ساق غوره و عدس سازند نوع دوم دیساری طشت که از حدت و رقت خون نشود علامت
 سف بدن و تغییر رنگ مایل به زردی و رقت نخچه بیرون آید یا حدت سوزش و خفایت بدن علاج تنقیه بدن بطبوح
 زرد و شاه تره جهت آنکه دین پرو و با وجود قوت اسهال قوت قابضه است خون را در سازند بشیر خرفه و آب زرشک آب
 شیر و گل ارغوانی انار بخورن آب شش نفع دارد و دانه میوه کوته با کند و خست الحیدر و سکنجبین طشت خون آب شیرین
 زرد اگر خون آمدن تسکین نیاید قرص کبریا برین اوج یا شربت زرد انار و مجنون بسید مجرب است و در نخچه آب لادن که از گلاب و
 گل سرخ و ماز و سماق پوست انار ساخته باشند در آیند و بر عانه و صندل و اقایا و گل سرخ و سماق پوست انار که از
 بادام و بادسیان اکل در آورند صفت شیان و کحل گلاب شاه بلوط و بادسیان اکل شیان از پودانه و حقه از آب سیان
 تخم و حشمت و اقایا و عصاره کبجیه الیتس و خون سیاه و شیان شاد رخ نفع کلی دارد غذا ساق یا زرد آب غوره و اگر آمدن خون خود
 شست مرغ یا کباب یا گوشت بزغال بریان ساخته یا کشینه خشک اگر ضعف بود زرد تخم مرغ یا سرکه جو شامیده و از فوکه
 انار ترش و دانه و غیره نوع سوم در بسیاری خون حیض از غلط سواد و صفراوی که سرهای رگ را کشایند
 است هر یک آنست که زن یا شب بینه بردارد پس از آنکه خشک شود رنگ این غلط ملاحظه کند علاج استخوان
 غلط اگر سوزا بطبوح بلبله اگر سودا است بطبوح انیمون تمهید مذکور از فرجه شاد و عمل غیره نوع چهارم در سیان
 ش که از بواسیر رحم شود علامت و آنست که بغیر از حیض بود و خون او قطره قطره آید و خالی بنود از دردمی بسبب
 رگت رحم بدماغ و از الم در بعضی احتشاش و تسکین الم بعد از سیان علاج فصد با سلیق و حجامت بر رانها و چهار بند استخوان
 و آب پیله فائده دارد و قرص کبریا و حب مقاب آب کند یا نخچه باشند و اگر در رحم چکانند شایه لعاب تخم کتان شیر گرم و
 این انه زرد او و شفا نو که در و قفل حل نموده باشند در رحم چکانند و الم و واجب آنست که در وقت الم علاج غلط
 است بردارند کینیر سینه سازند دیگر سیان طشت از قروح رحم پیشود علاج قروح نمایند دیگر بعقب لادت بسیاری
 است اگر بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشد بدان تسکین دهند و گاهی حادث میگردد بسیاری طشت از
 است را نعل نمودن بکارت علاج در شراب قابض نشینند تا آنکه ماز و شاه بلوط و گلنار و گل سرخ بخورند و آب بردارند
 بروغن زیت بر حنظل یا روغن گل چرب سازند و سیلی یا فیتله بر و خرفه نرم پیچیده بر احم الودیه بردارند
 ششم در قروح رحم و انواع و اسباب علامت علامت چهار نوع نوع اول که حادث گردد در قروح
 بسبب ضربت علامت او درد و بیرون آمدن خون سرخ علاج فروزه از انار و ت که در خون شیان و موشکافی و پوست انار
 و بادسیان اکل آب آن دارند و حقه از این اشیاء فائده دارد اگر جراحت پیرمانده باشد گل ارغوانی و اقایا و ماز و در زرد
 و اضافت نمایند و قرص کبریا اختیار نمایند نوع دوم قروح رحم از داخل بسبب دشواری لادت شدت طلق

و اگر ذوق شیشه یا جنین سست شود علاج فرزند که مذکور شده بر دارند و انور و ث کند و خون سیارشان بر دپاشند نوب سوم
 رحم که از خلط حا که موجب حرارت گردد و علامت او بیرون شدن سیاه بوی ناک دارد و شدید علاج تنقیه بدن و حقنه از کشک
 و غسل و آب مثال آن اندمال جراحت بادویه مذکوره و اگر در دشدید با نکل فیون زعفران یا نرودت خون سیارشان
 بردارند و آنچه در رحم را تسکین دهنده عظمی تازه را و بقله مایه بخوشانند و غسل و دغن گل فملو نمایند و حقنه نمایند قبل از پیش
 و آب گرم در دغن گل نوب چهارم در قروح رحم که در می سر داده باشد یا بشور در رحم شود علامت او در دو پیر و ن آن
 چیزهای بسیار شیشه بدرد و اگر مثل آب گوشت و یا در دود و دالت میکند بر آنکه حرکت باقی مانده و اگر حرکت سفید اندکی
 بیرون آید و بوی ناک نباشد دالت دارد بر بقا و جراثیم علاج حقنه بر دغن گل و بنفشه و قند تپاک گردد و سوزش تسکین
 یا بداند از آن حقنه بخرام با سلیقون و در دغن گل و رجوع بها نجات که در قروح کرده و متان مذکور شده نمایند
 فصل پنجم در شقاق رحم گاهی بسبب بیوست خاصه نزدیک دلت یا از شدت درد و طلق و او حجت قربت عین جین
 بعد از آن آنکه از یک معلوم شود و گاهی از کثرت جراثیم شقاق رحم میشود علامت او آنست که بجن هرگاه بکشاید معلوم
 چون انگشت بر و بگذارد و در دود زیاد گردد و علاج مرمم با سلیقون یا آنکه چربی لطیف و مرغ و دغن بنفشه یا دغن مغز قلم
 و دغن نیت یا دغن سوسن و رفتن ملک نیا بردارند یا طلا نمایند و رجوع به علاج شقاق متعذر نمایند
 فصل ششم در حمله رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارجی به سبب خلط صفراوی یا سوداوی یا بلغم شوی یا منی جادود
 اوقات بر تنهای سکه کوفت ساقط میگردد و عارض میشود ماین زن که آن از جماع میسر نمیشود و هر چند جماع زیاد شود
 زیاد گردد و از رنگ حیض معلوم میگردد که ام خلط غالب است علاج قصد و منسل و دغن رحم طلا و سر از صندل یا شیشه
 دار و آب کشیده و آب خرنه دکان هو یا نند و دغن بنفشه از آنچه مرمم است قی بود نیز دپوست انار و عدس و قشر تمشک
 بصوت بردارند و دویه که حدت منی را تسکین دهد چنانچه مذکور شده در کثرت شهوت و اومت نمایند
 فصل هفتم در بلواسیر رحم حدوث او از خلط سوداوی میشود چنانچه در مقعد و شقاق و بدین دلس معلوم است
 هرگاه دهان آتیل بکشاید و اگر در وقت همان بود رنگ سرخ و با لم از حجت استلا از خون اگر در وقت سکون بود و از
 آید شیشه بر دمی و در آن سیاه علاج تنقیه بدن از خلط سوداوی بطبوخ آیتمون غذای مطب که گوشت بره و بزغال و روغ
 ز کس سوسن بر آید مرمم از اقلیم یا زرد چوبه مرمم در سنگت بر گیرند و مرمم دغن زرد آتو یا شقاق و بسیار نند و باقی علاج با
 متعذر نمایند و قطع بجای و آب شیشه نمایند از ظاهر باشد و اگر غالب بود و دپاسه حقیقت بر دپاشند
 فصل هشتم در تبور و تالیل فاکه در رحم انوشور که در دوار خلط و سوس روی یا از صفرا که خلط با خون بود و بیشتر دغن
 عارض میگردد و شقاق است و انگشت دلس در دغن علی که قبل را بکشاید مرمم را ماسطه نمایند معلوم میشود علاج قصد و سلیقون
 بود شربت نایج و سکه و شیشه خرنه و کشتاد و غذا آتش غوره و سماق و شور اگر ظاهر بود مرمم سفید ج یا مرمم زرد در سنگت و دغن

برابر گیرند و اندک کافور بر و غنک دموم بسازند در جوشش بمالند اگر ظاهر نبود این دارو با آب لبان الحار در غنک و شیر عورت استعمال نمایند اما نایل شفا ختن او بهمان طریق شناختن مجبور بود علاج تنقیه بدن مطبوع یا بحلیج و احتیاط غذا که او خلط غلیظ حاصل گردد و غذای لطیف از گوشت بز و بزغال و مرغ و روغن سوسن و روغن دانه شفتا فواید دارد و او را نمک باندن با یکدیگر در آب و نمک و اکلیل و حله و تخم کتان جوشانیده باشند بشویند اما نا صورت رحم اطلاق نا صورت و قبی می کند که بجهت احتیاطی گذشت باشد علامت اول و دوم درد و رفتن صبر و بیاض جهت فصولی که رویدان عضو دارد و علاج قروح نمایند استعمال او و تنقیه و محقق چنانچه مذکور شده و دستکاری نمایند بحدی که تخم بگوید او را خلط عقل و غشی نگیرد

فصل یازدهم در سیلان رحم و اسباب علامات و علاجات آن گاهی عارض میشود عوارث را که از رحم ایشان طوابع بسیار می رود و سیلان منی مثل رجال عارض میگردد و این طوابع در نفس رحم باشد قوت جاذبه ضعیف بود و این فصولی که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون می شود و استلال رنگ انچه از رحم سیلان میکند بدین طریق نمایند که خرقة بردارند و بعد از خشک شدن خرقة معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شهوت طعام و تغییر رنگ بی دومی و دفع و جشم علاج تنقیه بدن اگر خون غلیظ بود قصد نمایند که صفرا و سودا و بلغم فاسد باشد پس آن دهند و بعد از آن قوت رحم را بفرزجه و منقنه که جنس سیلان نماید از انچه از افراط طمست مذکور شده و اما سیلان منی با قسام خود مذکور خواهد شد

فصل دوازدهم در احتباس طمست و انواع و اسباب علامات آن انچه علت بد و باز میگردد و این چند نوع است نوع اول احتباس طمست که از قلت خون بدن بود علامت آن رخافت بدن و ضعف نزدی رنگ و تقیم جوهر و عیب استقرار غش سیلان خون بواسطه دور عات علاج بدن قوی سازند بندهای لطیف خوب است حمام و آب زنده تخم مرغ نیم خورده شور بای در خرقة گوشت او گوشت گوسفند جوان نوع دوم در احتباس طمست که از غلظت خون حادث گردد علامت آن سستی بدن و تنگی او و کثرت بول و بلغمیت برادر جهت تصور سطح معده و گرانای خواب از علامات بدودت مزاج رحم است قلت منی و قوت خون علاج فصد صافن یا فصد باغن و حمام بر ساق پیش از نوبت او بدوزد و خصوصاً کسکه زرد لیمائی بود استقرار باد و طمست مغز ایدج و قرص مری که در او اهل و شغال آنستین شغالی جوشانیده باشند و کشتال مریدین آب گرم میل نمایند فایده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس انیسون بادیان پودینه و مشک طر مشیج بعسل یا قند بعد از تنقیه بدن از خلط غلیظ و دوم از خرش نایک شغال سکه در طمست میکند و دو کرم یا شربت سکنجین زردی بعد از فصد صافن یا قند و عسل یا قند نیم درم جدید سیر و سوز و شغال پنج سوسن کمبود یاد و قاشق آرد دینه هفت شغال محلول بدو نوبت عمل نمایند و در حین نیاید و سعه فواید و سیله و در این فصول و شغال مشیج خواه مفرد خواه مرکب با فیه یعنی احتباس منی و شغال میل نمایند در حین نیاید قرص مری را در او در حین نیاید شالی است در هر مای سه نوبت ده روز یک نوبت واقع شود و جوهر و سدائیه هر یک شغال نماید و شغال تخم کرفس شغالی و فنجین نیکوفه شغالی در آب جوشانند و آب انرا میل نمایند نفع دارد و آب نخود سیاه با ریت و طنج حله یا تمر و زنجبیل مرکب بهر اینها

او را در حین راقا فائده دارد و شستنی بر او به ملطف مثل سداب یا بونو در زنجبوش بودینه و اکلیل و صندل و در غلث بنای و طلا از
 دارچینی و سنبل و سیلغ و حب بلسان و عود و جوز بل و او سیل و قسط از هر یک برابر کو فتر بخوشا نند و در شرطه و صوف گذارند و بر نای و عود
 نهند این او به سده و زخم را میکشاید صاحب مل و این آبی صادق در شرح فصول چنین گفته اند و دیگر آنچه در اول طبع بنای این طلاست
 این فیهر جمع نموده و بسیار کسان فائده یافته اند صفت آن که به پیانو ده شقال سیله سه شقال شانه که به هفت شقال و اگر نباشد
 بدان آن پوست سنج که در شقال و خباوی هفت شقال فسنین دوم سه را نرم کوفته یا سی شقال نیز میخیزد و دفعه بر بالای رحم
 طلا سازند و فرزند بر دارند و این حمل قوی چند بیدسته و در و مشکا نشانه سازند و بردارند و بیضه حکما نقل کرده اند که حمل عورتی که
 به هفت ل بسته شده بود این فرزند برداشت خون حیض او گشاده شد صفت آن که فوتیج از هر یک چهار درم ابل هشت درم سداب
 ده درم میوز و آه بیرون کرده بپست درم نرم کوفته بر هر گاه و بسیارند و بردارند چند روز دیگر اعتبار ملط از جهت حرارت
 که در بان رگهای رحم را می کشد و علامت و الهامات نشانی رحم علان شش شش ساق نبات مغز نرم کرد و خبازی بنایان کوفته فرزند
 سازند سیل در ده شش چند روز بردارند و شیره خرده فائده دارد و دیگر اعتبار ملط بپست که کفالت به مزاج رحم و دبان عود
 او بسته شود علامت و مفیدی لونی تفاوت بنهن سردی عود علان فرغش در دودیه گرم و دیگر اعتبار ملط بپست که کفالت به
 به مزاج رحم و دبان عود او بسته شود و دیگر اعتبار ملط از بپست حادث میگردد علامت او بپست هم بهزال بدن طبعی عود
 علان چیزهای ملط باقی آنچه در باب عقده کور شده دیگر از جهت درم رحم اگر بود از آله درم رحم نمایند و اگر جهت فرج که مندل شده
 و دبان عود را گرفته علان فقه تقیه بدن به سبب و غنای حمل و دیگر بسبب لینی بر فرم رحم چیزی پیدا میشود که مانع جماع بود
 و مانع ملط نیز میگردد و گاهی منفذ او نمی باشد تا فایق که تروا به از حیض الم شده بد سیاه بود و منقطع علان تجدید نمایند و عود
 سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دبان او زردی بسته شود و نوس و دیگر اعتبار ملط که حادث گردد از افراط سخن و تروا که
 او را تنگ سازد و بجزا حمت علان فقه لایع ساختن و قریب که او را نماید قریب بمل فوبت میل نمایند و حرکت بیش از طعام و حمام
 بر نهار و مداومت بر لعل صغیر و معجون کمونی و گل قند که بیاد بانی می ساخته باشد فائده دارد و بدن را نصیف می سازد و غذا را
 آب درم و عود یا قطران چکانند و از آنچه خون حیض را روان می سازد بخور مختلط تنها و جاد و شیر و عسل و سکنج است درین علت
 چیزی گرم استعمال نمایند مگر علامت حرارت رفته باشد اگر تب بود و علامت حرارت در و غشیا ن طبعی دبان البته از چیزی گرم
 احتراز نمایند اگر حرارت بود آتش ساق و غوره مناسبت دیگر از جهت رحم و سیلان رطوبت اگر در آخر حمل ملط شود علان جهت
 که در فصل عقده کور شده اما آنچه از سبب اعتبار خون ملط امراض و علت ظاهر شود هرگاه منفذی نیابد افتقار رحم و او را رحم و او را
 احتشاد امراض معده از مسود و هضم و سقوط شهوت و غشیا ن و تشنگی گزیدن معده و بعضی از امراض دماغ مثل عرق و همدار و دیالو یا و فاج
 و امراض صدر مثل حال و ضیق النفس امراض گرده و امراض کبد و استسقا و در پشست و عرق و حمیات و حرارت و در رحم
 فصل سیزدهم در تبور رحم و این چند نوع است فوج اول در تبور رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت گرمی فرد زرد

نیمه سیرون کشیدن بر غیر ترتیب یا از جهت افتادن عورت بر موضع از سقوط قوت یا از جهت قریع شدن که عارض میگردد از ضعف
ایا استرخاد اعضاء رحمیه علامت او آنست که عارض میگردد در این عورت در وی شده و در عانه و قعر و چهار سینه پشت و کمر و عرشه
و ترس بلا سبب بسیار است که مخفی پوشیده است هر حال طبا فرق میان مشیمه رحم فرق میان پردا آنست که مشیمه تنگ جسم و
باریک است در رحم بحد آن بود علاج متعینه و ده الا از ثقل محققه و ادرا بول تا قاتی که مثانه پاک شود در رحم و غن زنی و یا گلی که در
غایر محل نموده باشد چنانکه از آن رحم یا به موضع او بر تدریج زجه که از شیم کورک که در آب شرب که در دگر عارض و اقا قیاد و از در خور
چو شاییده باشد و مضامیر عانه و نواحی فرج از ادویه قابض گذارند و بویایی خوش بر پیش بپاشند و در اندک عارض گردد این عورت را
حکم رحم بآب پودینه و پوست انار کوفته مثل غبار ببالند و نوع دوم حادث گیرد و ثمر در رحم از طبیعت بلغم بروج علامت او بزرگ شدن
رطوبت از رحم و ثقل علاج متعینه بآب که سکوی تبرید بود و در زجر فلفل ماز و اقا قیاد که از راج رحم سوده و به شیم که
بشیر آب آلوده ساخته باشد چند روز بردارند تا رحم که پیش آمده بجا می رود

فصل چهارم در ارام رحم و انواع و اسباب علامات و علاجات آن نوع اول رحم که حالت گرد و سبب
یا سقط که رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین سبب یاد شوا ری لادت یا احتباس طمث با فاسادین با کثرت جماع علامت او حرمت
و حرارت رحم و تب غیر شدن رسام در در سواد لسان و در معده و غشایان فواق و ضعف و هضم و قدرت شهوت و در دگر رحم سبب که کثرت
در دغش بعد از آن منتظر تمام بدن در پشت قی گاه و چهار سینه کس بان نفخ عانه و بد شوا ری بول بزرگ شدن و کوا تر بنض
و نفس غشی معرق اطراف و اگر در دم در قعر رحم بود و در زبان نایف بود و اگر در رحم بود و در عانه و سینه علامت قی نمایند
اگر ممکن بود پس ازان قصد با سلیق و قصد طافن فایده دارد و آب شعرباد و غن بلوام و آفتاب و آب میخوش شیرین و خرد شراب نمفته
یا لعاب تخم آبی و پیچون و از آنجی دن تا اسکان بود ملاحظه نمایند اگر طبیعت قبض بود و تیسین از نفوذ و شقال و پستان سی عدد
و عناب بست عدد و آوی بخار سی عدد بخوشانند و در آب آن شیر خشک پانزده شقال مغز فلو س هفت شقال حل نموده
و غن بادام شقالی افتاده نموده میل نمایند یا مغز فلو س بشیریت نمفته یا در آب کاسنی و عناب شقال فایده دارد و در رحم را بلعاب پیچون
و آب حی لعاب یار و غن نمفته و آب سنان تحمل حقنه سازند و اگر حرارت غالب اندک کافور اضافه نمایند بر نان چهار بند و مثانه
چو گاه از صندلیک یا میا و طحلب گلاب طلا نمایند و نماد نان عانه و آرد بود باقی از هر یک از زده شقال گل خرد و نمفته از
هر یک چهار شقال بآب کشین و کاسنی سازند و مزه و از آنست که بارادع حمل آینه نمایند تا دم مطلب و در آب بتدریج در آب
یا غن بار و در زرد بعد از آن از بار و دگر در آخر حقنه اگر حمل ننهد اگر تحمل نماید علامت او آنست که دروشد و در نواحی مفرط
سما و خلط و تشویه و غلیدن مناسبین محل حقنه که از لعاب حلیه تخم کتان و خیر و ساخته باشد شیر گرم نمایند و مضامیر و منصف از
نم حلیه تخم کتان و وجود تخم و نمفته و در باقی ادویه را کوفته آبی که در و انجیر جو شاییده باشد و از روغن گل از نان تا عانه طلا
نمایند و در آب کرم شستن فایده دارد و استعمالات جمولات از ملک لطم ماز و زرد قاور و غن که منگنه گاو و چربی بط و تخم مرغ کتان از

مجموع یا بعضی نمایند که گرم نزدیک بود و منفرجه شود بعد بیدار نشاند اگر در بود علاج تجدید نمایند و دستکاری باد که نفع نباشد
نمایند از جهت آنکه این عضو با عضلانی که مثل دماغ مشارک است اگر منفرجه شود و آب آن شود با آب غسل حقنه نمایند و شیره
تخم خیارین و شربت بزدی و را بدهند و اگر زرد آب چرک بسوی روده روان گردد حقنه از لعاب نمایند تا بحدی که حالت نگر در
توب و دم ادرام رحم که از بلغم بود علامت او ثقل در در نواحی عانة علاج قی نمایند اول علاج و دم سرد که در مثانه مذکور شد نمایند
نوع سوم دم صلب که از غلط سودا دی در رحم شود و میل رحم بجانب شش و دوا این دم گاهی بسطان باز میگردد و اگر علاج نمایند عارض
میگردد و استسقا علامت او صلابت متد و ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت صفی کابی از حرکت اندک و علاج در اینجا
فصد یا سلیق و سهل سودا برقی باب پز شربت افیتون و کلقنه خربت سکین بزدی و روغن شبت و بابونه که در و چربی بط و سکر
که از شیرین گرفته باشند بدو آمیخته نمایند و مقل و محل نمایند و هم داغلیون مخلوط نمایند یا با سلیقون بهم غلط نموده بر عانة
گذاشته و بشتم پاره بدو آلوده بردارند و آبی که در و بابونه و اکلیل الملوک و بنفشه و حلب و جوشانیده باشند را بر عانة نمائند
و بر عانة لعاب حبابه لعاب تخم کتان بروغن کنجد آمیخته ببالند و غذا خود آب سازند نوع چهارم سرطان که از عادات سگ در سرطان در
رحم عقب و دم گرم و قتی که تحلیل نیاید در سینه و علامت او صلابت حرارت مزاج و خلیون شدن و در و نا حجاب سینه و
بسیار است که عارض میشود در جگر و در شقیقه و ضعف مغزی خاصه در ساق و دم در پشت پای و دم شکم مثل مستقی و گاهی
متوج میگردد با استسقا و دم سرطان ظاهر میگردد در گمرا برآمده و رنگ مائل کبودی در صافیت و گاهی سرطان با جراحات
میشود علامت او در دشتیدر عانة و کشان از شکم و پشت راست که از دوطو بات بوی ناک نال بریان غنی سودا و با سرخ
میشود و لا بزرگفته اند مزاد را آنست که مدا و ابر هم سکن و اعابا با بر در وقت شدت درد و حرارت نمایند و در وقت سکن
در دباشای لین که تحلیل و در مثل روغن بابونه و چربی بط و داغلیون و مقل و نطولات گرم برقی مثل طبع حلیه برگ که نیم تخم کتان
و بابونه و فصد یا سلیق و سهل سودا و زریب مزاج و اگر جراحات بود علاج جراحات در آئین که در دگل نیز در بنفشه و کونب و
تخم کتان جوشانیده باشند و جهت تسکین و حقنه از شیاف ابرین و افیون اندک عرقان بشیر عورت سوده نمایند و منع او غذا که موله
سودا بود نمایند و غذا تلید اسفاناخ و مرغ ساق سازند و بهترین اشیا و علاج سرطان سرب سوده یا آب شبنم یا آب گاسنی آب
کا هو یا لیدن است و حقنه نمودن رحم را قافله دارد و مرغ رسل خالصیت عجیب و درین مرغ انادویه بار و خشخاش و کشیز
تر و غناب شعلب سفیده تخم مرغ و در و غنک سرب صلا کرده نفع تمام دارد و اگر تمام سازند و حقنه نمایند آب سنان الحبل
شیر عورت و در و غنک رحم را و شربت از انجیره عمود و غناب سپستان از هر یک سی عدد و از مغز فلو و شربت شغال و روغن باد
دم اختیار نمایند و اگر خون بسیار در دآب بحیثه التیس و گل ارمنی سفیده و آب سنان الحبل نفع تمام دارد
فصل پنجم در احتناق رحم این طایفه است که عارض میگردد و در و از نو بیت مشتبه به ریح بود و فرق آنست که صاحب آن
چون بوش با نازا کنز انچه گذشته بود حکایت نماید و میان رحم و دماغ و دل مشارکت قوی است بعد از منار و حجاب

سکه ازین جهت عارض میگردد که بنوعی غشی و غرق و خفقان و بسیار است که نفس منقطع شود و پاک گردد علامت آنست
 هرگاه نوبت او نزدیک آید احتمال این فکر فاسد و رای خطا و در غرق و خفقان و تا یکی چشم در لب و بان بینی حرکات منقطع
 پیرا دی صریح ریسان و اختلاط ذهن حادث شدن غشی و باطل شدن جسم حرکت منقطع شدن صوت و اگر خطاب کند
 یا بعد بدین خطاب کرده اند و از دهان صاحبین علت کف روان نشود چنانچه در صرع و چون ساکن شود آواز نکند و
 او نزد این علت دو نوع است نوع اول اختناق رحم که حادث گردد و از کثرت منی که پراکنده شده در او و به دستمیل گشته
 بقیت منی بخار بدو بدل و داغ می رسد علامت او آنکه چندی گاه او شوهر جدا شده باشد مدت طویل اندن رطوبت
 رحم در حالت حرکت علت و خفت یا فتن از خروج رطوبت و اگر قایل بر رحم زن را بآل تار رطوبت بچین آید فائده کلی بر علل
 وقت نوبت و ابتدا بعد و شاید این علت پایدار محکم به بند نرسد کف پای را محکم بماند و نجیب نگردد اگر دم بطبیعی با بونه و جگر
 ات و زانو پا و بر ساق گذارند و در گوشه فریاد و آوازه بلند نمایند و دایه فم رحم او را انگشت که بر غن زریق یا بان یار و غن
 هم و گل که در و غیر و مشک حل نموده باشند ببالند و حقه بدن نمایند تا منی جامد در رطوبت بیرون آید و بخور نمایند و با بونه
 شش مثل غمز و مشک چیزهای متعین پیش منی دارند مثل چند بیدستر کنند شش لفظ و جاذبه و غیره و سوختن مقل یا سوختن گوگرد
 چشم با تحلیل دهد و بخارات سرد را تلطیف نماید و آنچه نازلی شود بر رحم جهت آنکه از نشان رحم است که از تجزیه های بدو میگردد
 اشتقاق اشتباه و خوشبو بود ازین سبب نمایند و رخنه های گرم که در و غیر و مشک حل کرده باشند فائده دارد و دایه انور نمایند
 اندکی از لعل و عاقر قمار و غن میبارانند و گشت خود آوده در رحم مالند تا میسل یا مقل نماید و خلاص شود از ان جهت
 بعد از نوبت اگر ماده غلیظ بود علامت او آنست که زن را حرکات ثقیل و خواب غالبی سبب و نسیان علاج
 به بدن بجهت یا رجات کبار و حبس یا راج و حبس متعین یا راج و غن و امثال اینها در هر هفته یکبار مناسب
 و نجات در هر روز میل نمایند و بعد از استفراغ معجون کوفی و تروید و طوس و سنج نماید و او را اگر کم و کوشد و در رطوبت
 رقیقون مقدار در می یابند و بدو المسک یا بعل اختیار نمایند و حمام فائده دارد و در گوگرد آب آینه و بعد از تنقیه و غن
 و در غن بیدار بخیمیا و الاصول برین موجب پوست بچ کوفی و پوست بچ کوبد یا دیان از هر یک و شقال و خرد و انیسون و صطی
 یک شقال تخم حله و خشک بادیان نیکوفته از هر یک سه شقال بخوشانند و شصت شقال قند لقوام آورده هفت روز
 تیار نمایند و گشت شقال تا پنج شقال فائده دارد و اگر حرارت بود با اختناق رحم علامت او احساس حرارت قوی که
 رخ میشود از رحم بشیر سرخی رخسارها و در دو عقیان گاهی تب علاج فصد با سلیق و حجامت سابق و بعد از ان اسهال بطبخ
 سون و تشبث در و قتی که طعام بسیار خورده باشند در وقت نوبت کافور و عنبر و نیلوفر و یمن نمایند که بهوش آید اشتیاق
 که مقل منی که مشبوت بود مقل تربت نیلوفر و شیر خنده اگر حرارت بود غذا فائده اسفناخ و کدو اگر اسهالند اگر برودت
 غذا از گوشت کباب و عصاره و زرد و چینی سازند نوع دوم در اشتقاق رحم که حادث گردد از احتباس طست مدت طویل چنانکه

بطون زبان عارض میشود و آنچه عارض میشود از منی علامت و تغییر لون بول و میل بر دو لب و او انقطاع حیف و نیت عارض فصد
 و سهل بود و یکبار در وقت نماز مثل سکنجبین درجی ساده یا سداب سکنجبین و شیر تخم خیارین اگر این طبعان عارض شود فصد اسهال
 مناسبت بلکه غذا لطیف و غنما بمالند و باقی علاج اول از حرارت برودت و پس در طوبی و نزل قوت ضعف مناسبت
 فصل شانزدهم در نفع گرم و سبب اسهال سرد مزاج سرد یا بد شواری زادن یا سرد مزاج یا چیزهای سرد که درم را سرد کند ماده باد
 چنان غلبه کند که ملاهت و در د آن بر کشا و رفع از گرم یا در لغها و غیره آید در آن که سده و نازک بر آید و حاتی مثل استسقا
 طبعی پدید آید باشد که رجای مجای بگیرد و در دوزخ و هریان کند باشد که تا آخر عمر درین طبع باشد علاج بذیر و علاج ارزانی
 کرده و همچون ماده اسهول و کمونی و بجز نماید و الاصول ضروری بایاراج فقرا و شراب کهنه گفته اند که یا شلت تخم کرفس و انیسون
 و باد یا بجز و غنم بید یا قسطور عانه بمالند و حقنه نمایند و فرجه بردارند و کمادات که بلور یا پرانگده سازد و خاسب

باب سبب و موم در اراضی ثدی مثل سبب برین فصل

فصل اول در اورام پستان گاهی حادث میشود از انواع اورام مثل آنچه حادث میگردد در سائر اعضا و مذکور خواهد شد
 علاج اورام اگر خدا تعالی توفیق دهد و درم پستان بسبب بسته شدن غیبه میباشند این در چند نوع است نوع اول درم گرم
 ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و حرارت رنگ تدو تب علاج نکید یا سفنج یا به نیکه که بسبب آیمخته باشند شیر گرم گذارد
 یا آب بستر که اندکی مخزوم کرده شیر گرم قانده دارد و اگر حرارت بسیار بود و آرد و باقی سفید و تخم مرغ یا زرده آن آب
 محلی عالم یا آب کشنده یا آب خرد طلا سازند و موم روغن و روغن بنفشه بادم موم آب کشنده آیمخته بمالند و اسفنج و سکنجبین
 طلا سازند و سلطان که نکاس سگوبیند و زطین یعنی گرم سرج که در کنار جویها میسازند از نرم کوفته بر پستان بستر قانده در دانا
 حواری آب عنب الثعلب و روغن گل طلا نمایند و اگر استسقا شد تخم کتان نرم کوفه بستر آیمخته بمالند و اگر حرارت تسکین
 بر روغن گل موم طلا نمایند و با بونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته بدین موم روغن حیت تحلیل مخلوط سازند شاید اگر مائل بصلا
 شود درم بارد باقی و اکلیل الملک بر روغن کچد گذارند و آب ریامین گرم بر و ریزند و اگر در یکجا جمع شود درم تخم حله
 و کتان و غیره و آرد و روغن باله های گرم و تخم و اگر بنفشه شود و خشک نشود بشکافند و روغن مسکه و سفید ارج و اگر و
 حادث گردد در دانه مویر نرم کوفته بمز قلم گو و آب مورد و آب برگ سرد آیمخته طلا سازند نوع دوم درم سرد که حادث میگردد
 از جهت بسته شدن شیر در پستان علامت درم گرم در پستان علاج آبی که در د با بونه و قیسوم و نمام و بنفشه جو شایند با
 گرم بر پستان ریزند و روغن کرفس و روغن قسط یا از روغن غیر موم روغن ساخته ده دم مالند و اگر بودینه خشک مانده
 نمایند شاید و زیره کوفته آب کرفس طلا سازند و نان سیده و آرد باقی و حله و گل خیر و تخم کتان و برگ کرب و
 یخته مجموع طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه آرد باقی و عمل تحلیل دهند و آب گرم که در د تخم کتان جو شایند
 باشند پستان بشویند طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر و جذبات الم زیاد نشود و آنچه

سلامت پستان را فائده دارد و روغن بنفشه در زرد تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و روی روغن کبوتر سر کنند که بوره سداب نرم کوفته مجموع گلار نکه درم سینه را فائده دارد -

محل دوم در قلت شیر اسباب علامات و علل آن این چند نوع است نوع اول قلت شیر که بسبب کمی خون واقع در علامت او قلت چیزی را که از خون متولد شود کم خورده شود یا سوز مزاج بدن پستان علاج اگر بسبب کمی خون بود غلظت که از خون متولد شود و اگر از جهت سوز مزاج بدن باشد به میل نمایند اگر مزاج سرد بود شیر گاؤ و بادیان و آنک تخم شنبخت خود آب بدم که از آن خود و گندم و حلیه شیر که در بادیان گوشت مرغ فربه زرد و شکم باشد زرده تخم مرغ نیم پخت و گلاب و بادیان را در ریادی شیر خامی تمام است و شربت ماء الاصول شیر را زیاده میکند نفخ و باد که در درون طفل بود تسکین میدهد قلت آن پوست پنج بادیان پوست پنج کرفس پوست پنج کاسنی پوست پنج بجز هر یک سه شقال بادیان انیسون تخم نیلکوفته تخم خیزه از هر یک دو شقال پرسیا و شان گل شرف و انگور شفا از هر یک سه شقال قند هفتاد شقال بجز شانه شود استخموده بقند اقوام آورده و شیر بپزند و اگر طفل یک ساله بود او را نیز دهند دیگر ادویه که شیر را زیاده میکند تخم فلفل و زیزید و تخم شنبخت بادیان انیسون مفرد یا مرکب کم کوفته بسل آمیخته میل نمایند و ادویه که منی را زیاده میکند شیر را هم زیاده بوجود آورد که از گوشت گوسفند بود روی سینه بادیان اندازند و از آن دو جو شیر مغز تخم خیارین و خرفه تخم شفا من کفند غلظت غذا سازد و گوشت مرغ و ماهی که در آب تنیده بود که او را در فرامی گویند و مغز مرغ و کرم نمین که تقویم آورده باشد میل نمایند در ریادی شیر فائده دار و نوع دوم که شیر که از فساد خون حادث گردد بسبب آئین شدن کی از املاط غلظت علامت صفرا زردی رنگ شیر و قلت آن حرارت و وحدت علاج تنقیه بدن بچهار شربت و شربت سکینین و نارنج و شیر خرفه آب نارین و اس ساق و غوره علامت بلغم سده و بیاض شیر و میل و بگوشت پیخه علاج بید از بلغم و شربت سکینین در می قتی بعد از خوردن طعام آب خبث فصل و غذا خود آب که در دلد چینی بود و آب گامه دارد و علامت سودا که دوت رنگ شیر غلظت و قلت و علاج تنقیه بدن از سودا و تناول اکثر بادهای رطب و ابل بحار و خضرا و جربان گوشت مرغ و گوسفند جوان ساخته باشد

مجموع در بسیاری شیر حفظ پستان از آن که بزرگ نشود علاج آنست که اگر با قلی وارد حلیه بگلار و روغن گل طلا سازند و اگر بعلل سردی یا سردی یا آب که بسردی روغن گل در پستان انداخته که خون را کم سازد مثل اس ساق و غوره و غیره از ترشها و طلا از گل و منی عدس سرکه بگلار و روغن باده سداب مفرد یا مرکب با بچه عدس و گریسمل نمایند شیر منی کم کنند از آن گلان مخدن باز میدار و اسفیداج و گل بنفشه زهر که شقال شکر آن در دم انیسون و اندام قیام شقال پوست شقال عدس سوخته سه شقال شنبخت یا نیل شقالی همه را نرم کوفته آب بنگ یا آب پستان بخل پستان گذارد چند نفوت

باب سبب چهارم امراض صفای است مشتعل بر دو فصل

فصل اول در فرق دین النحال برده ایست از جای خود پیش از شق شدن حد و ث این علت از حرکت مفراط مثل جستن فرزدن خصوصاً بعقب طعام یا چیزی گران برداشتن یا ضرب بر شکم رسیدن یا بجهت نفع که در اوقات وقوع شود علامت آنست در وقت حرکت ظاهر گردد و در وقت نگاهداشتن نفس نیز چون پیشت کشیده کند غالباً شود اگر دست گذرند یا پدید آید اگر دودا و پرده است که ظهور نفق در دست یکی را صفاق داخل گویند دیگری را قلابه گفته اند هرگاه حادث گردد و کودک که نادره طار می پذیرد و ترک حال نمی تابد تا زیاد نشود و چیزهای باوناک حرکات قوی خصوصاً بعقب طعام و جماع نیز ضرر دارد و از صیوهای بنامین و در حمام بسیار توقف نمایند و معجون کوفی و شربت بزوری و معجون حب الفار نفع داد و مداومت بر پیشین فایده نایند از صمغ عربی و اقا قیاس و مورد و اشق و تخم کل کند و جوز مرز از هر یک بخود منقل و بعد بر مصطکی از هر یک سه دم باز و پنج عدد نرم کوفته پیشین و ششم بای طلائه نایند و محکم بند بند بر فاده که هر دو طرف او محکم شود

فصل دوم در بیرون آمدن ناف در چند نوع است نوع اول که حادث گردد از کشاده شدن شکم یا بیرون آمدن ناف و خروج ترش بده علامت او آنست که رنگ آن برنگان آن چون دست بر او نهنگد جای خود رود نداشته باشد و جماع زیاد و اگر ترش یعنی برده که بیرون آید باروده بود اندکی درد داشته باشد بقدر کجای ر علاج آنست که باز و در ناز و اقا قیاس و بلوط و گلشنار و تخم رجه از هر کدام برابر بگیرند و برش کرک نمیکند و به زبان گذارند اگر طفل بود فایده کلی دارد دیگر از رطوبت بلغمی حادث میشود و ناف علامت او آنست که هرگاه دست گذارند بجای خود در رنگ برنگان آن بود علاج آن قبله اما نماند دیگر حادث میگردد و بیرون آمدن ناف ریاح و علامت او آنست که طسور بود و هرگاه آن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب پنجه سازند نوع دوم بیرون آمدن ناف جهت پاره شدن از جای نفق شریان که در موضع اوست خون و بیرون می آید در زیر جلد مثل دم که نام میگردد از ناز و با علامت او آنست که رنگ موضع و نفش سیاه بود و اگر از گوشت سته صلب و در زیاد و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند بجز نماندناظر کلی و باید که ترک آن نمایند و طلا از سفز ساق گاؤ و دم سفید و غنک و پیرط سازند و این طلا نیز فایده دارد و میزدانه بیرون کرده و کرده بر آورد یا قلی در غنک بازده تخم مرغ بسازند و بر ناف گذارند و دائم روغنهای محلی بمالند

باب بیست و نهم در حدی ریاح افرسند و پشت و معاصر و نفوس و قول النساء و والی و اطفال و عصب و شلل

فصل اول در حدی ریاح افرسند انواع اسباب علامت علایجان حدی و وال نقار بود پیشینیش و بسیار است که زوال فته بینند یا بین پیشینیش از التوا گویند نوع اول دم گرم حادث گردد در عهده که در بطن نقار که مهر پشت یا سینه بود و از رازمو او ظاهر کند علامت او درد و نقل و عظم و بعضی شدت در حرارت و از دم تب بعد از گذشتن تب تند و گرانی در پشت علاج فضا و ضماد قوی از عاب حله تخم کتان چربی مرغ و بطا و مغز قوگ و و غنقه و گل خیز و روغن قسط و سوسن با نوته بماند و مغز قلو س هفت شفا بر روغن بادام درم میل نمایند نوع دوم ریاح افرسند که حادث میگردد از باد غلیظ که در زیر نقار بسته شده و از

از موضع او زائل ساخته علامت حدوث او در پشت بی تپش یا حتی در گاهی انقباض او در آخر علاج روغن بیدنجری شقیلی یا آفتاب
 شقیال شربت ماوالا اصول در شربت بزوری فائده دارد و گاه کند که در مصطکی انسون بود و بزدر که باد دفع نمایند اگر تسکین نیابد
 سکنج یا حبث بنجان یا حبث منقذ در ایام راحت سکنج بزوری با بگرم و صند قوی که باد را برانگیزد سازد و در میده قسط و فصل از زیره
 و اهل فریون بعسل یا آب بادیان سداب و عن با بونه یا نار دین گذارند و آبی که در دوزخ نوش تمام قسوم دبا بونه جو شایند با
 بر موضع الم ریخته و محجمه آتش در آن موضع فائده دارد و صفت محجون نافه و دوزخ و نار دین سارون و اجینی و هر یک بجز دم مرده در غل
 در دوزخ از هر یک دم گرم گرم کر نسج حرمل از هر یک دم با منغن آن عسل سازند و شرقی و دوزخ با بگرم صند قوی میده قسط و دوزخ با
 از هر یک و شقیال فریون گرم و نیم روغن نار وین بقدر حاجت غذا گوشت بریان کرده ساد و نوع سوم در مراح افرسه و غلط
 غلط مزاج شود علامت است و سفیدی رنگ سردی ملوس در اندک علاج روغنهای گرم و صند از باز و شاه بیوط کند و اقا قیاد و جوز
 و گلزار و گلسرخ داشته و روغن سداب یا قرقره فائده دارد نوع چهارم حدید ریاح افرسه که حادث گردد از مزاج اسطع علاج بر
 قمار موضع موضع و مالیدن بدست کشیدن محامه محجمه آتش گذارند و طلا که خون بدان موضع کشند از مقل و زشت اندک قرقره و شاه
 قابل مزاج بپخته و زده و دیگر سبب تشنج را باطالت فحار حادث میگردد و این اندک است با خطر بود علاج تشنج نماید و روغن سداب و قرقره
 و فصل دوم در در پشت و انواع و اسباب علل آن این نوع سست نوع اول در پشت که از موضع مزاج باد
 میشود علامت حدود و نقل احسان سردی نفع از چیزهای گرم و سکون و از حرکت نفس مالیدن علاج شربت ماوالا اصول و گاه کند و
 روغن بیدنجری شربت بزوری و بنجان و تریاق از بعد و سردی ملوس از هر یک شقیال یا شقیال بود و پشت و عن سداب و قسط و فصل از زیره
 ببالند غذا بخورد آب و مصلوب سازند و او به گرم در غذا فائده دارد نوع دوم در پشت که از غلط خام که در عضلات فقرات ظهر بود
 علامت او ثقل و محسوس انتفاخ از حرکت دریا و صند در اندک و بعد از آن قوی گردد و این در دوزخ مانده و علاج جی و
 تنج ماده بماء الاصول یا روغن بیدنجری خود آب که در دوزخ و زیره و عسل باشد هم نفع میدهد و در میده قسط و فصل از زیره و روغن بیدنجری
 حبث بنجان و حبث منقذ در این جفا فائده دارد و حله حبث رشاد و تج کر نسج جوانی و زنجبیل از هر یک با سکنج مقدار مجموع شرقی و
 و در بماء الاصول صفت شیانفی که بر دارند و نفع تمام دارد و سکنج و یا و شیر و مقل و اشق و زنجبیل و سور بنجان و شقیال و تخم منقل
 و تخم کر نسج و انسون و دایان نمک مندی و انزرد و بنجید سرد و زنجبیل و قسط و میده و مای زهره و روغن سداب از برابر
 پسند و درم گرفته شافه ساد و در موضع دوزخ و عن فریون و قسط و سداب با بونه بمالند از گوشت ملا حظ نمایند اگر ضرورت شود
 و گوشت طیور جلی و آه و بره و گوشت خرگوش و عصاره زین غلت و نعناع و نقل از غذا بود نوع سوم در پشت که از تشنج است
 حادث گردد علاج راحت تمام و روغن غیر و باد هم نمجیه بمالند و روغن شبت با بونه و غذا لطیف و دیگر اکثر جماع
 در پشت میشود علاج ترک جماع و راحت و حمام آب شیرین روغنهای مذکوره و آب اللحم یا زرده تخم مرغ و دیگر که ضعف
 در پشت میشود علامت است و انسد است که در دوزخ یا بند و ضعف جماع بود علاج ضعف کرده نمایند نوع چهارم در پشت

استلای عروق که موقوف بر دست تمدد و بسبب غفلت علامت او در دماغ و باخیران حرارت دراز می باشد و زیاد شدن بواسطه حرکت
و مدار علامت استلای خون علاج نفعه سلیق یا باطن در ابتدا و نیز خرد و تخم خیارین بیشتر بکینین یا رین غریب لیمو و آب کشک
چون تر به موضع بصل و کباب و غن گل بانگ سر که بماند در آب سرد آید و بر پشت ریخته و در موضع سرد و هوا مستدل خواهد بود
و غذا آتش سماق غوره سازند و دیگر دپشت از ریاح افسر خلوت میشود علامت او در دماغ و انتقال از موضع به موضع علامت
شریت بر روی گافن دروغ غن غنیت فرغون همچون کونی نوع پنجم در پشت که بسبب حرکت جمجمه یا غن غن غن بعضی عوارض را از روی یک
حرکت حیف علاج آنست که شترتی او را حیف نمایند از تخم کرفس و تخم حلبه هفت شقال تخم خیارین یکوفه چهار شقال
و بادیان یکوفه و اینسون جوانی و تخم غنیت در دماغ زهر یکد و شقال پنج غانه و شصت شقال قند بقوام آید و هفت روز
اختیار نمایند دیگر در پشت از تعب حرارت که از غنیت پیدا که خلط غلیظ باطن را در حرکت آید و میشود علاج روغن فرغون و قسط
و همچون ماده الحیمه و باقی آنچه مذکور شده که از خلط باطن بود و دیگر بیان در دماغه یعنی قهقهه در دماغ بر پشت غنیه بود اکثر آن بلغمی
و ریگی بود و احتمال شیا فانت سخنة کاز مقل و اشقی و اینسون زنجبیل و تخم کرفس و تخم قنطاریل و سور بخان یا بر سر صحرای ساخته باشند
بر دارند چه که تاثیر شیا فانت در آن بغایت مؤثر است و علاج و دخی بلغمی از در پشت نمایند

فصل سوم در ادواج مفاصل و انواع اسباب علامات و علامات آن و در مفاصل و در می است که حادث میشود و در
مفاصل اعصاب و سبب و نصف بند با دقتن مواد است اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب انگشت بهام نفس گویند اگر در مفصل
در کعبه و تجا و زکند از آن صبح الورك خوانند و اگر تجا و زکند اگر از جانب ششی فخذ که راست است متدایا بد تا زانو و کعبه کعبه کفرت قلت
که در عرق النساء نام میزند از خواص این دم است که بخیه نشود و سرند مثل ادرام دیگر اسباب اصلی میباشد و عرضی اما اصلی آن باشد
مفصل کشاده میشود تا سرستی آن بند دارد و حرکت نمایند به جهت اتمبر که بود و در زیر اعضا ماده را جذب میکند و قوت بهم ندارد و سبب
قلت گوشت از برای آنکه کربا استخوان غفوف و حرور باط است اینها رواند در اصل خلقت بود و قوت بیوست غالب او بهم و
بیمارت رطوبت میشود و لا بد است که در مفصل طوبیت نرسد تا مانع گردد از مفاصل رباطات و اما را بسبب غن غن غن که از کثرت
حرکات تحلیل می یابد و آنچه از رطوبت میزد بدال داده که پس مفصل را ملجذب بینا ید رطوبت را و بعضی مردم و وسیع تر واقع
گرد و موجب این مرض میشود اما اسباب غرضی اول آنکه ترک یافت کرده فضا و مفصل جمع شده و حرکت که موجب است تحلیل
واقع نیست و سبب منصف بهضم معده اختلاط خام متولد میشود و میریزد و مفصل سوم از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام تحلیل
طعمه غیر موافق نیز ترتیب شرب شراب متولد و مجامعت یا ریاضت عقب طعام خوردن آب آبی نهادن حمام بعد طعام خوردن آب و چاه
کثرت کام و نزلات پنجم ترک استراحت متداول مثل قی اسهال و نفخه خون حیف و بواسیر ششم معا و توجع و دخی که روده قوی گردد و
تغذات باغراق مرد و تخم حرکات غنیت و دقت غنیت بواسطه حرارت غنیت گناهت میشود و مفصل سیزدهم شربت شربت و غن غن غن و
در غن غن غن و غیره و تخم کعب از سواد می آید که موجب منصف گردد خصیه متولد یا اما و از او در مفاصل پنج است نوع اول در مفاصل که از کثرت

خون واقع گردد علامت او حرمت رنگ است هنج و گرمی استفاخ و ثقل و تدر و طریان شدید و راحت یافتن از صفا و وزی از طلا و گرم
و بودن مزاج طلیل گرم و ترویدن او یخ و میل و میانه شبان فصل ریح و تناول غذا از صبر به که سوز خون بود علاج فصد گردد
صفا صلیبای راست بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست بود از دست چپ اگر در دست چپ بود از دست
راست خون گیرند اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند اگر در هر دو در جمیع بود فصد با سلیق بدین یا کامل و آب کشک یا آب لادن
اگر حرارت یا التهاب باشد باید بود با یکدم روغن بادام و آب تر هندی او بخار انفع دارد و سکنجین ساده و بنزدی بود از فصد بد و روز سه
آب برگ خیار یا دو دم پنج خرزهره و حرمت سکنجین یک کاسه که با هم نمایند و جلای بنفشه و عناب و پستان و انگور شفا و برگ گلاب و زبان
سبز و خرد و گل قند یا تر سکنجین شیرین ساخته تا پنج روز میل نمایند و بعد از آن بن بطوخ و لیل از روغن شالی از هر یک کوفه و بسفای کوفه
از هر یک و شقال شاهتره سه شقال سورنجان یک کوفه یک شقال هم تخم کاسنی و انیسون و بادیان و تخم کرفس و گسرخ از هر یک و دم
سنا تره سه شقال سنا و کی بختقال بچوشانند در یک کاسه آب بنزده شقال شیر خشک اختیار نمایند و اگر مطبوخ نکرده دارند از این
نمونه مندست صبر و سقمونیای ریح و دم گسرخ و انگلی سورنجان بنزد تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک و تخم انگور و حب خسته یک
سپوت بود و در بعضی اوقات محقق نمایند بر نیم حبه سنا و یک و تخم حله و تخم صغوف و خباری از هر یک و شقال بسفای کوفه و تخم و انگور
سفا و تخم شنبط با بونه و بنفشه از هر یک سه شقال کوخار یا پوده عدد سورنجان یک کوفه و دو شقال عناب و پستان از هر یک عدد
از خشک یک کوفه هفت شقال بچوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شیر خشک بست شقال مغرولوس و ازده شقال شکر قلم
از قودت از هر یک هفت شقال در آب و به حل ساخته روغن بادام و شقال اضافه نموده بهار زوبت عمل نمایند شیر گرم و مسهل
نمونه انحران بنزد انحران فاصل چهارم بود و بعد از سه سال غربت از آب کاسنی شیر و تخم خیار بنفشه و تخم کاسنی و سکنجین ده
شقال ابدان نجف احتمال کثرت سعال او دارند و در آب تر هندی او بخار از هر یک شقال شیر خشک پستان بنزده
شقال گلاب چهار قاشق گل و شیر خشک اول اختیار نمایند بعد از آن آب تر هندی او بخار از دم ضعیف با فائده دارد و در ابتدا
طلا و رادع کرد و قبض بود و مناسبت هفت طلا و رادع مسکن گسرخ هفت شقال صندلین گل رمنی از هر یک و شقال
شلیان یا شلیان شقال فلفل سفید ریح و پودش هندی از هر یک شقال نرم کوفه آب گویا عا لب سپول قرص و بنفشه ساخته بهر
الاب مخلوط نموده طلا کنند در حال تسکین میدهد و کبریا تجربه شده که که کو فیه نما نمایند و همچنین طحلب و کشمش و آب را گرفته
سازند هفت طلا و مسکن زعفران اقیون از هر یک بر نرم کوفه کاسنی سوده بشیر گاؤ و روغن گل و عسوی که در و دار دیبا و اگر
مت از ابتدا و بگذرد و تسکین یابد و رادع محمل آنجه نمایند غل اکلیل الملک با بونه آب کرنه و آب و بنفشه و خرد و لوبیا و خیار
طلا سازند و دیگر آب کشمش و آمد جو و اندکی از با بونه و اکلیل الملک و گیش غالب و سوم روغن از آب کاسنی و روغن بنفشه و سوم
هفت صناد و محمل که قیصر و صفاصل حار را فائده دارد و لعاب تخم کتان و حله و آرد هر دو با روغن با بونه و سوم زرد بسانند
در آس ساق غوره نموده آب ماش مقدور اگر تنق آب تر هندی و گوشت طیور جوی و آه و بره و خرگوش و گوشت مرغ بنزد

در صورتی که
در صورتی که
در صورتی که

خصوصاً گوشت گاو و بز و از شراب حلوا عمل در دو شب بخوراد گوشت گوسفند جوان مرغ اگر ضعف باشد نوع دوم در دو
 مفاصل که از اکثر صفرا بود علامت است و در شدید و سوزش در سرخی مائل بر سوزی و قلت استغفار و ثقل و تمدد و حرارت گرفته که
 دست بسوزد هرگاه که دست بر و گذارند و میل در دماغ هر جلد بعضی سرخ و بول نارنجی یا حمرا ناصع و راحت یافتن از اشتعال اشیا
 یا در پیشانی و کسانی را بود که بدن ضعیف مزاج گرم و خشک اکثر تراب من گردد و اگر طبعی است تقویت عضو ملاحظه کند مواد بصر عمل
 دفع نماید از مفاصل سبب پاک گردد جهت آنکه مواد بعضی شریک است متوجه میشود استعمال در دست بسیار علاج اگر از صفرا مخلوط
 بود بود نصیر نماید و اگر مانع فصد بود منفعی بجلای است و بدین گونه بود جلد خوب نیک که در صورت تبیین نماید مثل انکه شفا شود
 تخم کاسنی نیکفته و دو دم گسترش شقی تخم خیز و شقیال بجز شاند در آب آن بخت شقیال سفر فلوس حل ساخته باید خردم روغن
 اختیار نمایند یا حقنه لین کنند صواب عمل بود و قی بشربت سکینین یا گرم فایده دارد و بعد از آن بشربت گل مکرر استعمال
 نمایند و در شربت سکینین برت یا بجز سرد ساخته باشد یا مطبوخ خیار شمر که قوی نباشد هرگاه ماده نفیج یا بد مسهل قوی
 دهند و اگر در اجتناب از مرم بود ماده را تحریک ندهند و اقتصار بر منفعی نمایند تا ماده نفیج یا بد در ابتدا استعمال نمایند و ملازم
 قالیقن اگر از یا با علیل از بار و قالیقن از خیار و نماید مثل و مثل و منفعی امثال اینها از مجربات است آب طرات تر و آب کاسنی و
 غلبه الشعبی حال عالم و آب خرفه و خیار و کدو و امثال اینها و قتی که زیادتی در دو تمدد نبود نفیج دارد و نماد از اسپنول که در آب سرکه زده
 باشد در قتی که در قوی بود و حرارت آب بود و کافور و اگر کفایت نکند نماد بزرالنج و افیون اسپنول و اقیاقیا و مثلثات بشیر
 آنجه طلاء نماید و در وج را بشیر کافور و نماید و از آنجه مکرر میکنند بختر آب سرد بسیار است اسپنول در آب گرم گذارند تا نیک
 آما سیده بود و بعد از آن و عن که سرد ساخته باشد طلاء سازند تسکین دینمایند و از مشروبات که تسکین دینماید که در حد مسطر
 و استخوان سوخته و سور بخان است سور بخان را درین علت خاصیت کلی است منزه از آنست که سهلات اصحاب مفاصل
 خواه گرم و خواه سرد از جهت اختصاص سور بخان برین مرض تسکین در و تقویت مفاصل و تقید از اسهال و تضییق مجاری بسیار
 تا فایده که نریزد و اسهال و اسهال را کشاره میکند و سور بخان بعد از هر در و باید که زیره و فلفل و فلفل
 از جهت نفیج است و ادویه نماید و سقوط و صبر از جهت تقویت اسهال از فاع او از معدود مرچ الهی و سور بخان مفصل را صلیب
 باید که بعد از او و ادویه ملین مثل جربیل و ادویه استخوان نماید صفت دومی مسکن استخوان سوخته و سور بخان هر یک در دو دم نرم کوفه
 و نیمه هر روز در می جلقند با شربت بزوری اختیار نمایند و در شربت سکینین که اندک موضعی داشته باشد آب سرد آب درین شیرین
 خمر و تخم خیارین از هر یک شقیال کفایت بود و بشربت سکینین یا بشربت نفیج و آب کلاب دفع مسفر است و اسهال فایده و اگر طبع
 قبض بود شربت از تره بندی و اگر ملین بود شربت زردک و سکینین سفر جلی از غدا مسطر اندک اگر نفق آب تره بندی
 آب درین یا زردک اندک و عن دو دم در بخان اگر تب نبود و باقی آنچه در قسم سوی مذکور شده نوع سوم در دو مفاصل که از بلغم بود و علامت
 در دست و سطل از مفاصل با نقل خدیو و عدم حرارت التهاب عدم تغییر موضع الم اگر تغییر یا بد بر مفاصل مذکور بود و راحت یافتن ضار گردد

[illegible]

مگر تقرقه است که در درون عروق النساء از مواد خام بود و گاهی بیجا شده از مواد که مختلط بود و فرقی نیست که بر از جنس و نوع
غالی نیست از طوبیت مخفی و تقویت تواند داشت خود راست ساخت مسدود می شود که است که به چیزهای صلب بسته باشد
و بسبب این سواری میشود علاج این انواع عروق النساء در درک علاج الفی و در مفصل است بغیر آنکه رایج در این مورد و ضرر ندارد
پیرا که ماده در عروق مفصل بود و رایج ماده را بختی از دو بعصر تحلیل می یابد و مخزبات در ابتدا موافق است جهت تسکین عروق النساء
و عروق الورك علاج اینها در بلاد و در زمان مشهور مشکل بود و کسان تازه و فربه را حوض صا اگر ماده بلغم خام بود و در درجهایی چسب بود
نوع و دمای قصد با سلیق نفع اشیا است از دست که مخازی علت بود و در روزگار روزه دارند و بعد از آن قصد نمایند انفع بود و اگر
در از جانب وحشی بود قصد عروق النساء را نمایند اگر در از جانب انسی ناز الی بود قصد ملحق مناسبتی و بعد از آن که میان قشر و قشر
ایستاد و با دجیات مست در نوع دمای استعمال بگرم در حمام و غذای مطبوخ با بدن عضو بر وزن حطب مثل وزن پرمغ و لطیفه
مفتحه که بعد از آن بقصد عروق النساء میمان خنصر و بصر حل نمایند و بعد از دفعه با سلیق و جالینوس گفته قصد فیض الفی و قصد
مسان است و اگر در قوی بود و وزن شربت و کل آنچ کرم کرده باشد در نوع یعنی اولاتی نمایند بیخ تربیج مسوس شربت سکنجبین
و حقنه حاد و روج الورك فی بسیار و حقنه و شیافات و شامد محلول صا و بیخ آبی در وزن فرفیون و چندین ستر و قسط و اسهال کجیب
در بخان کباب یا رجات مثل ایلج ترس و تبدیل مزاج بمعاجمین اگر بدین علامات نیگو نشود ویرمانده گردد و دم بود که در کبیر و ن
بسیار نماید به طریق علاج فایده نظر بقا و شیافات و حقنه حاد و بیخ دوم استعمال بخور در کبیر و بیخ کبیر شربت بیدان یا شربت
نفع صفادات که شربت سازد آبله کند مثل تخم تره که تخمین غیر و بیخ سوم داغ گردد نسبت و آنچه بدو داغ میکند مثل دوسه که بیدار
بناخت این علامات عند الضرورت بعد از استغفار غایت بقصد و حقنه و بی و مسهل سایر علامات اگر از آن نشود علت بیدان
نماند بخوبی از لفظ سفید بکند تا نیکشال هر روز چند و چندین طریقند و دست نمایند و اگر سنگ و غلظت دارد و غلظت را کم
کند ششم در دوائی این مضی است که گاهی سابق بزرگ شود و گره پیدا آید و بیشتر این علامت پیکان حرال و بیاده
که را که پیش بلوک بسیار ایستد و قه گردد و حدوت این علت از خون یعنی با خون سودای شود و از متادل غذا را که مواد سودا و گاهی
در این ماده بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر دیر مانده شود علاج مشکل بدو گاهی جراحت شود و از جهت حرارت مزاجی عارضی علاج
بسیار و استقرار سودا بطبیخ الفیتمون قی آید و اعتدال غذا و غلیظ و حرکات عینیت و در هر حقنه شربت از ایاج فیکر با نذکره
یعنی و شربت سکنجبین باب فیرون حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت نشود و قیالین مثل از کز ناز و ضمیع عربی و اقا قیاسیاق قدم نهاد
در بعضی از پاشنه آبله بعد از تعقیب این صفات در کس که این بخت بکثر از دو سکنجبین زرد آرد و حلیه تخم تره تخم کرب که فته
ن زیت طلا سار و در ترس با بیخ صفا سازد و اگر آن در اندو گاهی رگ را بکشد نمایند و خون سودا و بی غلیظ بکشد
و حقنه در دوائی این علتی است که ظاهر میشود و ساق و دم و دیگر باشد بیانی این بیجا شده رخ اول بعد از آن سیاه
و دانه و صلابت علامت تر بود سبب این که اکثر استعمال شود و بیخ این نوع است نوع اول که از خون سودای غلیظ بود و علامت

[illegible]

وزدی بول و علاج راحت در خواب بسیار و شربت لیمو چهار عرق و آب نارنج چون تب تسکین یابد حمام بایزن فائده را در اول گرم
 معاضل بسیار ریزند و غن بنفشه و غیره و مالند و غذا بعد از تب گوشت مرغ و یا کچل در ده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیزی که
 تخفیف حاصل گردد و خصوصاً از جماع نوع تخم می یوم که عادت گردد از استسقاء غ سبب او و به سبب که کجاست در بدست حاصل گردد
 و درج را گرم سازد و علامت او آنست که اسهالی عارض شود علاج حبس طبیعت و متلا بوجه دال از صندان گل فاقا و
 بگلای آب سوزانند و غذا که مرغ فترق و سحاق سازند صاحب الرمان یا صوفی بروغن آبی میخسیر بر معده نهند و روز دیگر حمام دهند
 ما اللحم و شربت قیق فائده گفته اند نوع دهم می یوم که سبب شود علامت او آنست که درد سفرندان گوشت و غیره ظاهر گردد
 بعد از آن تب ظاهر گردد و علاج از آن سبب و تسکین و علامت در بعد از آن معالجی تب اشرب به شربت بنفشه و حمام با
 روغن ها و غذا لطیف و شربت مزج نوع یازدهم می یوم که از غشی از جهت اضطراب حرکت روح در گرمی و دشواری علامت او سق
 قوت اندام صفت عن احتراق و علاج تقویت دل بفرج یا قوی و شربت مندرج فوکه و عرق گلوز بلج برید مشک و غذا به سبب
 گوشت مرغ و تیمود و طبع نوع دوازدهم می یوم که اسهال مفرط شود که موجب گرمی و دشواری علامت او صفت صغریض و سعال
 علاج در وقت تب کشک بود بعد از تسکین تب غذا لطیف و حمام و الیحد و غن که در بنفشه با دام نوع سیزدهم که فو
 می یوم حادث شود سبب گرمی بگلای شیره خرفه و آب قمر می دالو بخار و آب نارنج شربت کچیلین پنج خشک سازد
 آب سرد اندک و محل تب بنشیند تب تسکین یابد و بعد از آن آب سرد و آید اگر مفرط شود آب بنفشه و آب سرد و آب بنفشه و آب سرد
 نمایند غذا آتش غوره نوع چهاردهم می یوم حادث گردد از سده که دو سام جلد و فو با عرق یعنی دهن های رنگا و در
 سابقه از جهت قلت تحلیل و احتراق بخار بسیار و حدوث و حرارت مفرط جمیع شده و حدوث این سده از کثرت اخلاط خون
 از صرا نندید شود علامت او حرارت و جود و برآیدن و آب و نفع در بدن رطوبت و صغریض و اگر سده بسیار بود علاج فدر
 اسهال و اگر بدن مستند بود بعد از آن استعمال یکشودن سده به شربت بزوری و گاهی ای حاد میگرد و بعد از فصد در درج
 واجب آنست که باز فصد نمایند و اگر در باقی ماند مسلسل میل نمایند و شربت بنیان بنفشه دارد و گلخانه گلاب عرق کاکلی و با
 و بعد از تب حمام و آب الیحد بدن یار و جو و سوس گندم و غذا تخم شکسته و شمشک و اگر حرارت بسیار بود و کثرت جوشن آ
 تر میندی آب نارنج و غوره نوع پانزدهم می یوم که از جهت تخم امتلا موجب اخیر بد که روح را گرم سازد علامت او
 طعام در معده چشمانی خانی بد بود و غلبه شش و چیزی از علل تب طبقه مثل حره و غیره و علاج اگر اسهال آبی باشد پس
 و اگر آنچه رقیق نمیشود طعام فاسد بود و علاج بماند هر زمان جود و آید گرم و هند تا معده شسته شود و اگر قوی و کثرت حمام دارند
 ضعیف بنیو بعد از بزور آمدن از حمام معده را قوت به شربت کچیلین و لیمو و هند آب آبی و آب سبب سده صغریض و
 معده و غن و کثرت و غن باقی ماند و متبدل در غن آلوده شیر گرم بر معده گذارند و بنهند و اگر کثرتی از اسهال می آید
 دیگر بعد از حادث میگرد و صفت سفوف حبس الرمانی سحاق فائده دارد و اگر چیزی از نظام مانده بود و دفع نماید تسکین بخشانگر و اگر طعام

سحل شکم روزه دفع نفیسه و بختنه و شیاف دفع نمایند و جو غلاب نفع دارد و بعد از مفارقت تب غذا خفیف اختیار نمایند و نوع شفا نزد هم
 همی بوسه داشت اگر در سبب درم علامت او حرمت وجه و عظم نبض و سرعت و حرارت ملاذع و تمهید و بیاض بول علاج فصله اسهال طبعیت
 بسیار بود که مضاد و سرور و راجع در ابتدا بعد از آن مرکب بعد از آن سحل غذا و لطیف نوع هفتاد و یکم جو غلاب سبب حرکت بخارات دغانی که در بدن
 جمع میشود علامت او ترک طعام مقدار علاج و دخول حمام بعد از تب و از آنکه بدن بیشتر کند و بوی خشک فائده دارد و خلطه و بوره مایه بدن
 بدن را معتدل بسبب سردی بدن را بشوید نوع هفتاد و یکم در جمیع یوم از حرارت مفرط و علامت کثرت توفت در حمام و آفتاب گرمی در سر
 از آن که در وقت عطش و صفر و سرعت علاج خلطه از صندل و گلکاب و سیدنی و کشیز و پیش بینی دارند و روغن که در و بنفشه باب سرد آهسته
 پسیند و سرالند و شکم باب ترسند و نرم سازند و شربت از شیر و خرده و خیارین و شربت نارنج و سبب فائده دارد و بعد از تسکین تب
 بحمام در آیند و آتش سماق و غوره و سحل نمایند نوع نوزدهم که از بروز شدیدی که کجی لرات دغانی در مصلحت تبس گردد علامت او حرمت
 بعضی عدم حرمت وجه و چشم علاج در غده گرم مایه بدن تب تسکین باید بعد از آن بحمام در آید و در گرم خانه توقف نمایند و مانی نیکه
 آن که در و بنفشه و باب و اکلیل الملک جو شانه شده باشد بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را بکشاید مثل روغن شبت و
 در فینون و غیره ماله و پس از آن مرغانند خواب و نیک بپوشند و چون بیدار شود حرارت در بدن اگر سئل تمام باشد غذا از گوشت مرغ یا گو
 ران یا خود آب سازند نوع بیستم در جمیع یوم که از شرب شراب او و دیگر گرم شود علامت او حرمت وجه علاج شربت کچین شیر و خرده
 بسیار از یوم سازد و آب و مکشور موی معتدل مایه بدن اطراف تاب تسکین یا بنفشه یا چامت و قه فائده دارد و آب ترسندی
 او بخار را و چهار شربت اگر حرارت قوی بود نوع بیست و یکم در جمیع یوم که از او وید و اغذیه گرم شود علاج خیار و شربت از شیر و خرده کانی
 پنجین اصل جگر باب انارین و مضاد از صندل و گلکاب جگر که از اندر کاین تر پلزد گرمی جگر می شود و روح طبعی و آنچه از گرمی آفتاب
 دماغی می باشد و در روح نفسانی می شود و اندک تب اگر گرمی حمام عارض میگردد و در دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تب
 آتش غوره و لیمو و نارنج سازند نوع بیست و دوم در جمیع یوم که از نزل و زکام شود علامت او ضعف دماغ و زکام علاج خضه
 علامت و تسکین طبعیت و سسل خفیف و تسکین سرفه و سعال بیشتر بنفشه و شربت عناب سبب است آن خلوف و خوردن آب ششیر
 اجتناب از گوشت و ترش بعد از تسکین تب بحمام در آیند و اهل نمایند در علاج که نمیر میگردد و لیسام

سحل دوم در جمیع خلطه این تب که از خلط بودی نامندی عن که از عفونت شود و انواع اسباب علامت و مدارات آن این
 نوع است نوع اول در جمیع مطبوع این تبی بود که از خون شود و این خلط است که آنست که از عفونت خون شود و گویا که اگر خون
 عفونت و این تب مطبوع را سر و خون میگردد و سبب این تب استلا و سده باشد و اکثر این تب عارض میگردد که راکه متاخر یا یافت
 سده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصاً مستطاب استغراغ بوده و ترکان و از آنچه موجب عفونت خون است کثرت آنست که از سبب استلا گردد
 تب منتقل میگردد و بسیاری بسرام و محرکه و حصیه و جد ری از جهت رقت خونی و علایط او و در تب و عرض غیر نافذ و ششیر
 تب و وجه و چشم و غارین بینی و ابرو و موضع خضه عارض میشود پیش از تب نقل و تمهید بدن کسل و حالتی شبیه با عیسا

[illegible]

میزند و قلت مان نقص و گرم شدت تشنگی و تشنگی دهانی و حیوان و عرق بسیار در محل تسکین گران و در سردی و غلبه نقص کلام و غلبه گرم سینه
غیر مستوی بوال اجزای تنفس بدوئی که اکثر عارض میشود کسائی را که مزاج ایشان گرم و خشک و در سن شباب شده و هوای گرم و خالص
اطعمه و شراب گرم و خشک تعب شدید و زمان طویل و زده داشتن باشد و قنیکه یا نیدن ایشان را معلوم باد که تب و فحش است علاج
الطبیعت نرم بود و زان بعد هر روز دو سه مرتبه تا سه مرتبه منبت و آب کشک جو پیش از گرفتن تب و بعد از آن که تب و فحش بپایان رسید
نماد سر سینه و صندل و آرد جو و آب کشک و وصال آن کنند و در وقت نافذ اگر تشنگی غالب و سنجین آب و شیر و خرد سنجین سرد و سخته
سکین و طش میدهند و در حالت در آن صورت سنجین با نزه دارد و خوردن آب کشک و با باراد اگر گرم باشد تشنگی مالید که تشنگی بقیه حرارت را
و اگر که تب بود شربت سنجین با آب سرد و با شیر و تخم خیار و شربت بزر و می بعد از رفتن دو ساعت آب کشک بکشند و بعد از چهار ساعت
النجین قندری بعد از یک ساعت مروره که از ماش مقشور و کدو اسفناخ و اندک اگر اسازناب غوره و آب کشک و آب کشک سندی و میوه که گرم که
سلح و اندک با شیر و لاد و در ابتدا غذای نخل و شل کشک جو و در یک گرم و در غذای لطیف فائده دارد اگر طبیعت قبض بود و دیست غالب گردد
بیتدا و آب آنست که باقی اگر کلام سازند و افق اشیاء در مثل این حال مقدار دو سوم سنجین شربت اگر بخار یا ترندی بقصد سبب نمایند یا آب
رندی با چار و تقال مغز خلوس حل ساخته با شربت گل کرده شقال به سنج آیمت با هفت شقال شربت سنجین آب باران و بعد از شربت نشسته
آینه انما حرارت غریبه تسکین میدهند و مزاج بلا اعتدالی آرد و طبع را نرم دارد و ماده را اگر همپا زد و اگر صانع غیر حقه لیس یا زنده سوار است که
بزر و تب در بعضی اسهل میزند و در یک چیز نمایند و انقار بر برجات مثل سنجین در می نمایند اگر دهان مائل خشکی بود و پیش از کشک جو
در شربت سرد و شل جلاط رو با آب لوبخار و اگر دهان طبع و لعاب سرفته باشد پیش از کشک جو شربت سنجین آب باران و می در وقت فرامید
النجین و آب گرم بعد از آن شربت میوه و زهره با فرا نمایند و بر خصوصاً اگر التها بنده شده بود و اگر کما میوه و طبع و علاج سبب
در مسهل صفا دهند و اگر طبع قبض بود مائل به سبب گرمی است دم هلیله پوست او را گرفته و یک پالاب کیشانه و زرد سازند و بعد از آن
سود و صاف نموده است درم شیر خشک یکدانه محو در روز راحت سحر اختیار نمایند و اگر غثیان رض گردد و محو با آب انار بخوش یا
سبب نفع دارد و اگر بعضی ضعیف بود دیگر ندر است شقال ترندی و است عدد آلو بخار و در آب آغشته نمایند و بخوشانند و صاف نموده
شقال تصد و در وقت نوبت میل نمایند و درم مغز خلوس و آب کشک جو یا یکدرم روغن لادام یا روغن گل و بعضی از حکیمان مثل شیخ بوعلی و دیگر
نمادند که در ابتداء مرض اگر احتیاج تطمین شود مقدار پانزده شقال گلبین تب حل نمایند و رغبت فرایند اگر طبع لائمه نشود و شقال ترندی
با سبب آب بخوشانند و صاف نموده درم مقدار اختیار نمایند و صواب است که در گلبین مقدار است دم یا آب ترندی آلو بخار اختیار
نمادند که قدر و معده که تب دارد و تبیل با صفا میشود و در روز نوبت سزاوار است که هیچ دارو نکند الا شربت سنجین آب یا بن نمایند و طبع آنکه
در سنجین بیشتر بزروری در آن نوبت نفع دارد اگر حرارت مفرطه اندوه عظیم بود و متفرغ فرمایند طلیل و اسکنات حرارت دهند مثل قند کافور
جام بعد از استقرار در غیر روز نوبت روغن و غذا آرد و مروره زیر یا ج بعد از سنج و دیگر چقدر و اگر بعد از آن چنانچه حرارت مانده باشد
سبب غلبه کاسی یا خیارین دهند و قنیکه آب مقلد نماید و سه روز ملاحظه نمایند بهمان دستور و در چهارم گوشت مرغ یا بقره

یا نارنج که قبض بود آب ترندی قش سازه و بتدریج غذا انقباض دهند نوع مسود علیک خالص این تب غلبه خالص حادث
 میشود از صفرا که غلط باشد بطوایات اخلاط حکم و این تب گاهی ششهای باقی ماند و عظم طحال و تبی و سستی ظاهر میشود علامات او آنست که
 زیاد بود مقدار نوبت او بود و از سه ساعت و گاهی میکشد نوبت او تا نوبت و چهار ساعت و نوبت لرزه او دراز تر میباشد و حرارت او
 در غایت حدت نبود و او را از زیاد به برهت نوبت بود و گاهی بسیار در سر بود و خالی نبود از کرب کاهلی و بخوابی و ضعف فم معده و
 میزگی دهان و بر طرقت شدن او و بوی بسیار و در بشیره ضعف کمر بود و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و رنگین گاهی سفید و بسبب بخارات حر
 که متوجمه بود علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالبی و علامات او آنست که مدت نوبت کمتر باشد و ناقص باشد و بسیاری عرق
 و زردی بول را از وضعت عطش فم خشنکی دهان تریتم لیمو و نارنج و کنجدین علاج نوزدیک بنجناصل نمایند و اگر جانب بلغم بسیار بود علامات
 ضد خنجه نموده شربت کنجدین سیلی بزوری که در روز گرم بود و استفراغ بلغم و استعمال نمک در دای سیل مدام که نفخ خلط نموده مگر آنکه
 خلط تنقل بود از موضعی به موضعی و فلقن اصطلاحی در بعضی از آن محل سسل میخوان داد و اگر طبیعت قبض بود و یا بلغم فلووس و رنگین تلین
 نمایند یا بجنه نرم و اگر قارور غلیظ در رخ بود ضد فائده دارد و اگر تلین بود بعضی سرخ آب کشک بولقند و بعد از چهار ساعت کنجدین
 باب سرد و غذا در روز یک نوبت بود شور بای مرغ باب غوره یا آب ترندی قش بود و در روز نوبت ماض معتبر بشیر و بادام و اگر نوبت
 ده بار بگذرد و گوشت مرغ یا گوشتند جان در آب آن او را بچند میکشند و ماض معتبر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و خردیم کوفته در
 شور بای مرغ و اگر تب حاد نبود بول بسیار رنگین باشد انگ با دمان جهت نفخ و کنجدین که از عسل ساخته باشند در وقت لزو آب
 گرم در زیر جامه نمند و دست و پا را در و گرم انداختی در اجاره نوبت و غیر نوبت خود صا اگر دهان تلخ بود و غذایان اشته باشند فم کل در
 و سکونی بین تپانده دارد و مدام بود از نفخ ناست و پیش از نفخ ضرر دارد و شراب گفته اند که سفید در قیق باشد نفع دارد و اگر
 گفته اند نارسیده بود ضرر دارد و چون علامات نفخ پدید گردد و سسل قش معتبر بنوعی بنفشه و درم قمر سفید و درم محمود و انگلیس سوس
 نیم درم قند خنجر درم همه را مخلوط نمایند باب گرم سسل نماید و آبی دیگر بیدارم غار لیون نیم درم محمود و انگلیس شربت کنجدین غیر سازند با گلاب
 و سر او را آنست که سسل در روز نوبت میل نمایند مگر که در وقت لرزه فرایند و سسل قوی تا چهار درم نکند و خورد و نوبت کنجدین درین
 تب بسیار حیات کنند نفع دارد و قش در روز فائده دارد و صفت آن گسین بخت درم پنج سوسن چهار درم سسل درم طباشیر و درم کوفته
 بخته قش سازه شربت شقالبه بعد از استفراغ و انکسار حرارت و اگر مایه بالایی عسل که عذب بگویند باشد علامات او آنست که بعضی
 بیاید در سر شریان پهلوان جانب است نقطه در بوقت شربت در که بسیار قوی نباشد و گرم نباشد و شل نم کف و بادایان خیال و نیم خیزه مقدار
 و درم بشرت کنجدین بنیای نمایند و غذا در روز یک نوبت بود شور بای مرغ و تپید و چند اندکی از گوشت اشته در نوبت انقباض شربت که رنگین
 و پهل آب تا این قند یا آب شعیب و تند و ترک غذا اگر قوت بود و در روز نوبت نمایند و اگر صبر نتواند که در شیر و سوس گندم بقتند و اندک قش
 بادام میل نمایند و از تسکین حرارت و اخلاط نوبت غذا و شربت نفع دارد و اعتدال در غذا غلیظ نمایند و اهتمام بقویت سده فائده دارد
 نوع چهارم در تب حرقه دین و ضعف است اول آنکه حادث شود از عقوت سفر که داخل عروق بود و وجهی که بیشتر در عرق نواحی و اوج و دیگر

شد و دوم آنکه این تب محرقة از بلغم عفون در رواجی سینه و دل متولد گردد از بلغم مائی و صفراوی حاد اندک این جمعی محرقة اگر عارض خود شایع را
 می سازد و بیشتر مردم جوان و صبیحا را عارض گردد و علامت اول از دم تب حرارت اندک از تب غلب بود و خشونت زبان سلم بود و صفرت
 تن متوسطه و سیاهی زبان بد بود و عرق کم بود و کمر و بچه آن افراط عطش و سرفه و اندک حرارت باطن بیشتر از ظاهر بود و لذت یافتن از هوای سرد
 و سردی در بدن و اگر صفرا و محض بود اعماسه شدیدی و در شمس و اختلاط عقل و قلق و درد سرد خون بینی و غوچه ها و در تب شتر خشونت
 و معوقه شهود و حرارت در رواجی سینه بسیار بود و فرق میان تب محرقة و تب طبقة آنست که شدت غلب در محرقة زیاده است و عرق
 کم است از طبقة بود و متعدد در بدن نبود و عرق نفس در بدن بود و حرارت حاد و خشک ظاهر نباشد علاج آنست که نظر کنند بر حرارت
 و اگر حرارت راجع باشد براده تسکین حرارت بشیر و خرقه و ثوبت نارنج مانند آنها نمایند بعد از آن نفیج دهند پس زبان سبیل و اگر
 تب مده راجع باشد بر حرارت نفیج مده اول دهند بعد از آن سبیل اختیار نمایند و در آخر تسکین حرارت نمایند و از آن است که سبیل
 در ابتدا این تب نهند و اگر حاجت تسکین باشد آب هفت میوه یا آب قمر بندی و آلو بخارا و ثوبت گل مکر و سکنجبین باشد تب نشسته
 سبزم اختیار نمایند و آب قمر بندی و قند هر روز فائده دارد و اگر غشیا غلیظه و رنگین بود و فصد نمایند و آب بنند و آن و جمع مبرات با فضل و غیر
 ندارد و اگر در شکم در می شود و در معده و دیگر صفت نباشد و حرارت غریزی ضعیف نبود و صفرا و بلغم از نفیج و آب سرد میل نمایند تا حرارت غریبه
 ملین و هروقت دهند و علیل را و قتی که سبیل معوقه بود و هر چند سبیل در اشتیاق باشد و خرقه بصلند و گلاب اندک فور سردا ختم بر سینه گذارند
 و اگر تب هرگاه حرارت قوی بود قرص کافور یک نخچین که از بزر و ستر ساخته باشند بخرند و بعد از آن و بساعت آب کشک جو یا آب انار
 پیش و در روز هر ساعت آب بنند و از بابا در رنگ یا آب کدو یا لادنک قند یا با شکر ترش لادنک اختیار نمایند سکنجبین بشیر و تخم کاسنی و
 این نفع دارد و علیل را در وقتیکه حرارت تسکین یابد و با شمش معشقه و کدو کشک بشیر و بادام دهند و تن آب غوره و اشال آن سازند و در سبیل
 از نعوت و لیس و لیس یا لادنک در خون بادام در دهان گیرند و آنچنان سوزان روی و خشونت باشد چون بشیر و زاکل گردد و اگر در خرقه کتان سبیل
 رند و بر روی و زبان یا پاک سازند و نصب بود و اگر دانه آلوده اند که باز گوشت بود و در دهان گیرند فائده دارد و اگر گرافتی در
 یو یا بوند و نقشه بختانند و سر به بخار آن دارند و با بار لور و گزارد و اگر تشنگی مفرط بود و مایه از نزل و زکام و سوال نباشد گرافتی
 و یا بخاری که متعاند نشود و از اشربه و اغذیه ترش فائده دارد و یک سبکت محرقة که حادث از بلغم شور شود و علاج سکنجبین بزوری
 در و آب کشک جو بخورد و یکوفته و اندک بادیان و اگر مده در خالی مده بود علامت او گرفت غلیان بغیر قند پس قومن نمایند
 و سبیل آب گرم و اگر مده غلیظه بود یا ریح فقیر که صبر در و شسته باشند و اندک حرارت صبر آب انار بخورند نمایند و در آنها لیس یا
 لطیف و بنند و در وقت انحطاط بر ترانف و معاجیه همان طریق بسازند و حمام کباب او مال بسوزی باشد و ریخت نفع کلی دارد
 و تب دل از بلغم شور بود نوع پنجم و غلب و دم و حرارت این تب از صفراوی متعفن که در تمامی عروق بدن آمده میشود بسیار است
 یک هفته بر طرف میشود علامت او قوی در از علامت غلب بلغم دو در ریخت نافض تر از بنو و مگر بر سبیل بحران و در تب غلب غیر
 بی سر و زناقص دلزده بود و در بار عرق و تب غلب لیم عرق نباشد که در آخر یا در بحران و فرق میان جمعی غلب و دم و محرقة

[illegible]

از ازان بمیان روز رسد علاج و ابتداء طبعیت اعتدال فی سکنجبین اگر کم که در تخم حرب جو شاییده باشند و کلفت نمایند
بسیار لطیف و استعمال طوط و چیزیکه قطع بلغم کند و موافق آنست که در ابتداء شربت سکنجبین و کلفت تا روز هفتم اختیار نمایند بعد ازان
طوطی و انیسون فنی و نوبت دیگر آب کرشمی و اریان سکنجبین عسلی نفع کلی دارد و روز نهم پس آب نموده میل نمایند و اگر طبع با اعتدال
و شربت طین که در گرمی بسیار بود و مثل گل سرخ و مثقال بادیان نمیکوفتند و اگر شفا از هر یک سه مثقال غنای پستان از هر یک
ست عدد تخم کاسنی نمیکوفتند و مثقال تاسی مثقال قند صلاب ساخته چهار روز اختیار نمایند و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال
نظوس و پنج مثقال فانیذ یا قند و یک مثقال زبر یا صاف سازند و اگر قوت ضعیف بود و قندها لین نمایند بعد ازان حقه حاد و قوی آبی که
تخم حرب و شربت و پنج سوسن جو شاییده باشند سکنجبین عسلی فائده دارد و بعد ازان تر کلفت بشربت سیب سبیل و غذا نخورد و نمیکوفتند
یا سازند و اگر زمان طویل کشد و تخم ضعف بود مشور بای مرغ یا تیتوب یا اندکی گوشت از این بطریق بلغم بریان نموده اختیار نمایند
بلغم قبض بود و دوی تربید به شرب دهند و صفت آن تربید و دوم زنجبیل و مصطکی از هر یک درم قدر بر آب مجموع شربتی به شرب
الی یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند و بحسب قوت شاید و صبح بخورد و یک مثقال یا هفت درم شربت بزوری سکنجبین عسلی میل نمایند
پس از صبح و غلیظ بود و نصف فائده دارد و اگر احتیاج کبشک جو شود در تخم کرشمی و اریان اندازند و اگر احتیاج استغراق بود سکنجبین یا بگرم
بوده دهند و قوی نمایند و غف و اگر این تب از چهل روز تجاوز نماید و در روی و اطراف تبیح ظاهر گردد و قرص در و بشربت
اصول بشربت بزوری یا قرص انستین سکنجبین بزوری و اگر مزاج کبید سرد بود قرص ملک بشربت بزوری و اگر گاه از غلط
بلطم بود علامت او دیگر نشیدن علت و بیاض قاروره و زمان زمستان و سن پیری و بلاد مرطوب و سرد و تریاق کبیر بمقدار
روز می دهند و روز دیگر نه تا تریاق از بلغم یا مغز و لطوس و اگر این تب حادث از بلغم شود شده استعمال نکند
که بسیار گرم اند اگر تب شدید و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و نبض مائل به سرعت علاج غلب غیر خاص نمایند
ده نقصان بحسب حرارت و برودت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف خود ننیم کوفته و ماش مقشر بزیره و گندنا و
خصوصاً اگر بلغم حامض ترش لزج بود و اگر غذا قوی تر خواهند گوشت تیمود و مرغ و کبک و اسنابل انبیا و سزاوار
ت که در غذا چیزیکه قطع بلغم نماید مثل تخمین آبکامه و سرکه باشد و وقت غذا بعد از غروب و نوبت و بر طرف شدن نوبت
و نوبت چهار ساعت و اجتناب از غذا که از بلغم حاصل شود مثل شیر و حشرات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره و آب سرد
و صبح باشد و حمام پیش از بلغم ضرر دارد و بعد از وفا که مندست نوع هشتم و رطب بلغمی دوا کم حدوث این از بلغم غرض
عروق بود علامت تب لازم و در ابتداء نافض برودت و قشعریه باشد و گاهی قشعریه در سربا بود و مالززه ندارد
نیاید باشد مگر در وقت مفارقت کلی و این تب شایست اندکی بدق دارد و حرارت آن تب یاده بود و نبض مختلف و زمان
این تب هیزه ساعت سه بعد ازان تخفیف یابد و بسیار است که حادث میشود از این تب تشنج و قتیکه بسیار باشد کف او
این از استقرار ماده سیل و قوی و تسکین حرارت بشربت سکنجبین و کلفت و جلاب از عسل و آب بادیان تقویت معده بفرمود

و مصطكى و انيسون گفته اند اگر استخوان بود قصد نمایند و اگر علامت فضع ظاهر بود متفرغ ماده مسهل کنند و بار و سبار و مزاج ر
 بماده الاصول گفته اند اصلاح آورند و قرض و در برنج و حب گسرخ ده درم سنبل و پنج سوسن از هر يك پنج درم بمثلت قرضه سازند
 شربتى در درم يكچدين ساده با بزورى اختيار نمایند و اگر در سينه خشونت بود بكمالاب بنفشه و پستانى پسيان و شاقى شود و در لغز
 نهم در پ غشيه غليظه حد ث اين تب از بلغم خام بسيار كه بدل ريخته جزيى زغشنى عارض گردد علامت او آنست كه در او مقل و در
 بلغمى يا تيج و جود لاغري بدن در گنا حيله و رصاصى در اكثر اوقات و لب و شل لب كيه شهابت خورد و باشد خوشم و در وقت پيمان كودك
 بترفته و در زير قرحه كه شرايفت ميگويند نفع بود و اگر ترش و گاهى عارض ميگردد اين تب در بعضى اوقات از صفراى غليظ خلط
 بلغم و با او سوزش را احشا بود و او در اثنى بلغمى باشد علاج اين مرض صوبي دار و بسبب آنكه اگر مسهل دهند غشى بود و اگر غذايه
 نمايند ماده تب زياده ميگردد و اگر غذاهند قدرت ساقط شده موجب ضعف شود و اگر گرم در احشا ظاهر گردد و شكل نيك گردد
 صواب آنست در علاج كه ابتدا بحقيقه لين نمايند و بتدريج حقه قوى كنند خصوصا اگر طبيعت قبض بود اول باب چند روزه و غسل
 حقه سازند و بعد از آن او ديه اصناف ساخته عمل نمايند و باليدن بزيه طريق كه ابتدا از ساق نمايند از سر زانو تا اسفل قدم بمالند
 و بعد از آن را نه از بالا بزيه پس از آن دستها را بر تپه كه سرخ گردد و بعد بعد از آن پشت و صديقه را در جعبه باز يا پها نمايند و بعد از آن
 باليدن و دغنى كه در قبض نبود و سرد نباشد شل روغن زيت و كنجد و غيره و گل و قطره بدن و اندوشت سلكنجين مسلى با در درم تخم كرفر
 و چينان آب غسل با يك درم زونا و اگر آب خرد بقد با غسل با ديوان كه در حباب آهنيو باشد و دغشى كند و اگر ضعف ظاهر گردد و نان
 باشد شل با شرب گفته اند و مزيج نموده اگر گرم احساس شود قى اگر با مسهل وجود آيد نفع كلى دارد نوع دوم در پها كه اندرون سرد باشد چود
 گرم با عكس و اين تب بر سه قسم بود اول تبى كه اندرون گرم بود و ديرون سرد و اين تبى وقتيكه حرارت وحدت قوى بود و يا شديداً در بيان
 و شدت عطش و غلظت بفض و نفس و اندره و ظاهر بدن بسيار سرد و اين علامت بدست و اگر نباشد تب بدین مرتبه و حرارت در
 باطن قوى نباشد و سرعت نبض و نفس كمتر بود در اكثر اين تب بلغمى بود علامت او آنكه تب صفراوى بود و لزوم او بر طبع غلبه علامت
 آنكه از بلغم پراض شود ما هيت بول و خام نبض لطى و متفاوت و سهوم تبى كه اندرون سرد بود و ديرون گرم و وحدت او از بلغم جابج
 كه در باطن عارض بود و عفونت او را كنده شده از تجارى گرم در ظاهر بدن و در نفوت احساس ميكنند بسيار دي اندرون جهت آنكه
 اين خلط با غايت كيفيت گرفته بود و بدان عضو ساكن بود و حال سرد و ات او معلوم ميكنند علامت او آنست كه خارج بدن گرم
 و باطن او سرد و نبض سريع نبود و نفس عظيم و تشنگى نباشد و تبى باشد اين حال اگر در اخرا من كه قدرت ساقط شده قسم ششم تبى كه حرارت در حشا
 در ظاهر و باطن احوال و وحدت اين تب بلغم غفن كه از بخار و ظاهر و باطن گرم شده علامت او نبض لطى متفاوت و بول خام و شدت حرارت
 قوى تر باشد و گاهى از جهت غلظت ماده مستحيل انقب در پنج گردد و آن زمان خارج نشود و از تب بلغمى وحدت از تب او از چهار ساعت تا شش چهار
 ساعت بود علاج سلكنجين مسلى هر روز مقدارم با گرم و بعد از دو ساعت شربت سلكنجين شربت بار الاصولى شربت بزورى جبر صبر و صبر
 ميز و از درم پليد زرد چهار درم مصطكى سه درم گسرخ و انيسون و زعفران و كتيرا با سقل از هر يك درم شربت دوم و حب غاليقون

یا بایح فائده دارد و قرض و در تفتیح جوفی به تخم ترب شبت و عسل و سسل از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و ترب و حنظل که مال بحب
 و صفت مسهل نافع است در حیات بلغمی در مردم صبر نیدرم غار لقیون دم بلغمی سکنجبین در سحر میل نمایند یا بگرم و سردار است
 سده را قوی و از نه بکشد که در معطلی انیسون باشد و پی که از صفرا و عینقه بود علاج هر یک بلغم و صفرا نمایند از جنس مایه تب بلغمی نهاده
 سی بود اما تب نهاده آنست که نوبت او عارض میشود در روز و شب و در وقت تب لیلی عکس این تب بود و هر دو بدست نهاده می طول و
 بود و جهت آنکه او عارض میگردد و در وقت که بکام کشاده است تحلیل یافته بخارات و این لیل بود که کثرت ماده و بسیار است که منجر میشود قی و جهت
 الی و سقوط قوت و گرمی هوا در روز و غیره و تب لیلی سکنجبین الی در هر اسر و شبت حبثی گفته اند علاج حبث بلغمی نمایند و گاهی حالت میگردد
 تب نهاده لیلی از بلغم زجاجی که پراکنده شده در بدن و از نه در دو عفونت و کمتر بود علاج تطهیر و منس از آنچه از بلغم متولد میشود تعلیل
 و در وقت نافع در تمام دستغزل بلغم و دار از تخم خیار بن شربت بز و در عرق در جام فائده دارد و اگر دیر مانده شود و طبیعت بر تب
 و در غرت ربیع و صفا و نوبت سرد و اسود دارد خاصه که مدت دراز باشد و حضرت زهر بکلا و کثردم باز دارد و اخطا آن طبیعت و طغی و در صفای
 ماضی و برگ سداب زهر یک برابر یکدیگر برسد و زن آن عسل آمیخته نمایند شربت شقیالی یا دودم از جهت حضرت زهر یا شتاب گرم یا
 اصول اختیار نمایند پیش از لرزه بخار پاشند و در جامه او را لکه بپزند تا بخواب رود و دوی طبیعت نفع دارد و در غن سداب مانده در غن
 او دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید بدین تدبیرات امید است که لرزه تب سکنجبین بر نوع یا زهر سم اندر تب بجم دائره این تب
 او شگرد و اسوداد و عارض خارج و نوبت او اکثر اوقات بخت و چهار ساعت بود و مدت را گذارشتن او چهل و شست ساعت و در اول
 او اگر خطائی از طبیب واقع نشود و مخلوط سازند در بعضی از چیزهای ناساب امید است که در میان خطائی بد و دقتی که علاج چنانچه باید تا
 و از ده سال میکشد و منتقل شود با ستقاء و حیات هر یک تا بستان بخت آنکه ماده رقیق تحلیل یابد بعرق استغراقات
 ای ماده غلیظه بواسطه عفونت تشل میگردد و در ربع و علامت او آنست که سردی اندک ظاهر شود پس از آن زیاد گردد و در محل انتها کم بود
 یا چنانچه در طبعی می باشد یا زده و از زرد شد بد تا غایتی که دندانها بر یکدیگر میخورند و در دستخوان و مهرهای پشت و در وقت ابتدا حرارت
 و التهاب گرمی میشود از حرارت بلغمی زیاد شود و قوی بود و بیشتر از غنهای مزمن یا امراض سوداوی منقبض مایل به بلایست و
 در ابتدا سفید و بعد از آن اجد استسمن و در آخر سیاه رنگ از آنچه دلالت دارد برین حال عادت دارد و سن مزاج علیل است و اکثر
 پیش میشود کسی که حراج او سرد و خشک بود درین کمولت و در فصل خزان و در هر اسر و خشک اکثر از تا اول غذا که از دهان بیرون
 پیش گوشت است آبجو و غیره و بسیار است که در تابستان تب غیب بود چون خزان شد و منجر ربع گردد و علامت نفع ماده
 آنست که سرد و لرزه کمتر بود و اصناف طبعی ربع پنج است صفت اول که حادث میگردد از عفونت سودا و طبعی علامت او
 است که مذکور شد صفت دوم که از حترق خون بود علامت او غلبه دم و شیرینی دمان و سرخی بولی و گرانی دمان صفت سوم تب
 که از حترق صفرا حادث میگردد علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و سرخی دمان و کثرت عرق و لیلی یا شیار ترش و غرض
 است و تو از ابتدا البشع برده و سردی گوش می باشد یا التهاب و غضب در اکثر حدوث این تب عقب جمی صفراوی بود و نمش چهارم

[illegible]

به وقت زردی و این مغش آب گرم و بنفشه بابونه و گلاب و خمر جوشانیده باشد گذارد و غذا بخورد آب بکوفته و با شمع و اگر اندک بود
 باید و اگر کثیف بود و روزی است مرغ و میوه و در این صفتی و اگر بعضی بدتر کشد و اثر آنضج ظاهر بود همچون حلتیت که در قی سرد و نطفه طبعیت
 در آن هر یک از این عمل بسیار در شریقی نیم انتقال تا دم بود و هر سه روز یکبار میل نمایند و جای نوس گرفته که خلق بسیار دیدیم که
 مسهل از ربع خلاص شدند و بعد از آنستین بریاق خورده و شنج ابوعلی فرموده که حلتیت و فاضل نافع اند و شراب بعضی رفیق که بود گفته اند
 دیگر ربع و اگر از سود که از روی خون حادث شده باشد علاج در ابتدا تقلیل داده با بلبلات فانیذ و کفند و تلکین طبیعت
 بطبیخ بلیله زرد و سیاه بعد از آنضج فصد با سلیق و قی طبع عام نفع دارد و در استفراغ با دویه قوی مثل اقیقون و بسفاج و فانیقون و
 مسطوخ و در حجازی و دلاورد نمایند و حقه قوی فاکره دارد و در سوزا و آنست که عقب بکشد که اسهال نماید هر که خطا سوداوی
 است مسهل و مسهل نفع نمیشود پس نفع او برات تواند و بعد از تسکین قشعریه و لرزه و در عرق مناسب آنست که اهتمام نمایند
 درین تب بقوت بکند و سپرد را ابتدا بکنجین و در وسط علت بقرص آر شک و غثاف و اگر قوت ضعیف بود مرغ و میوه و زرد
 و نیم نیم بخت و مایه رضاضی و اگر از علت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت گوسفند و بزغال که در دوا و دیگر گرم بود
 و در دوا و در نیم در ربع دائم حدوث این تب از سودا و رغن که در داخل غروق بود علامت لزوم تب باشد از ربعی و صعبیت
 از رغن در روز نوبت و باشد از حرارت و انبوه و عدم ناقص علاج فصد با سلیق و نفع بکفند و بکنجین و تلکین طبیعت بطبیخ اقیقون
 و اقیقون سیاه اعتدال گرمی و سردی و بکنجین آب کاسی و آب با و یان و شربت بکنجین بزوری مسهل و اگر حرارت داند و
 تند بود و تشنگی غالب کشک و جلاب آب ترهنی و آب بخار و آب نارنج خوش غذا آنچه مذکور شده و اگر خطا نفع یافته مسهل قوی
 بنفشه است و در آخر قوی علاج دائره نمایند و مبالغه در شنج نمایند و در هر جلد تب ربع و فیکه بوارت و در تابستان بود و
 را و آنست که دویه گرم نمهند و مقدار آب جبن که در قند مل نموده باشند نمایند و مسهل از بلیله زرد و سیاه و اقیقون و فانیقون
 و در تابستان نمایند و در طبیب بدن از حمام که آب شیرین داشته باشد و غذا قلیله که در اسهال و در آخر مرغ قوی در روز نوبت
 بکنجین آب گرم و بعد از قی بقوت سده بکفند و بشیر عورت و شربت سیب و عدل نوع سینور و هم در تنهای غرض سوس حدوث
 و این چهار از جلاب تب ربع باشد اما کمتر غلیظ بود و مقدار او کمتر از سودای بلخی حاصل شود علاج تب بلخی نمایند و بکنجین
 نیم دلیری کمتر باید نمود و مسهل نیز کمتر باید نمود و اگر آنضج بدید که مناسب حال مسهل دهند و شربت بکنجین و اگر حرارت بسیار
 از شیر و تخم خرگه و گاهی کفند فاکره دارد و غذا بخوریم کوفته از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شربت و پیش از روز
 بیت بد و روز بخورد آب و این حسب بسیار تند تر بدرد مرغ فانیقون نیم انتقال محمود و دلی لا جورد و نیم گرم کمتر اندیم کوفته بخورند
 اعتبار نمایند و صباح و بعد از آن آب گرم با جلاب از مسطوخ اقیقون سیل نمایند و اهتمام بدفع سودا نمایند
 و چهار و در تنهای مختلف باید دانست که چهار دو ران معلوم باشد و در هم آمیخته بود آنرا که یک گویند و گاه
 که در دوا و زین یکبار نمایند هنوز یک تب بر طاعت نشده تب دیگر از طبیب را باید که نشان تنهای نیک ملاحظه نماید

تا بر حقیقت هر یک اقامت گردد و اگر تب مبعوث دم بعضی اعضا شده علاج دوم باید کرد اگر از جهت بی ترتیبی علیل در خودی آشنایان اقامت
گشته علاج اصلاح تندید و اگر کفایت نباشد و مصلحت در روز یک نوبت نبود و در وقت نوبت بود و سنجیدن گفتند منع از غذای در روز نوبت و اگر تب از
جهت اشتراق اعطای بود علاج استفراغ نماید گاهی و بعضی اوقات سنجیدن و گفتند دهند و غذا و شراب لطیف اختیار نمایند تا
خلط حرق گردد و چون زمان مرض طویل شود سهیل شود او تند بر تب رنج نماید و قرص غاف که بیمار بهای سپرز و دیگر
و بهای کهن را سود دارد و بسازند صفت آن عصاره غاف است و آفتاب صبر از هر یک بخیر دم و شربت و بهای سهیل در
زغفران و صطک و لب سوس از هر یک دو درم بآب کاسنی بسازند و قرصها کنند شربت یک درم سنجیدن اختیار نمایند و در
بیماری کتب خمس و غیره اولی آن بود که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با اندامهای مصلی نیاید و در
برق کنند و تا قوت بر جا بود و از درازی مدت بیابانند و نشید و اگر حرارت قوی تر شود کافور و لوبان نیم آبی و سنجیدن و تخم
خشخاش فائده دارد و نوع یا نر و هم در تب و با یعنی فاسد شدن هوا باشد و بجا که آب در ظرف باغ و طبیعت او بگردد
و عفت پذیرد حال هوای سبب آنکه در میان در خان و خاکها میریزند و سنجیدن باقی و خانه های متعفن شود و علامات حدوث
و با بسیاری ستاره ها که دنبال کشیده باشد و در کانون اول در کانونی خواب و صبار جنوب بسیار آید و هوا ناک شود و چنانچه درم
پندارند که باران شده و نباشد و بسیاری حشرات و ضعیف در زمین قلعت باران که ورت هوا که روزی بخار بود و روزی بی بخار بود
دوام ابرهای روزهای گرم و شما خشک و هوای روز تیره و درختین موش و حیوانات که در زمین نهان باشند و بظاهر می آیند
و گاه اشتقاق آشیان و غلغله را می بیند از آنکه عادت غلبت اوست غایتش و اگر فساد هوا و تابستان و خواجه و علامات دبا آفت
که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد و در باطن اندوه و سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نفس تازه و بلند و ضیق نفس بوی بد از دهان
و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غشایان و سقوط شهوت و در در سر سبده و غلظت حال و سرفه و سقوط قوت و غشی اخلاط
عقل و تمدد و در زیر اشقیه بخوابی و سستی بدن و ضعف نفس و اشتداد در تب یاده بود و از بدوئی گفتاک مراری و قصه اوئی سردای
و عرق بوی ناک نبرد و باقی اعضا امل لبرخی یا صف و اگر علیل را شور نباشد و قوت ساقط گردد و در بجزی میل کند و غشی متواگر گردد
دلیل موت بود و علاج قصه نماید اگر ضعف غالتی و اگر اخلاط بسیار بود اسهال آن خلط بدوای مناسب شربت های خشک مثل
نارنج و لیمو و آب نارنج غوره یا قرص کافور و آب کاسنی و غلبه یا سنجیدن یا عفت و رافین سازد و او را در اول شود و آب سرد
بسیار بیکبار میل نمایند و بعد از آن اندک اندک هر زمان و بهالته و تقویت دل و تخلیه و لویه های خوش استنشاق گلاب هر لحظه فائده
دارد و طلا بر سینه از صندل و کافور اندکی نماید و موضع علیل اعتدال و در حوالی او ریاضین و برگ بید گفارند و در خانه و غیره گلاب
و سرکه میاشند و بخور از صندل و کافور و پوست انار و مورد و امثال آنها سازند و گاهی بخور در شریعت سردی اطراف و بخوابی و
اخلاط عقل و سینه نفع بیند باید که پوشند بخار مناسب با حرارت میل بخارج نماید و غذا اعمد آنکه بود و با غلبه و خشک و شرب و آب
و یا مزه ساق اگر طبیعت نرم بود و اگر قوی بود آب تمهید کباب و بخار اقیق سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ غش ساق

گل نیلوفر مشقال با تخم بید که بدل نیلوفرست و دو مثقال بادیان نیم درم قدسی مشقال اگر تابستان بود آب سرد اگر زمستان
 بود یک تا شش شربت مابقت فاشق آب شیر گرم اختیار نمایند و بعد از آن صد انچه غلیان خون را تسکین میدهد مثل عدس و کشکب
 اگر اقلیم سوم و چهارم باشد الا اگر اعدس میل نمایند و در وعاب و حسیستان از هر یک بهفت عدد اندازند چهار بادام شیر
 کشیده قشق سازند و بعد از آن که روی بخشی بپزند شربت سکنجبین دمانی و اگر قبض بود آب قمر مندی کو بخار ایجاد و از دم پانزدهم
 قشق سازند و در ابتدا آب قمر مندی و گلاب و شیر خشک دهنند ناماده کم شود و اگر تقیه بدن اتفاق نشود مبالغه در تبرید نمایند و اگر
 نفوکان ظاهر گردد و در زیر پشه بپوشند و هوای خانه یا معتدل آرند و اگر کم احیا نمایند یا آب بادیان و آب گوسفند یا آب غلب
 دهنند و تا اختیار نمایند تا بوزی بر روند اندک زعفرانی آب انجیر دهند ماده را بظاهر بدن می آرد و بروز میکند و انچه نفع کلی دارد
 لک منسول چهار درم عدس مقشر هفت درم کثیر اسه درم یک کاسه آب گلاب بخورشانند و از آن آب صاف نموده بدهند و اگر
 هفت درم انجیر درم بادیان صاف سازند برین لک و غیره شاید و اگر کم در زیر بعضی دارند بروز را نفع دارد و استعمال این تدریج و قشقه
 نمایند که ماده غلیظه در زیر بیرون می آید و بعضی نفس متغیر باشد و ششی و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و آب سرد و در مجروحان بدهند
 نفوکان و حصه بروز میکند و وقتی آرد خصوصاً در وقت کرب اندوه و بهر اسه و سازند با ششاق و سینه بعضی بکشانید و از
 صندل و گلاب اندک کافور و سرکه دوسه قطره بخلجه سازند و بر سینه بعضی چیزیکه سرد باشد و طلا سازند و ده آخر اگر شکم نرم بود شربت
 حبلا لاسی بمود صمغ عربی و گل ارمنی فائده دارد در قرص طباشیر رب آبی و اگر سرفه بود شربت حب الاس و قرص طباشیر با سفوف
 طین فندک گنج با قشق سماق یا جادوس مقشر و مزه اوار آنست که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری شیم را با یک شنبو تر یا آب کاسه
 و سماق که گلاب بد و مکرده یا کافور و گلاب با یک شنبو تر یا سره خصوصاً در روز اول اگر چنانکه منع نفوکان حقیق میکند و شیان
 اریض اگر تریو و شنبو تر یا شنبو تر سود فائده دارد و حفظ یعنی گلاب و سرکه هر خطره و چکانند یا صندل شیان اینها یا شیر
 عورت در مینی یا اندر داخل منبرین و حفظ حلق یا آنکه انار را با دانه بخانند و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر و گلاب بخورشانند
 بدان غرغره ساز و غرغره باب انار و شاه قوت فائده دارد و از آب سرد غرغره نیز فائده دارد و حفظ شش که الت نفسست
 و ضیق نفس مسل و شرب و قشقه که خشونی بود عارض میشود بلعاب بسفول و لعاب تخم آبی و قند و اندک روغن بادام یا
 بادام کوفته در دهان گیرند اگر نفوکان بیرون آید و آواز در شست و حرارت قوی نبود اندک مسکود بدهند شاید و این حقوق فائده دارد
 مغز بادام سفید کرده یک جز و دو مغز که در دو جز و قند یا نبات سه جز و صمغ و کثیر ایک جز و یا لعاب بسفول بسیارند اگر طبع نرم بود
 و خون آید و حج قوی بود شربت انجیر و شربت حب الاس بصمغ عربی و گل ارمنی دهنند و حفظ اعضا آنست که قرص طباشیر و شربت حبلا اس
 در آب آبی بروقت دهنند نفع دارد و در زیر پشه اصل آنست که صندل و شیان یا ابتدا گل ارمنی اندک کافور و طبع گلاب اندک سرکه
 آمیخته بر بند یا مالند و اگر بر بندگاه خراجی بزرگ بر آید و دلیگان بدهند تا بیرون آید و بعد از آن تدریجاً بدهند و اگر جدری
 تمام بیرون آید و بخته شود شش نمایند انچه بزرگ بود و بوزن طلا یا بسوزنی لبیکانند و آب آه زرد به نیم بگیرند و در تابستان طبع سرخ

مستدل دانش بپزند و در زمستان برگ موسی چوب گرداگر و خشک میگردانند که در دانهک زعفران بود اگر کلاب گل عدس
چوب گردونک بپوشانند و آب آن را بر پاشند شاید که در دهنودن چوب گرد نفع تمام دارد و آتش از چوب گرد منحل شود
و در دهنودن اولی بود و اگر موضع ریش بود گل سرخ و صبر و کنده و انزروت و خون سیاوشان نرم کوفته بر آن موضع پاشند
اگر نوز کان بزرگ بسیار آب باشد برگ گلمسج یا در برنج و آرد جو بر پاشد و اگر بر یک گرم خوابانند نفع آن زود پدید
آید و گل سرخ و سیفید و مر در سنگ و عدس نیم کوفته بر جراحت پاشند نفع تمام دارد و اگر اثر نوز کان باقی
ماند هیچ خشک آرد باقی و مخمر خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو از هر یک مقدار سه نرم کوفته بسفید
نظم مرغ طلا سازند و هرگاه حرارت تب زائل گردد و تمام شود بطول شود شور بای مرغ دهند و پیش از آن البته گوشت
بپزند نوع سفید هم در تب حصه شیره سرخ رنگ و پر کنند و در ابتدا بر شل دانه جادرس سر او در اندون بود رنگ گزین یک
دوریم و چون تکیه دو بخواند نوز کان که آواز جلد بلند بوده شود و میگرداند و ماده نوز کان خون که بسیار پر شده و گرم گشته و ماده
سبب خون صفراوی که میل خشکی دارد و غریبی وی کوچک از پوست برداشته نشود و لیکن حصه کشنده ترست جهت آنکه خون سیاه
ند کند و هر دو از جمله سیاهیهایی و بانی اند یعنی هرگاه در ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند علامت او تنوع و کرب
تشنگی دهان و تشنگی و اضطراب اندوه و در پشت و زانو و سر و گاهی حادث میگردد در میان حصه جدی چیزی و او را حقیقا
نمید و او اسلم از هر دو بود رنگ او سفید بود و آنرا خاک و خاک گویند و حصه که رنگ و سفید باز و سرخ و متفرق و کم و
از آن یکدگر است و سایر علامات نیک که نفس آرمیده و شور بجال خود میل بعد او غریب نیست لیل سلامت از مرض بود و بهترین
نشانه حصه نوز کان آنست که رنگ سیاه و صلب که بود و نقش باشد و اگر در بر و آن یابد و بر شواشی نفع یابد و اثر بخشی و
او بود و قاتل باشد و آنچه دنف غائب شود بعد از غشی حادث گردد روی بود علاج پیش از بروز تا سوم نفع اگر انگی بود و است
بهر و شربت تا پنج تا سوم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب چهار شربت از قمر بندی است و تحقیق و آلو بخارا سی عدد با آب آغشته
ند و سحبه متقال شیر خشک پنج قاشق کلاب حل نموده اول کلاب و شیر خشک اختیار نمایند و بعد از آن آب تریش و آلو باب
این و شیر خشک تا سوم روز فائده دارد و بعد سوم شربت غائب و نوز بر خوب قصاب است عدد تخم خیر و دو درم گل نیلوفر
الی تخم کاسنی نیکوخته ده متقال بادمان نیدرم و اگر حصه در ظاهر میگردد و عرق منی آید و عدد انجیر سی عدد و سیستان
باجرا بپوشانند و سی متقال تند چهار روز یک پیاپی میل نمایند و چون تمام شود با لبازند تا دو از دم و یا نزد دم بعد از آن
شربت لیمو و نانچ و شیره تخم کاسنی چهار عرق و آنرا فائده دارد و اگر خواب نیاید در آن مرض شربت شفاش و اگر سرفه بسیار
شربت از عناب سیستان و تخم خیر و تخم کبی و اگر بلغم غالب بود پنج سوسن و پرسیاوشان و انجیر فائده نمایند و نبات شیرین
ند و اگر ماده حصه صفراوت بود با لاف در تریه نکند و قرص کافور دهند بلکه طبیعت را یاری دهند که ماده را بظاهر
بر داند با شربت که مذکور شد و فیکه تمام بر وزن نماید شربت های سرد دهند بحسب حالت و غذا آتش عدس و اگر در قلم

واقراض سفوف وحب ترتیب نموده وید

فصل سوم در ترتیب و این قسم است اول تب دق حقیقی و آنچنان بود که حرارت غریب بخضار اصلی مخصوصاً دل حسیه
ساختنی سازد و رطوبات بدن را و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات در رگها و همه تن پراکنده است و برسان بنجم در وقت صفا لازم
بمنزله روغن که در چراغدان بود مرتبه دوم رطوبتی که باندامها آمیخته و منشته شده بمنزله روغنی که در جرم تنخیز باشد و مرتبه سوم رطوبتی که
که اندامهای اصلی ببلان پیوستگی دارد هرگاه این طوبت مانند پیوستگی اندامها باطل شود و این رطوبت بمنزله روغنی که در جرم بدن پیوستگی
رطوبت نخستین تن کم شود خاقله از نواحی دل و بچنان باشد که روغن در چرخ کم شود بدین سبب تب دق قول کنند اگر مرتبه اول
بود علاج پذیرد و اگر در مرتبه دوم بود قابل علاج نبود و این را ذلول گویند و در ابتدا در وسط علاج می باید اما مرتبه سوم را نیز ذلول
گویند امکان علاج ندارد الا ماشاء الله تعالی و اسباب سالفه و باریه می باشد سالفه مثل تبها و حرقت هرگاه موی
بر حرارت آن و رطوبت دل و رطوبت اعضا جمل تاثیر کند و مثل گرمی که در سینه حادث میگردد و دل نیز اثر مثل ترش طبع و قبح
و اتم بود تب دوم و مثل حرارت معده و دیگر تشنگی و گاهی بسبب اضطراب طبیعت سقوط قوت و غشی بسیار مار الحکم و در اسباب
و تشنگی میاید و سبب حرارت دل میشود و اسباب و پیش غم و هم و غضب و تعجب بخوابی بسیار و جوع خاصه وقت شبان شب
مزاج او گرم بود و پیوست او غالب باشد و احوال انحراف در درجه اول نشا خفتن او و صبح عالج سهل بود و در درجه دوم صفت او مثل علاج
صعب علامات لوب لازم و حرارت و اندوه قوی باشد و در بعضی اعراض نبود مثل تبها و دیگر از غلظت نفس اندوه و تشنگی و دمان طلس گر
نبود و مثل گرمی که در جرم عفن بود و در تب دق طلس گرم نبود و چون دست بر و گذارد از بعد از ساعتی گرمی افکار هرگز در موضع عروق
و شریانها بر گرم تر بود و این ترتیب کم بیک حال بود و چون غذا میل نمایند قوی تر گردد و این حال از دلائل قوی و یو طبیعت طایل
غذا نماید و نگذارد و فراغت غذا خورد و زودی بلاگ گردد و علامت او از سه چیز باید جست از نبض که صلیب ضعیف و دقیق
متواتر بیک حال باشد و از ذلول که در روغنی پدید آید هرگاه بحد ذلول رسد روغن بیشتر ظاهر بود و سویی مثل صفای سبزه
پدید آید و از کیفیت حرارت که بسیار از تب خولیش خبر ندارد و تب او همچون مزاج کشته باشد و هرگاه از مرتبه اول در گذرد و بخدا
رسد شیهها غور شود و در بعضی تشنگ پدید آید و صد غما در نشیند و پوست پیشانی کشیده گردد و رونق پوست بر و خیار
بر روی ظاهر گردد و چشمها بچشم خواب آلوده مانده ابرو با میل گیرانی دارد و موشی سرد شود و گردن او باریک و حنجره او باریک
آید و بلند بود و آواز او ضعیف و باریک و انهمای برگشته و موی پاشیدن گیرد و پوست و استخوان مانند طبیعت او نرم گردد
و موت نزدیک بود بدین حال که رسید نیک شدن او محال بود اما دام کم بقیقه که گشت و خون نازکی و قوت باقی و استخوانها بکوب
پوشیده بود امید به شدن صلاح پذیرد و علاج مرتبه اول او تبرید و تطهیر باشد با شربه و اغذیه بارده و مطب مثل آب نمود
چون در شربت غناب ملو و شیره تخم خرفه کاسنی و شیره تخم خیارین و گلدوی ترندندانه و شفا لوز و زرد آلو و قمر گل و قمر
طیلسه و اگر احتیاج بخیرزی مطب مسخن شود مثل شراب مار الحکم که تطهیر قوی افق اند و سر او را آن سمت که چپ است مسر

بخت و هند و طب علاج این مرض آنست که چیزی سرد نمیشد تا نیکو که مناسب آنست که در شیر خورده بر عرق گاو زبان یا گاو شتر مثل
 پنج یا سکنجبین یا قند یا نبات حل ساخته بقدر کافور یا انجیر یا کدو یا بادام و اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب یا شفق یا بر طاقان اگر کرده
 و یا با کباب یا نان ریخته آغوش سی شقال قند بخورم یا سازند گرم یا سرد و هر که ام که میل داشته باشد و نیم باشد آب است لب سفول یا
 لب تخم آبی یا کباب اگر ضعف معده نبود و از غصبت نده و جوع و تشنگی و از حرارت قوی و جمیع آنچه گرم خشک است اجتناب نمایند
 بر اخص و آسانتر سازد ای و لغزنی بنمای خوش ایجان جمیع آنچه بر آن تازه سازند آب که در خوشخاش و غنایت و غن یا بادام
 و روغ گاو زبان که تره با و بقول سرد فائده دارد و شیر انفع دارد و اگر از تبهای عفن چیزی بهره برد و از خوردن بادنی گرمی و نوری
 هیچ نشود بهتر چون چیز شیر آدی بود پس شیر خریس شیر زک که فی الحال به و تشنه بدینند و در شیر خور که شرط آنکه بدارند اول
 زعفران بود از وقت زادن او چهار ماه که مشته باشد و غلف از جو دگام و برگ خرفه و لسان الحمل که اسفناخ و نیار
 رنگی و دهر باد که ووشیده نزدیک بیمار آرد اگر در او معتبر بود و قدحی پاکیزه اندر ظرفی نمند که بر آب گرم و شیر در آن
 ووشند و بدیند و شرط ایان آنست که در روز اول پانز شقال دهند و هر روز پانزده شقال اضافه نمایند تا روز هفتم بعد
 آن بر روز دهم پانزده شقال کم سازند تا آخر پانزده شقال بماند و در روزی که شیر داده باشد بعد از یک ساعت
 آن در آب بینند اگر قوی تر شده و بطن میل کرده شیر نخاسته شده و اگر ضعیف و صغیر شد شیر نخاسته دیگر نماید و او هرگاه
 داده باشد یا خواهند داد و در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و اگر بدن غلظت بود که مستعد نفوذ بود بر نفق سهل دهند
 و حبب نفقه و شربت بنفشه و آب تمرندی و آلو بخارا و شیر خشک و یا مغز فلو سی یا آب لوبان این شیر خشک نفع دارد و
 یا کدو که کمتر از کم گفته بسی شقال شیر آمیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بر لب شیر دوع گاو که با این وقت داده باشد
 یا طباشیر و موضع خطیاع را بر این موضع و فواکه خوشجوی سطر گردانند و با سهامی گمان بکباب صندل مطبوعه در
 آب و آب روان اختیار نمایند و در تابستان در غایت گرمی هر روز خرفه از گمان بکباب صندل آب کشنیز تر و برگ خرفه تر گردانند
 بینه و کفنه از دهن چون خشک گردد تازه و سیکنه و یا چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان بوی خانه
 بدل دارند و اگر خواب نرود و شربت خشک آتش که بر آتش دهند و در بینی روغن بنفشه و بادام و نیلونه و کدو و در آئین نشانند که در اینجا
 و در و جو نیکو فایده و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیزه بر شانیده باشد باید که آب نهایت معتدل و طایم بود چنانچه عرق نیاید
 در آن حرارت نماند و اگر آتش می که بدن ضعیف را نشاید آب سرد نشانند نیکو علاجی بود و آئین در زمستان گرم تر باید و
 یا بادام بجای آرد و از کدو کام بخور باشد و بعد از خطه بیرون آرد و در روغن بادام و روغن که در اعضا بماند و بعد از او
 هستی غذا خور و مرغ چوبه فرمایا می که در آب جوش ما و داشته باشد و بر فاله و بره جوشانیده و آب او ماش و شکر و آب
 اسفناخ و قلیه کدو قلیه نیار فائده دارد و از فواکه انار و سیب خربزه و هند انار و دانه و شفا لودخار و باد رنگه میل نمایند
 و اگر آنست که بزودی غذا دهند تا مقدار که سیر شوند دهند تا معده او تسکین نگردد و موجب قوت تب نشود و سر او را

از هوا کما هلاک تا ز کام و نزل نشود و اگر طبیعت نرم شود در آب کک کج یا اگر او غیره چند قطعه آبی یا دانه چند حب الاس یا جاد رس که در
صنع لغت داده تقیق آب انار که با دام کوفته باشد نمایند و تخان سیب گوازش حب لیمان که در کراز و طباشیر و حب الاس و اگر سرکه
بود صمغ عربی و گل ارمنی و شاه بلوط بشربت حب الاس اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج به تطبیق تبرید بسیار نیست و وقتی که مرتبه
ذلول و جفاف و زیاده حرارت بود محتاج میشود از مشروبات سرد مثل آب جوی بلطان و مطبوخی که در خوشخاش سیاه بود و آب که در
بشربت خوشخاش و روغن مرطب مثل بنفشه و کدو و گبر و روز در این زمان نشاند و شیر برین نشاند و خوردن شیر تازه و شیر که کوفته باشد و شیر
بر روغن کدو با دام و تنشاق کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک آب بود و حفظ نمایند و قوت
اونا چند روز بماند تا آنکه طعام دهند از گوشت مرغ و کبک تمیو بریان کرده یا کوفته و بر و شراب یا آب سیب آبی باشد و نمایند
و در شوربای این گوشت کبک یا از نان میدهند سازند و منع از طعام تا اشتها دارند نمایند و چند مرتبه طعام دهند آن مقدار که
معه کونست نیاید و این تدبیر وقتی نمایند که در مرتبه سوم رسیده باشند تا در موت اونا خیر شود قسم دوم دق پنجه خفت و دق هر نیمه گوشت
هر چند از تفصیل حیات نیست اما عادت بر این روان در ذیل دق جریان یافته مردم بصورت مدتی توان نمایند و در روزگار پیرایه
نا رسیده حالهای پیری پذیر آید تبلا بیعت بود بر مزاج بی تب و حرارت و سببش یا ذاتی برودت یا منصف بدن بود و چنانچه در
آخر عمر عارض میگردد و از شراب آب سرد و غیره رقت یا در ضعف بدن و قنیکه یا باعث کشیده و ترو و کدو به در وقت شود بسبب
انجارات سرد که بدل رسیده که حرارت طوبت را تحلیل داده و پنجه شده حرارت غریزی با زواط منفرعات یا زواط و بر تبرید حیات
نموده و این علت وقتی که معجزه شود ممکن نیست بر او علامات و علامات ذلول و برودت مثل منصف بنف و قوت تفاوت و مغنی ذلول
در وقت عدم اندوه و لاغری مثل حال مشایخ علاج تطبیق تسمین بجمام و آردان خنده نرم و تخم مرغ نیم پخت هر روز بعد از آن اندک
شراب گفته اند فائده دارد و مسامحتی نشت نمایند پس از آن بجمام و آردان چون بیرون آیند بعد یک ساعت غذا سفیداج که در و
دار چینی و پنجه خفت و در لیمان گوشت کبوتر و بره و مرغ فربه بیشتر باشند و غسل نفع تمام دارد و اکثر اوقات اندکی اختیار نمایند و در سبب
مثل ارجح و آب سیب مجابین کبار مثل ترایق کبیر و مغز و لیس و آه و الس که در ذیل نمایند و بخور از عود و غیره سازند و در
بدن روغن زیتون و مثل آن بماند و اجتناب جماع و پنجه جمیع رطوبت را تحلیل باید نمایند و این خفته فائده دارد بکینه سرد
و دست و پایی او پاک کنند و بگویند و یک مشت و مسنک ده دم جو خشک هفت دم با بونه کوفته ده انگیر
در کاسه آب بچشانند تا نصف بماند صاف نموده دم روغن گاو و بنفشه دم روغن کدو سه روز هر بار هفت قاشق
شیر گرم عمل کنند و بعد از خفته اند از هر روغن لطیف پیرید نمایند مثل روغن خیر و سوسن

باب دوم در اورام نظایر و بخور و انجیر از جنس او بود مشتمل بر چند فصل است

فصل اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علل آن این هفتده نوع است نوع اول درم غلغلی دوم
و علامت و جفان که حادث گردد از خون علامات انتقال و شدت حرارت و سرخی یا کدورت و تند و شدت درد و مزاج و عظم

تنبه حرجت بول علاج فصد کردن در ابتدا البصل سرخ و سفید و فلفل و کل ایمنی یا نیل و لقا و گل سرخ و کاسنی است تقویت
 عضلات کند و اگر این طلا در زیاده شود در حال بردارد و این طلا بر بعضی کبابا اثر است نهند و در زیر کبابا و کشتن و
 تجاری طلا کنند اگر بنیدانچه است زیاده نشود طلا از آرد جو آرد با قلی و خطمی خیزی و با بون کنند و چون به بینند که کمر
 نشسته از بایند و اکلید و گمان و تخم حله بسازند و در هر بار ام از احوال اربعه غافل نباید بود و در ابتدا اربعه در هر بار در هر بار
 بخل و اخطا محمل صورت نهند اگر اندک بخل نکرده و در جرح شده بگویند و بخیه و بخت و امثال آن خفته نمایند و بعد بر
 شدن مثل سرگین کبوتر و اشتیاق آن نمایند و بطبع فدا که یا قوس بخت بود از خضر اختیار نمایند نوع و وجه دستا قوس
 یونانی این را قروح خسته گویند و در عظم بود از خون غلیظ تا غائی که می شود در عروق و در این و منع بکند از ریح و حرارت
 ریزی را و عصاره سیاه و فاسر میازد و از اجی آن بلند بود از حله و علاج آن شکافق است و قطع در وقت حله و مضامین
 نرارد و علاج است فراغ خون از شرط عقیق بود از آن با بر کشته و کل ایمنی و ماز و شب یا نانی طلا سازند و شربت سنجبین
 امثال این جدا که از آرد جو که آب کشیده تر کنند و در عظم بود و در مغف است کبودی و سیاهی می کند باید که محل
 را بجا و علت نهند و هرگاه ننگ در دم که بگرد و نباشد در حرارت و التهاب که با آب گرم سازند پس از آن طلا
 بر کمر بطن نموده و بگویند غلط و بخل علی ساخت باشند و اگر با کل ایمنی بود و از بخته سازند چنانچه بشکافند هر چه یا بغیر
 از دم او صلب بود نیک شدن او مشکل بود علاج آنست که گاهی طین بر گذارند و گاهی بخل اگر بنید که بخل صلب نشود
 پس در وقت طین نهند پس از آن اعاده بخل نمایند تا تمام بطلان شود نوع سوم در ماز است بود سرخ در دی و پیشانی
 او شده و گاه است بود که بسر آید و در اعضا خارج و داخل اثر کنند و سبب او غلیان و گرمی خون بود و در وقت که بالا رود
 ری علامت او سرخی شدید در وجه و انتفاخ سر و در ضربان علاج فصد و فخال و در وقت خون آنقدر که بکشد و رسد و اگر
 آن بعد فصد حجامت بر ساقها نماید و آب از پیش و در وقت و در هر بار شیره و غلایه و عدس بکشد و یا ماش و کدو و اسفناخ
 روز دم نگاه کند اگر مرض در زیاده و قوت بود از دست دیگر خون بگیرند و طبیعت را با آب فواکه و چهار شربت طین میهند و در حلق
 سده صفا گذارند و در وقت اسمانی سده طین را با کشیده تر با آب بکشد و آب عنب الثعلب اگر ضرورت بود اندک کافور برینجا آید
 بعد در کشاکش با اگر او ماش بکشد یا عدس کشیده خشک غلایه سازند و عنب ای عدد بخوشانند و آب را با سنجبین اختیار نمایند
 و سومین نوعی در غن بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حرمت سرخ بود میان عاصه مشهور است که علامت متشن
 نجی باشد اگر انگشت بر او اندازد که شود و بر روی باز سرخ گردد و در پوست بود و زیاده زرد و زائده باشد و از مضامین
 بانی بخانی رود و فلفل سوزن التهاب نادره اندک دارد و بعضی سرخ و متواتر بول حمر صغیر یا کاسنی این صفت بود صفت
 که حرمت فخال که از حمره و فصد بود علامت صفت لادن موضع بود یا علامت که بکشد و در حمت و وجه غیر فخال بود
 است که با فواخول آید باشد علامت او آنست که نبض سریع یا بلعظم و بول حمر که علاج است فواخول و حمره از چهار شربت

سخت بود و در پخته میشود اول رگی که بدان پیوسته باشد خون آنرا بگیرند یا حجامت نمایند مجرب است و برون گزاردند و خون غلیظ برون
آورند و اگر در سر سید بنده ترش تخم مرو و سگین کبوتر بزرد تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در پختن و بنیل احتیاج بکند اشقیاق و تنگ
میشود و جفت آنکه بزودی در اخفکافند و گاهی که منفجر گشت مرهم که گوشت بریانند یا خشک شود از کندر و انزروت و خون سیاه
و سزار سنگ بر آب بگیرند و برپاشند و حمام فائده کلی دارد و نوع هشتم درد میلوری بود و بزگر از دمل رنگ و شل رنگ بود و درد زیاد
سبب عفونت یا چیزی که مدت داشته باشد بر گذاردند مستدیر بود شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از حلقه غلیظه سر حال
و قلت حرارت و سوء هضم و غذای بد بغیر تربیت ضعف حرارت غریزی علامت او آنست که چون دست را نکشت بر گذاردن جوان
وری که چرخه ای دایره بود و در خون او صلب بود علاج بعد از تقصیر بدن تطهیر تدبیر فساد از روغن گل زیت و چربی بیل و چربی
نمایند و لعاب تخم کتان تخم حله لعاب خیر و دواخلیون نیز فائده دارد پس از این اشکافند و بچند دفعه مرهم آنرا بگیرند به پنبه که نهند تا پاک
شود بعد از آن مرهم نهند تا جرات نیک گردد و اگر بعد از غذا از علاج تجدید در شکم نری ظاهر گردد در آب گل زیت و صمغ عربی
دهند و غذا آتش سماق بادانه انار کوفته از آتش سازند و بعضی از دسیلات ساخته میشود و بمکه منگوسه که در مقل او جمع شده بعید
از جلد و اکثر اوقات قاتل بود و نفیج نمیدارد و اگر کشکافند از دینیزی بیرون نمی آید غیر خون گر آنکه شتر را با شتوان ساخته بکشد
مده و دریم بیرون آید علاج سبالغده نفیج و تسکین فساد و دواخلیون دیگر گاهی عارض میگردد و باید بر باطن فیه احتیاج علاج
تحلیل و تطهیر انچه با در الف و در شل تر یا ق کبیر در تر یا قاعی و مشروط الطیور آبی خفیف که الم او را کم سازد تخم مرو خاکی کثیرا
از هر یک جزو نرم کوفته بروغن بادام آمیخته شربتی صبحا و دو مثقال شام نیز دو مثقال آب مطبوخ شقوق شیر مقدار دو قاشق و اگر تپ بود
خواسته باشد که بزودی خشک نماید هر روز از صبر و دو آنکه زعفران اکی بکافکات بشرب میل نمایند بعد از آن که شفا گشت این دوا را دهند
اسفنج پودرم تخم مرو فیه تخم خیر و خاکی از هر یک چهار درم صمغ کثیرا و نشاسته و مغز تخم خرزهره از هر یک سه درم گل ازبخی
و دو درم همه را نرم کوفته بغیر اسفنج شربتی تا سه درم باب سرد اندک روغن گل و روغن بادام اختیار نمایند و صبحا و شام و
اگر بدیدند در اسافل بود حقه با جاب کثیرا و یا صمغ عربی و زرد که تخم مرغ و روغن گل نمایند و غذا بعد از آنجا بشیر که از آرد برنج کشیده باشد
از در برنج دو جزو نشاسته و آرد جو یک جزو و اندک سوس نیز شیره کشیده پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط نمایند شفا
نوع نهم در مخرج از اودام حاره کثیرا که در و چرک ریم جمع گردد و حثرت این خراج از ماده غلیظه که دفع نمود طبیعت بعضی نفیج
مدار و در اجلا و گوشت و از انچه در لواحی اوست فاسد و متفنج ساخته و در گری که در دست تا غایتی که چرک مده را جمع میسازد
پس از آن نفیج سید بعد از آن منفجر میشود علامت او اشتداد و تمدد و علامت نفیج ماده سکون در و در زیر انگشت لیست شدن
بقراط فرموده که بگواه خراج صنوبری و در او باریک ته او مدور و اصلاح نزدیکی است از آنکه منقبض باشد و بسیاری از بدن را
باید علاج در ابتدا نفیج سهال و اگر در اطراف بود و بهتر از سهال و مرهم از گل خیر و بنفشه تخم کتان خمیر مایه و عسل که آنجا گذارند و اگر
سرنه اشکافند و نشتر در زیر موضع و نازک و تنگ شده و زنده و چرک بچند دفعه بگیرند و بعد از پاک شدن مرهم که جرات

را نیکو نگه دارند و نوع دوم در دم بخورم که گاه آتش اندازد و یا در دم صید است که در درد و حرارت نبود از سیلان طوبت رفیق حاصل
شود علامت در سفیدی رنگ شکم است بر تپه که آتش در ظاهر دارد و در وقت دندان درگانی و نقل آن ورم و بول
غلظت و سفید و بنفشه عالج اگر سبب فساد مزاج باشد اصلاح او بعد از آن که ریه را بر وزن گلاب و روغن کباب و سرکه باشد
سبب و در غم و سبب بطن بعد از نفخ یا ریح یا صید بود بعد از آن شربت گلاب و شربت کبجی عسل و الکاسنی و بادیان و شربت کبجی
بزوی و قرص بونید و شربت قرص کب و صدف و قرص شستین تخم کشوث تخم تربل زهر یک جز و مسکن سبز و دو صاع که غاف
نیم جز و یک مغسول جز و نیم کوفته بمقل که آب دایان تر ساخته باشد قرص سازند و شربت دوم با است در شربت کبجی
بزوی بل ناید و دوا اگر کم را خاصیت جلب است و ریح است و برگ ترب یا کبجی با الیصل فائده دارد و فدا نود آب زیر بایج
و غلظت و گوشت کبک و صافید و گوشت صید بزوی سازند و اجذاب لبنیات و چیزهای ترش بنامه و حضور آبا یک در در دانه
و شربتانی جو شاییده باشد با قدری سرکه یا نه نیم جز و تر ساخته بر گذارند و به بنده حکم و آب که خاکستر گینه خاک از سرکه گلاب
و به بنده کبک زیت مالیدن فائده دارد و فدا که از برگ خیار و برگ انتر فائده دارد و صدف طلای و دیگر صبر در افاقا رسد
و شیان یا شیان و غفران گل رسی از هر یک برابر بگیرد و کوفته بسره و آب کرب قرص سازند و وقت حاجت گلاب یا آب کاسنی و آنک
سرکه حل نموده اگر ورم در در شست نیم جز و گلاب باشد و اگر ورم در شست نیم جز و صافید و صاف و بوق کردن کند و روغن صبر در افاقا رسد
نفخ دارد و کند و سفید و در بر وزن نموده و فائده دارد و نوع یازدهم در رمی بعضی از و آنست که بخاری شود و مشابیه تهیج و بعضی
از بخار رخی حاصل گردد نام گذارند اند نفخ علامت او آنست که باشد خفیف مثل شک که پیرا در کرده باشد و چون گشت بر
گذارند آنکی تهر و در و در ج کشته و باقی نماند و نوع علاج از هر یک ای بارانک بقتاب نمایند و تطیف به بیکار از آرد ج یا جاب
و از آن خاکستر ج ز که آب سرد یا ج ب گز یا اگر کم ساخته باشد نمایند و آب گوشت غلیظ ضرر دارد و بکند و کتاب شربت بزوی
فائده دارد و نوع دوازدهم در رمی که حادث از صفرا نفخ شود علامت او سرخی رنگ که پیرا من اعتدالی بنفش در سرعت و بطور
صفرا غلیظ بنفش سرخ گردد و اگر نفخ غالب بود بنفش سارنگی نفخ عالج مسهل و صفرا نفخ مثل شب و صبر و نفخ صبر آب کاسنی و بعد از آن
شربت کبجی بزوی معتدل و غذا نود آب یا ز بایج و از سویای انار و بکند و غلظت و کباب و روغن کباب و شربت کبجی
دینار نوع سیزدهم در رمی بود غلظت از گوشت بلند بود و گوشت پخسیده و حرکت بجان ناید و در محل حرکت و در کلان
بودن از نخود و نام مقدار نوزده غلظت اند و در او را کرده و در او را و نفخ غلظت بود و اعتدال او چهار است تخمینه و عملیه
دارد و باید شیرازی یعنی بر شل انواع این بود تخمینه صلب ترین اشخاص است و احساس میکند حاصل و با هم اندک و وقت مساس کنی آن
زیر جز را در و چون دست بر آنمانند نرم تر بود و علاج تخمینه با نفخ غلظت یا روغن یا روغن گلاب و نفخ گلاب مثل و اخلیون
و اخیال آن از آرد یک خاص است بدین علت اینست که در کبجی ساخته فائده ناید یا خاکستر ج کربنت خیر نموده شربت آینه طلای
سازند و قدری مرهم را به که با سلیقه و روغن شستین بود و یا با نفخ زیت چربی گاو و اجزا برابر بگیرد و نرم کوفته مرهم گذارند و را بتدار

اگر عظیم گردد و یکی از دو کار باید کرد و ادویه گذارد و آنرا متعفن ساخت و سرش را بنشیند و اگر گذشت یا شش نماید و بیرون درند برده کینه
و نوعی که او را تخمینه نیز ادویه محلول متعفن کنی و او را پنجه سر از زغاره دارد و علاج او آنست که او را آب انگانه سر و آن در نفع چهارم
غذ و عقد غد و غیره می خورد و صلب که متولد شده از فضلۀ غلیظه که متعفن شده بسبب دود و فرق میان غد و صلبه آنست
خود زیاده شود و غلات ندر و صلب بود و علاج صناد بر اخیون نماید و قطعه از سرش لای او حکم به بند و بسیار است که تحلیل
یابد و میرود و یا نرم گشته نیک می گردد و علاج صلبه علاج نمایند و از او رام غد نوعی است که نام گذارنده از غله و حلا و او خاص
این است و در پس گوش میباشد علاج او شل علاج صناد غد نمایند و از آنچه مخصوص است بدو خاکستر حلزون است بجزی
آنست داشته باشد باز خاکستر اسو که بوم روغن که از روغن سوس ساخته باشد طمانینه یا بعضی شیشه غری خورد علاج او آن است
بالند یا قطع سرب بر بالای او بند نماید انگانه و آنچه نداد او بود بیرون نمایند و اما عقد میباشد ریخته و ظاهر میشود
افصح که عالی بود از گوشت مثل لشت یا دیشانی بر مثال بند و جو زخم را و غائب میشود هرگاه انگشت بر میگردد و
رجوع میکند الم میباشد اگر از ماده شود برشته بود و الم میباشد اگر از بغم خام حاصل شده و اگر الم بود علاج آنست که
سد و بوی بکوبند تا جگر گردد و بعد از آن صناد از صبر و صندل و قاقیا و مرثیم ای نمایند و بر بالای او قطعه از سرش لای او حکم به بند و اگر با
او بوم روغن که از تخم گاو و روغن گل موم ساخته باشد باند و آب یک در و پنج سرس بود و پنج نیز و اخیون را بون و تخم کنان کاهوه
نیز و بنفشه چشمانده باشد بشویند و اگر این غد عقد کمی بود یعنی در جواب گوشت حادث شده در جمع اعضا صلب
بود و تشنگی دست بر و گذار نام میگردد از تالیس بنده قیصر یعنی در صلابت حکم بود علاج آنست که او را بیرون آورند و اگر گوشت
و اگر غد غیر گوشت بود نرم سازند بصادق که از بریدن او ادویه صبت و هم عظیم است بصحب یا باورده و اگر شرابی آنست
و اگر گاهی متعفن میشود اعضا صلب بجهت زحمات و الم که بد و میرسد و عقد مثل صلبه ظاهر گردد و فرق آنست که بوی هیچ جات زایل
نماید بلکه بجانب چپ راست زایل میشود و علاج آنست که روغن محلول چند روز باندند و بعد از آن بجام درآیند و او را با انداختن
و تحلیل یابد و گاهی حادث میشود بجهت شش شدن عضلات است در اعضا علاج بر روغنها و شوها و مغز قلم گاو باندند و دلیل
است استفراغ سودا بایده نمود و باز و شب یانی با تخم غلظت صناد نمایند و خربزه و برگ کرب ترالیدن سود دارد و هر روز یک
اینان فائده دارد و صناد نیک در پنج سوده با گوشت بکوبند و سه روز بسته گذارند پس بکشایند و اگر چیزی باند باز صناد گذارند
یا زود هم در خازین علت را بیاری خوگ انتزاع است که عرض او خدا را زیرا که در عهد و شیشه است اسو بغم تخم شش و این
بود و کوچک صلبه نجابی کشید و پس پیش نرود و هر یک تن بود و صلبه نیز نجیب بود اما صلبه نجابی غلبه و پس نرود و اگر است تو اگر
نیز دانه خازین بود که بسیار باشد و گاهی کمی بود پس بسیار گردد و بیشتر این برگ کردن و زیر لیش پدید آید و مردم کوتاه کردن برآورد
را سخت و بزرگش و این را بود علاج تنقیه بدن از بغم غلیظه نمایند یعنی واسعال تحلیل غذا و از ترشها و در طعام خوردن
بر سر کنند و اجتناب از غذا غلیظه نمایند و از بسیار گفتن و او از بلند کردن از خشم و بالین بلند باند و اشت و جبراکه اخراج

باقم و سودا نماید و حب خیز را بن حب اصلی می رسد و است صفت حب اصلی سبب کلید حب بلسانی اسارون نار حبی و زعفرانی قر نعل
 و صطکی از هر یک گرم و صبر شانه زده درم اسطوخودوس نیم خط از هر یک پنج درم تربنغت درم محمود چهار درم نمک هندی دو درم
 حب سازند و شترتی رودم تاسه درم صفت حب خیز را بن ایاچ فقیر اسه درم غار لقون دو درم نیم خط درم نیم از روت
 چهار درم تربنغت درم جابوشه شترتی نو شاد درم محمود و مثقال حب سازند آب گنداشه بنی مثقالی تا یک مثقال نیم چند نوبت
 اختیار نمایند و صفا و خلل و در هم و اظلیون را خاصیت کلی است در تحلیل و صفت آن گبر نذر دار سنگ سی مثقال نرم سوده
 روغن زیت شش مثقال در پاتیل کنند و با شش نرم بچشانند و مردار سنگ بکفر در میان روغن بچینانند تا بگذارد روغن سیاه گرد
 پس صفت مثقال لعاب تخم کتان چهل مثقال لعاب سبوزل وی مثقال لعاب تخم خطی بیامیزند و کفچه بنزد نا مخلوط شود و اگر پنج سوسن
 کبود و ذفت برابر گرفته اضافه نمایند و تحلیل قوی گردد در هم رس نفع کلی دارد و اطر فل فعلدی فائده دارد صفت آن
 پلید سیاه پانزده درم بلبله و آله و تربنغت از هر یک هفت درم اقیقون درم بسطاج و اسطوخودوس سنبل و عنبه هر یک پنج درم و شیطرح
 زرنبا و غار لقون از هر یک سکه درم انیسون و صطکی و جوز بوا و قر نعل از هر یک درم شاد و درم غدر گردن سفید خشک نموده بچیدم
 بسند آن حب سازند و شترتی و در مثالی تاسه مثقال و نیم بود و اگر هر روز بنیدم این غدر و نیم درم را حبی با قند نبات اندکی فشار
 نمایند نفع دارد و اگر ازین دلو و با فائده در صفا و مایه خفج گذارند دارد که خنازیر را نرم کند و بجزند آرد باقی و آرد و جوهر بط
 بروغن زیت بکشد و در دواها آهن آمیخته نمایند صفت صفا و نیم تخم کتان و نیم مرویج سوسن کبود و تخم طیاره شرب
 بچشانند و سرگین کبود بمقدار حاجت آمیخته طلا نمایند و بعضی از حکما گفته اند که از شاخ بزرگه ماس بگویند بکشد و بسوزند
 و بکفته بر صلب و درم بدیند این علت بزد و نوعی از خنازیر می باشد که از جلد بسیار بلند میشود و جراحات میگرد و بصورت
 انجیر خام هرگاه بشکافند و این بدترین اقسام خنازیر است علاج او آنست که بشکافند و احتیاط باید کرد تا رگها و عصبها
 که نزدیک اوست بریده نشود و بعد از بریدن رگها نمایند و ماده او را بر روی او غدر و کتب آورده اند که یکی خنازیر را
 بشکافند و شاخی از عصب بریده او از صاحب علت باطل گشت و صواب است که هرگاه بشکافند از جانب سلیم تر را بشکافند و با
 نماید و با پاک سازند و در هم زنگار فائده دارد صفت آن زنگار دو درم عسلک سوم از هر یک پنج درم روغن زیت بسند مثقال
 در هم سازند چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین تریم بچیدم را تا پنج زیاد کنند و بعضی خنازیر می باشد که ماده سرطان بود
 دارد و ای گرم در علاج او بکار برید و بیاور و غلغل بیامیزند و اگر در وی حرارت بود صفا و از او گوگرد و آب کشنیزه باید ساخت و در یک جود
 حصفین جزو نرم گرفته تا یک شنیتر طلا سازند نوع شانه زده درم صلب که نام نهاده اند سفید رس می باشد عذیم الحس
 آن نیک میشود و قلیل الحس بود و اکثر بد شوری نیک میشود و غصه بنی و بنی صفت اول که از مره سوده بود علامت او آنست
 که صلب بود و چون دست بر گذارند سرد و در و نمود و گاهی با درد و حس و قاعه رقیق و کبود بود علاج اسهال سودا
 بمطبوخ اقیقون یا حب اقیقون و پر پیاز انچه بود از و متولد شود مثل عرش یونجان و گوشت گا و و نمک شور و کرب

مثل آنها و بلیت محلل گذارد مثل اخلاص و اشق و قلع چربی مرغ و بیا و مغز قلم گاو و غیره و در غنما و لعابها و غنما و محلل جهت نرم
سلب مثل باز رو اشق اجزا برابر بگویند با روغن سوسن یا روغن بابونه و مثل و بلعاب حلیه تخم کتان یا خیزرود کوفته طلا سازند صفت
ووم ورم که با طبعم حادث میگردد علامت نوبیا اولی فی سدی طریح صلابت اندک اکثر لوبه رام گرم کطالقی بغض برود از اندام غرض
یشود علاج استقران غنم بقی و اسهال بعد از آن طلا گرم محلل نرم کنند صفت سوم که از سودا و بلغم ورم ظاهر گردد علامت اول
و علاج هر دو قسم نمایند از سهیل و خب طلا نوع بهفتادم در درمی که معروف بود سلطان نام که از شته اند بدین اسم جهت آنکه ماده بود
سودا باشد که در عضو نخیه بعضی موجب رم گشته و بعضی نفع دارد گاه مثل بای سلطان حادث گشته و تولد او از سودا و سوخته و اول
یک سال ظاهر گردد بعد از آن قوی گردد علامت او آنست که در ابتدا ورم پیش پا دام یا بجز تر بود بعد از آن یاده شود یا صلابت
شدید گیرد و کبود اندک حرارتی محسوس شود چون بگیرند گاو و کبود سرخ شنبلیله بای سلطان حدوث او و عوارض در سینه ورم بود
در مردانی بای و در زده و طبعی و بعضی از ورم در سینه و بعضی ساکن و بعضی جراثیم و بعضی غیر جراثیم و آنچه بجراحت بود
دره او سودا و صفرا بود و آنچه جراثیم نشود ماده او طبعم و سودا باشد علامت جراثیم او آنست که سیاه بود و حرارت و بلغم جراثیم
سرخ یا کبود گشته بایرون از دانه بوی از ورم در پیش که جمیع رنگی او نباید داشت معشور از معالج او سهیل عرض بود که آنکه زیاد نشود
معالج جراثیم در اوقات فروغ این اعراض استقران سودا از فصل محلی سلیم و اسهال مبلوط فقیون یا آب بنیر خام میشود و چند نوبت تکرار نمایند
سهیل تا بدن پاک شود و آنچه تسکین جراثیم کند و منع تولد آنها پیش کشد و شیر خورده و آب بنیر بوی گوشت مرغ و زغال جهت آنکه
در حقیق پیدا شود فاعده دارد و در برابر ای علاج بداند و زده را بر گرداند مثل غلبه آب گاسنی تا آب کچ نماید و استعمال نکند او و
در وحدت بود چه اگر درم را بیکرت می آورد واجبست که معالج بر هم مرکب کنند صفت آن اسفیداج و صاف قلع یا منحل بود
سازنی از یک سهیل و سودا و پنج منسوب آب لسان المحل از هر یک و جود شاسته صنف عربی از هر یک سهیل و هر دو را کوفته بختیموم
و تخم کرم سازند و طلا نمایند و حوالی ورم را بگل از منی کوفته آب غلبه آب کثیف تر بماند و این را اگر در ابتدا ای علاج نمایند
طای جان و اگر دیر مانده شود عظیم گردد و نیک بشد و او مشکل است و حفظ نمایند تا جراثیم نماند و اگر جراثیم گردد علاج قبول
و طلا نمایند از جهت حرارت و غیر جراثیم اسفیداج و سرب یا خنجر یا آب گاهو یا بلعاب سنجول و در شکل طلا نمایند و قلع یا اسفیداج
سرب از هر یک یک درهم و این معده از هر یک یک درهم و نیم گرم کوفته و در شکل طلا سازند اگر جراثیم نماند و اگر جراثیم باشد حوالی
از بدین اودیه و در شکل طلا نمایند و شقاق و رحم بقصد که با حرارت بود اسفیداج و سرب یا تخم خرفه یا آب گاهو یا بلعاب سنجول یا در شکل
طلا نمایند اما سلطان که در باطن بود علاج نکند مگر با صلاح غذا آب کشک جو دشیره خرفه و شلال اینها

سلسل دو صدمه عرق مدنی و ده که در حب و بنور و غیره مثل بلست و چهار فی است نوع اول در عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود
بدن بزره نوع دیگر در طبه بنیر و بلعاب سوسن و دوازده و سوسن یا بنیر جری شنبلیله برک رنگا سرخ مائل بسودا یا بارکی سوزان
الطول مقدار شنبلیله بیشتر تمام بیرون آید بسیارست که حرکت او مثل حرکت کرم در زیر جلد بود و یک فنون دمی از خون گرم سودا

یا بغم سخته حاصل شده و در وقت گوشت حار است مغز بر آن سخته خشک شده و معتد گشته و صورتی که در اندام عروق بود و اگر از
 علت در پا و زینان تا قدم شود و بلبه گرم خشک از لغزش تعجب و صفا گشته که نشاء نبوده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی مثل حلوا
 و غذا که نیک بضم نشده حاصل میگردد و در صورتی که سخته طبعی است و اگر سخته از جهت کثرت حار است و در این موضع علاج تغییر
 از فصلی روی انجمنه سلیق و صاف و از جانب مخالف اسهال کوبیده قایا و طبعی تقوی و طبعی بلبله و باطل صغیر که در دستار کی استخته باشد
 شاهره و طبعی انجمنه طبعی حمام و بالیدن و شکل غیره و احتیاج از کثرت گوشت و فو که گوشت شود پس تنگ ظاهر شود و فو که طبعی
 و شک بر فو که دارد و دست نماید و طبعی انجمنه صغیر و آب آب کشنیز و خرد غیره با صندلین کا فو و اسفون کا قیاس صغیر صندلین
 خانه که در دهنه اگر از تخم در چیزهای نیمه نماند و آنچه خمر شده است که اسفون را اسبک و کلاب بچوشانند یا تخم مروارید
 موضع بر و شکل بر پرب سازند بعد از آن بر آن موضع گذارند و اگر التهابی بر منته که بیرون آمده رسته مسدود از نفیج صغیر با کاسنی چند روز
 اختیار نمایند تا نفیج ظاهر گردد و در موضع را آب کاسنی و صبر بماند و چون ظاهر شود روز اول ندرم صبر باب کاسنی و قند و روز
 دوم یکدم و سوم روز یکدم و چهارم اگر بزرگ شود و اگر اندک بیرون آمدن سزاوار است که پشمین او را بیار و سرب مقدار یکدم تا بگریانی
 نقل خود رسته را بکشد و با خط نماید که پاره نشود که اگر قطع گردد و در می ببرد متعین قروح با دروالم میشود و اگر رسته دراز گردد و پاره اند
 قطع نمایند و باقی را بر قطع سرب بچینند و حوالی آنرا با اسفون روغن بادام صغیر و در ابتدا بعد از قطع حوالی آنرا زوهر موضع الم گذارند
 تا ماده را کم سازد و از آنجمله بجا صفت در منع تولد و فائده دارد این همچون است بلبله کابی تا کم و تر بدو و نفیج نفل از هر یک برابر
 بگریزیم کوفته نیمه زن فلانند یا قند و سحرین از دشتی در درم اختیار نمایند و بست روز گفته اند و این علت را مستاصل
 و طرف سازد و نوع دوم و در جرب که داین شوری بود صغیر را ابتدا سرخ و خارش صغیر اکثر در دستها عارض گردد و در سار حار میشود
 و سبب دشت او نشاء خون بود و با خط صغیر و سودا ساخته یا بغم شود که استخته باشد خون و سبب خون است و این خود در دیر گرم
 چیزهای شور و شیرین و غریبه فاسد بسیار از خون در عروق باریک قبولی میکند جلز از جهت نفوذ تخصیص بسیار انگشتان این حادث
 میگردد و جرب بلوغ است و خشک است که از زرد آب جرب که دو گاهی از خون سیاه میرود و گاهی حیوانی مثل حصیان متولد میشود
 و ثور او مختلف میباشد اگر صغیر غالب رنگ زرد و حکم در درمیدارد اگر سودا غالب میباشد رنگ و نه سیاه باندن رد و در رنگ
 شود و اگر تخم الیج و سفید رنگ باشد سیلان رطوبت از ظاهر میگردد و سبب بلوغ غلبه ماده بود و سبب جرب تر شدن باشد
 علاج اگر قوی بود و اگر صغیر غالب بود سبب بلوغ زرد و طبعی شاهره و طبعی خیار شیرین و اگر بدان کیفیت نه کندی صبر اختیار
 نمایند و چهار شربت فائده دارد و سرفون بلبله و سبب نقشه و نفیج صغیر و سبب صغیر هم تا یکمخال و در آب کشنیز و فو که بلبله
 بخورد و سه روز دیگر آب شکرین یا نه دم تا نه شمال خورده شود و کمکن را مستاصل کند و غلظت شک جود و قلیه افغان و شور با سرخ
 فو که اسفون که در و دردی گرم نباشد و تنق آب تمهیدی و آب و آب بر دفع دارد و احتیاج از غذا شود و او دیگر گرم نماید و در
 و کرب با خط و شک شود و اگر گشته و جامع نیز صغیر دارد و بعد تقیه بدن طبعی بلین که در و جلاب و مثل آب چقدر و آب خیزی و

و اگر دوازده ساله شده و قفسه سینه ملایم و خیار شنبه آب بادیان بشیره خرقه ملایم و از نوع سوم در شریقی سخی و لم پیاری دوتکی
 لیکن گویند شربا باشد یعنی خردی بزرگ سر پی می مراد پری شوره امل لبخار ش کر جادش میگردد و فته در اکثر انگارهای از و رطوبت ظاهر
 میشود از خون می باشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با حرارت و زرد ظاهر گردد و در روز بیشتر بود حکم و انقباض او در وقت
 ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند و در وقت مصلتی که در میان او می باشد و طبع طبیعت آب تر سندی الو بخار او کشته و زرد او در
 وقت ظهور آن گرم بر بدن ریزند و سرکه آب غوره بر و غشک در و مالند و گلاب آب کرکسی و غشک طلا سازند و اگر ساکن نگردد باز فصد
 کنند بقدر قوت و بعد از آن سهل ملایم زرد و حب صبر و حب یابرج و اگر حرارت عظیم بود آبکنا را میخوشن و دوغ ترش بقوم کافور یا بشیره خرفه
 و شربت سکنجبین یا سفوف طلا از آب غلبه کشند و آرد جو اندکی نمایند و بزرگسوس خربزه و تخم انوزم کوفته بآلند و غذا ماش
 معشقه و عدس اندک اگر آب سندی از میوه های هند وانه و آب نار میخوشن و اگر آب بلغم می باشد علامت او آنست که میل بسفوف
 دارد و میخوابد لبش بیشتر بود علاج مطبوخ ملایم که مقوی تر برید و در خارج اندک خنک بخند اسهال بحب ایابرج فیه که در و
 غار لقیون و انیسون و تخم خطل و حکم سندی باشد و اگر بدن نیکش و قلع صبر یا کاسنی و آب دیان هر روز صبح و بختقال
 گفتند باده دم شربت سکنجبین یا اندک انیسون آمیخته نمایند یا از کباب بریزند و از قند و جو و سردم سفوف سازند چند روز حمام لغع
 دارد و آرد جو آب کرکسی مع کبود بدن مالند و غذا قلیم و مطبوخ سازند نوع چهارم در خفیف و این شور و صغیر بود مثل ذره با حک
 بسیار در جلیط ظاهر گردد و اکثر در ملا گرم می رسد ناکه عرق بسیار کنند و بکمر شویند و فستیک پوی گرم یا سرد و سرد میشود و سبب او
 رطوبات رقیق و بخارات گرم خفیف است که حادث میگردد و آذویه یا شست و در جلیط یا قارش در و اندک علاج فصد سوسل حمام
 یا یکروزه و با کمال و شرب سوسس جو شانیده باشد بدن با گرم بگویم بشویند و بعد از آن و غشک و سرکه در بدن مالند و غشک آب سرد
 منع و طلا میکنند و نمک و سرکه و خیار در بدن مالند و طلا از آرد جو و رغن در حمام فائده دارد و دوی مانع از و زرد جوید و در غشک و
 گلاب سرکه هم آمیخته و حمام نمایند و یک ساعت صبر نمایند بعد از آن آب سرد و سوسس بشویند و وضعی که در و شربه بیرون می آید
 بگلاب سرکه و کشیده که در آب حل کرده باشند و در غشک طلا نمایند نوع پنجم در غلظت و این شربه های یکدیگر نزدیک و هم پیوسته
 میگردد و این زیاده میشود با قارش سوزش و لمس گرم و سوزش و مثل گزیدن مویچه بود بسیار بود که غلظت یک بشویده باشد که
 بر آکنده گردد و غلظت متا کله جاد رسیده سازنج می باشد و سبب صغیری نیز بود که در زیر جلیط یا خونی آمیخته و در گمای بار یک
 پوست روان گشته و تله سازنج آنست که از جلیط جدا کند علامت او سرخی رنگ موضع و ضربان و اندوه علاج اسهال صفا و
 تر سندی و نفوس خیار شنبه و طلا یا محض از یا شنبه و صف و آفتاب آب کاسنی لغع دارد و غذا مرغ قنق آینه و دیگر غلظت متا کله
 آنست که تا گوشت رسیده علامت او آنست که بزودی در جلیط اسهال مطبوخ فو که که آب تر سندی ملایم و بعد از آن محالی
 او را الصندل سرخ و شاف و شاف و فلفل و سفید جلیط و صاف کل از پی بر برگیرند و با قمر صندل و زرد و بوقت حاجت بگلاب سرکه حل ساخته
 بآلند و در سینه فیلج بر جگنه ازند و اگر قوی تر خواهند از و مودار سنگ زرد جو یا زرد جوید و گلاب رو اسن آب لسان الحمل از هر یک و جوید

جمع نموده مرهم بموم و روغن کنجد حاصل نمایند در غلبه متکلمه مسالقه و تخفیف باید نمود و دیگر بنماجا و سیر به خورده شیبجا و ریح و سرافید و
 پنج اوسرخ باشد نفع شنید و درم و سیلان صدید سبک صدف ای مخلوط بود به لیمو علاج فصد اسهال لیمو مطبوخ بلیله که در و تر باشد
 طلا از زرد پست انار و صندل که از کسینج بگلای سرکه نوع ششم در مجزیه هم خورده پخت گرم و با خارشک خجسته را بشود خورد
 و بگوشت فرو و خوشکی سیاه بود و همچنین که داغ کرده باشند و تری کنند و داده او بشود اما لیمو گاهی باشد که تری بدینا بدان
 موضع بخار و بشود و سرخی ظاهر گردد و رنگ او صاف می رادی شود که باشد که تری صغیر و پاک کند علاج فصد اگر خون آب باشد یا نزدیک
 بختی سرد گاه باشد که جایگاه علت را بیاید شکاف و خون فاسد او را بر روی در و بطلای طلا خور و اضافت نماید و مخصوص بجهت
 این طلا و زردی سرکه گل ارشی یا گل سرشنی آنکه کافور و نوعد که انار ترش را بشکافند در سرکه بختی باشد تا نرم شود پست باشد بر لته
 توغمد و بر آن موضع گذارند در ابتدا و انتها در روز نوبت و در شب یک نوبت اگر صفر غالی که سهل صفر مطبوخ خوراکه و اثر بر سواب
 تر سندی نفع دارد و طلائی گل ارشی و آب لسان الحمل و آب کشنیزه و گلاب نمایند نوع هفتم در شور صفا و توله و از رطوبات دوی که بطلای
 جلد منفع گشته حادث میگردد علاج اگر داده گرم بود فصد یا حجامت و اسهال مطبوخ بلیله اگر داده غلیظ بود اسهال بجل یا ج یا
 بمطبوخ بلیله که در تر باشد و حمام آب گرم فائده دارد و جهت آنکه حدوث او بیشتر بسبب کثافت و صلابت جلد میشود و طلا آب
 کشنیزه تر و سرکه در و خشک نمایند و اجتناب از غذای گرم و مزه زریاج سازند نوع هشتم در نفا رسی آنش فاسی تر و باشد بر آب
 در قی یا خارشک منور صعب دارد و آب قیق ظاهر گردد و علامات او آنست که حادث میشود و حکم قی بسیار کثافت مانده از ان نشیبه
 با آنکه آبله زده و منتهی معلوم شود علاج فصد و شربت عسل آب تر سندی آب نارنج آب کشکج و آب و لعل و سیاه چوب و بلیله
 و طلا از سفید و مراد سنگ صندل سفید و کافور و اندکی بگلای که بعضی از و بر آنکه و سوراخ نمایند و زرد آب بگیرند و بعد از ان
 بحمام مرهم سفید را گذارند و گرد او را بگل ارشی و سرکه و گلاب ببالند و اگر زرد آب بسیار ترش میکند طلا از صندل و زرد چوبه و کافور
 یا یک سنی یا آب حی العالم گذارند و غذای آب خوره نوع نهم در شور لینه گاهی بر مینی و گاهی بر مینیانی خورده سفید گویا نقطه و شیر
 است هر گاه بشوید از و چیزی نشیبه یعنی سکه بیرون آید بسبب ماده صمدی بود که بسط جلد بطریق تجارت منفع گشته علاج
 استقر غ بدن تقویت مانع بجل یا ج و شستن دوی یا لبات مثل روگرد سنده و پوست تخم مرغ و استخوان خسته و در باقی دیگر بهینا
 بنشود ضمد از خربق سفید و اگر تخم کتان یا گل سرخ و سیاه دانه با سرکه نمایند و اگر کفایت نبود از خاکستر حرب رو که کسر حل ساخته باشد
 نوع دهم در نبات اللیل و خاریدن و تری و شره که عارض میشود و در و شب سبب او اقتباس انچه در زیر جلد است و دخی اسام و
 حادث میگردد و این علت در شب بخت نام گذارشته اند نبات اللیل علامت او شربت حکم در شب است یا فتنه خاریدن و لیلان سدی
 ببرد شود و بیشتر عوارض و در شب علاج تحقیق آن فصد و لیل و سیاه حجامه بلیله آب کزین و دوی سرکه و باقی علاج حکم فائده دارد
 نوع یازدهم در لطمه بزرگ که در ساق ظاهر گردد و مقدار دانه پیله بزرگ که بخت بدین نام گذارشته اند اجرات گردد از و صمد بلیله
 روان شود بسبب آنکه ماده او سردادی سوخته بود و بدینواری نیک گردد زیرا که تمام بدن بسا قیق آید علاج فصد یا ج و سیاه چوب و لعل

روانه متقال سیاب کشته در دم نمک خیره و ده متقال پودر نمک کوبیده و بر کزک نهند و اجزات وزر و ده تخم مرغ در حمام بالنه اندازان در
 برین آب لیو و در غلغل فائده دارد قسم سوم آب لیمو کنگره از ماده بلغم غلیظی که در علامت اور بندها و سردی جلد و کاهلی و بسیاری خواب آب
 زعفران از دانه بنی و گزنه و سرخس و دانه ایاقن از هوای سرد و چربی های بار و سفیدی و اول غلظان و غلظت و بزرگ جوشش مائل برخی
 انگشت و در جراحت سفید سوزاک بود و در آب روان بود علاج آنست که زنجیره بدن از بلغم مجرب اخیمون برین موجب نماید ایارج
 فیرا در دم و پوست پلهای صبر و حبایا نعل از هر یک درم تر برده درم شاهره متقال محموده شحم خنظل از هر یک درم انگشت مقل درم آب
 انیسون حب نموده بر رویت اختیار نمایند و حب ایارج فیرا اخیمون و کرم اوست نمایند بفع عظیم دارد و حب قویا یا لبا زرد
 صدف است آن صبر بخیر درم تر بر چهار متقال شاهره ششم متقال شحم خنظل درم محموده درم حب النیل متقال مقل درم چهار نوبت
 میل نمایند این مطبوخ مناسب است سارگی شاهره از هر یک متقال پوست بلبل زرد سیاه از هر یک متقال ترید بکوفه و متقال
 پنج و سن متقال شیر خشک و نباته متقال اختیار نمایند و غرغره بسکنجبین و الکامه که در عاقر قرحا سوده آینه تان فائده دارد
 در این اثنا قاعه دارد و در دم و کمر خ و تخم بلبله و تخم خنظل در آب پزند و آب کرفس آینه نموده در حمام طلائه نمایند و روغن بالونه و گل
 و روغن زعفران و روغن بادام از هر یک برابری و دم و زکافه عاقر قرحا و قسط از هر یک در متقال شل غبار ساییده از روغن در
 نیم با نه و اگر جراحت بود کشته و از روغن و سار سنگ خون سیاوشان صبر از هر یک برابری کوفه برد باشند و در مطبوخ یکا و قرفا فائده
 دارد و از چیزهای که از بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند به خصص گوشت گا و طلای دیگر کندنش در دم زرد و در حرج و متقال
 زرد چوبه سه متقال سیاب کشته در دم موزج متقال سیاه و لیسره و روغن که در حمام بالنه قسم چهارم آب لیمو کنگره که از او
 غلیظه سودا شود علامت او اگرانی خوشکی و در بخوبی و تیرگی و روغن رنگ بدن و بارکی بنفش بطور آن و سفیدی و پشای خنثیا
 و بینی و خیالات فکرهای فاسد و وسوسه رنگ جوشش مائل سیاهی و خشکی و غلظت و برین و جراحت او و بزرگ شود علاج آنست
 که اسهال سودا نماید مطبوخ اخیمون بر نیم حب اخیمون دو متقال سفیج بکوفه سه متقال برگ گا و زبان متقال و بان درم
 بلبله در چهار متقال سارگی ششم متقال بنفشه و انگه و شفا متقال و گاسر از هر یک متقال شیر خشک است متقال الکامه
 آب بچشانند و با شیر خشک همان نموده گرم نمایند و این حب مناسب اخیمون و شاهره دو درم غار لیون درم مبرده درم تخم خنظل
 و انگه و مصلی درم انیسون نیم درم محموده و انگه نرم کوفه و در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره بسکنجبین میل که در پوست کبر با ایارج که غسل آینه
 حل کرده باشند با آب گرم فائده دارد و همچنین شاهره و بلبله پودره و الکامه برده فائده دارد و کنگره شاهره لبا زرد بر نیم حب اخیمون
 دو درم شاهره و هفت درم سارگی بخیر درم مایران متقال پوست بلبله زرد پنج متقال سفیج و تخم کاسنی بکوفه از هر یک متقال
 سفید و درم شیر خشک همین در متقال و حب شاهره بر نیم حب پوست بلبله زرد و بلبله سیاه و محموده از هر یک درم صبر
 نیم درم آب شاهره و حب سازند شربتی دو درم بادای متقال بود و دای دیگر که در انقیاضه مراد سنگ از هر یک و
 متقال سفال نیز کشته سه متقال گوگرد درم زرد چوبه درم زرد و متقال سیاب کشته دو درم نرم کوفه لیسره و روغن گل در

[illegible]

این مرض از حوادث میگردد و نوع دوم اول سودالی که از دردی غوی فیصل حادث میگردد و این نوع با تساقط اعضا همراهی
 شد بلکه طر اعضا را مثل بشو و غلط میگردد و وضع نفس محیه صورت وحدت گرد گشته موسی پاشیدن میگردد و ازین جهت دار الاسد
 میگردد و در ابتدا علاج می یابد نوع دوم سودا که از زهره صفرا متولد گردیده و این نوع با تساقط اعضا و اسهال و
 تشنگی نیک میشود و بعضی گفته که این قسم زودتر علاج قبول میکند از قسمی که از سودا حادث گشته از جهت آنکه صفرا لطیف تر از سودا است
 این قسم وقتی مسلم بود که در ابتدا پیش از جراحت بود و اما بعد از جراحت قبول علاج نمیکند علامات ابتداء جراحت حرمت رنگ وی و چشم نامن
 سودا و وضع نفس شونت صورت و که در وقت بیاض چشم بسیار عی طسه بوی زنی عرق سینه و سر مد بوی آب چشم و خلق بد و عجیب و
 سودا خواب بر ایشان و بجهت صورت باریکی پاشیدن تشنگی شدن و جها و رنگ و مال بود و غلط لهما و توج صورت و در اعضا غده
 میرات صلب اگر صورت خازم از سودای سوخته که از صفرا متولد شده مقاصل او جراحت گردد و بینی او متماثل فرزند شود و این
 است طبع نیک شدن نباید داشت علاج و ابتداء نقد قیال از دست راست خنجر و از واجب نماید بعد از آن که کل از دست
 چپ کشاید و اگر احتیاج شود از پاهای پیشانی و پیکر شها و اگر در خلق بوجه ظاهر گردد و اگر در گردن است نفع دارد و در مقدار
 این بردارند که نزدیک بعضی گردد و در میان نقد با یکجام در آید تا خون رقیق گردد و در بدن رغن بادام در رغن مسکه که از گاو باشد
 شیر عورت آمیخته بمانند و در بینی بکاشند و بر بدن آبی که در رغنقه و بالونه و گل خیره و نیلوفر جو شانیخه باشند و زیزند از نقد و
 سهولت قوی شش حب قویا و آنچه در اینجا نذر کور شده مراوت نمایند و اگر به باغ سانی آید نفع کلی دارد و تخم ترب و
 لید و ماشا که آن تخم شبت و پنج سوسن خوراقی و بعد از نقد و سهولت رغن بادام یا کنجد یا شراب آمیخته با عصیر انگور اگر از ابل شراب
 و دو الا به عرق اندکی رغن بادام مزوج نموده اختیار نمایند و رغن و شقال شراب عرق با چهل شقال باشد و فاکستر خوب
 شیر و پوره در آب شبت ترساند و در بدن را به این بشوید هر روز با کرد با قلی و آرد حلیه پوره و اشنان برابر بکشد و بدن بدلان طلا
 مید و در حمام طبع حلیه که در اندکی به ابون بود نفع دارد و در آبیکه معتدل بود هر روز در آن آب استنین و غذایان جو
 است بخور آب زکوه شربت مرغ و گوشتد و جان بود و بطور زوده تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضاضی و قهقار بر شیر گوشتد نه با بهترین چیزها درین
 غرضان گندم سیر میل نمایند از غذا که از سودا حاصل گردد مثل گوشت گاو و گوسفند و عدس که نیازهای سر و خشک بختاب نمایند
 یا صفت پیش از غذا نموده و در و بعد از استقرار اگر از آتش بخوری یا ماحطه نمایند شاید نوعی از جدام که از صفرا متولد شده حاصل گردد و اکثر
 علاج از طریق تسکین صفرا و ما رصین یا سقون سهل سودا و دیگر نوعی از امراض که مشابه ابتداء جدام است آریا و سام نام داشته اند و علا
 مرتد و می اطرات حرمت منکره مشابه جدام علاج نقد و اسهال سودا و تدریج ابتداء جدام که از تشنگی زودتر پاشیدن تاغوی بسیار برون
 بعد از آنک با لند و مریم و مریم غل فائده دارد و صابون طلا سازند بعد از آن آب گرم بشوید چند نوبت مکرر سازند
 ب سوم در امراضی که در نظام حله روی سائر اعضا باشد و اسباب علل آنها و علامات تشنگی و تشنگی بقیه فصل است
 فصل اول گفت و شنید بر ش گفت تفرنگ روی بود و بلون و ش نقطه سیاه مائل بخرت مستدیر حاصل میگردد و در جلد و کاسه در از

میشود مثل طغیان حدوث او اکثر در ری بود و برش نقطه خرد سیاه و اکثر در وی حادث شود بسیار است که مائل بسرخ و کبودت بود
و خیال این نشان مذکور بود اما بطن تر از سطح جلد بود و این گاهی موله باطن بکجایی بعد از دلالت ظاهر گردد و کلف در قسم
قسم اول از نجاسات خون سوخته که از سودا که در معده است حاصل شود علامت او فساد و کبودی و دلون کلف مائل بخرشت و زرد
علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا آنچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف که از نجاسات خون سوداوی و غلظ او که در میان جلد و گوشت سر
و اکثر این علت عارض میگردد کسانی را که تب بود ویرانه باشد به ایشان زنان حوامل را از جهت خضه خون حیض ایشان آید
در یک کلف سمج مائل سودا علاج فصد سابق از جانب است عودات را در یک اسلم مردان را و اسهال بمطبخ انیمون و هلیله و حسب
غالبیون المایخ فیه آید آب همین یا سفوف مسهل سودا و شربت از تمر مندی و آلود و شربت عناب خون را حان نماید صفت
انیمون تر به شقایق انیمون هفت شقایق غار یقون شقایق بدو نوبت بشربت کنجبین اختیار نمایند پنج نوبت عمل کنند و بعد از تنقیه
علاج از بوره و غلغل و مغز تخم خربزه و تخم تره بزرگ با قلی و تخم ترب کندنش و اجنبی و قسط و مغز بادام تلخ و ترب سیاه پنج سوس که
و کجین شیره و بنجیر سزاوار است که در او امل بعضی از قوا بعضی مخلوط سازند مثل مورد و گلاب آرد عدس حبث آنکه او به طبع و
رگبار می کشاند و علت زیاده بگرد و طلا و دیگر بوی جینی بسجلی میخته گذارند و دیگر تخم کرب آب با قلی بخون خشکشان کنند و طلا
و دیگر زرنیج زرد آب کشیزه تر یا مغز تخم خربزه و تخم ترب بزرگ و آب معصر یا شیر طلا نمایند از آب معصر یا بوجشانند تا غلیظ شود و
از این اجنبی و قسط نرم سوده و طلا سازند این طلا بعد از آن که از احمام بیرون آمده باشند با سر بخارات گرم داشته باشند
و ملاحظه نمایند که جراحت نشود و دیگر کش و برش سبب هر دو بیرون آمدن خون سوداوی باشد که از دمان عروق باریک برون رود
مختص شود و رنگ و از آن بود و فرق میان او و بقی اسودا نیست که او یکسان بود و بقی با شتون باشد و سبب حال نیز غلط سودا
یا خون محترق که از رگ بیرون آمده و در موضع او محترق شده مثل سمع که از درخت بیرون می آید و بوضع او هیچ علاج فصد اسهال
قوی تر مثل بادام تلخ و تخم کرب بشیره و درخت بنجیر یا طلا همانون نمایند و اگر سوزش پیدا کنند و غلظت کنند و دیگر اشتق بسبب عمل نموده طلا
زرنیج زرد و جزو کندنش بنجیر و بشیره یا دوغ طلا نمایند طلا و دیگر تخم لسان صافیه و قسط و مر از هر یک برابر آب بنجیر بمانند و دیگر علاج غلظ
آنست که لبون بودا بجا نهد و بکبر نشویند و بوم روغن طلا نمایند و غلظان بزرگ شامهوت بود و تو قرض نمایند غلظت خود و آب این غلظت باشد
فایده دارد فصل دوم در قوبا و انواع و اسباب علل غلظات آن قوبا غلظتی بود که بر طلا هر جلد عارض گردد و از آن کرون خوان
و سبب آن غلظ روی بود و در بدن طبیعت منع غلظ روی نماید از اعضای تشریف و دفع بشیره نماید طاعت او سرخی با کورت و این نوع
نوع اول که از خون رقیق قوبا حاصل گردد بجهت مزه سودا علامت او لزج و رقیق زرد آب نوع دوم که از بطن شمش که غلظت خون شده
حادث گردد طاعت او آنست که در قمر جلد بود و پوست را از جلد جدا سازد و پوست مورد مثل پوست انگی خشک و بقی غلظت
مشابه بسبب مزمن و نهاده بشیره و زهر من گفته اند علاج هر دو بر سه مرتبه بود اول آنست که بزودی پیدا شده و در گوشت
سریع است که علاج بکنند و نهاده اند اول بر روغن گندم دوم بگری مرغ و طباشیر سوم بوم روغن که در و کثیر یا سبب عکسده باشد چنانچه در

نخ آلوده در سر که حل نموده بالند نخچیم بلیله زرد بستر کطلاناید ششم حوض لبه بر حل کرده مرتبه دوم آنست که تا نیری در گوشه
 ریاضت اندک علاج آنست که بر و علق یعنی زو که اند و طلا قوی تر از اول سازند اول اثق لبه بر حل کرده دم کند شلاق
 و چون کم گوشت باب طلا سازند سوم ترمانار نیم گوشت لبه بر که در غشک چهارم مازدی سوخته لبه بر کطلاناید مرتبه سوم آنست
 رغایت شدت بود و در گوشت تاثیر کرده علامت او خاریدن بسیار شدت و خشونت پوستی غلیظ از و جدا شدن علاج فصد سسل
 سون باب چین چند نوبت و جام نفع کلی دارد آب نارین آب سندی بکلات غدا مرغ قنق آب غوره و طلا با و بر حب یا با شق نمایند
 موضع را و ای صادر و پاشند تا گوشت زیادتی اورا بر طرف سازد و گوشت سرخ برسد بعد از آن بر هم سفید علاج نماید تا
 است او نیکو شود انچه بر نصیحت واقع شود بدین دوا علاج نمایند سفید هشت دم گوگرد و درم مورج درم نرم گوشت غنچه بر و پاشند و انچه در
 صبیان افق گردد با آب بن صام طلا نمایند با صمغ عربی و سرکه و وقتیکه علاج نمایند و نیک نشود طلا را راع گذارند
 سسل سوم در بر ص سفید و باقی سفید و اسباب علامات علامات آن فرق میان این بود بر ص آنست که بر ص بعضی در ظاهر
 بود و بعضی اخفا باشد بسیار است که در سائر اعضا میشود تا غایتی که گمان این تمام سفید میسازد و باقی بعضی در جلد اندک
 می دارد و بر ص سفید و جلد غوره دارد و در دم و استخوان فرق دیدگان است که شکل حق در اکثر مستدیر بود و بسیار سفید بود و موسی
 و لود سفید نبود چه که حدوث او در سطح جلد بود و در قعر جلد و سبب ص سفید حلقه بلغمی بود که غالب گشته بر خون از جهت
 تغیره بر غذا و غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب مرض سوء مزاج عضو است که باطل بر طوبی برودت گشته تا غلیظی که
 است و او مثل گوشت صحت بود و خون در سرات نکند و بلغم متکثر گشته سفید گردد و دیگر بر ص موضع حیات ظاهر نشود
 به سبب کشیدن خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد میاید و موجب بیاض میگردد و علامت بر ص آنست که او سفید راق
 و زنده جلد را استخوان و موسی که بر ورسته سفید و اگر سوزن فرد بر غن خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و با لیدن سرخ نکند
 باقی است که شکل علاج پذیرد خاصه اگر گندم با خمر سده و انچه او را بالند سرخ گردد و با او خشونت بود و موسی که بر ورسته بسیار سفید
 اگر جلد او را با گشت ابهام و سبب از گوشت بر دارند و سوزن در و غلظت خون با رطوبت استخفاف ظاهر گردد و او اسکان دارد که بر و
 ششها شود علاج آنست که فی فرماید بکرات تجویض اگر تابستان بود از اسهال بحوشل حب صغیر حب سکینج و حب یارچ و
 صیات کبار و اگر زمان معتدل بود و واجب آنست که در استعمال این حب سملات قوی تر که کینج و اخراج غلظت برقی نمایند و اگر غلظت
 در کبار بیرون آید از خون روح کم میشود و موجب ضرر میگردد و سملات اول صغیر نقالی تر بر بعضی درم غار قنق سکینج و با کینج
 سکینج و تخم غنچه از هر یک نیم گوشت غنچه حب نموده شریقی در دم تا سه درم اطرصل و در بد و یارچ فقط از هر یک نیم تخم غنچه را
 با باشد و بنیل نمیدرم بدل آن بود این یک شربت بود در ماهی چهار نوبت میل نمایند و در سائر ایام اطرصل فائده دارد و شربت
 لبین سسل و بلیله مربی و معا بین کبار و این بخون فائده دارد و بلیله و بلیله و آله و انیسونی و قنق از هر یک نیم قندهار و فلفل از
 یک چهار درم جوز بوا و عاقر قرقا و شیطنج بندی از هر یک دو درم بنفشه سسل بسیار شریقی و درم بود و دانی دیگر

اگر کمره و دار فاعل و ملید سیاه و مصطلکی و کند و سیاه و اند و حسب لغت ارجا بر ابرو گیرند و بسبب وزن قند امخته نمایند شربتی در درم بود و در
 لیله تقیه بدنی اسهال نفع دارد و شربت بزوری که در تخم خیار بن بود و گوشت افمی و قرص فاعی و تریاق کبر و شربط و طپوس فاکده
 دارد و ریاضت شدیدی که عرق نماید و حمام محرق فاکده مندرست و گوشت مرغ و کبک گوشت و طپوس طبعی بادیه گرم بخمجه و شراب کهنه
 گفته اند نفع دارد و مخرج بوبر قنار اجتناب از زلیات و ماهی و بقول بارد و نو که و جمیع آنچه مولد غلبه بود نمایند و جماع ضرر دارد
 و طلا عسل ملایم در یازار یک بر سر که نماید و وای و دیگر خرق اسود روی سوخته و ذرا ریج که آنکه کبک کیند و زنج مران یک برابر
 بقطران که طلا نماید و بشوید در حمام یا در آفتاب یا نزد یک تش طلا در دیگر شیطیح و کندش و تخم ترب و فود و انجین همه را زخم کوفته
 بسر که بماند و حمام یا در آفتاب نزد یک تش و وای و دیگر خون مار سیاه طلا نماید نفع دارد و نجاصت عسل ملایم طلا نماید تا
 جراحت شود و گوشت برص را بخورد و بعد از آن بر صم علاج نماید و شیطیح که بر صم را بر شیطیح و عاقر قرحا و حصف و خردل سیاه دانه
 و زنج و گل شقایق و خون سیاه و شام پرونده و نیر یک برابر بخون طلا نماید طلا نیک بر صم را رنگین نماید شیطیح و مرد زردی و مرد فود
 و شب بانی طلا سازند و چند کرات تا بسبب روز رنگ او باقی ماند و دیگر بر صم سفید که در موضع حجامت بود و طلا از مراد سنگ
 و فود و بکر نماید آب با من فیه آنست که از طلا هر جلد رقیق باشد و این بقدر بر جل سفید بود و علامت او آنکه بسیار سفید بود
 بیکه تریب بود و بنگ جلد علاج او آنست که خفیف تر از علاج بر صم باشد و سبب تریب و تخم غلظت در دماغ و هر ماهی و دبار و خوردن اطریض
 و گلفند و قرص کس فاکده دارد و عاقر قرحا و اطریض و پو صبت بخ کبر و شیطیح از هر یک و متقال بسیار که بر صم سرشته
 شقایق دهند و یک ساعت در آفتاب نشانند و آنکه عرق کند همساز و زیاده و زیاده که آنکه نذر و آب و صحت باید بکرات تجربه نموده
 و موضع طلا نماید بخردل و ترنس و اصل کبر و شیطیح و عاقر قرحا زخم کوفته بسر که در آفتاب و حمام بماند
فصل چهارم در برص اسود و بهق بدانکه بهق اسود تغییر رنگ علیه عضو و بلبا و سبب مخالطه مرده سودا بود بخون علامت او
 آنست که رنگ جلد یا کل اسود بود و هرگاه بماند از چیزی بنیله سبوس بود و موضع سرخ گردد و بشیر چنانمان را عارض میگردد از جهت
 احتراق صفرا علاج قصداً عمل مطبوع انقیوم چند نوبت و آب بنیر شربت انقیوم یا مطبوع بلید و سفوف انقیوم هر روز و متقال
 آب بنیر و فود و هر سه و یکبار فاکده دارد و در زراحت این بخون هند صفت ان سبب کبابی و انقیوم بلید سیاه و برابر یک بر بندید
 کوفته بخمجه بسیار زنده شربتی سه متقال و مجموع پنج حاج درین علت فاکده دارد و اجتناب از غذا ای که مولد سودا باشد نماید مثل عدس و گوشت گاو
 و حلوا و نگوشت مرغ و گوشت دوزخه تخم مرغ و حمام و شراب قیق و در غنایت یا با دام بماند و طلا از جوه سازند و اول تخم تره ترک و
 کندش مس بسر که طلا نماید دوم شیطیح چندی و فود و جز آن که در دماغ زاج بخورد و آنکه چهار جز و بسر که طلا نماید سوم تخم ترب و درم
 کندش و قسط از هر یک دوم بسر که طلا سازند چهارم خرق سیاه و عاقر قرحا بسر که بماند دیگر بر صم اسود عارض میشود و جلد یا کله و شربت خنک
 و پوست بر آن مثل پوست ماهی و این نام گفته اند و قوبا و مقشر و سبک خلط سودای بود و از مقتضات جذام علاج او مثل علاج
 سیاه یاز یا دی قوت سبب و حمام بسیار روند و ترسب غذا بر راج و زاک که گوگرد قسط و کندش تخم ترب آنچه مذکور شد در بهق

مسام علاج فصد اسهال خوردن شراب عناب آلود زردک ساق کشتیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوا البض مثل شاه بلوط
و آس و دیوست انار و جوز مر و گلهنا را با سم حکم سازد

فصل ششم در شقوق اطراف و جوارب سبب شق شدن و جمع پوست و جلد بحسب حرارت بحسب یارب کثیف و غسل آب شور و قابض
یا سبب پوست مزاج با اختلاط بجز بحسب علاج موم روغن بادرنجان روغن بادام و چربی مرغ و بطا و ترش شیرما و روغن ماش روغن بادام
دودم و از عصیر جلد هم بکفنه میل نمایند بعد از آن مطبوخ نقیمون و بکفنه دیگر روغن عصیر ماموت نمایند بزرجمهر روغن طلا سازند
و غذای لطیف و حام نفق دارد و دیگر شقاق در رو و لب پشت و دست و پا حادث میشود این مرم نفعی عظیم دارد موم بر و عسل و
نشاسته و چربی بطا و کثیرا و لعاب تخم آبی موم را در چربی و روغن بگذارد و باقی را آیمخته نمایند بعد از آن در حمام در آیند و چون موضع شق
نرم شود کثیرا رو باشند و بشویند دیگر شقاق لب بقیه کثیرا رو شود علاج آنست که مازو را کوفته بعسل یا روغن زیت و عسل بظم و چربی
بطا یا مازو و عسل مصطکی و زعفران و شلخ ابل سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب شقاق موزی بود پودره تخم مرغ یا پودره که در و سینه
است بر و چسباند و شقاق دست را که بزرگ آرد نموده و بنفشه را کوفته با روغن چربی طلا سازند شقاق قدمها را بخت و ببردی
زیت یا بملکه حله کرده باشد و زیت بر شقاق باشند بجز بملکه اندک مازو نرم سودده و رو چکانند یا مرم ساخته بر بالای او
ببندند یا صمغ عربی و مازو نرم سودده روغن سندروس بر و گذارند و کافوری بر چسباند تا خشک گردد یا مازو و صمغ و چربی مرم سازند
و مغرور و آلو و بادام و کثیرا از هر کدام که مرم باشد کوفته در شق و شکاف باشند و بر بالای آن کفنه نیک یا کافور تراخته گذارند تا خشک
گردد و روغن با بکچر گرم ساخته در و کثیرا یا صمغ آیمخته برفع دارد و اگر شقاق آنکند در مرمی که از برای شقاق و جبهه گذارنده کافی بود
و اگر شقاق در گوشت تاثیر کرده این صفا در و گذارند و مراد سنگ نرم سودده و روغن زیت آیمخته تا غلیظ شود بعد از آن چند قطره در
چکانند و شقاق را در آب گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند بعد از آن علاج نمایند و موزه بپوشند و پار از غبار و خاک نگاهدارند
و دیگر شقاق شقیق یعنی در دو جانب لب سفیدی در طوطی سبب غلط شود و میشود علاج ضد و مسهل و مغرور لب که در مازو و جوشانیده
باشد و طلا آب سماق و آب نارنجش در روغن که در بادام و موم هم آیمخته بماند دیگر عارض میشود در روغن درخت قهقهه مخصوص
در باشد که قادر نیست صاحب او که هرگز مین گذارد سبب او از خارج ضربه و یا سقطه یا کوفت موزه علاج آب سرد بسیار روزی روزی از
مانند و گل آبی تاب عمل ساخته بماند و اگر از داخل بود سبب ده تیزی که با نازل شده علاج قهقهه و مالیدن روغن گل و اگر در مکنده
در جمع شود اخراج داده و بدان جهت با کشا نماید و خوا مازو و در سر که بجز مرغ بر و نیند و خاکستر بلوط چربی آیمخته بر و گذارند
و اگر حرکت کشا نیاید و صلابت داشته باشد قطعه مینه بر و بندند

فصل هشتم در معوج جلد فراسیدگی و پوست رفتن باری میشود در سطح جلد و سبک برداشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی به
خوب از رطوبت و تنگی مجرای کشیدن ریسان از نعل میباشد علاج فصد اگر غشی عظیم بود برید موضع جز که کسر و ساخته باشند اگر بر
اطراف حاصل نباشد اجازان بردارند که بگلان کباب ساده نیز فاکه دارد گل آس نرم سوده برد یا شند یا مرغی از

بر بدن واجتماع خلط سودای علاج ترطیب تنقیه بدن بآن جتن نهادن جری و لعاب طبعه و تخم کتان سرسبز که با مصطکی و نمک
کوفته طلا را زنده و دائم نمک بشویند و جفت و نمک نرم کوفته بسر طلا را سازند و غرض کینه و درش و نمک کوفته دارد و دیگر قطع
انطفا یعنی کنده شدن ناخن سبک سستی را نکشت بود از جهت افراط طوبت علاج تنقیه بدن بآن غلغم و سبک سستی خون علاج رنگ
صاف و حجامت ساق و تسکین ناخن بشربت عذاب و دیگر سرت خون در دهان و ناخن بشوید و سبک کشان شعبه کی بود و زیناخن بسبب قریه
و غیر علاج تخم جبر و سرکه طلا کنند و بار دوز فست بر سلطان هندی که بخت باشد و زیناخن بختی هر روز چند دفعه بشویند و دیگر بر ص
انطفا رضا و بوق آتش مرق انار یا بار گندم یا جری بر داند کی کرب و دیگر اگر جراحت و میان انگشت پا عارض گردد و مرد کند و از زوت
بر پاشند یا بر بالای اوبول کنند و بخت بر بندند و نیل در و مالیدن مدهو دارد دیگر اگر ناخن فاسد شود و ازاده نماید قطع او را با فلفل و
نماینه تا گرم گردد بعد از آن بزیناخن و جاد شیر بر دهن با دام تلخ صفاد باید کرد و زوت و زیناخن طلا نمایند تا ناخن بر کنده شود
فصل دوازدهم در انتفاخ اصابع گاهی حکم در انتفاخ عارض گردد در انگشتها و میرا و در شربا بار دوز یا از جهت بسته شدن فضول و
علاج باب گرم و سوسن و طبخ چقدر و آبیکه در و انجیر جو شاییده باشد بکربن آب سوسن و کرسنه و زیناخی بی که در و سوسن و طبخ چخته باشد
و صفاد یا بخی که در و شراب بخت باشد و آب نیک که مسکن ازخ و حرمت و حکم بود

فصل سیزدهم در اطراف فساد و بروت و سرایدن اطراف توجیه حرارت و خون بخارات گرم بسوسن و محتسب شدن زیر جلد پس
بسیور و اعتقاد بر آنند و تخفیف میسازد و در علاج اگر فاسد نشده و نرم نگردد و در ابتدای روی بکوبی آورد و بر و شنها گرم شل و غنی نیت
و زینق و غیره نمایند اگر دم از آن سبب است که آبیکه در و با بون و اکلیل و شنب قیسوم جو شاییده باشد که از دواگاه گذرم و شلکم و کرب
و تخم غیر و جلد و کرسنه و ترس بخت شاییده و آبیکه بشویند و در و غنای از آن بالند و عدس نرم کوفته بشربا بجو شاییده و در و گذارند
و اگر سیاه یا کبود شده شقی نمایند و شقی عمیق دورا گرم نموده بعد از آن لعل ارمی و اندک سرکه و عمل طلا بسازند و در و کرب که آب گرم با فلفل چند
نوبت بشویند و اگر متعفن بشوید و بکرب چقدر و کرب بخت بر دهن زینت زر دگا و مسکه بر طلا نمایند تا انچه از سیاه و کبود شده فاسد شود
فصل چهاردهم در صفتان سبب تغییر لوی بد جلد زیر لعل منقح لعل و بر از و عرق عفونت اخلاط بدن و انچه حین آنست حرکات متعفن
خصوصا حرکات جماع و تاثیر غسل جنابت و تامل سیر و خلطیت و جلد و انچه از آن عین علاج فصد و مسهل و اثر و اغذیه لطیف و نوشدار و
و زرد آلو و از لعل کرفس فاده دارد و بعد از غسل بدن شب یانی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند باب سبب زیناخن و حرکات متعفن
قرص سازند و محل حاجت سوده بالند یا م دارنگ طلا یا بالند که فور لکاب بسازند و صفت دوا می که کرب شقی صندل سفید صند
پوست اربع مرز و بخش و شاه سپهر غداشته گلشن سبک سبیل شب یانی اجزا بر ابریزم کوفته تخمیه استعمال نمایند و بر لعل گاهی متعفن میگردد
و بر زیناخی میان انگشت یا دوزیر سینه سبب عروق متور یا بخت عفونت اخلاط کنده شده باشد و فصد و اسهال و اجتناب و کرب
و دوا می گرم و غسل آب گرم و آب سرد اگر لوی صندل بود استعمال خود در صفت آن تو تیار گرم و سوسن و موارنگ طلا و گلشن
و گل ارمی و خواص و پوست ناره اندک نور اجزا بر ابریزم کوفته بسر که بسازند و خشک ساخته بوقت حاجت سوده بالند و اگر جراحت گردد

هر چه فلفل مسفیله فنج دارد و گاهی شنبلیله عقیق و در جلد سر جاونت میگردد و بیشتر شامخ و اطفال البیضت و رطوبت ضعیفتر از این شود
علاج استقبال موافق و بعد از آن طلا از ورق سوسن بر دار سنگ توپا و پوست درخت صنوبر و جوز سر و سوخته و کندر کوفته بیشتر آب
و اجتناب از غذا که در وسیره و پیاز بود

تصنیف یا نزد هم در جراحت قطعا گاهی عارض میشود در نشسته گاه جراحت یا سرخ میگردد بسبب کثرت بر نشسته شدن که در وقت معاد و در وقت
بخت ضعیف قوت مزاج را آنست که هر وقت که سرخ گردد ترک نمایند یا سلقا نامکن بود و راجع بر پاشند مثل حصف و قاتیبا و گل از منی
باز و و گنار و گلاب سرکه در بر پاشند و در زیر آرد برگ بید و جاورس گذارند و اگر جراحت گردد و آبله زنده بر هم مسفیله ارجع علاج نمایند
تفصیل نشانزد هم در قمل که بر بشیر و بلوطیت وقتی که دفع نماید باذن الله تعالی رطوبت را بیشتر و اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد و در قن
ر غلیظ بود متولد شود و سرخ و اگر غلیظ تر باشد متولد گردد و در حصف و اگر رطوبات بظاهر بشیر منفع نگردد و در زیر جلیب یا نند متولد گردد و در انوشلب
اگر مختلط گردد یا رطوبت صید متولد شود از قوبا و صفه و اگر مختلط نگردد مستعد گردد و قبول صورت حیوانیه متولد گردد و قمل و قمل انچه یاری
پسیده است بر تولد از آن غرض غلبت حیف خوردن انچه پادیه را بظاهر بشیر و دفع میکند علاج قصد و اسهال مداومت حمام هر روز
در و در و در و جامه پاک پوشند و پوشیدن حریر کتان نموده دارد و چند روز نودیند که بوی برگ سر و در سر می کشند و آب آن در بدن مالند و در
حمام صبر و گل و زهره گاو و زهره بز مالند و یا در غن ذیت سماق کوفته طلا نمایند صفت وای خفیف تخم کشته نش و انکی سیاه کشته طلا نمایند
تفصیل این صفت هم در همین باب ان غولانغرا ساختن فریب بدنه ای لاغر را سوزاوار آنست که استهناک نمایند به همین آن جهت که عارض میگردد
انفادت و اضراف از جهت ضعف بدن و سبب هزال قلت غذا یا دارت غذا یا قلت جذب اعضا یا اگر در اشتعالی بود مثل سده یا عظم خال یا
ان ناکفرت تحلیل از غده و هم کثرت ریاضت و علامت هر یک ظاهر است علاج سبب جوید خوردن غذای نیک طبعی غلیظ مثل برنج و گوشت
و مثل بطور مرغ و کبک و گوسفند و آن بر آن کباب بهتر از جو شانه شده است و سکونی راحت و مداومت لیحام آن مقدار که مده کوفت
بدیه بعد از طعام حمام فنج دارد و از جوع و تعب و از چیزهای تلخ و شور و آب معادون قنایا نند حرکیات نافع اول باقی مقشر و مغز
که در هر روز کوفته بر روغن بادام آب کشک آب نار شیرین بخته میل نمایند و هم غناب مویز هر دو را آب بجوشانند نیک صاف نموده
مغز بادام و خنکاش و مغز کدو و صیفی عربی همه را نقت داده نرم کوفته اضافه نموده باز بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن مرغ آمیخته نمایند و در محل
نشین گلاب و یا شند شوم مغز بادام مقشر و خنکاش و مغز فندق و حب صنوبر و حب السعد و حب الخضر و روغن گاو و شکر نرم کوفته بشیر بای که از آرد
و باقی نخود گندم و شیر و قند بخته باشند هر روز قدری اختیار نمایند و از چیز ترش و تعب ملاحظه نمایند و در حمام دایند و بسیار توقف
در حیاط گرم خود مسفیله در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن خشک سازند و بکوبند و برنج و کشک سیر و گندم نصف جز و نان
و خشک جز و قند ثلث جز و صنوبر با سازند و به بلای جوشانند و از آن نان و شیر و قند مخلوط سازند و چند روز مداومت نمایند و قند بنفشه و
ات تمام من گفته و شراب گوشت مرغ مغز سر را زیاده سازد و محسوس نیک جسم است و ماهی که در آب و در پیاز مغز مقدارش در دم ثلث
گفتند و خوردن مغز بادام تر و جوز و خرپزه و خیارین بقند و مغز نان خشک جوازی در بدن مالیدن مانده دارد و اندکی کشک

و حدوث او از بخارات ملغم شود از خون مخلوط بمره سودا و گاهی سبب پیوست مزاج سرکه در سایر بدن نباشد اگر خفیف بود
روغن بنفشه که در غسل بحالات مثل چغندر و آرد باقی و نخود و بوره و خطی لبر که و آرد که سسته و تر منس ملحاب پیغول و مغز خربزه و آرد
باقلی و سیوس اگر مزمن باشد علاج مسهل ملغم و سراد و تر اشیدن سر تا اثر و از دود تر رسد در رغن لیدین حمام و غسل با دویه که جلاد بهر
حلیه بوره و آرد نخود و خردل و موزنج و سرکه بر انچه از وجبت داشته باشد مثل روغن بنفشه و کثیر و تخم خرم و عصیر انگور با روغن بادام بود
خون عذب گفته اند و مقفه و تصد قیال و قسم دومی مطبخ فواکه و در قسم سوادی مطبخ فتمیون بلغمی صبر و حبلا راج و غذای لطیف
فصل چهارم در قس قیال و صبیان حدوث او از ماده غلیظا گرم که فو که در دست طبیعت بطاهر جلده و باقی مانده و متعفن شده و متولد
شده مثل از دیار قربت بر و اکثر حدوث او در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند از چرک بحام کم رند علاج دیگر که بسیار شود در
تمام بدن بود تصد کحل مسهل اگر در ظاهر بود تصد قیال حمام آب شود و سر و دوده در حمام طلائع انداخته از یک ساعت تا سه که
در دگل و سر و دوده بگ منور جو شاییده باشد بشویند و موزنج و خست فضا بادام تلخ و قسط و زرا و دود نرم کوفته لبر که و زهره گا و طلا
نایند و خرباق ابعین ترس از آنک سیاه کشته نیز فایده دارد و کند شکر و گرو فارسی از هر یک بهی متقال نرم کوفته در بدن اندود حمام
و از غذای غلیظا ملاحظه نمایند دیگر مقام نوعی از قس است که چسبیده بمسام و مقله میشود که پنج پوست که اندک رم کرده پس قی است
که اگر کم بد و میرسد برون آید و علاج مثل این شستن بلغمی باشند و قله و سینه فلفل سفید پوست انار دیگر صبیان چیزی بود
سفید که در دومی او بچته مستر علاج او گرفتن سرگین آه و دود شاد در حل ساخته لبر که بالند
فصل پنجم در سبب شیب علاج سبب شیب نزد جالینوس حکیم که از بخارات ملغم بطاهر بدن می آید و بوجه برودت شجده میگردد و حرارت
غریزی ضعیف گشته موجب بیاض میگردد و در غرض ان که چربی دارد و حرارت و زو و بخت سوس سیاه بود و اگر خون بائیت دارد و برودت غالب
است سوس سفید میشود و حدوث او از کثرت رطوبات و پیوست رطوبات را تحلیل مید بچا نچه نباتات با اسطوخودوس خشک شسته میگردد و چون
آب یافت زیاده میشود علاج شیب که در غیوت بود بچند چیز نمایند اول تقیه بدن با ریخ یا ریخ فیکر که قوی شخم فلفل و غار لیمو و دوم
فرمانید در هفت یکبار سوم غرغره چهارم معجون گرم شلاده انجود و مشرود لیس و لایض کبر صغیر و هلیله و ترب و تر باق صفت معجون که
در پیوستی سفید گردد و هلیله سیاه ده درم هلیله بخیر درم فلفل درم و نیم زنجبیل و گسرخ و اگر از هر یک سه درم نرم کوفته کنند و طباشیر یک بخیر درم
صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم کوفته لبره زن آب غسل بسازند شربتی سه درم بود نیم تر بد بچون با اعتدال مثل قلیه خشک
و کبابا طبعی بدار چینی و زیره و کرویاد و آبکامه و اشتابا لبر نباتات و ترشها و فواکه از شراب توتاز به استعمال کلاب کافور و کثرت حمام شست
غسل آسکیده سیاه و انداختن فلفل جو شاییده باشند و مقفه مسج سوس بر و غنک در دود دیگر گرم فلفل مثل سنبل و سلیخه و قرفل و دود بچته باشند
فصل ششم در انچه تعلق ترشها را از احوال سوس و این چند قسم است قسم اول در حفظ سوس که بر حالت طبیعی باند بر دغهای گرم فلفل
مثل روغن بزر و دود لادن و در سیاه و دشان شقایق و سنبل و مصطکی و سود و تخم چغندر و تخم کرفل اما قیاد و باز و صفت روغن مورد
آنست که مورد را قریب ده روز در شراب ترشها از ان و شستن بچته باشند و غنک لادن که

بهترین چیز است جهت حفظ موی لا اذن شقیال نیکو فته در یک پیاله روغن بیدار و روغن کشان و روغن تخم گندم و روغن
 روغن در اندرون و یک گندارند تا جرات آلبان گندم گرفته و در صفت روغن آمله مورد و پوست رخت حضور و آمله از هر یک برابر
 مقداره هفت شقیال بکشد و بچشاند تا قوت آن بیرون شود مقدار آن روغن گندم آغشته نماید تا روغن بعد از جوشانیدن قیام نماید
 عسرات که موها را بیدار کند بشویند پیله سیاه و آب ترس آب بچند روز آن خود و صبر گرفته آب مورد و شراب حل نموده و حمام بمالند
 و بعد از یک ساعت که طلا نمایند بشویند قسم دوم در اندرون موی آب بچند روز آن خود و صبر گرفته آب مورد و شراب حل نموده و حمام بمالند
 پیله سیاه چرب نمودن بر روغن اما یک مذکور شده بعد از آن که سر را آب بچند قهچین شسته باشند در موی هر دو آمله مورد و پیرا و شان
 کوفته موی را در میان انگشتان و در موی ستم رویانیدن می تنگ در بر آید و جمیع او وید و التخلاب المیدن بر روغن بیت یا
 خاکستر که در کف و کف رویا و روغن کاک و در اندرون کوفته باشند و المیدن موی بجا گذارید روغن ترش بیدار و خمر و جری خرس
 یا کفتر لبر که و انچه قوی گفته اند در غیاب سیاه اندر آن کوفته طلا نمایند و بعد از آن روغن لا اذن اندر قسم چهارم فانی ساختن موی از دست
 و سایر بدان و این سه چیز بشوید و اول بزنجبیل و آب گندم آب و روغن که از آنها سازند و در موی رقیق سازد و مثل آن خود را در باقی و کمرش
 و کف دریا و بوره سوم انچه موی باطل کن مثل تخم انجیر که بر روغن بمالند و سفوف کوفته و فیلان قسم چهارم است که منع نمودن موی و انبات
 موی نماید بعد از آن که بر کف یا بوره داد و در موی بر دوش رنگانیونی شوکران لبر که با انچه مسام را بیدار دوش اسفنداج رصاص و
 قیو و لاشیانی آب بنک نون صفت جامید یا سخا که سنگ پشت است زیدرم نوش در بوره بر طلا نمایند یا بصفه فل که آنها
 منع آمدن موی میکنند قسم ششم حدود موی با وید تا نصف مثل باز و در دوش رنگانیونی طبع آمله و برگ سر و گردن و کف و یاقوت
 را جودت شدید بر هر دو دیگر رقیق موی که بر نیایق نمایند که در بوره خاکستر چرب یا بوره یا آمله یا آملی یا از خود یا تخم خربزه و روغن شنب
 رقیق موی نیز قسم هفتم است که موی است که دائم بر روغن آملی بچند وقت باشد در و مالند و روغن شنب فائده دارد قسم هشتم تسدید موی غنیاب
 و روغن مورد یا تخم گندم که در کف و دوش و در موی کوفته و در روغن شنب فائده دارد و در موی کوفته و در روغن شنب فائده دارد و در موی کوفته و در روغن شنب فائده دارد
 در تخم از پر کانی زده در موی بچند روز موی کوفته با گرم خمر سازند و بعد از آن در موی بچند ساعت بگذارد و سوم در سنگ زده از
 هر یک و طبع سبز و خضاب نمایند که است بگذارد چهارم خمر و در شراب بچشاند و در خضاب سازند تخم شقایق خرد آمله و پوست آب
 از هر یک نیم خرد و بکشد تا در آفتاب است روز بگذارد تا تمام کبر است و نمید و استعجال نموده خضاب سازند قسم نهم تسدید موی و تخم شنب
 بروی مثل خا و در موی قرص اینچ مثل شنبه عفران یا تخم مثل شنبه مسدود کنند تا موی مثل خر قطعات و پوست شنبه خا و
 تفاح و کانور تخم ترب که در موی کوفته بزه گاو و بکشد تا بچند روز بگذارد و موی کوفته بکشد که در موی بچند قسم دهم تسفق موی
 که بسبب پوست عارض شود بر روغن بنفشه و نیل و روغن آب عسل و آب سفوف و آب خطمی برگ گندم و خیره و اشال اینها میان و شد
 و اسفال فاعله در قسم یازدهم علقه معرونی نیست و انجلیان است که ظاهر شود در سر که گویار روغن المیده و انچه در و مالند چرب گردد
 و بوی بود و سبب او و پوست غذا بر موی و در بدن بخارات علاج تنقیه نموده و بچرب باج و طریقی شستن بد و انچه طلا و در

توتیا و در داسنگ کاغذ سوخته و اقلیمیا رنقه و در آب شامس خاکستر به مس و بامیان نرم کوفته لبکو یا شکر گینار و غدا آتش غوره
سماق و زردک اسفناخ بگوشت مرغ و زردک سازند

فصل چهارم در قروح متاخمه علاج فصد نمایند و مسن صغیر و تربت کجین یا آب انار یا آب لیمو و زردک و عصاره راد آب سرد
یا نو فراب نورد یا انگار یا ساخته بر دهنند و قلیک بیرون سرد ساخته باشند و شراب لبکو آینه فائده دارد و معاد از عسل شکر پوست ان
ترش و تخم گل برگ روبرگ حاصل گل رنی و سکه لفع دارد و طمانی بگر بگلسان الحاح آرد جوهر بگر زیتون نرم کوفته انگار گندارند یا
برگ حاصل شراب بنفشه بکوبند با بوی حامد و قلع غصه که براحت دارد و با لندرا اثر فساد و البصوی و دیگر دلی بر سرد
فصل پنجم در قروح که از خون سوداوی که طبیعت اظهار مینماید دفع نموده و عادت گردد علامت او آنست که اول شود کباب حلو شود
بعد از آن سر به پشت کشیده شود و اکثر در عارض شود و علاج تنقیه بدن بطبیخ اقیقون غار قیون فصد و زنگنه از ترخان و سخته
یا کشید بعد از آن بمهرام حمر که از سرد داسنگ عروق و سرکه و زیت ساخته باشند طمانند و دیگر در جلد براحت بود که قرار ندارد و در
ابتدا جوشش سرخ بود سبب او بخارات دموئی که در زیر جاب کبریا که سرست و در وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و حویب الم
رنگه باشد علاج اطراف کاسنی را نرم کوفته روغن کنجد ریخته اند و بعد از دو روز خیره نمایند و طمانند و بعد از آن سر به کافور بکوبند
و توتیا و در داسنگ بزرگ و فانیس بر روغن کاسنم سازند و حمام فائده دارد

باب ششم در سقطه و صغیر و کسر خلع و دوق و دهن و این چند نوع است

نوع اول در صغیر و سقطه علاج هر دو آنست که فصد نماید اگر مالتی باشد بر حامت نمایند و اگر خون کثیف باشد شکر بجز بر حامت
مقابل موضع الم کنند تا غریب اده کنند و اگر طبع یمن بود فصد و مطبوخ خیارشنبه فائده دارد و اگر التهاب حرارت بود آب کاسنی
و آب خرفه و آب عنب الثعلب که گنج یا بنجی در مغر فطرس و نیندرم صبر و اندک عفران اگر حرارت شدید بود یا آب عنب الثعلب خیارشنبه که فائده
نمایند و غدا آتش گرنج مقشر خود و عیدین اسفناخ و قند روگرد و روغن بادام و اقصاب از شراب گوشت و علوان نمایند و نیندرم صغیری
حاصل در دفعه نذر یا بادام یا در اندک شراب یا آب بخور و اختیار نمایند و صفت او و اجبت سقطه و صغیر شدید روغن عینی جزو گل مختوم
و توه و لک قنی نیم جزو شترتی و در دم تا چهار درم باب خود فائده دارد و این صغیر و صغیر و الفع دارد و فائده گل رنی فائده در ق سرد و صغیر
باش مقشر بکوفته باب سرد لبانند و اگر در دم حار و بیاض باشد از گسرخ و عیدین مقشر و گل رنی و صندل و یا فو و فل طلائع غلیم دارد و اگر
سقطه و صغیر بر سر واقع شود بعد از فصد و فاعل فتنه لیس نمایند و بر طلا از طلا و عیدین اندک سرکه نمایند و اگر در روغن گل شیر گرم و در گرم بود
و کهنار و پوست انار آب اندک سرکه بچشانند یا اندک عود طلا سازند و مغر سرخ بعد از دو سوم صغیر و سقطه فائده شدت و اگر بر سینه
واقع گردد که اول روغن سب و شادان لک بجز بایستی و در دم باب خرفه باقیع سماق و اگر ضرورت شود با اندک نیون مقدار
نیم خود میل نمایند و حال خون را قطع نماید و اگر بر بعه واقع گردد تنقیه بدن بگلند و ناست یا لبکو یا سید یا بنجی فائده در دم کل اتفاقا
و صغیر و سبب از هر یک بنجی و در عفران حدی جزو سردا بر کیدیم باب لبس الحل طلا سازند و اگر صغیر و سقطه بر صغیر واقع گردد این در

و اگر خون میرود منی استند از صبر کند و مرد و خون سیا و دشان از دوری سازند و بر آنجا زنده تا خون نکند با دفع جمیع در خلق
 بیرون آمدن یا در یک استخوان تمام از مفاتی که در استخوان دیگر نباشد که میان دو استخوان فاصله بران بوده است آنچه پیشتر
 عضو و نقصان در جمیع حرکات و درم علاج آنست که بر فوق بکشند و بر موضع برند و خداوند شفا دگر خیر و باز زده و خمر مرغ که از اند
 با اعتدال بنهند و دیگر از کمر سینه از جای خود بیرون آید علامت او آنست که در آن کشاده ماند و دندانها بر یک دیگر نباشند علاج آنست
 که یکی را بغیر از یک سر او را بگیرد اگر چه در آن باز دست پیشتر بکشاید و مندر است و دو طبیب بنده را بگیرد و با هم یکی بخوابند و دیگری است
 و چپ بر روی بجای و بر و اگر از پشت بپوشد و مندر او را بسوی خویش کشند و بسیار آرد و بجای باز بر و صواب بود و اگر اگر هم در غن
 بنفشه باده و حمام با نند تا نیم گردد و بجای بر نداد و لی بود دیگر بیرون آمدن تر قوه یعنی خنجر که در آن علامت او آنست که دست
 بر سر و مفاتی و علاج آنست که او را بر دست راست نموده بجای و بر بند و بر بند دیگر بیرون آمدن بر سر و مفاتی و علاج آنست که دست
 را چپ از مفاتی و درش کند و این چند گاهی بود که از جای آسان بیرون می آید و آسان بجای خود و علامت بیرون آمدن آنست که در آن
 باز از جای خویش آنست که در شش و بخلات دوش و دیگر و سه و شش که بود و سه و شش حال نیست به پهلوی زده و حرکت دشوار تواند کرد علاج
 آنست که دست و بازوی را بگیرد و آنست میان این دو دست را بغیر از انگشت و در استخوان زنده و در آن بر و در دقت کند و با باز
 و اگر همچون که در حال قوت کند و دست و بغیر از خویش نماند و آن مهر را بجای باز بر و اگر بر و زکامی بر آمده و صلب گشته و حمام باید بر و
 و در غن اگر هم رخت تا نرم شود پس باید بود که پشت بپوشد که در سه از پوست یا از لشم یا از نیکه که صلب نبود و نعل و نند و پاشته
 خویش بر و در سه نند و دست او را بخوابانند که در پشت بپوشد که در سه از پوست یا از لشم یا از نیکه که صلب نبود و نعل و نند و پاشته
 زود چون بیرون رود و منور بجای رود و علامت بیرون آمدن بر فوق بکشند و بر موضع برند و خداوند شفا دگر خیر و باز زده و خمر مرغ که از اند
 دارد و دیگر را بغیر از یک سر او را بگیرد و آنست میان این دو دست را بغیر از انگشت و در استخوان زنده و در آن بر و در دقت کند و با باز
 میرسد بنده با اعتدال دیگر بیرون آمدن بنده گاه ساعد و انگشتان دست طریقه آنست که کشیدن بر فوق پیشتر از انگشتان
 گردد و استخوان بجای باز آید پس باید است دیگر بیرون آمدن مهرهای پشت و مهرهای گردن و مولا که کند از مهر آنکه خفاغ فشارده شود
 طریقه علاج آنست که او را بر دوزانو بر و در فوق دست بر و آن را چپ که تان بدان باز بنده و پشت او را بدان بماند یا چپ
 که طریقه حکیم نموده و در خسته بگیرد با اندازه بالا و پنهانی بر و با کانی کنند با اندازه و در از طی و عینا و بستی نرم بر روی کانی اندازند و درم را
 به کام بر نند از اندامهای از نرم شود و پس در آن اند و در شکم نماند و دستاری با نوط و پاره بر سینه او بچیده و کنار او را از لعل او
 بیرون آرند و بر میان کف او بنده کنند و دست را بگیرد و بر و پایی در از بالا تا لای الزام بنده تمامه آنجا که بین رانها و بنده کنند و کنار
 استخوانی کوچکی که در شکم سه ماران بود و در کنار با را بدین چه بها حکم سازند و بغیر از تاقوت بسوی خویش کشند و هر دو دست
 دست بر آن مهر نند و قوت کنند تا بجای رود و طریقه باز بجای بیرون مهر کردن آنست که بسیار در قفا خوابانند و سر او
 بکشند و مهر را با نند تا بجای رود و وضاد قوی از ماش قشیرگی امینی و صبر و صفا و زعفران و کباب و زده و خمر مرغ بسیار

دیگر بیرون آمدن مهر استخوان انقباضه سرین گاه باشد بیرون آن بسوی اندرون افتد و گاه بسوی بیرون و گاه باشد که راست افتد
 علامت او آنست که پای دراز تر گردد و پیچیده آن آسایده بود و گاهی بسوی پس افتد و گاه بود پای کوتاه شود و طریق بجای باز
 برقی آنست که ران را بکشد و از سر بیست و پنج پینبند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاهدارند و ضا نمایند و بر بند پینبند
 بکشد و یک سر بر ران کی سازند و پای او در آن بکشد و آن نواری بر ساق و ران او به بند و سر دیگر بر دوش او بکشد و بسوی پشت
 خویش بکشد و او را بکشد تا پای او را بکشد و سر ران از جای بیرون نشود و دیگر بیرون آمدن بندگاه از نواحی بخیش علاج
 آنست که بپار را بر کرسی نشاند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگر دست در بغلهای او افکند و نگاهدارد و دیگر استخوان ساق او بگیرد
 و به بکشد و آن دوسر او را نگاهدارد و بر بالای بکشد و استاده دست به بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آمده خود بخایسه
 باز شود در حال به بندند و ضا کنند و دیگر بیرون آمدن بندگاه هشتاد علاج بکشد تا بجای رسد و اگر تمام از جای بیرون آمده و به بند
 طریق آنست که چوبه بزمین فرو برد حکم دیوار ایستاد و بخوابانند چنانکه این خوب در میان هر دو ران او باشد و یک پایس بدین
 خوب به پینبند تا چون پای او را بکشد بن ران او بسته نشود پس قدم او بگیرد و بقوت تمام بکشد و یک سر دیگر پای او دیگر را بکشد
 میدارد و تا چون بدینگونه کشیده شود بندگاه بجای باز شود و ضا بر بند و به بندند و بند چنان باید کرد که بکشد پای فرو آید و بر بالای
 اشتالنگ بند کنند و بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشد بجای باز شود و چون بند پای انگشتان دست و هرگاه
 بند پای بجای باز بر ندر است کنند اگر آنرا سختی در ناهمواری بماند از ابدار و پای گرم کنند که در علاج آسانسلی صلب یا کرده شود
 سعالجه نمایند نوع پنجم در دنی و دهن دنی اندکی بیرون آمدن تمام و دهن در کوفتگی بود که با استخوان و آنچه بگردان در آمده
 است رسد علامت او آن بود که در مفصل اندک تغییر و شوری از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و دهن حرکات
 بهجه جهت ممکن بود و علاج و بی دهن آنست که موضع مابرون با اند و برگ مورد نرم کوفته بر پا بکشد و با اعتدال به بندند
 بطلا از مفاصل و کل خیره و بازده تخم مرغ سازند و اگر قوی تر خواهند از برگ بزرگ بید و سیروسک گل سرخ و گل ارغوانی و اقاقیا و فلفل
 یا شون و کلین و صندل سرخ ضا سازند و اگر درم بود از مفاصل و اقاقیا و گلزار و فلفل و تخم مرغ طلائع نمایند دیگر عارض میگردد
 بر مفصل را حالتی که دراز تر و زیاد از طول طبیعی میگردد و سبک و رطوبتی زیاد و دمی و استرخای عصبها و رباطها بود و علامت او آنست
 که غوره در مفصل حادث گردد که انگشت در و در آید و هرگاه که آن عضو را بپای بند بعد از طبیعی بکشد رجوع نماید و چون ترک
 یزد خود کند علاج آنست که عضو مسترخ را بموضع او بر نهد و ضا قافض قوی که در قوت گرمی بود مثل باز و گلزار و اقاقیا و فلفل
 و اشند سازند یا انقباض بر شل جو رسد و اهل کند نمایند و سایر آنچه در ضا وفق ذکر شده فائده دارد

باب ششم در سبب و معنی زهر با و مشتمل است بر سه فصل است
فصل اول در زهر باد علامات نورانی علاج کلی آن یا اگر زهری به بند تر نماند کسایتی را که از بیرون انداخته باشد و بکشد که از
 بیخ که تروداخته باشد از نماند و از اثر خنک که بسیار ترش شود و شیرین و تیز بود و ملاحظه نماید زهر آنکه کسان که خواهند

که کسی چیزی را یا بکار نهند بچینی و یا بپزند و آنگاه که تحت این باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جا گیرند
 تشنه حاضر نماید شیر از آب گاو یا از مال گاو که گرسنگی دارد و یا زیا بکار پوشیده بود و دیگر آنکه در گرسنگی تشنگی زهر زور راه یابد و در گاو بگذرد
 و بدل رسد بخان آنکه اگر رسده و عروق از طعام معطل بود زهر راه نیابد که بدن سد و قوت آن نخست بر طعام آید و چیست که او دیده که
 دفع حضرت سم نماید اختیار نماید تا عمل هر را از صیف سازد مثل من و دیوس و تر یا ق گلی ختم صدف آن گل بختم و حب الغار از هر یک
 بگیرند و نرم کوفته بیه زدن عمل آید بر وزن گاو بچر یا ختم و دوا و دیگر جزو دیگر بر بنویسند و در مکه فته و سداب از هر یک
 سدس جزو و انجیر سفید آن مقدار که بدو غیر سازند یا شربت سداب میل نمایند مقدار دست سموم بنمایند و انجیر و بندق یا بک بود و بنود
 لجمی هر یک سداب شربت انجیر شراب فائده دارد و اگر کسی زهر خورده و غشی گردد و در حد و انقلب شده و سیاهی چشم گرفته امید
 خلاصی اوست و همچنین فستیک سرگرد چشما علی و دوزبان بیرون آید و بصل و ساخط شود و عرق سرد کند و لالت بریدی دارد و برین حال
 تار سید و قنبری صاحب الی و ظاهر شده و اضطرار را در آن بگویم بسیار دهند و در غن کف و مسکه و قزقرمانند افتد که ممکن بود دیگر سازند
 سموده پاک شود و اگر بدینها قیاسان نباید که در وقت و بوزن القی و مکه شایده باشند بدان فرامیکنند باید که بسیار
 باشد اگر نه هم نباید قوت زهر را می شکند و آن مقدار که تواند شیر خور که قوت زهر را بر طوت سازد و در غن مسکه از شیر
 گفته اند بهتر است و در بایق عین بختم و در مجل میزند که سموده و پاک می سازد از زهر و بعضی گفته اند که از تر یا ق اگر در حال میل نمایند زهر را
 بر طرف ساخته و لباید که نگذارند که بخوابد که از تر یا ق باطل میگردد و سزاوار آنست که ملاخه نمایند که کدام عارض از سموم عارض شده پس
 علاج انچه مخصوص ترست که کدام قسم زهر داده اند علاج آن اشتغال نمایند و سموم یا کثرت یا انچه معلوم نموده اند چهار نوع است نوع
 اول که در اجزاحت کشنده و اکال بود مثل زرنج و غره و علامت او منض و تقطیع و لزج شد و در اجزاحت کشنده و بعضی مواضع اندرون
 علاج شیر و در غن مسکه یا باده و در غن بادام نوع دوم که گرم و خشک و مثل فرنیون و امثال آن علامت او التهاب و تشنگی و حرمت
 روغنی بوی دبان و زردی چشم و کرب عرق علاج آب برف و سنج و گلاب سرد نموده به برون و شیر و سبوس و روغن بادام یا روغن گل که
 گلاب نبه باشند برون سرد ساخته و در کافور و روغن بادام یا انجیر یا تخم اسفنج یا روغن گاو و آب میوهای سوسن و مثل نمک و گشته
 شفا و زرد و آلو و نظر کنند که در کدام موضع اندوه و سوزش بیشتر است آنرا بطبل و معندل سرد سازند و اگر علامت استلای
 دم ظاهر بود فصد نمایند و اگر طبع قبض بود شیر و سموم نوع سوم سرد و خشک و مثل انجیر و بنک مثل این بود علامت او
 سبات و غدر نقل بدن و پایا و دستها و زبان علاج تر یا ق دهند یا شرو و دیوس و جزو دوا و حلیت قشرب گفته اند که صفت
 آن مرداب قطره بود و به لظیف عاقر قمار و در مانا از هر یک برابر حلیت مرعج مجع بصل سازند و اگر نباشد غار القیون و گل ارمنی
 بصل میل نمایند و سیر و سداب و نمک شور بای مرغ فریزه در سموم نفع کلی دارد و شور بای او فریزه و اطراف بره و کشک گندم و چغندر شور با
 آن را اختیار نمایند و با نمک و بدن او را خشک بماند و سر سینه او را بجا و رس و فنان گندم و نمک طلا سازند و عطسه فائده دارد نوع
 چهارم سموم کشنده که ضد مزاج انسان بود و بجز خود علامت او قوت سقوط و غشی هر لحظه و ذبول سقوط نفیس عرق سرد و تالی نفیس

علاج مبادست بخوردن تریاق و قند زهر و مشرد و لیس و دار المسک تقویت قوت باطن و شرب آب و میهای خوش و موضع خوب که هوا
استدل بود و با غش که بکباب صندل میخورد و اگر غشی و ضعف مستوی گردد و عرق در کند دلیل هلاک بود و دیگر آنکه هر یک که معوم را
نکایت در عضوی از اعضا شود و زدن آنست که ملاحظه نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند و اگر احتیاطی در اسفل لطن بود و با آن
یا قهقهه نرم سازند و اگر در سده حادث گردد و ای لیس مناسب است اگر ریه قان ظاهر شود و او را نیش بده که مخصوص کبد است اختیار
نمایند و اگر خفقان و غشی حادث گردد و معلوم میشود که ریه او بدل رسیده و اتمام تقویت دل نمایند و اگر تشنج حادث شود و زهر را بدماغ
ظاهر گشته علاج او نمایند و اگر در موضع اذین لیس حرمت حادث گردد و بکباب صندل سر نموده بدان موضع گذارند تا زهر نادر گردد
و اگر بر دودت ظاهر شود آن حضور اگر گرم سازند -

فصل دوم در خوردن زهر یک معوم و ادویه سمیه و علامات آن معوم و ادویه سمیه بعضی از دهنیات بود و بعضی حیوانات
بود و اینچنین نوع است **نوع اول** در دواهای معنی که مردم را زیان را از خود کشند و زین که سباب میگردد اگر زنده بخوردند اکثر آنست
که مریض بخت آنکه در حال بیرون می آید و اگر زنده در گوش ریزند اعراض به ظاهر میگردد و تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و نقل قوی
و در آن جانب بسیار است که منجر بسکته میشود بسبب آنکه کم از بجز بر دماغ میرسد علاج آنست که او را برین آویزند بر سطرین کیسه از رصاص
از گوش او کنند تا زینت بدو چسبند و بیرون آورند و آنچه مصدق مقتول بود از خوردن او اعراض میشود مثل در و اندرون و در و دم بدن و
منصف شش و گوی زبانی و نقل سده و احتباس بول و علاج تنفیه سده بقی باب غسل و بوره و حقنه بدن با دوسه درم و مقاب عمل
چند کرت دهن و بعد از آن شرب و لعاب تخمها و شراب گفته اند که فاکمه دارد و تقویت دل نمایند و ادویه و اغذیه مناسب
در در سنگ و براده رصاص کسی که مردار سنگ براده رصاص پسنداند اما می تواند که گریه و تشنج دهان و گوی زبانی و نقل
سده و در دهن مثل سده محکم ظاهر شود گاهی اطلاق با قند زهر واقع گردد که منجر به سحر و راحت اسامی شود علاج آن بلع و شربت
و بوره چند مرتبه اسهال بخوراش سهل و حقنه قوی و شراب گفته اند فاکمه دارد و سه درم از مرود و درم سنبل مجاز و تب غسل با شراب
نفع دارد و زنجبیل مربی و عروق در حمام و یک درم فلفل و یک درم فلفل شرب گفته اند و بوج عرق میشود و تخم کرنس و سنبلین و مرابرا
و آب بر شربتی و شقال آب کرنس یا شراب ادرار بول میکنند و غذا بخورند و آب بگوشت مرغ سازند اسفیداج از خوردن او عارض میگردد
سفیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و خشکی در حلق و زبان و در سده و اختلاط عقل و علاج آن غسل و انجیر ربع درم محذوره
ب غسل جنه و شربت آستین از جنت ادرار و منع از خواب و روشن و مسکه و شرب شراب برگ موش از خوردن او و قند زهر و
حقن خشکی دهان عارض میگردد علاج اسفیداج و شرب شراب گفته و مار العسل اشیا را با بیه آب خطمی تر و شیره بوسه
بیج و دس از محمود و در جلاب که زهر غسل بود و اگر سحر عارض شود علاج آن نمایند که شنج و اعراض این هر دو غسل اعراض نیز مقتول
نمایند اما اسهال بود علاج زینت نمایند و شوربای چرب فاکمه دارد و زنگار خوردن او تب و سوزش حلق و راحت در سده
یا است که قوی عارض میشود علاج زرنج که با آن نمایند و خاله آهن خفته از خوردن آن درد سر و خشکی دهان و درد شکم بدید آید

علاج شیر تازه دهند تا اسهال کند پس روغن کاه و مسکه دهند و پیوسته روغن خشک و روغن بنفشه روغن بیدار مسکه بر روغن مقدس دهند تا
 آنچه گفته بود جمع شود بعد از آن تدریجاً اسهال نماند و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم مقدس بیدار و اندک پس آن شور با س
 چرب دهند و روغن اصنافه نمایند تا اسهال نکند و اگر هنوز در مده بود قناره دارد و زنج از خوردن این هر دو سرخ و جلاحت روده و در بند
 در شکم خشکی دهان و در مده و اسهال دسوی و دسولای بول در سدی اطراف و سرده و اعراض آنکه بنیق مقتول و آب صابون زنگار یا در
 خلق غبار زهره رفته باشد علاج همه آنست که آب گرم و جلاب یا روغن بادام و مسکه و روغن کاه و چند کت میل نمایند تا قناره پس از آن کشک
 گندم و کشک جو و برنج اندکی از تخم کدو آب غسل آب خبازی و غسل و بعد از آن شیر تازه و مسکه و لعابات و شورهای چرب که کشک یا بانی از
 خوردن هر دو سر نه شد که کهنه پس شود معارض بشود علاج شیر و مسکه بقدر و شربت بنفشه در آب کشک جو یا روغن بادام و غذا در دهان و سرخ
 نیم خج و شورهای سرخ فربه و قلیه سفایح و خوردن آب سرد بر نهار و بعد از حمام و جماع حادث میگردد فساد مزاج کید و استقامت علاج
 در اول اگر کم و در اول المسک شراب که قدری شربت دینا فروع و دم نباتات آنچه یاد بود و کشک بنیق است از خوردن و در اولی زبان نفس
 بیابانی غشی و در اول صرع و سقوط قوت و اگر خلاص شود و بخیر بقی و سل میگردد علاج قناره تخم شلغم و آب روغن بسیار میل نمایند و بکرات قنارند
 و در اول صرع شاه بلوط یا در اول المسک مشک همه از در اول المسک یکدرم و از مشک نیم دانق و ترباتی کبر و سرده و لیون فاد هر حیوانی که برب است
 و از جمله ترباتی که نفع تمام دارد و پوست بچ کبر و روغن زرد کاه و حیوانی که نام پیش پیش گویند نفع عظیم دارد و در اول میل از خوردن و سواد
 زبان بول خون یکپیدن خون از اولین اعراض هر سام علاج قناره شیر یا روغن گل بنفشه و بعد از تنقیه کافور و گلاب و قنار و قنار یا روغن
 کاه و آب خیار و آب تخم آبی و سفوف و آب انار و شیر و فرس و روغن بادام و گل و آب هندانه و آب انگور شفا همه را سر و میل نمایند و غذا بر سینه
 و بکر از هندل و گلاب که از اندر قنار و از در کرب شد به دفع و در شکم و سوزش حشا و فوای و اسهال مفطره علاج قناره از مسکه و روغن کاه و غیره
 اسهال از خوردن حریره سبوس به بون و آب منور در آمدن و جرحه جرحه گلاب آب انار و سیبج و روغن بانی علاج قنار و بنیق شلغم و تخم
 شبر و لاغیه سر و سل عارض میگردد و در هر گاه از مقدار شربت او زیاده خوردند آنرا و دفع و اسهال مفطره علاج شیر تازه و مسکه و روغن کاه و
 تخم آن سیبج بهای قنار و قنار و قنار که دفع اسهال نمایند و حمام آب عذب معتدل سقونیان مجوده است اگر زیاده از شربت زو خورد
 اسهال مفطره و عطش و ضعف بگر شود علاج روغن در بیل و ریواج و شربت فواکه و فاد و زهر و تخم آن سیبج بکار عارض میشود
 از خوردن آنکه در دهان و خلق داند و در امراض حاد و سواس فساد اعضا و مقدار و مقدار و مقدار از روغن شیده بود اگر خلاص شوند
 واقع میشود سواس علاج خوردن ششای سرد و تر و روغن بادام و کدو و شورهای چرب خوردن قنار هر آن نافع بود و جلاصیت
 مزاج اعراض و شل اعراض در نخبه بود علاج او شل علاج آن باشد سداب ز خوردن او سوزش دفع و تبی ق حاصل گردد علاج بعد
 اند و قناره ترباتی قناره دارد و قناره و قناره از خوردن اینها سوزش در خلق و سرده و سرخی در روی و احتباس بول و در دم لسان
 و قناره و در شکم و سرده و قناره النفس غشی حاصل گردد علاج بعد از قناره و غره و بشیر تازه و کشک جو بار و خشک و چند سیدتر یا سیدتر یا سید
 بجلاصیت نفع دارد و قناره از خوردن او اسهال و شقاق و نفق و نفق سوزش بول و یاد و شکم ظاهر شود علاج شیر و مسکه و روغن قناره

دارد نوع سوم در سوس حیوانات زراعی گرم و تر بود از خوردن دانه و سوزش دهان و مثانه و منقبض و شدید و سوزش بول و
درم تشنیه تب اختلاط عقل غشی عارض گردد علاج قوی با گرم و روغن کنجد و طبع بخیر و شبت و بوره و چند ذیت ضد با سلیق
بجست مثانه خوردن و شیر تازه و لعابها و حقه از آب خود حلبه و گریخ و جوی بلبل مرغ و لبط و غذا شور بای حرب و روغن آبی گفته اند
فاندرم از خوردن و مالیدن و حب صنوبر و کبار و صغاریا مثلث نفع دارد و انجیر و بنفشه و روغن مسکه و غیره از زرده تخم مرغ
فاندرم منداست و در احلیل و روغن گل سفید و تخم مرغ چکانند و صفا و از آرد جو و عسل نمایند و زعفران و حوا گوشت و زعفران است
اگر در شراب نفع از هم بدرود از خوردن او و زرده شدید و معده واقع گردد و از تر بایزه از تنقیه او و حب قتل گردد خوردن
اینها علاج و زعفران مثل زراعی نمایند و علاج حریا کنیز و خرنوب و قند از هر یک برابر بکنند و بروغن کاه دهند و شیر تازه و مالیدن
روغن در حمام و نذر علاج سفید حریانی و مالیدن بدن بروغن بر سر تنگ گرم گذارند و مسکه و جنطیانا خوردن فائده دارد
سندرا بعضی گفته اند اگر نده است چهل یا دار و دوزنب و کوتاه گمان برده اند که سوخته نشود اگر در آتش این اندازند آتش را بنشانند
و از خوردن او و زرده معده و درم شکم مثل استسقا و احتیاج لعل دوم دهان و زوال عقل و دریدن بعضی مواضع سیاه
و تعفن گردد علاج قوی و حقه حاد و خوردن تریاق مثل حریا قاعی و مشرد و لیس و ملک العظم و ایتا حنجریا معده و عسل و حب
صنوبر بزرگ سرد و روغن زیت نفع دارد و تصفاح از خوردن او و درم بدن و کبود و زردی رنگ غشی و موسی و دندانه پاشند
و میل لطعام ساکت شود علاج باب گرم با سهال و شراب شراب بسیار در ریاضت و عرق در حمام و در آبن بر آورند و روغن به
بدن مالند و دوا المسک گرم و مسدود بیخ نه مقدار و در شقال شراب نافع گفته اند که هر سه سگ بی مقدار عدسی از لوبه از
یک هفته گفته اند کشته است علاج روغن شیر تازه یا جنطیانا و دار چینی و نیلر یا به خرگوش و روغن بادام در بدن مالند و در لطیف
نمایند به نوره از خوردن او و زرد کبود و تلخی دهان و زردی چشمه عارض گردد علاج بروغن آب گرم و این تریاق فائده دارد
گل مختوم و حب لعاب و زرد سداب از هر یک برابر نصف جز درم کوفته بصل میخته خربتی شقالی بودنی نمایند و اعاده نمایند
علاج سفید کننده زهره انسی از خوردن او و غشی متواتر شود خلاصی از و بد شواری میسر گردد علاج بروغن گرم نموده از مسکه و روغن
کنجد اختیار نمایند و بعد از آن اگر گرم بخورند و نمایند و فاد زهر و تریاق و در دوا المسک و مشرد و لیس و غذا و مار الحکم عرق و آب
عارض میگردد از و کرب شدید و زردی روی و درم و خناق و سیلان عرق منتن علاج قوی و تریاق طین مختوم و خوردن
زراوند تنگ ندرانی از هر یک نیم درم باب گرم میل نمایند شیر فاسد و ترش گشته غشی و گشتن و پیش نموده و باشد که سفید
کند و بکشد علاج باب عسل و شراب صرغ خوردن با فلاقلی و در معده و روغن نار دین و بادام و مصطکی مالیدن و گفته اند
و گلاب سودمند است خیر یا د شیر که در معده بسته شود و غشی و عرق سرد و نافض عارض گردد علاج بنیر یا نیم شقال
بسر که گفته یا مقدار با قلع حکایت باب بودینه و کنجبین یا تخم کرفس طبع باب عسل قوی نمایند و خوان جاد صرغ از خوردن
در سینه و معده و زرده و مثانه خناق و غشی و سقوط قوت و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض عارض

گرد و علاج حقنه و آرد قرحم باب گرم صفت و دوائی نافع خاکستر خوب یا غیره سرخ گوش یا پنیر یا به مقدار دیم یا شربت
حل کرده بمرد خون در رشتان بلعاج حصاره ملاحظه نمایند تا بی سر و بتازی همک لیل گنید یعنی شب بگذشته باشد اعراض آنست که
هیضه آرد و باشد که بکشد علاج حقنه و شراب با عصاره آبی و گل مخوم فائده دارد و گوشه شست بریان که گرم چند خشک
سازند بخاران محلیس باند حکم زهر دار تا خوردن آن غشی و فتنه آن محلی و هیضه عارض گردد و علاج آنست که معده را پاک
سازند بقی بعد از آن پیشه شراب باب آبی و سیب و گل مخوم بعد از آن رفع دارد و اگر المسک و انجیر و علاج هیضه مذکور
شده مداومت نمایند و از خواب حمام منع نمایند

فصل سوم در تدریس و ور کردن حشرات و نهش بپوشیدن ماران و جانوران طیور و بهرام را سزاوار آنست که در
مسکن منزل نفاتی و طاق و بطا و خاریشت و گوزن و راسون لگا دارند و در حوالی و نواحی منزل شیخ و حلیت و غار و سیسیر
و خربق و پودینه و درمنه بپاشند یا سندی از خاکستر خوب صندوبر یا سیانی بقطران آلوده گذارند و شمع و زیت شانی در شب از
نزدیک خود و گذارند تا هوام آنها متوجه نشود و از دو و چوب انار و چوب سوسن و سپهر و سر دموئی اطلاف جانوران و قتل و زفت
و انگزه و برگ غار همه حشرات بکشد نیزه خاصه از دو و انجیر و سیاه دانه و قند و شاخ بز کوهی و گوگرد و گردن ماران از دور
سر و اطلاف تر و شاخ بز کوهی و عطر تر جا و گوگرد دموئی سر آومی و زفت ماران بگریزند و تخمین مار را بکشند و اگر برگه را و نهشند
از وی دور شود و دو شاد در آب حل کرده در خانه بپاشند و آب دهن روز و در آنکه مزاج او گرم بود کند و آب بکشد و اگر تر یا
پوست نمایند و در خانه گذارند که گرم بگریزد و آب تر و برگ و در وی اندازند بمیرد و ور کردن لیک یک بتازی یک یا بر غوث
گویند اگر غفل در آب بکشد آب آنرا در خانه بپاشند لیکان بمیرند و بگریزند و طبع خروث عقیق این چنین بود که اگر خون بر
گشتن در زمین کنند لیکان آنها جمع شوند و اگر سپهر خاریشت بر چوبی طلا کنند لیکان بر آن چوب جمع شوند و آب سداب
و خشک خروث اگر بپاشند بگریزد و ور کردن این سه سوس چوب صندوبر و تر است آن سه و کفند پیشه بگریزد و اگر اشق و قلقطیس
نیز و دکنه مخمین بود از دو و برگ مورد و برگ سوزان و در قتل و گوگرد بگریزند و اگر روی را و بدن را و عن باند المیزند
و ور کردن چوب خواره که بتازی از منده گویند اندر خانه که بهر باشد از منده نباشد و اگر بهر باشد بسوزند و فائده
باشد همه بمیرند و اگر ورق خبازی سوزند از دو و آن بگریزند و ور کردن مگس از طبع خربق سیاه و بوی زرنج زرد
و کندیش بمیرد و اگر زرنج در شیر یا در آب و زرنجی کنند گس آنها جمع گردد و و هلاک شود و ور کردن موش و آن
مردار سنگ و خربق و مسک و حثت الحید و نیزه البنج و زعفران اگر بمیرند و همچون سازند بخیر در خانه بپاشند و موشان از خوردن
او بمیرند از بوی زاک بگریزند و بمیرند و اگر موش را پوست کنند و یا فیه نمایند و یا دنبالی ببرند و با کفند موشان بگریزند
و ور کردن مورد و سوراخ مورد قنطاریس نمید بگریزند و از دو و گردن و قطران و حلیت و همچنین بود و اگر زهره گا و
در خانه او ریزند از زفت بگریزند و اگر مورا و دکنه بگریزند و ور کردن زنبوران از دو و

کردن گوگرد سرد و ثوم بگریزند اگر عصاره خطمی یا آب خبازی و زیت در خود مالند ز نور گرد آن کس نکند و دور کردن بوی حی
که بتازی سوسن گویند افستقین و شونیز و بودینه جو یاری و پوست ترنج جامه را از دیوچه بنگاه دارند بفرمان خدای تعالی
و دیگر یاد کردن بعضی دارد که جانوران را بکشد خربق سگ گزگ بکشد خالق النمر لیک را بکشد خالق الذئب گزگ
شکاری را بکشد با و اصم تلخ رو باه را بکشد خرزهره و برگ زاده درخت بهام را بکشد گزیدن و نهش بهام هرگاه از حشرات
چیزه بگذرد نه او را است که بالای آن موضع را به بند نیا در ساعت و ص شدید و بجا او شستن با آب و برنج و غلغله غیره
چرب سازند و باید که دندان متاکل نباشد در زده و از خود در صینیکه او را بهمان گرفته زرد آب و را سیکند و بعد آن محجمه با تش
گذاردند لشق یا بغیر شق پس اندان مرغ را بگشاید و گرم بر آن موضع نهند و بعضی او دیده کشته مثل زبل الحام و بودینه و گوگرد
لعل و خاکستر جویب زرد و درخت انجیر لبیکه یا به پیاز موش و اسب بری و یا برمی که از سکنج حلیت و گوگرد و زبل کبوتر و
بودینه و کافورنی اجزا برابر زیت و زفت طلا نمایند و جراحات را بگذارند که بر او بر آرد و تر یاق را بر لبسل نمایند و نظر کنند که بعض
کدام یک از حیوان گونده است تر یاق و او دیده و علاج آن نمایند از بهام سمیه یعنی حیات چند نوع است گزیدن ملک
ماران این بار است که بر سر او تاجی بود و بازی او در دست یا سه دست باشد سر او سطر بود و چشمهای سرخ و در نواحی بهام آگاه
نزدید و بر مرغی بجانوری که برابر سوزناخ او شود بغیر دیده اند که سواری سرنه بدو رسانید هم سوار بر دهم اسپ و دیده اند که
بر لبایی گزیده و هم سوار بر دهم اسپ مرده و این مار بر زمین ترکستان بود و هر که را بگذرد بر آسود ویم آید در حال بمبود هر که نزدیکی آنها
مرده شود و دهم اسپ در علاج ندارد گزیدن مقرر نه باری است و درازی او یک گویا و گز و شاخها دارد و حالی بوی بیشتر اوقات در
ریکا بود رنگ و تش لبیک باشد علامت گزیدن او اگرانی در تمام بدن و پشت و چشم بر آسود و گزشتن و چشم تاریک شود و عقل
زائل گردد و علاج تو ختم ترب و شربت کجده و چند سیدتر بود و سینه دشتی یا خرباب سودا را در لیکن منفعت ختم ترب عجیب است و آنکه
در وغن زیت ضماد کردن و بودینه کوی و پوست بلوط جدا جدا بهم آمیخته با رد جو صناد کردن سودا را گزیدن خطافات
فوقی پدید آید در وی و رنگ بگردد و حذر شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید چندیها بر هم نهاده و خفقان و بی عظیم
بود گزیدن زرقه از اسع او خون از مسام و منافذ روان گردد و رنگ او مثل رنگ بود بر بدن و نقطه سیاه باشد در موضع
گزیدن او و درم سیاه و زرد آب روان گردد و اسهال و ضیق و عسر بول و انقطاع صوت و سقوط اسنان شود گزیدن
خلفاره در مشانه درد شدید و درم در جمیع بدن عارض گردد و مارهای کوتاه بار یکتد بهر کس بدو گردد و خود را بسوی
او اندازد و شیخ بوعلی گفته که در لواحق هندوستان بسیار باشد نوعی دیگر هم از جنس این مار عبیده هم سوی پیش و هم
پس همدلون او را کل لبیک بود و باری بود و علاج انفی نمایند از گزیدن او که از درد شدید و اضطراب و بطلان حس شود
و حرکت ساق که در زیاد از سه ساعت مملکت نه در سه ساعه مار یک منزل دارد و آواز او مثل آواز ناهی که در آب
بود علاج او تر یاق فاروق و تر یاق از لجه و تر یاق افامی و غیره دهند گزیدن انفی با انواع بود بعضی گردن او را زود

و باریک سر و میان وسط نقطه سیاه دارد و هر زانو زیاد از ماده بود بفضل سینه عمر بر او قوی باشد زهر جوان و تیره را بسیار بود و بطبیعی هر اگر بدوست نگذارد و هر که او را نفع کند علاج نماید پوست باز گردد و بوی ناخوش را در معشقه درازی و یک شپه بود بر بدن او آنرا سیاهی بسیار بود سر او صغیر و گردن او غلیظ و ذنب او باریک و از گزیدن او حرقت بول و صبر و اندوه و تشنگی نفع دیکه بخوردن آب اکل نشود بول و عرق نیاید و شکم او درم کند و افعی و حیات الفاع بسیار دارند که در چیز حساب نمی آیند سر او را آنست که از دیگر نریند و در نواحی او در نیاید و علامت گزیدن افعی آنست که از موضع اسهال و حول دل بیرون آید بعد از آن زرد آب غسالی و خدر گردد و عقل زایل شود و درم گرم و بشو و آبله مثال آنکه سوخته باشد که بود رنگ و زرد آب او بوی ناک و التهاب در اعشای و تب و عرق سرد و فساد رنگ مائل کبودی و نفس متواتر و قهقهه ای تلخ و در سه روز هلاک میکند و گاهی هضم میکند و بهترین افعی این بود و ماده او اسلم بود علاج آنست که بالا موضع گزیدن را محکم ببندهد و اگر از جنس علامات بلوطیه و معشقه بود قطع عضو مذوق و قطع حوالی نفع نمایند و گوشت آنرا اتمام گیرند تا به آنخوان برسد پس از آن باغ نمایند باقی نریت و صفا و برقت و رنگ پایز گوشت یا نمک سر که نمایند و اگر قطع عضو مذوق و قطع حوالی او نمایند بشکافند موضع را و حجام برود گذارند و بکشد بقوت چند مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود و بر او دویه که زهر را بکشند و بسوزند مثل نفت و فریون و جاد شیر و فند و پیاز و سایر آنچه در نیش هوام مذکور شده بعد از آن تریاق کبیر و زهر و دیطوس قرص کر سنه و تریاق افعی دهنند صفت قرص کر سنه سد آب بکر سنه زراوند و مرجع تخم خندقیون از هر یک ابر لب کرکس از هر یک ششقالی بستراب میل نمایند تا در ششقالی حالت یک اوقیه شراب سیاه و شراب گند ناپا و شراب جوزه سرطان نری مشوی و بعضی گفته اند قصب شیر بیان کرده اگر در حال بخورند مقدار و ششقالی نفع دارد و حیات و شرابی که در افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانی مست جو زبند و ق و اصل بخورند و آنچه غرض دارد و دروغ بسیار خصوصاً اگر کند بود در حمام که عرق بسیار آید و بنر بایه خرگوش بعد از آن شراب مزوج و جمیع شیر یا نفع دارد و برگ زراوند و مرجع و غار لقیون یک درم بستراب فائده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض گردد تریاقات مذوقه حار اختیار نمایند بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از آن شارسم در بدن و پیش از آن شارسر کلکی دارد و مرغ را شق نموده و ضعیف بر موضع نیش گذارند و صفا و اهل و جب الغار و بابونه و آرد کر سنه مجموع یا مغر و شرباب تخم ترب نفع دارد و بعد از آن که صفا و القظرات و نمک نموده باشند علاج ماری که در آب بر بیرون آب گرد آب جوز سر و درم باب عسل شراب و درم زراوند بستراب کنند و انگ سر که آمیخته صفا و بنوره و زیت و علاج معشقه بوسید علاج مشترک خوردن دهن بسیار و قهقهه خوردن سبب مثل بطبیعی که نفس سبیل سندی و دایمی و اساردن فطر اسالیون صفا و از خارج بنوره نمک میت علاج حیات با رقه مثل تدبیر افعی نمایند و شراب بسیار و مایه و کباب مایه صفا و بقیه الحما و آرد و برگ زیر یا برگ زوف و ماز و سازند علاج بلوطیه زراوند و طویل و شراب صفا و لبنا و بلوط علاج جاد و سیه که رنگ مثل جاد و سبب رده بود مثل علاج افعی نمایند حیمة رشت ماری مختلف بر تنها و در دزد و بکشد و جگه بخورد و در دها بر و علاج او مثل علاج افعی نمایند و نصف دیگر از مار تنین در یابی بود

وزرع و تنج و زرع کلان اوسی یا ذرع یا بیشتر گفته اند و را جنه های کلان و غشیه های او بزرگ و دبان او کشاده و ابرو ها
در از بجه که چشم او پوشیده و برگردان و قفوس بود پوست او درشت و اذرا او کجراحت باشد نه بسم و از گزیدن او در و
انکه کس ظاهر شود و بعد از آن التهاب سوزش پیدا کرد و علاج ریتلا تر یاق و سرکه نمکیم باید کرد و دروغن قسط و دروغن
عشتر قره حاد و طبع سداب و برگ کتایا سرکه و فلفل و سداب برابر شربت و در دم بستر آب میل نمایند که دیدن عقر عاب رض میشود
از گزیدن او در دم موضع و سرخی و صلابت و احساس ملذوع گاهی حرارت گاهی سوزی اندوه و عرق سرد علاج آنست
که بالای موضع را محکم بنهند و محجمه بزنند و زهر او را بکشند و صنداد او را بگرد و تخم کن کن نمک عسلک بطعم یا بنه بر سر کوفته و شیر
بروغن زیت گذارند و دروغن فرنیون ببالند و آب بران ریزند و سر و حلقیت و عاقر قره حاد شراب بنه یا شقای حلیت یک
او قشر شراب تر یاق اربعه و سنجینیا یا مقدار آن رب جوز یا اندک شراب و عرق فائده دارد و بحام روغن یا نوعی سازند که آن
سوزش عرق کند و بعد از حمام شراب را نفع گفته اند و از مجربات است نمک طعام اندکی بخورند و بعضی گفته اند ترب و بادروج
را اگر میل نمایند گزیدن عقریب را ضرر نرساند و اگر آنست که اجتناب نمایند البته در موضع که عقریب بسیار بود از اشیاء
منتهی شده مثل تخم کرفس نوع دیگر از کثرت دم جاره گویند و بود و هر دو روز بعد از دو روز یا سه روز و در اجرت گردد و اعراض
بنمایند و گاهی مملک کند و در دم زبان و کرب شدید و غشی و خفقا ان یرقان و حبس طبعیت و بول خون گردد و علاج
جغمه بگذارند و بسوزند و داغ کنند و بعد از آن فصد در ب سیب آبی و کاه و آب گلشنشقوق و تلحان سیب آب سرد و آب گسنی و
خیار که در آب جود ترش کند و کافور اگر در قوی بود آب فواکه سرد نموده و بشربت سیب و مرغ ترش و این تر یاق بسیارند
صفت آن ظله شقوق و برگ سیب ترش کشتن خشک جزا برابر نرم کوفته سه کف در دبان اندازند و آب سیو یا بار خشک سرد
کرده تا سه روز بنشانند اگر کشیم با دیگر حقه نمایند و اگر دبان بیابا سرد گزیدن زبان برزند و آب کشته و سکنجبین
غرغره سازند و الی آخر اینک اگر مری و سر که طلائه نمایند و اگر بوجت شد و علاج قرصه باید کرد و انواع زهر را زخم او تاناس سرخ
و دردی صعب تواند کرد و نوعی از زهر است که سر او بزرگ و سیاه و در تن او دانه های از گزیدن الم شد و ظاهر کرد و دیکند
الواع و دیگر کوچک تر باشد از زخم ایشان سنجی صعب رسد و بنابر آید علاج در حال سه کف کشتن خشک بخورد و در
بنشانند و شاقه از سنج بر دارند و آب خاژی و آب خطمی و لقله نمایند و غلب الشغل و کانی طلائه نمایند و خرجه بسره که آلوده و برن
و غیره سرد ساخته بر بالای او گذارند و طلائه از گل غیر و بسره که طبل بسره که و آرد جو بسره که یا کبجی کوفته و آب کشتن تر یا سرکه
و اندک کافور فائده دارد و در ب سیب و شربت سکنجبین آب ناز ترش آب خیار بن و آب گسنی سازند و کشتن و قند آب سرد
و فصد اگر زهر کلان بود نفع دارد و اگر زهر عسل ترش بود نیش او چون بگز و آنجا باقی ماند علاج او مثل علاج سایر زهر
سازند و اگر گلس در آن موضع باشد در نشان و همچنین علاج مورچه بداند که زهر نماند گزیدن ریتلا و خشک بوی انواع او
بسیار است و بدترین با قسم او صری بود که شبیه حیوانی که در نواحی شمع می پردازد گزیدن جمیع اینها درم اندک حرمت و کمودت

حضرت در اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر یک از این انواع را عارض خاص معلوم گردد از حمای او در اندک عارض شود
 و از گزیدن سیاه وی در دشتید و سردی بدن و در عشته و از سفید و اختلان البطن در اندک حکم و از کوبه که بر پشت او خطوط
 براق بود عارض میشود خدر و سستی بدن و از گزیدن زرد که موی ناکست عارض میگردد و در دشتید و عرق و تب و خاخ
 البطن گاهی مایک می کند علاج همه آنست که اول موضع لیسع او را بدهان با منجنیق بر او را بکشد بعد از آن آب گرم گذارند و حکم بطلان
 نهند و در حمام در آیند و تسکین در دانه عظیم دارد و در سوز او آنست که بر لحظه در آب گرم گذارند و با منجنیق بر او را بکشد و نوره و آب گرم
 طلا سازند و در نمک صند و نمایند و تریاق اربعه و سنجینیا و صفون از سیاهانه و تخم کرفس طاعتیت باب مکرده و تریاق ریتلا که تنبیه
 اجناس ما را نرسود و در این ست زرا و در مخرج یا ذرا ریح و بیج سوسک و نار دین عاقر قرحا و دو قود خرب سیاه و کون
 دانه نار و الفخ خرگوش و در چینی در سلطان نهری و سیر و عصاره خشتا ش و حب لبسان از هر یک برابر بگیرند و در آب بکوبند
 و با آب قرحا سازند هر یک در می بود و قسم دیگر عنکبوت است که از گزیدن او سردی اطراف و قشر بر بدن
 و انتشار قضیب و تمدد و استلای شکم از با و علاج سداب و سعد و سیاهانه بشراب حمام مرق و تریاق و قسم دیگر از
 عنکبوت سیاه بود و با آنها کوتاه از گزیدن او تب مطبقه و حکم موضع او سیاه گردد و قسم او گرم بود و بخلان سار عنکبوت
 علاج قصه بچند دفعه و حل طبیعت بطبخ فواکه و گوشت فاسد از بگیرند و معالج قروح رویه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت معروف
 بفسد یعنی مثل بوز بود و بر تابی جمد و آنرا صید میکنند چنانکه یوز و اسن عنکبوت را با بای خرد و سفید بود و لفظ او ماکل
 بسود بود از گزیدن او حاک عرق سرد شود علاج طلا به حوض و در غلج مکر که در بیج کرفس شانه باشد و عنکبوت
 جنده که دست و پای بای او در از بود گزیدن او در دنده و قود و شوری بول و بر از دین بدست و کشیده بود و علاج
 او مثل علاج ریتلا نمایند گزیدن کر یا سمه سام ابرص در موضع گزیدن و دنده آنها با غار نخبه در دانه می بود و
 بیرون آوردن او چنان بود که روغن خاکستر با لند یا لشم بر دانه یا قرین بر و کشته پس از آن خاکستر بر روغن خیره نموده برو
 گذارند و اگر در دانه می بود بهان بکشد کشیدنی نیک آب گرم که در و سبوس جو خا نیده باشد بر دانه و تریاق ریتلا دهند
 جانوری دیگر است که بکر یا سه ماند چهار پا دارد و دبال او کوتاه است این جانور را ریتلا نمایند چنین میکنند اگر این جانور را در
 آتش گذارند سوخته نشود و آتش را بکشد و مفرط زهر او آنست که در سخت کند و حرارتی عظیم همچون آتش در دونه او پدید آید
 و آماس گرم تو که کند و زبان بسته شود یا سنگین گردد و لرزه بر اندامها افتد و هنر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه
 گردد و باشد که عفن گردد و بقیعه علاج ابد همچون علاج زراحت خاصه خایه سنگ پشت صحران و در یاسی خوردن
 او سود دارد و طبع حنفیه خوردن و صناد کردن فائده دارد دیگر سام ابرص از گزیدن او سبب ضعف بیج و دانه می او
 در آنجا بماند و از و اعراض ظاهر گردد مثل قلق و تب دائم مفرد و سیلان رطوبت تخفیف فاسد علاج آنست که دانه می او
 بیرون آرند به نظریق که قدری کاری به چینه در موضع گزیدن او از است و چپ و بیجش بکشد تا دانه می بیرون آید

یا صوف را ریزه ساخته با سیفول آمیخته و آریکه در دو صمغ عربی حل کرده باشند بر آن موضع ضدا دهند و زمانی بگذرانند و بعد از آن
برق بن بر دارند و بر آن نقی بیرون آید و علامت بیرون آوردن و مفارقت تنب کبود می موضع و انقطاع سیلان صمد بعد
از آن علاج گزیدن ماران و تریاق را بعد فائده دارد و گزیدن مردم بیاید و آنست که بدترین گزند آنست که گرسنه باشد
و از گزیدن مردم روزه دار حاجی بد تو که کند علاج آنست که آن موضع را بزیت کنه و سوم که آخته باشند ضدا نمایند با بنکستر
چون رود و سر که یا یساکه پنج سوس کبود است و سر که یا پوست سنج یا دیان و عسل بر سر سوس که از قند و ریت و سوم و چوبی سرشته
باشند یا به آرد باقی و آب سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک غسل اگر ورمی ظاهر گردد و ظلامت و آینه گاهه دارد و تخم شبت لبوزند
و زرم کوفته با خاکستر کزنب سرکه و اندک روغن کنجد طلا نمایند گزیدن سبک خاشکی که دیوانه نباشد هر چه گزند گزیدن
مردم یا کرده آمده است سود دارد و پیاز و نمک عسل و نظرون و سرکه طلا فائده دارد یا نمک سدات پیاز و باقی یا دوا
تلخ و عسل بر موضع گزیدن گذارند و صوفی را بریده قدری لیس که آمیخته گذارند یا آنکه سرکه بر آن موضع بپاشند و اگر اندک
روغن گل لیس که آمیخته بینمایند اولی بود و قدری نظرون لیس که آمیخته گذارند و بر بندند و هر سه روز تازه کنند فائده اگر گزیدن سبک
دیوانه باشند اندر بیشتر این کفایت بود گزیدن پلنگ شیر و یوز جراح جنگال و سنان اینها از دهر خالی نیست پس صواب
آنست که نخست جراح را بچینه گذارند و ماده زهر نانی او بیرون آورند پس جراح را از زراوند و ایرسا غسل نمایند بعد از آن
جراح را بکینه بشویند و مردم از پوست کاس ایرسا و خبث فنه و سوم روغن زیت سازند و باقی علاج قروح نمایند گزیدن
سبک آبی و ننگ واهی که معروف بکوسج است خالی از سمیت نبود و از آنست که زهر آریکست و عجالت و نمک پنبه یا نظرون
و عسل آمیخته بر موضع جراح گذارند و چوبی زورغ و بطا و مطلق شو و سکه و روغن گل فائده دارد و گزیدن اسوس میگویند و گزیدن او در
زودتر در تن پر کننده شیر و پیاز و سر ضدا کردن و انجیر خام و آرد کرسمه سود دارد و گوشت او بر گزیدگی گذارند و حال درد
نشانند و فائده عظیم دهد گزیدن گربه بسیار است که از گزیدن او در دهای صعب تو که کند و آن موضع نیز نجات شود
علاج عام باید کرد و زهر نانی او با یکشید و ضا پیاز و بودینه یکشید و بودینه خور و سنج دوا و ضا دی که از سپاهان یا از کنجد یا آب
کنند فائده دارد گزیدن آن تن علاج قروح رویه نمایند و قند مذکر کرده اند که حیوانات گزند با بسیار اند که در بر و بحر میباشند
و از گزیدن اینها اعراض ظاهر میشود علاج همه آنست که جذب زهر آنها نمایند و تریاق که تدرک اعراض منع از ماندن جراح است
خلاص شدن علیل از زهر آن گزیدن فاد زهر با قن و انچه تسکین زهر شود و دامت نمایند و در اغذیه و اشربه ملاحظه نمایند
گزیدن کلب یعنی سگ دیوانه از گزیدن او حاکم باید آید آنست که مزاج او بگردد و سودا و زهر ناک غالب شود
و سبب غلبه بن سودا و زهر ناک باشد یکی آنکه در تالیسان کجبت هوای گرم خوا طرا بوزد و سودا لی کند و در خریف دیوانه
شود و یا در استان بسبب صوبت سرما خون او فشرده و سودا دی گردد و در فصل بهار دیوانه شود و دم انچه از جوت خورده
باشد خون جانوران که تصابان ریخته باشند یا حیض و مردار و آبهای غص و گوشتهای مردار بسیار خورده و نشانهای

نیست که همه حال او بگردد و چیزی کم خورد و چون تشنه شود آب بخورد و از آب تبرسد و هرگاه باشد که آب بنید بلرزد و
 لرزه در پوست در وی آید و پدید آید و چشم سرخ گردد و زبان از دمان آویخته و لعاب کثیف بپزد و از بیلی و تری آید و گوش آویخته
 و سرد پیش آنگنده چون کسی اندوه مند و دنبال او در میان پای درده و پشت را آورده و رفتن او مثل مستان بود هر چند
 گاهی که بر دلبس در آید و بر دیوار درخت و غیر آن حمله آورد مثل حمله سگان آواز او مثل آواز کسی که گریه بود و سگان
 از دیگر ترند و گاهی غیر او دیگر از حیوانات مثل گرگ که گفتار و شغال در و باه از سگ بدتر شوند و دیوانه گردند و در کتب آورده اند
 که دوی روی باهی داشت آن رویا در دیوانه شده دوی را بگزیدم دوی نیز دیوانه شد دیگر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه
 پدید آید نیست که بگردد و چند روز بگذرد و اندیشه های بد و اندوه و شغلی و اختلاط عقل و خشکی دمان و تشنگی پدید آید و خواهی
 آشفته بنید و از روشنائی بگریزد و تنهائی را دوست دارد و اندامها سرخ شود و خامه وی که در لیش گرد و باختر که لیسین آغاز
 کند و هرگاه آب بنید خیال سگ در تو هم کند و از آن تبرسد و بگریزد و عرق سرد و شنیافتگی از او پلاک شود و باشد که پیش
 از آن که این همه احوال پدید آید پلاک گردد و باشد که چون آب خواهد و چون آب بنید فرا کند و آب در دمان او بچکد و در
 گاهی با تگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و از بول او جوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول او رقیق و گاهی سیاه
 بود و در بعضی محل حبس گردد و نتواند بول کردن و طبع خوش و برگزیدن مردم خریص گردد و هرگز از بگزیدن دیوانه نشود
 و طعم و شرب که از او با نرسد که بخورد دیوانه نشود و هرگاه روی خود را آئینه بنید نشناسد و در آئینه صورت سگ بنید و
 هرگز از جراحت آن خون بسیار رود و کار او سلیم بود و هرگز ادا و دهن بول او خون گردد و بعضی بعد از یک هفته از آب تبرسد و بعضی
 پس از شش ماه و یا چهل روز و دومی گفته اند که بعد از هفت سال از آب تبرسد و این درست نیست و دیگر فرق میان نگی
 سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جرات او نمند کی ساعت بعد از آن پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن باز
 گردد و بخورد یا بخورد و بمیرد باید دانست که سگ دیوانه بود علاج سگ دیوانه چون معلوم شد که سگ دیوانه گریه جرات را
 نباید گذاشت که درست شود و اگر جرات بزرگ نشود باز باید کرد و مجرب باید نهاد و معن باید کرد چنانچه معلوم است و در تامل و در
 جرات را کشاده باید داشت تا زهر تمام بالا آید و اگر در اول غلط افتاده بود درست گشته دیگر باز باید گفت و در کارش
 کننده باید گذاشت صفت مرسم ریش کننده بگردد زفت یک جز و دو جاشیر سه جز و جاشیر سه جز که حل سازند و زفت
 و نمک و شاد در سه جز و بادی بیا میزند و یکابر بر نم و سیراکو فته با سمر که با پیاز و چقدر روغن بنجین با سداب پنجه بر روغن
 زردکاو و غیره یا سیر و سیاه و نمک و کوفته با خاکستر خوب زرد طلا نمایند اینها را ابتدا سازند و قتیله از جراحت خون
 بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن مر جرات فائده نیست مگر آنکه مدخل نشود باید که چندگاه جرات باشد تا مدت
 چهل روز و بعضی زیاده گفته اند و در وی سسل سودا بمطبخ افیتون و بلبل و تریاق بزرگ و تریاق اربعه دارد و
 سلطان نفع عظیم دارد صفت آن سلطان نری بریان کرده پنج جز و جلیاناکند را از هر یک سه جز و نرم سوده

باب دروغن گاؤیک تنقال در دوزاول و در دوزوم زیاده تا چهار مثقال سازند و گفته اند که هیچ دارو چون جلیان نیست
و گفته اند چنانکه آن سنگ بریان کرده سود دارد اگر آلوده و چندید ستریم شیان کنند فایده دارد و صفت مسجون ذرا هیچ
که نافع است بگیرند ذرا هیچ دست و پا علی سر او پاک کرده یک جز و عدد ستریم یک جز و عرقان و سفید و نعل و نعل و در این
از هر یک سدس جز و همه را نرم کوفته باب قرصها سازند هر یک دانگ شش بر یک بر یک قرص دهند و در گلاب برند و در آب
آبزن نشاند تا هم در آن بول کنند و بخود آب ز گوشت مرغ فرب و شراب شیرین گفته اند اگر پس این بود اما بچشمه در شانه یا بد
طبیعی حدس را دروغن با دام و مسکه دروغن گاؤ و صفت دارویی دیگر بگزید سلطان نهی و جلیان تا از هر یک یک جز و یک کندر و بودینه
از هر یک سه درم گل ختم و دو درم بکوبند و سفوف کنند شش درم و دو درم و گفته اند که اگر مشرب سازند از پوست کفتار و آب زردی
با قندی که از پوست کفتار گرفته باشد یا کوزه و اگر قرح از جوب بود بهتر باشد و اگر شرب از پوست کلفت یوانه سازند و از آب پوست
کفتار بپوشند بهتر بود و نیزه او را آنست که نازنه سازند و یک سر نازنه در حلق او بود و یک سر نازنه در مشرب باشد تا از آنجا
آب بکلی آورد و آب را بنشیند که دیدن غلظه الغسر این جانوری است مثل مورچه بزرگتر از کزیدن او خون را جمع مجاری
روان گردد حتی که از چشم و پنج دندان علاج آنست که آن موضع را که گزیده بغداد هر آب کا هو و مندل سرخ و خرخه و
طحلب طلا نمایند و طبیعت و شیر گاؤ یا شیر بز و طین ختم و اسپغول باب خیار و آب که دو سار انجیر و افسه و دیگر از ریاضات
و غیره کزیدن و خفصه در بای که سرخ رنگ بود جانوری پیدا است و زهر او بدست بر جانوری که بند فصد کند و بدو جلد
دور و اگر نشاند کزید سوسوی او و دو میدان اوزیان دارد و مطر آنست که آماسی کند عظیم و دزد بکشد علاج او تریاق
بزرگ انجیر و علاج ویتلایا کرده شده از کزیدن خفصه بر بی نهی دوم زخوش و علاج او شل علاج سموم بار کنند گزیدن
و الوار لبعه و الوار لعین حیوانی است معروف به گوش خره گویند و انچه بزرگ بود یک جب بود و بیشتر یک انگشت بود
و چیل چهار پای دارد و زهر سوبست و دو هم از پیش تو اندرفت و هم از پس کزیدن او در وی شترید و حالتی شبیه بوسواس
و ترس و ضیق نفس و میل بشی شیرین بود علاج آنست که او را کوفته بر آن موضع گذارند و زراوند و طویل و جلیان تا پوست بکشد
و آرد کرسنه جز او را بر شراب یا بار العسل اختیار نمایند و تریاق اربعه و شجر فیا و دوار المسک فایده دارد و نمک و سرکه
برگزینی او طلا سازند کفایت بود و الله اعلم

خاتمه الطبع از جانب کار بردن از ان مطبع

الحمد لله الذي جعل هذا المطبع منافع و شایع و دستور العلاج در فن طب عجیب کتب که فوائد آن بی شمار است
در مطبع منشی نول کشور مقام کتوبار ششم علیه السلام علی بابهای بهار منشی پراگ نر این صاحب
دام اقبالکم مالک مطبع موصوفه به باه بلخ ۱۳۱۹ هجری زویر مطبع پوشینه

Presented to the Library of McGill
University by Dr. George Wood

Presented the Library of McGill
University by Dr. Casey Wood

